

مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

دوفصل نامه علمی

دوره سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۹

شاپای چاپی: ۳۶۰۲-۲۳۸۳

شاپای الکترونیکی: X ۵۸۷-۲۶۷۶

موضوعات

اقتصاد سیاسی، مفاهیم، نظریه پردازی، روش شناسی،
جهانی شدن، دولت، منطقه گرایی، اقتصاد سیاسی جهانی،
توسعه پایدار، اقتصاد سیاسی ایران، اقتصاد سیاسی شهر، محیط زیست،
تکنولوژی، اقتصاد سیاسی انرژی، دیپلماسی اقتصادی.

صاحب امتیاز: دانشگاه رازی

مدیرمسئول و سردبیر: فرهاد دانش نیا

مدیر داخلی: ثریا شریفی

ویراستاری: دفتر ویراستاری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

طراح جلد: سعید پرور

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: کرمانشاه، بلوار شهید بهشتی، روبه روی بیمارستان امام علی (ع)، دانشکده علوم اجتماعی و
تربیتی دانشگاه رازی، دفتر نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل.

کد پستی: ۶۷۱۴۶۷۳۱۷۵

تلفکس: ۰۸۳۳۸۳۶۰۶۵۰

تارنما: <http://ipes.razi.ac.ir>

رایانامه: ipes@razi.ac.ir

اعضای هیئت تحریریه

دکتر سیدعبدالعلی قوام	استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی
دکتر فرشاد مؤمنی	استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر محمدعلی فلاحتی	استاد اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد
دکتر عباس مصلی نژاد	استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
دکتر حسین پوراحمدی	استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی
دکتر خلیل اله سردارنیا	استاد علوم سیاسی دانشگاه شیراز
دکتر کیومرث سهیلی	دانشیار اقتصاد دانشگاه رازی
دکتر جهانگیر کرمی	دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران
دکتر علی اصغر کیوان حسینی	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر سهراب شهابی	دانشیار روابط بین الملل دانشکده روابط بین الملل وزارت خارجه
دکتر فرهاد دانش نیا	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه رازی
دکتر قدرت احمدیان	استادیار روابط بین الملل دانشگاه رازی

داوران این شماره

هادی آجیلی، سید داوود آقایی، حمید احمدی، قدرت احمدیان، علی اکبر اسدی، اسداله اطهری، سمیه اعظمی، محمدعلی بصیری، عباس حاتمی، امیرمحمد حاجی یوسفی، جعفر خیرخواهان، یداله دادگر، فرهاد دانش نیا، سهراب دلانگیزان، ابوالفضل دلاوری، علی دینی ترکمانی، محمدتقی دلفروز، بیژن رضایی، علیرضا رضایی، بهاره سازمند، خلیل اله سردارنیا، محمود سریع القلم، رضا سلیمانی، کیومرث سهیلی، طهماسب علی پوریانی، احمد فاطمی نژاد، جمال فتح الهی، فرهاد قاسمی، محمدتقی قرلسفلی، سیاوش قلی پور، جهانگیر کرمی، سیدمحمد کشمیری، الهه کولایی، سیداصغر کیوان حسینی، یوسف محمدی فر، سیدمسعود موسوی شفقانی، منصور میراحمدی، سعید میرترابی، بهروز نامداری، سیدمحمدباقر نجفی، قدیر نصری.

راهنمای نویسندگان مقاله^۱

رویکرد نشریه اقتصاد سیاسی بین الملل

- کارآمدی و استحکام نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران و مبتنی بر قوانین و ضوابط موجود
- فهم روندها و رویدادهای اقتصاد سیاسی داخلی و بین المللی
- یافتن راهکارهای تقویت بنیه اقتصاد سیاسی کشور
- راهکارهای تعامل، همکاری و همزیستی در بستر اقتصاد سیاسی جهانی

شرایط و ضوابط پذیرش و انتشار مقاله

- نشریه اقتصاد سیاسی بین الملل مقالات اصیلی که مبتنی بر روش های پژوهشی معتبر و منطبق با موضوع و رویکرد نشریه باشد را منتشر می نماید. به مقاله های اقتباسی، گردآوری یا ترجمه ترتیب اثر داده نمی شود.
- کلیه مقالات ارسال شده به دفتر نشریه توسط سامانه همانندجو کنترل می شوند. مشابهت مقاله با متون انتشار یافته حداکثر در حد بیست تا بیست و پنج درصد قابل قبول است و مقالاتی که بیشتر از حد یاد شده با منابع موجود هم پوشانی داشته باشند، صرفاً برای یک بار به نویسنده جهت اصلاح عودت داده می شوند و در صورت عدم اصلاح، مقاله از فرآیند داوری خارج می گردد.
- مقاله ها فقط از طریق سامانه نشریه دریافت و ارزیابی می شود. بنابراین، نویسندگان مقاله ها باید فایل مقاله خود را در سامانه نشریه بارگذاری و ثبت کنند.
- در مقاله هایی که بیش از یک نویسنده دارد، مسئولیت تعارض منافع بین نویسندگان با نویسنده مسئول است و نویسنده در هنگام ارسال مقاله باید فرم مربوطه را تکمیل و بعد از امضاء در سایت نشریه بارگذاری نماید. به طبع، نشریه مسئولیتی در قبال ترکیب و ترتب نویسندگان یک مقاله ندارد.
- بارگذاری فرم تعهدنامه اخلاق نشر که توسط نویسنده/ نویسندگان امضاء شده باشد، در سایت نشریه الزامی است.

۱. راهنمای نگارش مقاله نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل برگرفته از راهنمای نویسندگان مجلات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری است.

- مقاله‌های ثبت‌شده در سامانه نشریه به‌هیچ‌وجه نباید در دیگر نشریات داخلی و خارجی منتشر شده باشد.
- فرآیند داوری و پذیرش مقاله در نشریه به صورت دو سر مخفی است. یعنی مشخصات نویسندگان برای داوران و مشخصات داوران برای نویسندگان در همه مراحل داوری پنهان می‌ماند.
- انتشار مقاله‌ای که مراحل داوری و تأیید نهایی را در این نشریه گذرانده باشد، در نشریات دیگر توسط نویسنده یا نویسندگان مجاز نیست.
- سردبیر، هیئت تحریریه و داوران نشریه در پذیرش و رد مقاله‌ها اختیار تام دارند. هم‌چنین، ویراستار نشریه در ویرایش صوری، زبانی و ادبی مقاله‌ها اختیار کامل دارد.
- نویسنده مسئول موظف به انجام کامل اصلاحاتی است که در مراحل داوری یا ویراستاری مقاله از وی خواسته می‌شود. تشخیص مغایر این مهم در هر مرحله‌ای، از داوری تا ویرایش و صفحه‌آرایی منجر به حذف مقاله خواهد شد.
- مقاله‌هایی که با «راهنمای نگارش مقاله» و به‌ویژه با «شیوه استناد» نشریه منطبق نباشد، پذیرفته نمی‌شود.
- مسئولیت کامل صحت و دقت نشانی منابع نقل‌قول‌های مستقیم و غیرمستقیم، ارجاعات و مشخصاً کتاب‌شناختی منابع در کتاب‌نامه با نویسنده مسئول مقاله است.
- مقاله‌ها پس از بررسی توسط تیم سردبیری و در صورت پذیرش اولیه که حداکثر یک هفته به طول خواهد انجامید، در فرآیند داوری قرار می‌گیرند. نتیجه داوری مقاله ظرف دو تا چهار ماه مشخص می‌شود و از طریق ایمیل به نویسنده مسئول اعلام می‌گردد.

راهنمای نگارش مقاله

- نام و نام‌خانوادگی همه نویسندگان به فارسی و انگلیسی در ابتدای مقاله درج شود.
- مرتبه علمی یا مقطع تحصیلی، محل اشتغال (نام دانشگاه، پژوهشگاه، مؤسسه، یا ...) و نام رشته آموزشی یا تحصیلی همه نویسندگان، به فارسی و انگلیسی، نوشته شود.
- نویسنده مسئول مقاله‌هایی که بیش از یک نویسنده دارد مشخص شود.

- نشانی رایانامه همه نویسندگان درج شود.
- نشانی منزل یا محل کار، کدپستی و شماره تلفن‌های همراه و محل کار نویسنده مسئول نوشته شود.
- متن مقاله در برنامه Word ۲۰۱۰ حروف‌نگاری شود. متن فارسی مقاله با قلم B Lotus، در اندازه قلم ۱۳، متن لاتین مقاله با قلم Times New Roman، در اندازه قلم ۱۰، و متن عربی مقاله با قلم B Badr و در اندازه قلم ۱۳ حروف‌نگاری شود.
- مقاله حداکثر در بیست و پنج صفحه تنظیم شود.
- ساختار مقاله باید متشکل از عنوان، چکیده (حداکثر دویست و پنجاه واژه و در یک پاراگراف) و کلیدواژه‌ها (چهار تا هفت واژه)، مقدمه، چارچوب نظری، بدنه اصلی (تحلیل‌ها، تفسیرها، نقدها، یافته‌ها و ...)، نتیجه‌گیری و کتاب‌نامه باشد.
- عنوان مقاله، چکیده، کلیدواژه‌ها و کتاب‌نامه به دو زبان فارسی و انگلیسی ارسال شود.
- ارزش عنوان‌های اصلی و فرعی مقاله، از عنوان مقدمه تا عنوان نتیجه‌گیری، با شماره‌گذاری تعیین، مرتب، و متمایز شود.
- معادل خارجی اعلام نامشهور و اصطلاح‌های تخصصی در متن مقاله، داخل پرانتز، و در برابر معادل فارسی آن‌ها درج شود.
- نقل قول‌های مستقیم بیش از چهل واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانتی‌متر) از طرف راست (با قلم شماره ۱۲) درج شود.
- اندازه جدول‌ها، نمودارها، تصویرها، نقشه‌ها و ... متناسب با اندازه متن چاپی (حداکثر ۱۲ در ۱۸ سانتی‌متر) باشد.
- اطلاعات جدول‌ها، نمودارها، تصویرها و ... به فارسی درج شود. نشانه اعشار نیز فقط به صورت خط مورب ترسیم شود.
- در صورتی که جدول‌ها، نمودارها، تصویرها و ... از منابع دیگر اخذ شده باشد حتماً نشانی منبع آنها بیان شود.
- همه جدول‌ها فقط در نرم‌افزار Word و با استفاده از گزینه Table (جدول) ترسیم و تنظیم شود. جدول‌هایی که به صورت تصویر باشد یا در نرم‌افزارهای دیگر ترسیم شده باشد پذیرفته نمی‌شود.

شیوه استناد

شیوه استناد نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل به شکل درون متنی مطابق قالب انجمن روان شناسی امریکا (APA) و طبق آخرین ویرایش راهنمای چاپ (ویرایش ششم، ۲۰۱۱) این انجمن نوشته شود.

- اجزای ارجاع درون متنی به ترتیب عبارت است از: نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز مانند: (دانش نیا ۱۳۸۷: ۱۰۰)
- مشخصات کتاب شناختی کامل همه منابع در بخش کتاب نامه، به ترتیب، عبارت است از: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال انتشار داخل پرانتز، نام اثر، نام مترجم یا مصحح، شماره جلد کتاب یا شماره نشریه، محل انتشار، و نام ناشر.
- کتاب: نام خانوادگی، نام (تاریخ انتشار)، نام کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم، جلد، محل نشر: ناشر.
- مقاله منتشر شده در نشریه: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، «عنوان مقاله»، نام نشریه، دوره (شماره نشریه)، شماره صفحات.
- مقاله ترجمه شده در نشریه: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، «عنوان مقاله»، نام و نام خانوادگی مترجم، نام نشریه، دوره (شماره نشریه)، شماره صفحات.
- پایگاه های اینترنتی: نام خانوادگی، نام (سال انتشار مقاله)، «عنوان مقاله»، نام نشریه الکترونیکی، دوره، تاریخ مراجعه به سایت «نشانی دقیق پایگاه اینترنتی».
- در بخش کتاب نامه فقط مشخصات کتاب شناختی منابعی درج شود که یا در متن مقاله نقل قولی از آن منابع شده باشد و نشانی آنها نیز به همراه آن نقل قول ها آمده باشد یا در متن مقاله به آن منابع برای آگاهی بیش تر و ... ارجاع داده شده باشد و نشانی آنها نیز در آن ارجاع آمده باشد.

به نام خدا

فرم تعهدنامه نویسنده مسئول

سردبیر دوفصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

با سلام،

اینجانب..... نویسنده مسئول مقاله.....
اعلام می کنم که مقاله ارسالی به دوفصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل قبلاً درجای
دیگری چاپ نشده است و متعهد می شوم که آن را به طور همزمان به نشریه یا همایش
دیگری ارسال نکنم.

تاریخ

امضای نویسنده مسئول

به نام خدا

فرم تعارض منافع نویسندگان

سردبیر دوفصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

با سلام،

اینجانب..... نویسنده مسئول مقاله.....
اعلام می کنم که هیچ تعارض منافی بین نویسندگان این مقاله، از لحاظ ترکیب و ترتیب نام
نویسندگان، وجود ندارد. بنابراین گزارش اینجانب در این باره، هنگام بارگذاری مقاله در تارنمای
نشریه، معیار نهایی است و پس از آن هیچ درخواستی برای تغییر آن نخواهم داد.

تاریخ

امضای نویسنده مسئول

سخن سردبیر

انقلاب رفتارگرایی تأثیرات عمیقی در فرایند آموزش و پژوهش در حوزه علوم اجتماعی، به طور عام، و علوم سیاسی و روابط بین الملل، به طور خاص، برجای گذاشت. کاربرد روش های علوم طبیعی در عرصه علوم اجتماعی، مبرادانستن کار تحقیق از ارزش داوری، تفکیک واقعیات از ارزش ها، جدایی عین از ذهن و سوژه از ابژه، و مهم تر از همه تقسیم حوزه های علم به اقتصاد، سیاست، جامعه شناسی، و ... برآیند رویکرد اثباتی — رفتاری به مطالعه پدیده های اجتماعی بوده است. البته چشم انداز یادشده از همان ابتدای شکل گیری با مخالفت ها و نقدهایی مواجه شد که مهم ترین آن موضع گیری طیفی از محققان در چهارچوب سنت گرایی بود. اینان، برخلاف رفتارگراها، معتقد بودند که نمی توان دنیای اجتماعی را تابع روش های تجربی و مضیق حاکم بر دنیای طبیعی دانست و ایده ها، باورها، و هنجارها قابل تقلیل به اعداد نیست.

علی رغم چنین موضع گیری های انتقادی یادشده درباره علم گرایی به مثابه جریان اصلی در علوم اجتماعی، واقعیت آن است که تقسیم بندی پوزیتیویستی بین حوزه های علوم انسانی و تکیه بر روش های صرفاً کمی برای مطالعه پدیده های اجتماعی در حوزه داخلی و روابط بین الملل تا چندین دهه بعد از جنگ جهانی دوم رواج و غلبه داشت. بروز یک سری بحران ها در سطوح مختلف داخلی و بین المللی نظیر بحران های محیط زیستی و تشدید آلاینده های محیطی، مهاجرت های گسترده و تعمیق شکاف شمال — جنوب، کم یابی مواد خام و تشدید وابستگی بین کشورهای پیشرفته و در حال توسعه در کنار تحولات و چرخش هایی فلسفی — زبانی و ناکامی روش ها و چهارچوب های نظری اثبات گرا در تحلیل یا پیش بینی آن ها زمینه را برای نقد رادیکال ایده تقسیم علوم انسانی به شاخه های کاملاً مجزا و منفک از هم و اتکای صرف به روش های پژوهش کمی و آماری در این حوزه فراهم آورد. به تدریج برای بسیاری از محققان و صاحب نظران حوزه معرفت آشکار شد که پدیده های اجتماعی به مثابه یک کلیت عمل کرده و امکان تفکیک آن ها به اجزای مختلف و بردن هر جزء در آزمایشگاه و کارگاه های رشته های مختلف علوم انسانی وجود ندارد. به عنوان مثال نه تنها سیاست بر اقتصاد و بازار تأثیر می گذارد و متقابلاً تصمیمات سیاسی از فرایندهای اقتصادی تأثیر می پذیرد، بلکه هردو در چهارچوب ساختارها، رویه ها و

کردارهای اجتماعی و فرهنگی معنا و قوام می‌یابند. برآیند گسست یادشده اهمیت‌یافتن مطالعات بین‌رشته‌ای، فرارشته‌ای، و کاربرد رویکردهای تکثرگرا و روش‌های ترکیبی در فهم پدیده‌های داخلی و بین‌المللی طی دهه‌های اخیر است.

اقتصاد سیاسی به مثابه یک حوزه مطالعاتی نوظهور و در حال گسترش حاصل تحول یادشده و گذار از تقسیم‌بندی‌های بین‌رشته‌ای در علوم اجتماعی به‌طور کلی و گذار از تفکیک بین حوزه اقتصاد، سیاست، و فرهنگ به‌طور خاص است. حوزه مطالعاتی یادشده از حیث فرافکری بر این مفروض استوار است که بین روندهای سیاسی - اقتصادی و فرهنگی در سطوح خرد و کلان نوعی درهم‌تنیدگی وجود دارد که لحاظ‌نمودن آن در تحلیل را ورای تقسیم‌بندی‌های مدرن علوم به سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روابط بین‌الملل، و اقتصاد بین‌الملل ایجاب می‌کند.

پرابلماتیک رشته اقتصاد سیاسی بین‌الملل مجموعه‌ای از مسائل مرتبط به هم را در بر می‌گیرد که تلاش می‌کند در قالب یک عرصه بین‌رشته‌ای از ابزارهای تحلیل و چهارچوب‌های نظری به آن‌ها بپردازد. نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل با درک این مهم مبنی بر ضرورت اتخاذ رویکرد میان‌رشته‌ای برای فهم و تئوریزه کردن رخدادهای سیاسی - اقتصادی داخلی و بین‌المللی به‌طور اعم و آن دسته مسائل و موضوعاتی که به‌طور خاص در حیطه اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، پا به میان گذارده تا در کنار نشریات علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، مطالعات منطقه‌ای، مطالعات فرهنگی، مطالعات توسعه و سازمان‌های بین‌المللی زمینه بحث و نظریه‌پردازی را برای متفکران و صاحب‌نظران علاقه‌مند به کاربرد رویکردهای فرارشته‌ای و میان‌رشته‌ای در حوزه‌های یادشده فراهم سازد. نشریه پیش‌رو مساعدت شما اندیشمندان و فرهیختگان ایرانی در شناخت روندها و رویدادهای درهم‌تنیده سیاسی - اقتصادی ملی و بین‌المللی و تجزیه و تحلیل موانع و امکانات کنش‌گری ج. ا. ا. در هندسه نوین قدرت جهانی را مقتنم می‌شمارد. امید است هم‌اندیشی و تضارب آرای پژوهش‌گران و صاحب‌نظران هم‌راه و هم‌کار نشریه زمینه انباشت علمی نظری و تجربی حوزه یادشده و شکل‌گیری رویکرد ایرانی به اقتصاد سیاسی داخلی و بین‌المللی را فراهم کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

نقد اقتصاد سیاسی خودکارسازی فرایندهای شغلی در ایران پس از انقلاب؛ مطالعه موردی بانکداری الکترونیک

سیدمحمد مهدی زاده طالشی و سجاد مرادی؛ ۱

نقش «پیشرفت اقتصادی» در «جهانی سازی فرهنگ اسلامی» از منظر قرآن کریم

بی بی حکیمه حسینی، مرضیه وحدانی، و علی اکبر کریمی؛ ۲۹

جامعه پذیری بین المللی، بایسته کشورداری اقتصادی توسعه (نمونه پژوهی: ایران)

ناصر یوسف زهی، وحید سینایی، سیداحمد فاطمی نژاد، و مرتضی منشادی؛ ۵۳

ایران و عربستان سعودی: بهره‌وری از نیروی هژمونیک ساز نفت

لزوم تغییر قاعده بازی از معمای زندانی به معمای شکار گوزن

احمد بخشی، حسین فرزانه پور، و علی اکبر یاری؛ ۷۹

نقد شبه پارادایم نفرین منابع و شواهد آن برای تبیین سیاست گذاری توسعه

مسعود درودی و ولی الله وحدانی نیا؛ ۱۰۹

جایگاه نفت در بستر روابط دوجانبه ایران و عراق در دوران احیای تحریم های پسابرجام

فریبرز ارغوانی پیرسلامی و مصطفی خسروی؛ ۱۳۱

ژئواکونومی و نظم منطقه ای (نوردیک، شرق آسیا، و خاورمیانه)

رضا رحمتی؛ ۱۵۹

جست و جوی زمینه های اقتصادی صلح با استفاده از نظریه بازی ها

صلاح سلیمیان و محمدرسول الماسی فرد؛ ۱۸۹

نقش قدرت نمادین در روابط خارجی ترکیه و آسیای مرکزی

مجید استوار، سیدمهدی مرادی، و مجتبی استوار؛ ۲۱۷

اقتباس از مرکز و خیزش از پیرامون: مزیت عقب‌ماندگی، انتقال تکنولوژی، و صنعتی‌شدن چین

سجاد بهرامی مقدم؛ ۲۳۹

تحولات نقش و کارکرد زنان در نظام اقتصاد سیاسی ژاپن از دهه ۱۹۹۰ به بعد

محمدجواد رنجکش و سعیده گرامیان؛ ۲۶۵

بررسی تأثیر آزادی‌های سیاسی، اقتصادی، و شخصی در توسعه انسانی (رویکرد بین‌کشوری)

سیدامین منصوری و سیدمرتضی افقه؛ ۲۸۷

نقد اقتصاد سیاسی خودکارسازی فرایندهای شغلی در ایران پس از انقلاب؛ مطالعه موردی بانک‌داری الکترونیک

سیدمحمد مهدی‌زاده طالشی*

سجاد مرادی**

چکیده

این تحقیق با هدف مطالعه تأثیر ICT در خودکارسازی فرایندهای شغلی در بخش بانک‌داری الکترونیکی از منظر نقد اقتصاد سیاسی انجام شده است. بدین ترتیب، نگارندگان پژوهش با استفاده از روش تحلیل ثانویه و استفاده از قانون انباشت عام سرمایه به‌منزله چهارچوب نظری دو پرسش را بررسی کرده‌اند: نسبت بین سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در کل اقتصاد ایران و در بخش مشاغل مرتبط با ICT چه تغییری داشته است؟ خودکارسازی فرایندهای کاری در بخش بانک‌داری ایران از زمان ورود ICT به این بخش چه میزان بوده است؟ نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در چهار دهه گذشته در اقتصاد ایران نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر همواره در حال افزایش بوده است که نسبت این افزایش در اقتصاد مبتنی بر ICT بیش‌تر هم بوده است. به این معنا که با گذشت زمان، تعداد نیروی کار کم‌تری تعداد ماشین‌آلات و تکنولوژی‌های بیش‌تری را به‌کار می‌گیرد. هم‌چنین، مطالعه روند بانک‌داری الکترونیکی در ایران نیز اثبات‌کننده قانون عام انباشت سرمایه است؛ به‌طوری‌که طی یک دهه اخیر روند استفاده از بانک‌داری الکترونیکی در تمامی حوزه‌ها به‌صورت مداوم در حال افزایش بوده است که این به‌معنای خودکارسازی بیش‌ازپیش فعالیت‌ها و خدمات مالی در ایران است.

* دانشجویار گروه ارتباطات اجتماعی، دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
** دانشجوی دکتری ارتباطات اجتماعی، دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، S.moradi66@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۰۵

کلیدواژه‌ها: بانک‌داری الکترونیکی، خودکارسازی فرایندهای شغلی، سرمایه ثابت، سرمایه متغیر، قانون عام انباشت سرمایه، ICT.

۱. مقدمه

این ادعا در بین موافقان جامعه اطلاعاتی وجود دارد که این تکنولوژی‌ها مواهب گوناگونی را برای جامعه، به‌طور کلی، و کشورهای درحال توسعه، به‌طور خاص، به‌هم‌راه دارند: رشد اقتصادی کشورهای درحال توسعه (صمیمی و هژبرکیانی ۱۳۹۳؛ چراغ‌علی و دیگران ۱۳۹۱)، افزایش بهره‌وری (دهقان ۱۳۸۸؛ مشیری و جهانگرد ۱۳۸۳؛ Bell 1973)، افزایش اشتغال (صمیمی و هژبرکیانی ۱۳۹۳؛ Harrison et al. 2006؛ Kellinger 2006)، گسترش تجارت بین‌المللی (اربابیان و دیگران ۱۳۹۵)، افزایش جریان اطلاعات و سرعت آن (فطرس و دیگران ۱۳۹۴؛ دهقان ۱۳۸۸)، کاهش هزینه دولت‌ها (سازمان فناوری اطلاعات ایران ۱۳۹۵)، کاهش هزینه‌های تولید (فطرس و دیگران ۱۳۹۴؛ مرکز آمار ایران ۱۳۹۱)، افزایش شفافیت بیش‌تر در بازار به‌ویژه هزینه‌کرد دولت و بازارهای مالی (سازمان فناوری اطلاعات ایران ۱۳۹۳)، رشد صنعت توریسم (پورفرج و دیگران ۱۳۹۰)، و ... طبق مطالعات موافقان جامعه اطلاعاتی «کشورهایی که با بهره‌گیری از تحولات تکنولوژیکی هزینه‌های تولید خود را کاهش می‌دهند، کشورهایی را که در این زمینه سرمایه‌گذاری نکرده‌اند به عقب می‌رانند» (زراعت‌کیش و یوسفی ۱۳۹۲: ۲).

هرچند می‌توان تأثیرات گوناگون ICT را در سبک زندگی، فرهنگ، اطلاع‌رسانی، اقتصاد، و ... بررسی کرد، در این پژوهش، به‌طور خاص، تأثیر این تکنولوژی‌ها در فرایندهای اشتغال در بخش خدمات، به‌ویژه خودکارسازی این فرایندها، مطالعه می‌شود. از نظر نظریه‌پردازان جامعه اطلاعاتی و اقتصاددانان سرمایه‌داری خودکارسازی ناشی از به‌کارگیری ICT بهره‌وری را افزایش می‌دهد و از طریق کاهش کار یدی، به رفاه بیش‌تر جامعه منجر می‌شود (عمادزاده و دیگران ۱۳۸۵). این ادعا وجود دارد که نه‌تنها ICT باعث کاهش در میزان اشتغال نمی‌شود، بلکه به‌منزله مهم‌ترین صنایع اشتغال‌زا عنوان می‌شوند: «فناوری اطلاعات را می‌بایست قوی‌ترین صنعت در اشتغال‌زایی دانست. اشتغال‌زایی مولدی که کسب‌وکار الکترونیکی در جامعه امروزی ایجاد کرده است» (محمودی و محمودی ۱۳۹۰: ۱۰). در پژوهش‌های دیگر تلاش شده است که رویکرد متعادل‌تری در این زمینه در پیش گرفته شود. چنان‌که محمودزاده و اسدی نیز عنوان می‌کنند:

از دیدگاه نظری، بررسی تأثیر نوآوری و تغییرات فناوری بر بی‌کاری و اشتغال بسیار پیچیده است. دو نوآوری فرایندی و تولیدی از دو طریق بر اشتغال اثر می‌گذارند. از یک طرف، نوآوری فرایندی از طریق جابه‌جایی باعث کاهش تقاضا برای نیروی کار می‌شود و از طرف دیگر، نوآوری تولید از طریق آثار جبرانی با خلق فرصت‌های جدید شغلی موجب افزایش تقاضای نیروی کار می‌شود (محمودزاده و اسدی ۱۳۹۰: ۴).

این درحالی است که این تکنولوژی‌ها بسیاری از مشاغل مولد و غیرمولد را با تهدید مواجه ساخته است. فوکویاما در سال ۲۰۱۷ در مصاحبه‌ای با نشریه *New Statesman* با عنوان «سوسیالیسم باید بازگردد» وضعیت کنونی اقتصاد جهانی را این‌گونه توصیف کرد:

دورهٔ متمادی استقلال بازار که در زمان ریگان و تاجر آغاز شد، از جوانب مختلف آثار فاجعه‌باری داشته است. در شرایط فعلی، به‌نظر می‌رسد برخی چیزهایی که مارکس گفته درست از آب درآمده است. او دربارهٔ بحران تولید مازاد هشدار داده بود که فقیرشدن کارگران و تقاضای ناکافی را به‌دنبال خواهد داشت (به‌نقل از سایت انتخاب، بازیابی شده در ۱۳۹۷/۰۷/۲۹).

دو نکتهٔ کلیدی در این گفتهٔ فوکویاما «بحران تولید مازاد» (crisis of overproduction) و «تقاضای ناکافی» (inadequate demand) است. هرچند بین این دو روند کلیدی که وضعیت کنونی اقتصاد سرمایه‌داری را تشریح می‌کند، باید مورد سوم را هم اضافه کرد که عبارت است از «بی‌کاری ناشی از پیشرفت تکنولوژی» (technological unemployment) که یکی از عوامل اصلی کاهش تقاضاست. هرچند در دوره‌های اولیهٔ صنعتی شدن به‌علت وجود صنایع نوپدید و جدید امکان به‌کارگیری نیروی کار آزادشدهٔ ماشین‌آلات در دیگر صنایع نوظهور وجود داشت، اما این خطر همواره برای نظام سرمایه‌داری وجود داشته است که بی‌کاری ناشی از ورود تکنولوژی‌ها به کاهش تقاضا برای کالاهای تولیدشده منجر شود. ورود تکنولوژی‌ها این امکان را برای سرمایه‌دار فراهم می‌کند که ماشین‌آلات را جای‌گزین نیروی کار کند و از این طریق، میزان هزینهٔ کل تولید را کاهش دهد. این فرایند هرچند مزایای بی‌شماری را برای سرمایه‌دار فراهم می‌کند، اما آزادسازی نیروی کار، افزایش بی‌کاری، و از بین رفتن تقاضای مؤثر همواره یکی از نگرانی‌های سرمایه‌داری و دولت‌ها برای ادامهٔ روند تولید بوده است. این نگرانی را می‌توان به‌طور مختصر این‌گونه توصیف کرد: ورود تکنولوژی‌ها هرچند در کوتاه‌مدت میزان کل تولید را افزایش می‌دهد، اما باعث بی‌کاری‌های گسترده و در نتیجه، کاهش قدرت خرید افراد می‌شود و این امر در بلندمدت

مازاد تولیدی را ایجاد می‌کند که تقاضای کافی و مؤثر (به‌علت بی‌کاری و کاهش قدرت خرید افراد) برای آن وجود ندارد و این امر می‌تواند باعث بحران در کل فرایند تولید سرمایه‌دارانه شود.

برایند این مسئله در بین اقتصاددانان باعث شد تا ژان باتیست یک اصل ارائه کند که بعدها به نام «قانون بازارها» (law of markets) یا «قانون سه» (Say's law) شناخته شد. برطبق این قانون،

عرضه تقاضای خود را به‌وجود می‌آورد و بنابراین تولید اضافی در اقتصاد سرمایه‌داری ناممکن است. مفهوم این نظریه این است که هر تولیدکننده بازار خود را ایجاد می‌کند و بنابراین اقتصاد سرمایه‌داری در تعادل اقتصادی هم‌راه با اشتغال کامل قرار دارد که درواقع، یک تعادل کلی است (تفضلی ۱۳۵۵: ۹۸).

بدین ترتیب، طبق نظر سه، نظام سرمایه‌داری هیچ‌گاه به‌علت بی‌کاری (ناشی از هرچیزی) دچار بحران مازاد نخواهد شد، زیرا کالاهای تولیدشده همواره بازار مصرف خود را خواهند یافت و این امر به اشتغال کامل منجر خواهد شد. با ورود تکنولوژی‌های جدید و موج فزاینده بی‌کاری ناشی از این تکنولوژی‌ها رؤیای آنچه سه و بعدها کینز درباره اشتغال کامل در سر داشتند محقق نشد (ریف کین ۱۳۹۱).

در این پژوهش چهارچوبی ارائه می‌شود که از طریق آن‌ها می‌توان برخی از تغییراتی را که این رویکردها مدعی آن هستند در شکلی جدید نگریست. ضرورت این امر به اهمیت ورود ICT به مشاغل مختلف در هر سه بخش صنعت، کشاورزی، و خدمات بازمی‌گردد. در بخش صنعت سیستم‌های اتوماسیون صنعتی مبتنی بر ICT، باعث خودکارسدن بسیاری از فرایندهای تولید صنعتی شده‌اند (حسنوی ۱۳۷۶). در این میان، استفاده از ربات‌های صنعتی، که جزو کالاهای مبتنی بر ICT تعریف می‌شوند (مرکز پژوهش‌های مجلس ۱۳۸۸)، به‌صورت روزافزونی در ایران و جهان درحال افزایش است و این رشد طی یک دهه گذشته رقم‌های بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کنند (فدراسیون جهانی رباتیک ۲۰۱۶). در بخش کشاورزی نیز آنچه امروزه با عنوان «کشاورزی دقیق» (precision agriculture) نامیده می‌شود بر استفاده روزافزون از ICT در بخش‌های مختلف کشاورزی تأکید دارد. مطالعات نشان می‌دهد که استفاده از این تکنولوژی‌ها در بخش کشاورزی به‌سرعت درحال افزایش است (Say et al. 2017). درعین حال، به‌نظر می‌رسد که بخش خدمات بیش‌تر از این دو بخش به استفاده از این تکنولوژی‌ها روی آورده است و این بخش خدمات بیش‌ترین

ظرفیت را برای جای‌گزینی این تکنولوژی‌ها با نیروی کار دارد. تکنولوژی‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطاتی مشاغل خدماتی را به‌طور گسترده‌ای در معرض خطر قرار داده‌اند. این مسئله به‌ویژه در مورد مشاغلی با خدمات مالی، بانک‌داری، و بیمه مصداق می‌یابد:

صنایعی که بیش‌تر با صنایع خدماتی معامله و دادوستد داشته باشند، از ذخایر سرریز ICT بیش‌تر بهره‌مند می‌شوند. بیلی و لارنس به این نتیجه دست یافتند که تأثیر ICT عمدتاً بر بخش‌های خدماتی (مالی و تجاری) در اقتصاد آمریکا بوده است. بخش خدمات بسیار بیش‌تر از بخش تولیدات کارخانه‌ای در ICT سرمایه‌گذاری کرده است؛ به‌طوری‌که در بخش خدمات زیربخش‌های امور مالی، بیمه، و مستغلات از بخش‌های پیش‌رو در زمینه سرمایه‌گذاری در ICT هستند (محمودزاده و اسدی ۱۳۹۰: ۱۱).

این امر امکان‌های گسترده‌ای را برای سرمایه‌ی مالی و بازرگانی ایجاد کرده است تا از طریق کاهش نیروی کار میزان بهره‌وری خود را افزایش دهد. چنان‌که مطالعه گنارو نیز نشان می‌دهد، تقریباً تمام مشاغل خدماتی که به‌نوعی با اطلاعات سروکار دارند از خطر ICT در امان نمانده‌اند:

پیشرفت فناوری در بیش‌تر بخش‌های سستی اقتصاد مانند خدمات مالی، خدمات تجاری، و صنایع توزیع و خرده‌فروشی باعث افزایش بهره‌وری شده است؛ بدین معنی که ICT برای بنگاه، انجام بهتر و کارآتر فعالیت‌های یک‌سان را با هزینه‌های کم‌تر ممکن ساخته است. این نکته به‌ویژه برای بخش‌هایی از قبیل بخش خدمات (بهداشت، بیمه، بانک‌داری، و ...) که به‌شدت اطلاعات‌بر هستند مصداق بیش‌تری دارد (گنارو ۲۰۰۱، به‌نقل از محمودزاده و اسدی ۱۳۹۰: ۱۱).

در ادبیات موجود که استفاده از ICT برای انجام خدمات را ترویج می‌کنند، کاهش هزینه‌ها عموماً به‌معنای کاهش نیروی انسانی شاغل است. به‌گفته جورج متیوس (George Matthews) مدیرعامل سابق مؤسسه بیمه شروود در آمریکا:

آن‌چه که شبکه اینترنت تاکنون انجام داده است تسهیل کارها و بهتر به‌انجام‌رسیدن آن بوده و نیز باعث تقلیل هزینه‌ها در بازارهای بیمه عمومی است. استفاده از اینترنت، کارگزاران، و بیمه‌گران را قادر ساخته تا هزینه‌های مکرر واردکردن داده‌ها و دیگر کارهای نیروبر (کارهایی که با دست انجام می‌گیرند) را که در مراحل مختلف تقسیم شده و نیز عرضه‌اموری از قبیل پست را کاهش دهند. اعتقاد ما بر این است که با اتخاذ روش‌های متفاوت دیگر می‌توان هزینه‌ها را تا میزان شصت درصد کاهش داد و

چنانچه شرکت‌ها مجتمع شده و به این مسئله توجه بیش‌تری کنند، می‌توان این فرایند را به‌خوبی توسعه داد (به‌نقل از وزارت بازرگانی ۱۳۸۴: ۴۷).

طبق گزارش معاونت طرح و توسعه بانک دی برای کاهش هزینه‌ها در نظام بانک‌داری،

از آنجایی که بخشی از هزینه تمام‌شده پول مربوط به حقوق جاری و مزایای پرسنل است، می‌توان ساختار بانک را به‌گونه‌ای اصلاح کرد که حداقل نیروی انسانی با حداکثر بازدهی فعالیت داشته باشد. ادغام بعضی بخش‌ها و مکانیزاسیون برخی فرایندها می‌تواند ساختار سازمانی را به‌سمت کوچک‌شدن سوق دهد (معاونت طرح و توسعه بانک دی ۱۳۹۵: ۷).

این امر عموماً از طریق فرایندهای الکترونیکی کردن فعالیت‌ها رخ می‌دهد. در این گزارش، توسعه بانک‌داری الکترونیک (electronic banking) به‌منزله راه‌کاری مهم برای کاهش هزینه‌ها عنوان شده است: «با استفاده مناسب از فناوری‌های نوین ارتباطی می‌توان هزینه پول را به‌صورت قابل‌ملاحظه‌ای کاهش داد» (همان: ۸). طرح کاهش نیروی انسانی و حرکت به‌سوی الکترونیکی کردن خدمات بانکی یکی از سیاست‌های موردنظر بانک‌ها در سالیان گذشته بوده است. هم‌چنین، این امر به‌منزله شاخصی از سوی بانک جهانی ارائه شده است که این استاندارد برابر با یک شعبه بانک به‌ازای هر صدهزار بزرگ‌سال است که نظام بانکی ایران نیز اقداماتی برای حرکت به‌سمت این استاندارد انجام داده است. نخستین اقدام‌ها در این زمینه از اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ با تأسیس شرکتی به نام «شرکت خدمات انفورماتیک» انجام شد که به‌منزله مرکز اجرایی «طرح جامع اتوماسیون سیستم بانکی کشور» فعالیت خود را آغاز کرد (بانک و اقتصاد ۱۳۷۷). هم‌چنین، در سال ۱۳۸۰ و با اجرای «راه‌برد جامع نظام پرداخت»، بهره‌گیری از تکنولوژی‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی برای توسعه پرداخت الکترونیکی در دستورکار بانک مرکزی قرار گرفت (بانک مرکزی ۱۳۹۵).

پژوهش‌هایی که تأثیر مثبت ICT را در فرایندهای اقتصادی بررسی کرده‌اند تأثیرات منفی آن را در طبقه کارگر، به‌ویژه جای‌گزینی این تکنولوژی‌ها را با نیروی کار، مورد‌مطالعه قرار نداده‌اند. بدین‌منظور لازم است که تأثیر این تکنولوژی‌ها را در فرایندهای شغلی در شیوه تولید سرمایه‌داری بسنجیم. تأثیرات این تکنولوژی‌ها در نیروی کار به جای‌گزینی آن‌ها محدود نمی‌شود و در بخش‌هایی مانند آموزش یا بهداشت، که امکان جای‌گزینی تکنولوژی با نیروی کار کم‌تر است، باعث فشار بیش‌تر بر نیروی کار می‌شود.

به گفته سیلور، «دشواری افزایش کارایی تولید در بخش آموزش از طریق فناوری نوآورانه به این معناست که فشارهای بیش‌تری برای کاهش هزینه‌ها به شکل افزایش شدت کار (با بالابردن ساعات کار یا افزایش تعداد دانش‌آموزان برای هر آموزگار) صورت می‌گیرد» (سیلور ۱۳۹۰: ۲۰۹).

در ایران نیز از برنامه پنج‌ساله چهارم توسعه استفاده گسترده از ICT در دستورکار دولت قرار گرفته است و در برنامه‌های پنجم و ششم با سرعت بیش‌تری پی‌گیری می‌شود (خلجی و خانیکی ۱۳۹۳). هرچند شاخص‌های جامعه اطلاعاتی را که نهادهای بین‌المللی مانند «اتحادیه جهانی مخابرات» (International Telecommunication Union/ ITU) (2017) موردسنجش قرار می‌دهند، نشان می‌دهد که ایران رتبه مناسبی در منطقه ندارد، اما شاخص‌های موردسنجش این نهادها عموماً به مصرف تکنولوژی و اینترنت شهروندان کشورها محدود می‌شود و تأثیر این تکنولوژی‌ها در مشاغل مختلف را نمی‌سنجند. این درحالی است که میزان استفاده از ICT در بخش‌های مختلف اقتصادی در ایران، به‌ویژه بخش خدمات، بسیار بالاست (مرکز آمار ایران ۱۳۹۲). هرچند مجمع جهانی اقتصاد (World Economic Forum) تلاش‌هایی را برای سنجش تأثیر ICT در اقتصاد انجام داده است، اما به اعتراف این نهاد «سنجش اثر واقعی ICT به دلیل کم‌بودن داده‌های موضوعی بسیار دشوار باقی مانده است. علاوه‌براین، روابط پیچیده بین ICT و عملکرد اقتصادی و اجتماعی به‌طور کامل درک نشده و علیت آن به‌طور کامل درک نشده است» (به‌نقل از سازمان فناوری اطلاعات ایران ۱۳۹۴: ۱۰).

بنابراین، در این پژوهش به‌طور خاص بر دو مسئله محوری متمرکز می‌شود. نخست، رابطه تکنولوژی و نیروی کار در شکل تولید سرمایه‌داری بررسی می‌شود. بدین معنا از طریق قانون عام انباشت سرمایه و به‌کارگیری آن در ایران امکان جای‌گزینی ICT با نیروی کار مورد مطالعه قرار می‌گیرد. سپس، با استفاده از روش تحلیل ثانویه متغیرهای تحقیق و رابطه آن‌ها سنجیده می‌شود. این فرایند شامل سنجش ترکیب ارگانیک کل، سنجش ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش ICT، و مطالعه تغییرات بانک‌داری الکترونیک به‌منزله مطالعه‌ای موردی است که در آن روند روزافزون خودکارساز شدن فرایندهای شغلی در بخش بانک‌داری مورد مطالعه قرار می‌گیرد.^۱

داده‌های تحقیق از اسناد، مدارک، اطلاعات آماری، گزارش‌های سالیانه، سال‌نامه‌های آماری، و پیمایش‌های انجام‌شده سازمان‌ها و نهادهای مختلف کشور مانند بانک مرکزی، مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه، وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات، و

سازمان‌های ذی‌ربط، مرکز پژوهش‌های مجلس، بانک‌ها، و ... به‌دست آمده‌اند. از آن‌جایی که برخی از متغیرهای موردنظر تحقیق در این اسناد با تعریف عملیاتی متفاوت با مفاهیم این تحقیق سنجیده شده‌اند، از داده‌های خام این نهادها برای سنجش مفاهیم تحقیق استفاده شده است. بدین ترتیب، نگارندگان پژوهش پیش‌رو دو پرسش اساسی را در این زمینه مطرح می‌کنند: نسبت بین سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در کل اقتصاد ایران و در بخش مشاغل مرتبط با ICT چه تغییراتی داشته است؟ خودکارسازی فرایندهای کاری در بخش بانکداری ایران از زمان ورود ICT به این بخش چه میزان بوده است؟

۲. مفاهیم

۱.۲ سرمایه ثابت (constant capital) و سرمایه متغیر (variable capital)

برای تولید یک کالا همواره دو عنصر متفاوت وجود دارد: سرمایه ثابت (C) و سرمایه متغیر (V). سرمایه ثابت شامل وسایل تولید اعم از مواد خام به‌کاررفته برای تولید کالا، انرژی، ماشین‌آلات، و تمام عناصری است که برای تولید یک کالا لازم‌اند. ازسوی دیگر، سرمایه متغیر شامل نیروی کاری است که بر روی وسایل تولید کار می‌کند. این دو عنصر نقش‌های متفاوتی در فرایند تولید دارند. عناصر سرمایه ثابت حاوی مقدار مشخصی ارزش مصرفی‌اند که در فرایند تولید صرفاً این ارزش مصرفی را به کالای جدید منتقل می‌کنند و بنابراین چیزی بیش‌تر از زمان کار لازم برای تولید خویش را به کالای جدید اضافه نمی‌کنند:

در فرایند کار وسایل تولید ارزش خود را به محصول تا جایی انتقال می‌دهند که ارزش مبادله‌ای خود را همراه ارزش مصرفی مستقلشان از دست بدهند. آن‌ها فقط ارزشی را به محصول انتقال می‌دهند که خود به‌عنوان وسیله تولید از دست داده‌اند (مارکس ۱۳۸۸: ۲۳۳).

اما قضیه درمورد نیروی کار یا سرمایه متغیر متفاوت است: «چون کار به هدف خاصی معطوف است، یعنی حفظ و انتقال ارزش وسایل تولید به محصول، در همان حال، در تمام لحظاتی که در جریان است، ارزش اضافه ارزش جدید تولید می‌کند» (همان: ۲۳۸). به عبارت دیگر، کارگر نه تنها ارزش مصرفی وسایل تولید را حفظ می‌کند، بلکه ارزش جدیدی نیز به کالای جدید اضافه می‌کند؛ به همین دلیل است که مارکس نیروی کار را «سرمایه متغیر» نام‌گذاری می‌کند.

۲.۲ بانک‌داری الکترونیکی

بانک‌داری الکترونیکی عموماً به‌عنوان «استفاده و نمایش تکنولوژی‌های گوناگون و متفاوت خدمات و گسترش ماشین‌های خودپرداز و ارائه مستقیم صورت‌حساب پرداخت اتوماتیک و انتقال الکترونیکی وجوه و بانک‌داری خانگی» تعریف می‌شود (Goldensky 2004، به‌نقل از برادران حسن‌زاده و دیگران ۱۳۸۸: ۲). در تعریف مرکز آمار ایران «استفاده از تجهیزات و فناوری‌های جدید جهت ارائه خدمات بانکی را بانک‌داری الکترونیکی می‌گویند که خدمات آن عبارت است از اینترنت‌بانک، تلفن‌بانک، موبایل‌بانک، SMS بانک، ایمیل‌بانک، پایانه‌های فروش، دستگاه‌های خودپرداز بانکی، و ...» (مرکز آمار ایران ۱۳۸۷: ۱۳). بانک‌داری الکترونیکی، که به‌منزله بانک‌داری آنلاین (online banking) نیز شناخته می‌شود، در بستر ساختارهای دولت الکترونیک شکل می‌گیرد و تحقق آن نیازمند توسعه زیرساخت‌های آن در بخش‌های مختلف اقتصادی است.

۳.۲ تشکیل سرمایه ثابت ناخالص (fixed capital formation gross)

ارزش کل تحصیل دارایی‌های ثابت توسط تولیدکنندگان منهای فروش یا انتقال رایگان دارایی‌های ثابت در طول یک دوره حساب‌داری معین (عموماً یک سال) به اضافه ارزش آنچه توسط واحدهای نهادی به ارزش دارایی‌های ثابت تولید نشده اضافه شده است.

۴.۲ مصرف سرمایه ثابت (consumption of fixed capital) یا استهلاک (depreciation)

کاهش ارزش جاری موجودی دارایی‌های ثابت که بر اثر ازین رفتن فیزیکی، ازمدافتادگی عادی، و حوادث معمولی در این دارایی‌ها حاصل می‌شود. خسارت‌های جنگ شامل مصرف سرمایه ثابت نیست.

۳. رویکرد نظری: قانون عام انباشت سرمایه (the general law of capitalist accumulation)

به‌کارانداختن سرمایه صنعتی عموماً نیازمند دو شکل متفاوت از سرمایه، یعنی سرمایه ثابت و سرمایه متغیر است. اما ترکیب این دو شکل از سرمایه در شاخه‌های مختلف تولیدی و

حتی تولید یک محصول خاص همواره یکسان نیست. این که در تولید هر کالایی چه میزان سرمایه ثابت و چه میزان سرمایه متغیر به کار گرفته شود موجب ایجاد تفاوت در بهره‌وری هر تولید صنعتی و بخش خدماتی می‌شود. در انباشت سرمایه دو شکل ترکیب سرمایه از یکدیگر متمایز می‌شود: ترکیب فنی سرمایه نشان‌دهنده ارزش مصرفی هریک از دو جزء سرمایه است. مثلاً، با تقسیم میزان ماشین‌آلات و مواد خام مصرف‌شده در فرایند تولید پارچه بر تعداد ساعت کاری که کارگران انجام داده‌اند، مشخص می‌شود که در هر کارگر-ساعت چند متر پارچه کتانی تولید شده است. در ترکیب ارزشی سرمایه با ارزش مبادله‌ای دو جزء سرمایه سروکار داریم. مثلاً، با تقسیم هزینه ماشین‌آلات و مواد خام مصرف‌شده بر میزان دست‌مزدی که به کارگران پرداخت شده است، می‌توان به این نتیجه رسید که برای هر متر پارچه چه میزان دست‌مزد پرداخت شده است. ترکیب ارگانیک سرمایه عبارت است از این که ترکیب فنی سرمایه تا چه حد تغییرات ترکیب ارزشی را تعیین می‌کند.

تاجایی که به کاربرد ماشین‌آلات یا تکنولوژی در فرایند تولید بازمی‌گردد، ترکیب ارگانیک سرمایه بسیار اهمیت می‌یابد؛ زیرا آن بخشی از سرمایه که از ماشین‌آلات و تکنولوژی‌های پیشرفته استفاده می‌کنند سرمایه‌های ترکیب بالا را شکل می‌دهند. این سرمایه‌ها میانگین ترکیب ارگانیک بالاتری از میانگین کل سرمایه اجتماعی^۲ دارند. ازسویی دیگر، بخشی از سرمایه‌های منفرد، که از تکنولوژی‌های پیشرفته کم‌تر بهره می‌برند، سرمایه‌های ترکیب پایین را شکل می‌دهند که از میانگین سرمایه اجتماعی جامعه پایین‌ترند. این امر تفاوت مهمی را در این دو شکل متفاوت سرمایه ایجاد می‌کند و آن بهره‌وری است. مثلاً، در شکلی از استخراج معدن که با ماشین‌آلات پیشرفته حفر و استخراج انجام می‌شود، ترکیب ارگانیک بسیار بالاتری از حفر با ابزارهای ساده دستی دارند و این به معنای بهره‌وری بالاتر برای اولی است.

فرض کنیم ترکیب فنی سرمایه ثابت باقی بماند، یعنی حالتی رخ دهد که در آن نسبت میان سرمایه متغیر و سرمایه ثابت تغییری نکند. در این حالت، به میزان رشد سرمایه ثابت، تقاضا [از سوی سرمایه‌داران] برای به‌کارگیری نیروی کار افزایش می‌یابد. از آنجایی که بنا به خصلت سرمایه‌داری مبنی بر استخراج ارزش اضافی از کارگران و سرمایه‌گذاری مجدد آن در فرایند تولید سرمایه همواره مقداری از ارزش اضافی استخراج‌شده را به فرایند تولید بازگردانده و سرمایه رشد می‌کند، در این حالت «در هر سال کارگران بیش‌تری نسبت به سال پیش استخدام می‌شوند، دیر یا زود مقطعی فراخواهد رسید که در آن نیازهای انباشت از عرضه متعارف کار فراتر خواهند رفت و بنابراین افزایشی در مزدها رخ خواهند داد» (مارکس ۱۳۸۸: ۶۶۰). در حالت بازتولید ساده، سرمایه‌دار پس از پرداخت هزینه کار (v) و

هزینه سرمایه ثابت (c) مقداری ارزش اضافی (s) در دست خود می‌بیند. این ارزش اضافی در فرایند بعدی مجدداً به چرخه تولید بازمی‌گردد و برای v و c هزینه می‌شود. بنابراین، سرمایه با همان سازوکار قبلی بازتولید می‌شود و گسترش می‌یابد. اما فرایند سرمایه فقط به بازتولید ساده سرمایه محدود نمی‌شود، بلکه بنا به خصلت ذاتی سرمایه این بازتولید در مقیاسی گسترده به انجام می‌رسد:

طی فرایند انباشت ترکیب فنی سرمایه ثابت باقی نمی‌ماند، بلکه همواره شرایطی رخ خواهد داد که با توسعه ماشین‌آلات و به تبع آن افزایش بهره‌وری تعداد کم‌تری از کارگران تعداد بیش‌تری از کالاها را تولید می‌کنند. این اصل موردپذیرش اقتصاددانان سرمایه‌داری نیز هست. تکامل بهره‌وری کار اجتماعی ارتباط وثیقی با به‌کارگیری تکنولوژی یا تغییر ترکیب فنی سرمایه دارد: صرف‌نظر از شرایط طبیعی مانند حاصل‌خیزی زمین و غیره درجه اجتماعی بهره‌وری کار در حجم نسبی وسایل تولیدی بازنموده می‌شود که کارگر در زمانی معین با درجه شدت واحدی از نیروی کار به محصول تبدیل می‌کند. مقدار وسایل تولید که وی با آن‌ها کار می‌کند، همواره با بهره‌وری کار افزایش پیدا می‌کند (همان: ۶۶۹ - ۶۷۰).

به عبارت دیگر، افزایش بهره‌وری همواره خود را در کاهش نسبت سرمایه متغیر در مقایسه با سرمایه ثابت نشان می‌دهد. هم‌چنین، این به معنای تغییر در ترکیب ارزشی سرمایه نیز است. مثلاً، تا پیش از پیداشدن ربات‌های خودکار رنگ‌پاشی در صنایع خودروسازی، ممکن بود پنجاه درصد از هزینه سرمایه صرف نیروی کار و پنجاه درصد صرف سرمایه ثابت شود؛ اما با ورود این ربات‌ها سی درصد هزینه به سرمایه متغیر و هفتاد درصد به سرمایه ثابت تعلق یابد: «این تغییر در ترکیب فنی سرمایه، این رشد در مقدار وسایل تولید در مقایسه با مقدار نیروی کاری که به آن حیات می‌بخشد، در ترکیب ارزشی سرمایه، یعنی در افزایش بخش ثابت ارزش سرمایه به زیان بخش متغیر آن بازتاب می‌یابد» (همان: ۶۷۰). این قانون با عنوان «قانون عام» نام‌گذاری شده است، زیرا می‌توان آن را در هر شاخه تولیدی یا هر کشوری به اثبات رساند. چنانچه حجم کل ارزشی را که به سرمایه ثابت تعلق می‌گیرد با کل ارزش نیروی کار که در دست‌مزدها نمود می‌یابد در هر شاخه تولیدی یا هر کشور با یکدیگر مقایسه کنیم، متوجه رشد روزافزون ارزش سرمایه ثابت در مقابل ارزش سرمایه متغیر خواهیم شد. این اصلی پذیرفته شده است که در فرایند انباشت سرمایه همواره مقدار مطلق ارزش سرمایه متغیر افزایش می‌یابد و این اصولاً جزو لاینفک رشد سرمایه است، اما به‌طور نسبی، همواره حجم سرمایه متغیر در برابر سرمایه ثابت در فرایند انباشت

در حال کاهش است.^۳ بنا به اصول گفته‌شده، در شکل متمرکز سرمایه، ترکیب ارگانیک سرمایه به این گرایش دارد که مدام نسبت میان سرمایه ثابت و متغیر را به سود سرمایه ثابت تغییر دهد. نتیجه این فرایند شکل‌گیری جمعیت مازادی از کارگران است که راه را برای انباشت‌های بعدی فراهم می‌کند. در این حالت و با افزایش ارتش ذخیره کار، قیمت کار کارگران بنا به اصل عرضه و تقاضا در بازار سرمایه‌داری کاهش می‌یابد.

باتوجه به این که هدف سرمایه‌دار در نهایت افزایش سود خود است و این امر از طریق افزایش بهره‌وری در فرایند کار صورت می‌گیرد، ماشین‌آلات می‌توانند ابزار مهمی برای این امر باشند. درسویی دیگر، این فرایند به دو طریق کارگران را تحت فشار قرار می‌دهد:

انباشت ساده یا گسترش مطلق کل سرمایه اجتماعی با تمرکز عناصر فردی آن همراه است و زیرورو شدن سرمایه اضافی دوشادوش زیرورو شدن ترکیب فنی سرمایه اولیه انجام می‌شود. به این‌گونه با پیشرفت انباشت نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر تغییر می‌کند؛ این تقاضا به‌نحو فزاینده‌ای با رشد این سرمایه کاهش می‌یابد. تقاضای کار در رابطه با مقدار کل سرمایه به‌طور نسبی و هنگامی که این مقدار افزایش می‌یابد با آهنگی شتاب‌یافته سقوط می‌کند. این کاهش نسبی جزء متغیر که با افزایش کل سرمایه شتاب می‌گیرد و سریع‌تر از این افزایش حرکت می‌کند. ازسوی دیگر، به‌طور معکوس چنین بازنموده می‌شود که افزایش مطلق جمعیت کارگران همیشه سریع‌تر از افزایش سرمایه متغیر یا افزایش وسایل اشتغال است. اما درواقع این انباشت سرمایه‌داری است که پیوسته و به نسبت مستقیم با انرژی و گستره خویش یک جمعیت نسبتاً مازاد کارگری ایجاد می‌کند، یعنی جمعیتی که بیش از نیازهای میانگین سرمایه برای ارزش‌افزایی‌اش است و بنابراین مازاد تلقی می‌شود (همان: ۶۷۶-۶۷۷).

بدین ترتیب، در این فرایند «سرمایه‌داران نه تنها از بهره‌وری بیش‌تر، کاهش هزینه‌ها، و کنترل بیش‌تر بر محیط کار صاحب سود می‌شوند، بلکه به‌طور جنبی با ایجاد ارتش ذخیره کارگران بی‌کار که نیروی کارشان در بخش‌های دیگر اقتصاد می‌تواند استثمار شود، نیز سود می‌برند» (ریف‌کین ۱۳۹۰: ۳۹). افزایش جمعیت مازاد، چنان‌که گفتیم، به‌معنای امکان استثمار بیش‌تر کارگران در جایگاه کالا است:

اگر اضافه‌جمعیت کارگران محصول ضروری انباشت یا رشد ثروت بر پایه‌های سرمایه‌دارانه است، برعکس، همین اضافه‌جمعیت به اهرم انباشت سرمایه‌داری و درحقیقت، به شرط وجودی شیوه تولید سرمایه‌داری بدل می‌شود. شیوه تولید سرمایه‌داری، مستقل از مرزهای افزایش واقعی جمعیت، توده‌ای از مصالح انسانی را

ایجاد می‌کند که همیشه جهت استثمارشدن توسط سرمایه برای نیازهای متغیر ارزش‌افزایی آن حاضر و آماده است (همان: ۶۷۹).

بدین ترتیب، با جای‌گزینی ماشین‌آلات جدید به‌جای نیروی کار،

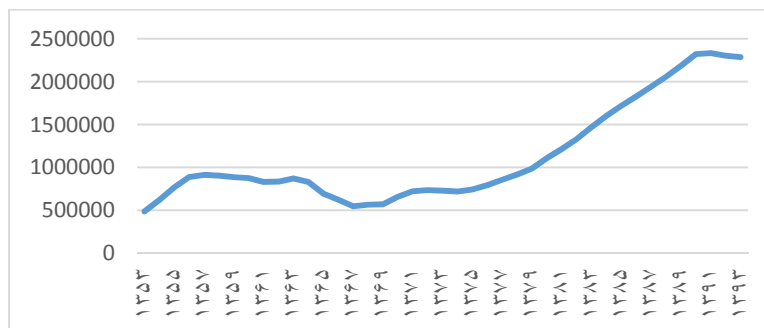
نه تنها کارگرانی که مستقیماً توسط ماشین‌آلات کنار گذاشته شده‌اند، بلکه جانشینان آن‌ها و آن دسته از کارگران اضافی که منظم‌اً جذب می‌شوند، شامل این «آزادسازی» نیز می‌شوند. بنابراین سرمایه هم‌زمان در هر دو جهت عمل می‌کند. اگر انباشت سرمایه از یک سو تقاضا برای کار را افزایش دهد، از سوی دیگر، بر عرضه کارگران با «آزادکردن» آن‌ها می‌افزاید و در همان حال فشار بی‌کاران، شاغلان را وادار می‌کند تا مقدار کار بیش‌تری را در اختیار گذارند و بنابراین، موجب می‌شوند عرضه کار تا حد معینی از عرضه کارگران مستقل گردد (مارکس ۱۳۸۸: ۶۸۷).

بنابراین، برخلاف آنچه نظریه‌پردازان جمعیت‌شناسی سرمایه عنوان می‌کنند، این فرایند نه محصول افزایش زادوولد کارگران، بلکه محصول فرایند انباشت سرمایه‌داری است. حتی اگر برخی موانع طبیعی نیز بر سر راه تشکیل چنین مازادی وجودی داشته باشند، خود سرمایه آن را برطرف می‌کند.

۴. یافته‌های تحقیق

۱.۴ تغییرات سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در اقتصاد ایران

در ابتدا، نرخ رشد بخش‌های مرتبط با سرمایه ثابت در چهار دهه در ایران را بررسی می‌کنیم. نمودار ۱ نشان‌دهنده تغییرات ارزشی موجودی سرمایه خالص ماشین‌آلات به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۸۳ بین سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۳ است. چنان‌که اطلاعات نمودار نشان می‌دهد، موجودی سرمایه خالص ماشین‌آلات از کم‌تر از ۵۰۰ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۵۳ به حدود ۲۳۰۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۹۳ رسیده است. روند رشد سرمایه ثابت ماشین‌آلات هرچند به صورت کلی رشد دائمی را نشان می‌دهند، اما در دهه ۱۳۶۰ با کاهش مواجه شده است. علت این امر تا حدود زیادی ناشی از وضعیت خاص کشور در دوران جنگ هشت‌ساله است که به نابودی بخش زیادی از ماشین‌آلات در بخش‌های گوناگون اقتصادی منجر شد. هرچند عموماً سال‌های پس از جنگ این نرخ رشد با شتاب بیش‌تری حرکت می‌کند که نه تنها نرخ رشد منفی پیشین را جبران می‌کند، بلکه سرعت افزایش سرمایه ثابت در مقایسه با دهه ۱۳۵۰ افزایش می‌یابد.^۴

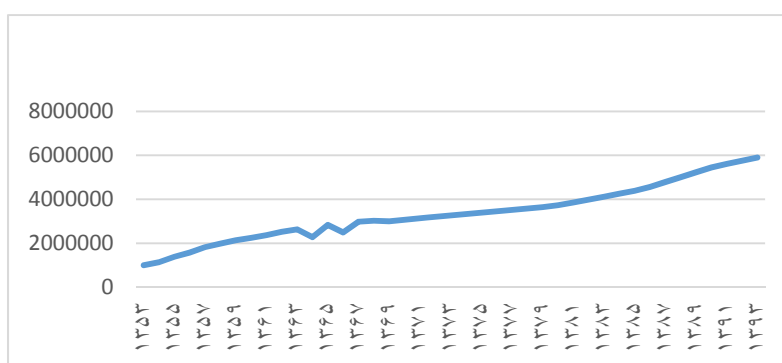


نمودار ۱. موجودی سرمایه خالص ماشین‌آلات به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۸۳ (میلیارد ریال)

منبع: دفتر حساب‌های ملی بانک مرکزی

افزایش نرخ رشد سرمایه ثابت ماشین‌آلات به‌ویژه از اواسط دهه ۱۳۷۰ بسیار چشم‌گیرتر است. درحالی‌که در دوره اول موجودی این سرمایه از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۷۹ یعنی پس از ۲۶ سال دوبرابر می‌شود، در دوره بعدی یعنی از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۷ و درواقع، طی هشت سال این رقم مجدداً دوبرابر می‌شود و این رخ رشد در سال‌های بعد نیز ادامه می‌یابد. گفتنی است که اطلاعات مربوط به سال ۱۳۹۳ مقدماتی است و به همین علت، نمودار در سال پایانی شیب نزولی پیدا می‌کند.

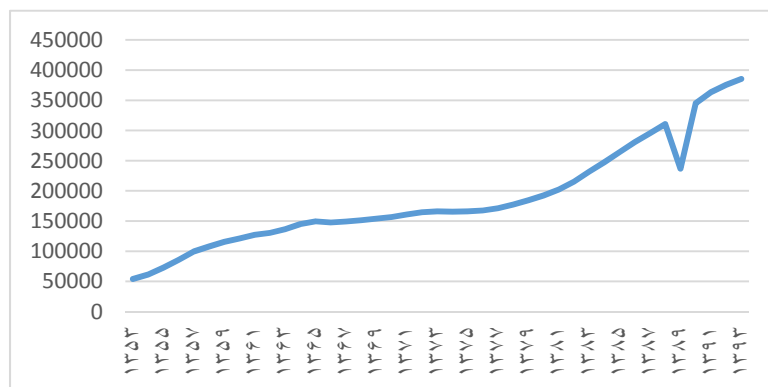
نمودار ۲ نشان‌دهنده موجودی سرمایه خالص ساختمان به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۸۳ است. همان‌گونه‌که نمودار این نرخ در حوزه ساختمان نیز با روندی روبه‌رشد در تمام دوره موردبررسی (به‌جز دو سال میانه دهه ۱۳۶۰) مواجه بوده است.



نمودار ۲. موجودی سرمایه خالص ساختمان به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۸۳ (میلیارد ریال)

منبع: دفتر حساب‌های ملی بانک مرکزی

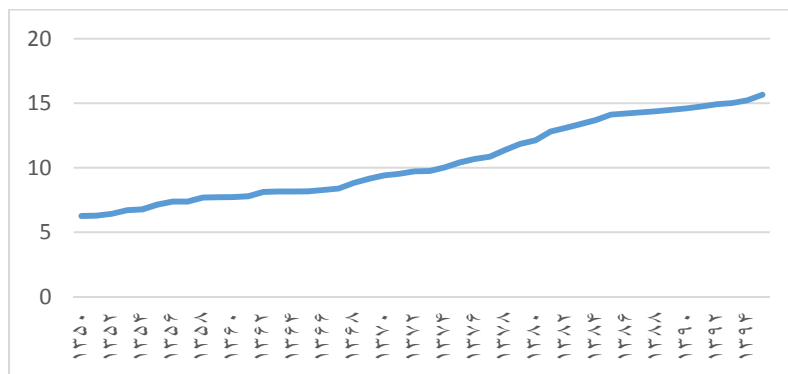
نرخ ارزش موجودی سرمایه ثابت بخش ساختمان طی چهار دهه گذشته شش برابر شده است و از حدود یک تریلیون ریال در سال ۱۳۵۳ به حدود شش تریلیون ریال در سال ۱۳۹۳ رسیده است. افزایش میزان سرمایه ثابت نه تنها در بخش موجودی آن، بلکه در کل سرمایه ثابت مصرف شده در بخش تولید نیز مشاهده می شود. مصرف سرمایه ثابت نیز از حدود ۵۴ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۵۳ به حدود ۴۰۰ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۹۳ رسیده و در طی حدود چهار دهه، بیش از هفت برابر شده است. اطلاعات بانک مرکزی در مورد مصرف سرمایه ثابت در بخش های مختلف اقتصادی نشان می دهد که همه بخش های اقتصادی شاهد چنین رشدی بوده اند (بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۳-۱۳۹۳).



نمودار ۳. مصرف سرمایه ثابت کل به قیمت های ثابت سال ۱۳۸۳ (میلیارد ریال)

منبع: دفتر حساب های ملی بانک مرکزی

چنان که نمودار ۳ نشان می دهد، هم موجودی سرمایه ثابت در بخش های مختلف آن و هم کل مصرف سرمایه ثابت در کشور در چهار دهه گذشته به صورت مداوم در حال افزایش است. اکنون بخش متغیر سرمایه یا نیروی کار را بررسی می کنیم که خود را در دو شکل فنی (تعداد کل کارگران مولد) و ارزشی (میزان دستمزدها) نشان می دهد. چنان که پیش تر گفتیم، طبق قانون عام سرمایه تعداد کارگران یا حجم ارزشی آنها (میزان دستمزدها) می تواند به طور مطلق افزایش یابد، اما به نسبت سرمایه ثابت همواره باید در حال کاهش باشد؛ به عبارت دیگر، ترکیب ارگانیک سرمایه به صورت مداوم بالا می رود.



نمودار ۴. تعداد شاغلان مولد در اقتصاد ایران (میلیون نفر)

منبع: امور اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه (به نقل از قیداری)

نمودار ۴ تعداد کارگران مولد^۵ در بخش‌های مختلف اقتصاد ایران را از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۵ نشان می‌دهد. همان‌طور که می‌بینیم، طی ۴۵ سال گذشته تعداد کارگران مولد در ایران از حدود شش میلیون نفر به حدود شانزده میلیون نفر رسیده است. نخست آن‌که چنان‌که مشاهده می‌شود، هرچند نرخ مطلق کارگران در طی ۴۵ سال بیش از دوبرابر و نیم افزایش یافته است، اما به نسبت نرخ رشد ارزشی موجودی سرمایه ثابت در همه بخش‌ها و مصرف سرمایه ثابت روند کاهشی را نشان می‌دهد: موجودی سرمایه در بخش ماشین‌آلات طی چهار سال حدوداً پنج‌برابر، موجودی سرمایه در بخش ساختمان حدوداً شش‌برابر، و مصرف کل سرمایه ثابت بیش از هفت‌برابر افزایش یافته است. به عبارت دیگر، ترکیب سرمایه در حال تغییر به سود سرمایه ثابت در مقایسه با سرمایه متغیر است. این بدان معناست که هر ساله تعداد کم‌تری کارگر تعداد بیش‌تری ماشین‌آلات و مواد خام را به کار می‌گیرند و کالاهای بیش‌تری با تعداد کارگران کم‌تری تولید می‌شوند.

چنان‌که می‌بینیم، در رابطه موجودی کل سرمایه ماشین‌آلات و ساختمان در یک سو و میزان شاغلان مولد در اقتصاد ایران، کفه ترازو همواره در حال افزایش به سمت سرمایه ثابت بوده است. به طور قطع، بخش اعظم ماشین‌آلات واردی را شامل می‌شود که جزو تکنولوژی‌های نوین اطلاعاتی محسوب نمی‌شوند. در ایران آمار دقیقی از میزان استفاده بخش‌های مختلف تولیدی و غیرتولیدی از تکنولوژی‌های نوین ارتباطی وجود ندارد و نمی‌توان مشخص کرد که چه سهمی از کل ماشین‌آلات به این تکنولوژی‌ها اختصاص دارد؛ هرچند با استفاده از برخی مطالعات انجام‌شده می‌توان به کلیتی از ترکیب سرمایه در بخش ICT، سهم ICT از کل اقتصاد ایران، و سهم ICT از کل سرمایه ثابت بخش‌های مختلف

نقد اقتصاد سیاسی خودکارسازی فرایندهای شغلی در ایران پس از انقلاب؛ ... ۱۷

اقتصادی ترسیم کرد. شکاف میان سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در حوزه فعالیت‌های مربوط به ICT بسیار وسیع‌تر از شکاف در سرمایه ثابت و متغیر در کل اقتصاد ایران است. اطلاعات جدول ۱ آشکارا چنین رابطه‌ای را نشان می‌دهد:

جدول ۱. ترکیب ارگانیک سرمایه کل و سرمایه ICT (ارقام به میلیون ریال و سهم به درصد)

بخش	۱۳۹۱	۱۳۹۲	۱۳۹۳	۱۳۹۴	۱۳۹۵
تشکیل سرمایه ثابت کل اقتصاد	۱.۵۲۳.۹۵۵.۰۷۷	۲.۱۱۱.۵۱۷.۴۳۵	۲.۳۶۶.۸۹۴.۸۳۸	۲.۲۴۵.۴۲۸.۹۶۹	۲.۱۹۵.۶۰۵.۸۵۳
تشکیل سرمایه ثابت بخش ICT	۳۴.۲۳۳.۲۶۸	۳۰.۰۲۱.۶۶۰	۴۸.۵۰۰.۷۱۹	۸۳.۷۴۶.۲۱۷	۹۱.۸۹۷.۳۶۸
سهم تشکیل سرمایه ثابت بخش ICT در کل سرمایه ثابت اقتصاد	۲.۲	۱.۴	۲	۳.۷	۴.۲
سهم اشتغال ICT از کل اشتغال	۰.۶۵	۰.۶۶	۰.۷۹	۰.۷۸	۰.۸۱

منبع: دفتر حساب‌های اقتصادی مرکز آمار ایران

درحالی‌که در سال ۱۳۹۱ تشکیل سرمایه ثابت بخش ICT، ۲/۲ درصد از کل تشکیل سرمایه ثابت اقتصاد را تشکیل می‌دهد، سهم اشتغال این بخش از کل اشتغال، فقط ۰/۶۵ درصد است. این شکاف در سال ۱۳۹۵ بسیار عمیق‌تر می‌شود؛ زیرا درحالی‌که سهم تشکیل سرمایه ثابت بخش ICT از تشکیل سرمایه ثابت کل اقتصاد حدوداً دوبرابر می‌شود، اما سهم اشتغال این بخش فقط به ۰/۸۱ درصد می‌رسد. این بدان معناست که در بخش ICT سرمایه ثابت بسیار بیش‌تری با نیروی کار تقریباً مشابهی به‌کار می‌افتد. فقط بخش‌های اقتصاد ایران با صنایع بزرگ ترکیب ارگانیک بالاتری از ICT دارند.

جدول ۲. تشکیل سرمایه ثابت ناخالص ICT به تفکیک انواع سرمایه (میلیون ریال)

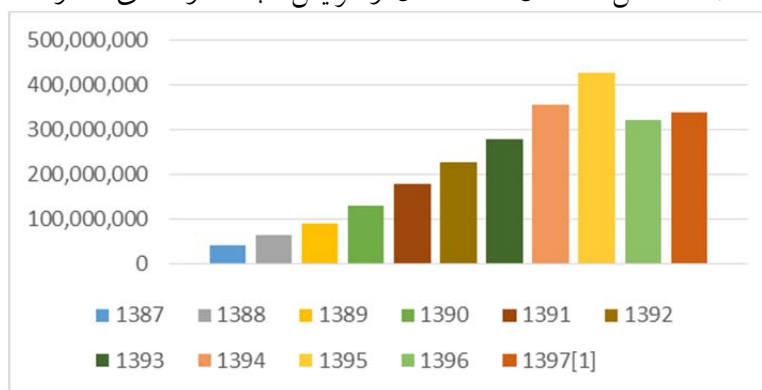
شرح	۱۳۹۱	۱۳۹۵
ساختمان	۳.۴۲۵.۷۴۷	۴.۶۸۲.۱۲۵
ماشین‌آلات	۲۸.۹۰۱.۲۶۸	۸۵.۰۸۷.۵۸۹
وسایل نقلیه	۹۶۲.۱۱۴	۲۱۶.۵۳۶
اثاثیه و مبلمان	۹۴۴.۱۴۰	۱.۹۱۱.۰۵۴
جمع	۳۴.۲۳۳.۲۶۸	۹۱.۸۹۷.۳۰۴

منبع: دفتر حساب‌های اقتصادی مرکز آمار ایران

در این میان تمام عناصر سرمایه ثابت نقش یکسانی در ترکیب سرمایه ندارند. جدول ۲ نشان می‌دهد که نقش ماشین‌آلات و تکنولوژی‌های نوین در افزایش شکاف میان سرمایه ثابت و سرمایه متغیر بسیار بیش‌تر از دیگر عناصر مرتبط با سرمایه ثابت است. درحالی‌که حجم تشکیل سرمایه ثابت طی پنج سال حدوداً سه‌برابر شده است، بخش وسایل نقلیه با کاهش چشم‌گیر از حدود ۹۶۰ میلیارد ریال به حدود ۲۱۶ میلیارد ریال کاهش یافته است. بخش‌های ساختمان و اثاثیه و مبلمان نیز با افزایش چشم‌گیری روبه‌رو نبوده‌اند. این درحالی است که سهم بخش ماشین‌آلات از حدود ۲۸ هزار میلیارد ریال به بیش از ۸۵ هزار میلیارد ریال طی پنج سال رسیده است که رشدی بیش از سی‌صددرصدی را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، هرچند رشد ماشین‌آلات و تکنولوژی‌ها در بخش ICT بسیار چشم‌گیر بوده‌اند، اما به‌هیچ‌وجه نتوانسته‌اند متناسب با این نسبت اشتغال ایجاد کنند. این داده‌ها دلیلی بر اثبات این ادعاست که رشد سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در سرمایه‌داری هیچ‌گاه متناسب پیش نمی‌رود و این قانون عام انباشت سرمایه‌داری در همه اشکال آن است. این امر به‌ویژه در مورد سرمایه موجود در بخش ICT نمایان است.

۲.۴ توسعه بانک‌داری الکترونیکی در ایران

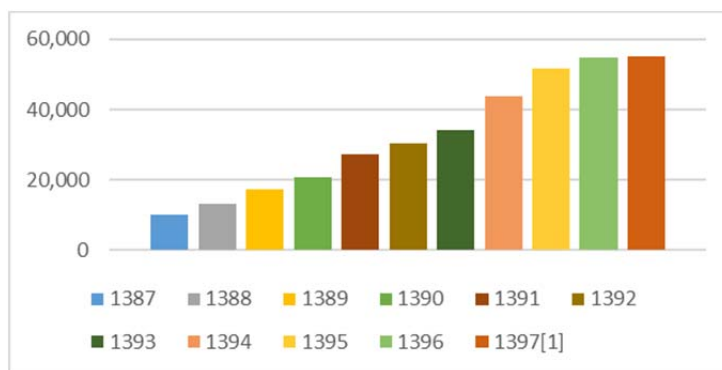
نمودار ۵ نشان‌دهنده تعداد کارت‌های برداشت بانکی طی سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۷ در ایران است. چنان‌که اطلاعات نشان می‌دهد، تعداد کارت‌های برداشت بانکی از حدود چهل میلیون کارت در سال ۱۳۸۷ به بیش از ۴۳۰ میلیون کارت در سال ۱۳۹۵ رسید است که حدوداً یازده‌برابر شده است. هرچند در سال ۱۳۹۶ تعداد این کارت‌های صادرشده کاهش یافته، اما اطلاعات شش‌ماهه سال ۱۳۹۷ نشان از افزایش مجدد کارت‌های صادرشده دارد.



نمودار ۵. تعداد کارت‌های برداشت بانکی (۱۳۸۷-۱۳۹۷) (منبع: اداره نظام‌های پرداخت بانک مرکزی)

هرچند باید توجه داشت که تعداد کارت‌های صادرشده به این معنی نیست که تمامی این کارت‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما نرخ رشد بیش از هزاردرصدی طی حدود هشت سال نشان از افزایش روزافزون استفاده از این کارت‌ها دارد.

استفاده از کارت‌های بانکی عمدتاً از طریق دو تکنولوژی دیگر صورت می‌گیرد که به ICT مربوط‌اند: خودپردازهای بانکی و پایانه‌های فروش (دستگاه‌های POS). نمودار ۶ نیز نشان‌دهندهٔ تعداد خودپردازهای نصب‌شده در بانک‌ها و مکان‌های دیگر طی سال‌های ۱۳۸۷ تا شش‌ماههٔ اول سال ۱۳۹۷ است. چنان‌که اطلاعات نمودار نشان می‌دهد، طی این ده سال، تعداد خودپردازهای بانکی از حدود ده‌هزار خودپرداز به بیش از ۵۵ هزار خودپرداز رسیده است.

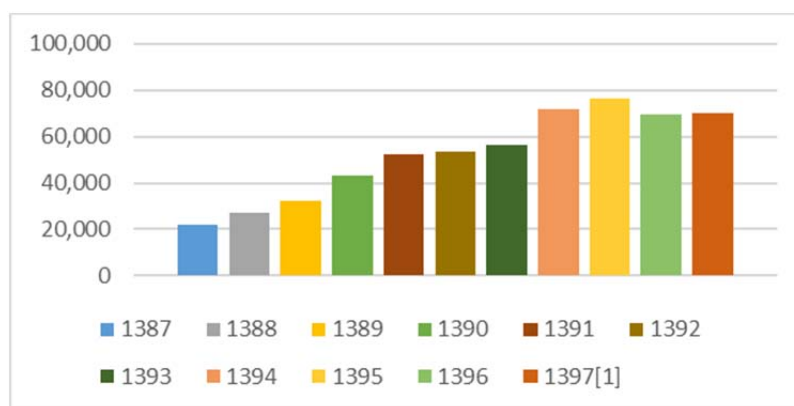


نمودار ۶. تعداد خودپردازهای بانکی

منبع: ادارهٔ نظام‌های پرداخت بانک مرکزی

هم‌چنین، آمار ارائه‌شدهٔ ادارهٔ نظام‌های پرداخت بانک مرکزی نشان می‌دهد که تعداد پایانه‌های فروش (دستگاه‌های Pose) نیز به‌صورت مداوم و پیوسته‌ای در حال افزایش است. اطلاعات ارائه‌شدهٔ مربوط به سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۱ است که از حدود ۴۵۲ هزار دستگاه به حدود ۲ میلیون و ۲۵۰ هزار دستگاه رسیده است و بدون تردید در سال‌های اخیر و باتوجه‌به راه‌اندازی پایانه‌های فروش سیار (که با سیم‌کارت‌های تلفن همراه کار می‌کنند) این رقم افزایش چشم‌گیری داشته است. درنهایت، باید در نظر داشت این دو نوع تکنولوژی تأثیرات متفاوتی در نیروی کار در بانک‌ها خواهند داشت. دستگاه‌های خودپرداز فعالیت‌های متنوع و متعددی را پوشش می‌دهند که در گذشته این فعالیت‌ها را افراد انجام می‌دادند: فعالیت‌هایی مانند دریافت و پرداخت پول، پرداخت انواع قبوض، پرداخت اقساط،

دریافت شارژهای تلفن همراه، و ... درحالی‌که پایانه‌های فروش مستقیماً فعالیت‌های افراد شاغل در بانک‌ها را کاهش نمی‌دهد، بلکه به تسریع روند خرید و فروش در فروشگاه‌ها مربوط می‌شود. هرچند این امر به‌طور غیرمستقیم باعث کاهش تعداد مراجعه‌فروشنده‌ها، به بانک‌ها خواهد شد. به‌نظر می‌رسد که در نهایت فعالیت‌های مرتبط با خودپردازها، تحت تأثیر فعالیت‌های غیرحضوری بانک‌ها (استفاده از اینترنت برای انجام عملیات بانک‌داری) در آینده کاهش یابد.



نمودار ۷. تعداد پایانه شعب بانکی

منبع: اداره نظام‌های پرداخت بانک مرکزی

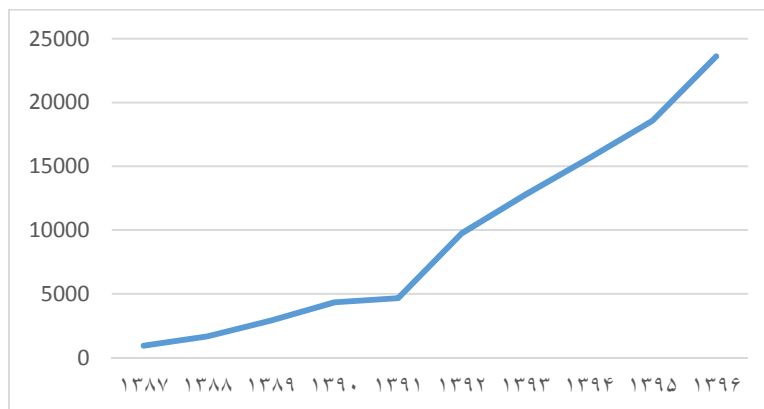
هرچند بانک‌ها به‌صورت گسترده‌ای بر انواع فعالیت‌های اقتصادی سایه افکنده‌اند، اما چنان‌که اطلاعات نمودار ۷ نشان می‌دهد، تعداد شعب بانکی به‌نسبت افزایش فعالیت بانک‌ها افزایش نیافته است. هرچند طی سال‌های ۱۳۸۷ تا سال ۱۳۹۵ تعداد شعب بانک‌ها از حدود ۲۲ هزار واحد به نزدیک ۷۵ هزار واحد رسیده است، اما بنا به اطلاعات بانک مرکزی، این نرخ رشد اکنون متوقف شده است. نرخ رشد ایجادشده طی این هشت سال محدودی مربوط به تأسیس بانک‌های جدید و تأسیس شعب بانک‌ها در مناطق و شهرهایی است که بسیاری از بانک‌ها تا پیش از این هیچ شعبه‌ای در این مکان‌ها نداشته‌اند. به‌عبارت‌دیگر، انجام فعالیت‌های بانک‌داری الکترونیکی در بسیاری شهرهای کم‌جمعیت نیازمند وجود حداقل یک شعبه از یک بانک است تا بتواند فعالیت‌های هماهنگ‌کننده بانک‌داری الکترونیکی را انجام دهد. این بدان معناست که با گسترش بانک‌ها به شهرهای مختلف روند توسعه شعب متوقف خواهد شد.

جدول ۳. تعداد (میلیون^۲) و ارزش (میلیارد ریال) تراکنش‌های الکترونیکی در بانک‌ها

سال	خودپردازها		پایانه‌های فروش		پایانه‌های شعب		تلفن همراه، ثابت، کیوسک، و اینترنت	
	تعداد	ارزش	تعداد	ارزش	تعداد	ارزش	تعداد	ارزش
۱۳۸۴	۱۱۱۱۳۷	-	-	-	-	-	-	-
۱۳۸۵	۲۳۰۱۸۱	-	۱۰۴۰۰	-	۱۵۲۴۱	-	-	-
۱۳۸۶	۶۱۲۵۷۵	-	۳۳۷۹۴	-	۳۱۹۳۸	-	-	-
۱۳۸۷	۸۰۰۰۰۰	۲۶۳	۸۹	۴۸	۳۹	۳۷۱	-	-
۱۳۸۸	۱۲۸۵	۵۶۵	۲۱۲	۱۳۲	۱۶۱	۸۵۸	-	-
۱۳۸۹	۲۱۰۰	۱۱۷۶	۶۱۵	۵۱۱	۱۷۷	۱۳۹۸	-	-
۱۳۹۰	۲۸۵۵	۲۴۴۳	۱۳۰۵	۲۳۲۴	۱۶۴	۱۷۸۶	-	-
۱۳۹۱	۴۰۱۰	۴۹۲۴	۲۳۵۵	۵۶۷۳	۱۸۰	۲۸۲۴	۳۵۶	۱۹۵
۱۳۹۲	۴۰۹۴	۷۶۸۱	۳۹۱۰	۶۱۷۷	۱۹۳	۳۸۹۶	۱۵۴۴	۵۲۶
۱۳۹۳	۴۹۰۸	۵۲۴۷	۵۴۵۳	۸۷۳۹	۲۵۴	-	۲۱۶۷	۲۶۱۵
۱۳۹۴	۵۰۶۴	۱۳۷۲۱	۷۶۸۴	۹۶۵۴	۲۸۱	۵۳۹۸	۲۶۰۱	۱۵۴۵
۱۳۹۵	۵۲۵۱	۱۵۰۴۲	۱۰۹۱۹	۱۲۸۱۰	۲۸۶	۶۴۰۲	۲۱۲۱	۲۵۲۶

منبع: بانک مرکزی

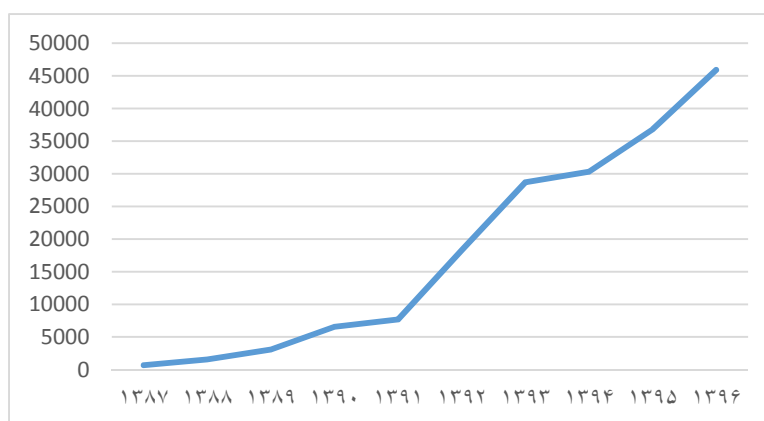
چنان‌که اطلاعات جدول ۳ نشان می‌دهد، بانک‌ها به‌صورت روزافزونی نقش خود را در زندگی افراد و جوامع گسترش می‌دهند و فعالیت‌های اقتصادی به انحای مختلف به بانک‌ها وابسته می‌شوند. نرخ رشد تعداد تراکنش‌های بانکی الکترونیکی و ارزش این تراکنش‌ها در این جدول آشکار است. برای نمونه، تعداد تراکنش‌های بانکی از طریق خودپردازها از حدود ۱۱۱ میلیون تراکنش در سال ۱۳۸۴ به بیش از ۵ میلیارد و ۲۵۰ میلیون تراکنش در سال ۱۳۹۵ رسیده است که طی یازده سال حدوداً پنجاه‌برابر شده است. ارزش تراکنش‌های الکترونیکی بانکی از طریق همین دستگاه‌ها نیز از حدود ۲۶۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۸۷ به بیش از پانزده‌هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۹۵ رسیده است. ارزش تراکنش‌های بانکی از طریق تلفن همراه، ثابت، کیوسک، و اینترنت نیز از ۱۹۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۹۱ به بیش از ۲۵۰۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۹۵ رسیده است که طی پنج سال حدوداً سیزده‌برابر شده است. چنان‌که اطلاعات جدول نشان می‌دهد، درمورد تمامی شیوه‌های بانک‌داری الکترونیکی، هم تعداد تراکنش‌ها و هم ارزش آن‌ها به‌صورت روزافزونی درحال افزایش است.



نمودار ۸. تعداد کل تراکنش‌های الکترونیکی بانک‌ها (میلیون تراکنش)

منبع: بانک مرکزی

نمودارهای ۸ و ۹ نیز تعداد و ارزش کل تراکنش‌های الکترونیکی بانک‌ها را نشان می‌دهد. چنان‌که نمودارها نشان می‌دهند، تعداد و ارزش تراکنش‌های الکترونیکی بانکی در تمام مدت موردبررسی رشد چشم‌گیری داشته‌اند که این نرخ رشد در سال‌های دهه ۱۳۹۰ بسیار سریع‌تر از سال‌های پیشین رشد داشته‌اند. تعداد کل تراکنش‌های بانکی الکترونیکی از حدود ۱۱۲ میلیون تراکنش در سال ۱۳۸۷، به حدود ۲۴ میلیارد تراکنش در سال ۱۳۹۶ رسیده است.



نمودار ۹. ارزش کل تراکنش‌های الکترونیکی بانک‌ها (میلیارد ریال)

منبع: بانک مرکزی

ارزش ریالی این تراکنش‌ها نیز رشد بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کنند. همان‌طور که اطلاعات نمودار ۹ نشان می‌دهد، ارزش کل تراکنش‌های الکترونیکی بانک‌ها نیز از کم‌تر از هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۸۷ به بیش از ۴۵ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۹۶ افزایش یافته است. نکته‌ی حائز اهمیت در این‌جا رشد روزافزون تعداد و ارزش تراکنش‌های الکترونیکی بانک‌ها در اشکال مختلف آن است که نشان می‌دهد انجام عملیات بانکی به‌صورت مداوم فرایندی را طی می‌کنند که در آن‌ها نیاز به نیروی انسانی در حال کاهش است. هم‌چنین، الزامات قانونی در سالیان اخیر به‌سمتی در حرکت‌اند که به‌صورت مداوم انواع فعالیت‌های بانکی را در ذیل فعالیت‌های الکترونیکی تعریف می‌کنند و امکان انجام این عملیات بدون حضور در شعب بانک‌ها میسر می‌شود. این سیاست را هم بانک‌ها دنبال می‌کنند و هم دولت‌های مختلف ذیل عنوان دولت الکترونیکی در حال ایجاد ساختارهای فیزیکی و سازوکارهای قانونی برای آن هستند.

هرچند به دلایل متعددی نمی‌توان رابطه‌ای کمی را بین ورود تکنولوژی و آزادسازی نیروی کار در بخش‌های خاص مانند بانک‌داری نشان داد؛ زیرا نمی‌توان مشخص کرد که ورود هر تکنولوژی به بانک‌داری چه تأثیر مستقیمی در خروج نیروی کار دارد. ممکن است افزایش ورود تکنولوژی‌ها با افزایش میزان نیروی کار در بانک‌ها هم‌زمان باشد و این افزایش در نیروی کار به‌علت ایجاد شعب حضوری بانک‌ها باشد. برای نمونه، طی سال‌های ۱۳۸۷ تا سال ۱۳۹۵ تعداد شعب بانک‌ها از حدود ۲۲ هزار واحد به نزدیک ۷۵ هزار واحد رسیده است (اداره نظام‌های پرداخت بانک مرکزی ۱۳۸۷-۱۳۹۵). این درحالی است که نرخ رشد ایجادشده طی این هشت سال، تاحدودی مربوط به تأسیس بانک‌های جدید و تأسیس شعب بانک‌ها در مناطق و شهرهایی است که بسیاری از بانک‌ها تا پیش از این هیچ شعبه‌ای در این مکان‌ها نداشته‌اند.^۷ به‌عبارت دیگر، انجام فعالیت‌های بانک‌داری الکترونیکی در بسیاری از شهرهای کم‌جمعیت نیازمند وجود حداقل یک شعبه از یک بانک است تا بتواند فعالیت‌های هماهنگ‌کننده بانک‌داری الکترونیکی را انجام دهد. این بدان معناست که با گسترش بانک‌ها به شهرهای مختلف روند توسعه شعب متوقف خواهد شد.

۵. نتیجه‌گیری

تا اواسط قرن بیستم ورود ماشین‌آلات به دو بخش صنعت و کشاورزی باعث «آزادسازی» گسترده نیروی کار در این دو بخش شد. هرچند فرایند به‌کارگیری ماشین‌آلات در صنایع به

آزادسازی نیروی کار شاغل در آن منجر شد، با گسترش صنایع دیگر تاحدود زیادی این نیروی کار جذب صنایع جدید شدند. روندی که پس از توسعه بی‌وقفه صنایع خودروسازی تاحدود زیادی متوقف شده است و با خودکارسازی فرایندهای صنعتی، نیروی کار بیش‌تری درحال آزادشدن است. درعین‌حال، انقلاب سبز در کشاورزی نیز باعث کاهش روزافزون جمعیت کشاورزان در جهان شده است که به‌عنوان یکی از پدیده‌های مهم قرن بیستم شناخته می‌شود (هابسبام ۱۳۸۰). این امر باعث متورم‌شدن بخش خدمات در نیمه دوم قرن بیستم تاکنون شده است (بانویی و دیگران ۱۳۸۷)، تاجایی که نیمه دوم قرن بیستم تاکنون با عنوان جامعه خدماتی شناخته می‌شود (ماسودا ۱۳۸۴).

امروزه فناوری‌های ارتباطات و اطلاعات به‌طور گسترده درحال ورود به مشاغل خدماتی هستند. در این پژوهش بانک‌داری الکترونیکی به‌عنوان یک نمونه موردی از مشاغل خدماتی مورد مطالعه قرار گرفت. چنان‌که نتایج مطالعه نشان می‌دهد، استفاده از این تکنولوژی‌ها در تمامی خدمات بانکی و مالی درحال افزایش است. در دیگر بخش‌های خدماتی مانند خدمات دولتی عمومی، شهرداری‌ها، بیمه، خرده‌فروشی، و عمده‌فروشی نیز ICT نفوذ بسیاری داشته است. هرچند آمار دقیقی از استفاده همه مشاغل خدماتی از ICT وجود ندارد، اما با استناد به برخی آمار می‌توان وضعیت کلی را تصویر کرد. چنان‌که اطلاعات مرکز آمار ایران نشان می‌دهد، در سال ۱۳۸۱ بیش از ۹۵ درصد از مشاغل خدماتی در ایران از ICT استفاده می‌کنند (مرکز آمار ایران ۱۳۹۲). جای‌گزینی تکنولوژی‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی فقط به بخش‌های مالی یا گردش سرمایه محدود نمانده است و بخش زیادی از مشاغل خدماتی بر اثر ورود این تکنولوژی‌ها یا حذف شده یا درحال حذف‌شدن است. برای نمونه، در اواخر سال ۱۳۹۷، طرح «پرداخت الکترونیکی عوارض در بزرگراه‌ها» در کشور به‌اجرا درآمد که طی آن باجه‌های دریافت عوارض در چهار بزرگراه کشور تعطیل شد و کارگران آن اخراج شدند. طبق گفته مجری پروژه تا پایان اسفند ۱۳۹۷ «تمامی باجه‌های پرداخت نقدی عوارض جمع‌آوری می‌شود و تا آخر تیرماه سال آینده این طرح به‌طور کلی در تمامی بزرگراه‌ها اجرا خواهد شد» (به‌نقل از وب‌سایت راه‌پرداخت، بازیابی شده در ۱۳۹۷/۱۲/۲۷).^۱ برای پرداخت این عوارض نیز به دخالت هیچ‌گونه عامل انسانی‌ای نیاز نیست و مبلغ عوارض در بسیاری موارد به‌صورت «خودکار» از حساب فرد کسر می‌شود.

این نتایج تاحدود زیادی مشابه نتایجی است که درمورد بانک‌داری الکترونیکی و ورود ICT به بخش‌های مختلف اقتصادی صورت گرفته است. علت این امر به نقش

این تکنولوژی‌ها در افزایش بهره‌وری بازمی‌گردد. آنچه این پژوهش را از دیگر تحقیقات انجام‌شده متمایز می‌کند مطالعه تأثیر این تکنولوژی‌ها در طبقه کارگر است. درحالی‌که هژمونی موجود در محافل علمی و مراکز پژوهشی بر افزایش استفاده از این تکنولوژی‌ها به‌منظور افزایش بهره‌وری است، این مطالعات هیچ‌گونه تحلیلی در زمینه تأثیر افزایش بهره‌وری ناشی از ورود ICT به حوزه مشاغل خدماتی بر طبقه کارگر ارائه نمی‌دهند. این بدان معنا نیست که استفاده نکردن از این تکنولوژی‌ها را ترویج کنیم، بلکه حاوی این موضوع بسیار حیاتی است که استفاده از ماشین‌آلات و تکنولوژی‌ها باید هم‌راه با درک کاربرد آن‌ها در روابط اجتماعی موجود، یعنی شیوه تولید سرمایه‌داری باشد. درحالی‌که استفاده از تکنولوژی‌ها و ماشین‌آلات می‌تواند زمان کار لازم برای نوع بشر را کاهش دهد و به ارتقای سطح رفاه اجتماعی منجر شود، ورود این تکنولوژی‌ها به جای‌گزینی با نیروی کار و آزادسازی گسترده آن منجر شده است. از آن‌جاکه نیروی کار در شیوه تولید سرمایه‌داری به کالا تبدیل می‌شود و از قوانین حاکم بر دیگر کالاها تبعیت می‌کند، آزادسازی نیروی کار به معنای فشار روزافزون بر شاغلان مختلف نیز است؛ زیرا این آزادسازی به افزایش شمار ارتش ذخیره کار و بنابراین فشار تقاضا برای مشاغل موجود و سرکوب دست‌مزدها منجر می‌شود. این امر نه‌تنها برای طبقه کارگر، بلکه برای سرمایه‌داری نیز یک بحران حاد به‌شمار می‌رود؛ زیرا کاهش تعداد مشاغل به معنای کاهش قدرت خرید و تقاضای ناکافی برای کالاها و خدمات تولیدشده است.

درنهایت، قانون عام انباشت سرمایه در عصری که همه‌جای جهان با شیوه تولید سرمایه‌داری اداره می‌شود، به معنای فشار روزافزون بر طبقه کارگر کشورهای کم‌ترتوسعه‌یافته و تدوام روابط امپریالیستی کشورهای توسعه‌یافته در اشکالی جدید است. از آن‌جاکه سرمایه در کشورهای توسعه‌یافته صنعتی به اشکال ترکیب ارگانیک بالا وجود دارد، کشورهای کم‌ترتوسعه‌یافته برای باقی‌ماندن در رقابت سرمایه‌دارانه باید بهره‌وری خویش را از طریق افزایش فشارها بر طبقه کارگر به وسیله کاهش دست‌مزدها عملی کنند. به لحاظ تاریخی، تجربه کشور ایران به صورت مشخص مؤید این گزاره است. از سال‌های آغازین دهه ۱۳۹۰ تاکنون که عواملی مانند تحریم‌های بین‌المللی به کاهش نرخ رشد ترکیب ارگانیک سرمایه در ایران به نسبت دیگر کشورها منجر شده است، فشار روزافزون بر طبقه کارگر ایران از طریق کاهش دست‌مزدها که خود را در شکل افزایش نرخ تورم و کاهش قدرت خرید نشان می‌دهد، افزایش یافته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این برخلاف ادعای دانیل بل است که تصور می‌کرد یکی از ویژگی‌های مهم مشاغل خدماتی این است که آن‌ها انسان‌مدارند و امکان جای‌گزینی آن‌ها با ماشین وجود ندارد (Bell 1973).
۲. از نظر مارکس، سرمایه اجتماعی عبارت است از مجموع کل ارزش‌های تولیدشده در جامعه که به شکل کالا نمود یافته‌اند (مارکس ۱۳۸۸).
۳. افزایش بهره‌وری فقط با تغییر در نسبت ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش نمی‌یابد، بلکه افزایش ساعات کار روزانه بدون افزایش دست‌مزد نیز می‌تواند به افزایش بهره‌وری منجر شود. بدین ترتیب، سرمایه‌دار با افزایش ساعات کار اضافی و بنابراین افزایش کار پرداخت‌نشده به بهره‌وری بالاتر دست می‌یابد و نرخ ارزش اضافی را بالا می‌برد. این امر عنصری مهم در عرصه رقابت میان سرمایه‌داران، به‌ویژه سرمایه‌داران خرد در برابر سرمایه بزرگ، خواهد بود که در کوتاه‌مدت امکان ادامه حیات را به سرمایه خرد می‌دهد؛ زیرا آن‌جاکه سرمایه‌داران خرد به علت بهره‌مندنبودن از تکنولوژی پیشرفته امکان رقابت با سرمایه بزرگ را ندارند، از طریق افزایش ساعات کار این امکان را می‌یابند که بهره‌وری خود را تا حدودی افزایش دهند. دولت‌ها به‌ویژه در مناطقی که هنوز به‌طور کامل در سرمایه جهانی ادغام نشده‌اند، نقش مهمی را در این زمینه ایفا می‌کنند. آن‌ها از طریق ادغام‌نشدن در بازار جهانی این امکان را برای سرمایه داخلی فراهم می‌کنند تا بهره‌وری را از طریق افزایش ساعت‌های کار بالا ببرند.
۴. تجربه کشورهای اروپایی درگیر در جنگ جهانی دوم نیز مؤید تأثیر جنگ در رشد نسبت سرمایه ثابت در سال‌های پس از جنگ است (برای نمونه، بنگرید به هابسبام ۱۳۹۰).
۵. کارگران مولد در سرشماری‌ها و طبقه‌بندی آماری نهادهای مختلف تعریف نشده‌اند و آمار مجزایی از تعداد و دست‌مزد آن‌ها وجود ندارد. ارقام ارائه‌شده از محاسبه قیداری (۱۳۹۷) با جمع کارگران مولد بخش‌های مختلف اقتصادی در ایران حاصل شده است.
۶. ارقام سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷ به هزار است.
۷. برای اطلاعات بیش‌تر، بنگرید به گزارش اقتصادی و ترازنامه بانک مرکزی ۱۳۹۵.
۸. <https://way2pay.ir/137148>

کتاب‌نامه

- آماده، حمید و محمود جعفرپور (۱۳۸۸)، «بررسی موانع و راهکارهای توسعه بانکداری الکترونیکی در بانک‌های خصوصی کشور»، پژوهش‌نامه مدیریت اجرایی، س ۹، ش ۲.
- اتاق بازرگانی صنایع، معادن، و کشاورزی ایران (۱۳۹۷)، «آمار واردات کالاهای ICT».
- اداره نظام‌های پرداخت بانک مرکزی (۱۳۸۶-۱۳۹۶)، «آمار ابزارها و تجهیزات پرداخت الکترونیک».

- اداره نظام‌های پرداخت بانک مرکزی (۱۳۸۶-۱۳۹۷)، «تعداد کل کارت‌های صادره شبکه بانکی کشور به تفکیک بانک».
- اربایان، شیرین و دیگران (۱۳۹۵)، «تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات در توسعه تجارت صنعتی»، فصل‌نامه پژوهش‌های بازرگانی، ش ۷۹.
- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۳)، «حساب‌های ملی ایران (سری‌های زمانی)».
- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۱-۱۳۹۵)، «گزارش اقتصادی و ترازنامه».
- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۰-۱۳۹۵)، «خلاصه تحولات اقتصادی کشور».
- بانک و اقتصاد (۱۳۷۷)، «گام‌هایی در راه اتوماسیون سیستم بانکی»، ش ۱.
- بانویی، علی‌اصغر، فرشاد مؤمنی، و سیدایمان آزاد (۱۳۸۷)، «بررسی کمی جایگاه بخش خدمات و زیربخش‌های آن در اقتصاد ایران»، فصل‌نامه اقتصاد و جامعه، س ۴، ش ۱۵-۱۶.
- برادران حسن‌زاده، رسول و دیگران (۱۳۸۸)، «بانک‌داری الکترونیکی و کاربرد کارت‌های بانکی در بهبود عملکرد بانک»، فصل‌نامه فراسوی مدیریت، س ۲، ش ۸.
- پورفرج، علیرضا و دیگران (۱۳۹۰)، «فناوری اطلاعات و ارتباطات، صنعت گردش‌گری و رشد اقتصادی»، فصل‌نامه اقتصاد و تجارت نوین، دوره ۱۳، ش ۴.
- تفضلی، فریدون (۱۳۵۵)، تاریخ عقاید اقتصادی، تهران: دانشگاه ملی ایران.
- حسنوی، رضا (۱۳۷۶)، ارزیابی بهره‌وری سیستم‌های طراحی و تولید به کمک کامپیوتر (CAD/ CAM) در صنایع خودروسازی ایران، تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقات صنایع دفاعی.
- چراغ‌علی، محمدحسن و دیگران (۱۳۹۱)، «تحلیل اثر ICT بر رشد اقتصادی با استفاده از روش داده‌های تابلویی»، در: چهارمین همایش ملی اقتصاد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خمینی شهر.
- دهقان، اعظم (۱۳۸۸)، تأثیر مخارج فناوری اطلاعات و ارتباطات بر بهره‌وری نیروی کار و رشد اقتصادی کشورهای منتخب در دوره ۲۰۰۰-۲۰۰۶، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، اصفهان: دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان.
- ریف‌کین، جرمی (۱۳۹۰)، پایان کار؛ زوال نیروی کار جهانی و طلوع عصر پسابازار، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آرمه.
- زراعت‌کیش، یعقوب و هانیه یوسفی متقاعد (۱۳۹۲)، «بررسی ارتباط میان رشد بخش کشاورزی با رشد بخش صنعت و خدمات (بازرگانی، حمل‌ونقل، و ارتباطات) در ایران»، اقتصاد و توسعه کشاورزی، ش ۴.
- سیلور، بورلی (۱۳۹۲)، نیروهای کار: جنبش‌های کارگری و جهانی‌سازی از ۱۸۷۰ تا کنون، ترجمه سوسن صالحی، تهران: دات.
- صمیمی، سحر و کامبیز هژبرکیانی (۱۳۹۳)، «اثر فناوری اطلاعات و ارتباطات بر اشتغال صنایع کارخانه‌ای ایران»، فصل‌نامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، ش ۷۰.
- عمادزاده، مصطفی و دیگران (۱۳۸۵)، «بررسی تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات بر اشتغال (مطالعه موردی با رهیافت Panel Data)»، تحقیقات اقتصادی، ش ۷۵.

فطرس، محمدحسن و دیگران (۱۳۹۴)، «گسترش واردات فناوری اطلاعات و ارتباطات، متغیرهای کلان و رشد اقتصادی: رویکرد گشتاورهای تعمیم‌یافته (مطالعه موردی کشورهای اوپک)»، فصل‌نامه اقتصاد مقادری، دوره ۱۲، ش ۲.

فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹)، «سوسیالیسم باید بازگردد»: <<http://www.entekhab.ir/fa/news/436043>>. قیداری، نوید (۱۳۹۷)، انکشاف سرمایه‌داری در ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

مارکس، کارل (۱۳۸۸)، سرمایه؛ نقدی بر اقتصاد سیاسی، ج ۱، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آگاه. محمودی، مجید و الهه محمودی (۱۳۹۰)، «تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات روی اشتغال بخش خدمات در ایران»، فصل‌نامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، س ۱۹، ش ۸. محمودزاده، محمود و فرخنده اسدی (۱۳۸۴)، «زیرساخت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات و اشتغال بخش خدمات ایران»، فصل‌نامه اقتصاد و تجارت نوین، ش ۳.

مرکز آمار ایران (۱۳۹۲)، «نتایج طرح آمارگیری از تجارت الکترونیکی در کارگاه‌های کشور». مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (دفتر مطالعات فناوری‌های نوین) (۱۳۸۸)، «گزارش وضعیت تولید، صادرات و واردات محصولات حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات».

معاونت برنامه‌ریزی و امور اقتصادی وزارت بازرگانی (۱۳۸۴)، بیمه و تجارت الکترونیکی، تهران: انتشارات سی‌زان.

معاونت طرح و توسعه بانک دی (۱۳۹۵)، «بیست راه‌کار برای کاهش هزینه پول در نظام بانکداری ایران». مشیری، سعید و اسفندیار جهانگرد (۱۳۸۳)، «فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) و رشد اقتصادی ایران»، فصل‌نامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، دوره ۶، ش ۱۹.

هابسبام، اریک (۱۳۹۰)، عصر نهایت‌ها، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آگاه.

References

- Bell, Daniel (1973), *The Coming of Postindustrial Society; A Venture in Social Forecasting*, Harmon Worth: Penguin, Peregrine Books.
- Harrison, R. et al. (2014), "Does Innovation Stimulate Employment? A Firm Level Analysis Using Comparable Microdata from Four Countries", *International Journal of Industrial Organization*, vol. 35.
- International Federation of Robotics (2017), "Executive Summary World Robotics 2018 Industrial Robots": <<https://ifr.org>>.
- ITU (2017), "Measuring the Information Society Report 2017": <<https://www.itu.int/en/ITU-D/Statistics/Pages/publications/mis2017.aspx>>.
- Koellinger, P. (2006), "Impact of ICT on Corporate Performance, Productivity and Employment Dynamics", *European Commission, E-Business Watch*: <<https://semanticscholar.org>>.
- Say, S. M. et al. (2017), "Adoption of Precision Agriculture Technologies in Developed and Developing Countries", *International Science and Technology Conference, Berlin*.

نقش «پیشرفت اقتصادی» در «جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی» از منظر قرآن کریم

بی‌بی حکیمه حسینی*

مرضیه وحدانی**، علی‌اکبر کریمی***

چکیده

جهانی‌سازی یا جهانی‌شدن فرایندی است که اکنون در جهت تحمیل ارزش‌های غرب به دیگر ملت‌ها تعریف و دنبال می‌شود؛ حال آن‌که جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی از مهم‌ترین اهداف اسلام است که در رسیدن به نظم نوین جهان نیز نقشی اساسی دارد. یکی از راهبردهای جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی «پیشرفت اقتصادی» است که چگونگی ارتباط میان این دو متغیر مسئله اصلی در این مقاله است. در صورت اثبات و تبیین این راهبرد، مدیریت و جهاد اقتصادی حائز مرتبه جدیدی بسیار فراتر از تأمین معیشت مسلمانان و رفاه دنیوی ایشان می‌شود و حکمت تمرکز رهنمودها و شعارهای رهبر انقلاب در این حوزه نیز آشکارتر می‌گردد. روش در این پژوهش تحلیلی و استنباطی در چهارچوب نظری اقتصاد سیاسی است و یافته‌ها نشان می‌دهد که «پیشرفت اقتصادی» بر مبنای تفکر اسلامی مؤلفه‌هایی بسیار متفاوت با توسعه اقتصادی مورد نظر غرب دارد. این متغیر از جهات مختلف از جمله ابتنای جدی پیشرفت اقتصادی بر مبنای فرهنگ اسلامی، ایجاد رقیب و گاه بدیل مناسب برای نظام‌های اقتصادی سکولار، اثبات کارآمدی نظام اسلامی از طریق تأمین نیازهای اساسی

* استادیار علوم قرآن و حدیث، گروه علوم قرآن و تفسیر، دانشکده مشهد، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران (نویسنده مسئول)، dolatabad@quran.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن، دانشکده مشهد، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران.

*** دکتری اقتصاد اسلامی، کارشناس مسئول پژوهش هیئت اندیشه‌ورز اقتصاد و الگوی پیشرفت اسلامی، حوزه علمیه خراسان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۷

مردم، اعتلای فرهنگ اسلامی در سایه نشاط و جلب مشارکت‌های اجتماعی، افزایش تعاملات بین‌الملل، تأمین هزینه‌های تبلیغ و رسانه، و افزایش ایمان و عرق مذهبی مسلمانان می‌تواند موجبات جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی را فراهم کند و تحقق آن را تسریع بخشد.

کلیدواژه‌ها: پیشرفت اقتصادی، فرهنگ اسلامی، جهانی‌سازی، قرآن.

۱. مقدمه

به‌زعم بسیاری از علمای اجتماعی، مسائل اقتصادی را نمی‌توان جدا از سیاست و ساختار قدرت به‌درستی شناخت و از این‌رو تحلیل‌های اقتصادی که روابط قدرت را در مقیاس جهانی و ملی نادیده می‌گیرند فقط مسائل توجیه‌ناپذیر را توجیه می‌کنند و با واقعیات جامعه سروکاری ندارند (راغفر ۱۳۹۵: ۷). رویکرد اقتصاد سیاسی، فراتر از علم اقتصاد محض بازاری، تأثیر و تأثرات متغیرهای اقتصادی را تبیین می‌کند. براساس این چهارچوب است که بسیاری از صاحب‌نظران و متخصصان نقش توسعه را در پیش‌برد جهانی‌سازی، که مستحکم‌کننده ارزش‌های اقتصادی و فرهنگی نظام سرمایه‌داری غربی است، تحلیل می‌کنند و نمی‌توان چنین ارتباطی را به‌شکل کامل و جامع فقط از نگاه اقتصادی دریافت (موثقی ۱۳۹۴: ۱۳). از اواخر دهه ۱۹۶۰ روشن شد که حوزه‌های مربوط به جامعه، اقتصاد، و سیاست را نمی‌توان از هم جدا کرد و فراتر از بُعد اقتصادی به ابعاد انسانی توسعه توجه بیش‌تری شد (همان: ۱۵). بنابراین، آنچه در این مقاله مورد استفاده قرار می‌گیرد توسعه به‌مثابه جریانی چندبُعدی است که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی، تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری، و ریشه‌کن کردن فقر مطلق است (تودارو ۱۳۹۷: ۲۳). در چهارچوب اقتصاد سیاسی و اقتصاد توسعه به‌معنای اعم آن، نگارندگان این مقاله به‌دنبال تبیین نحوه اثرگذاری مقوله پیشرفت اقتصادی، با معنایی متفاوت از توسعه اقتصادی، که در ادامه تفصیل آن می‌آید، بر جهانی‌شدن و جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی با رویکردی قرآنی هستند. همان‌طور که اقتصاد سرمایه‌داری با استفاده از مفهوم توسعه اقتصادی، فرهنگ سرمایه‌داری را در عرصه جهانی غالب و مسلط گردانید و وضعیت مطلوب جامعه را در افزایش رشد اقتصادی و منافع اقتصادی سرمایه‌داری جلوه‌گر ساخت.

جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی از جمله راهبردهای اساسی ایجاد تمدن نوین اسلامی است؛ چراکه از دریچه فرهنگ می‌توان بنیان‌های اساسی یک تمدن را پی‌ریزی کرد. اگر امروز انقلاب اسلامی سرانجام سیر تکاملی خود را ایجاد تمدن نوین اسلامی بیان می‌کند، این جهان‌بینی دقیقاً درمقابل تمدن به‌ظاهر قدرت‌مند عصر حاضر، یعنی تمدن لیبرالیسم غرب،

قرار می‌گیرد و طبیعی است که در این باره غرب منافع خود را، که در سایه قدرت و تمدن پوشالی خویش به آن دست یافته، در خطر ببندد. بنابراین به هر دست‌آویزی چنگ می‌زند تا ابتدا بتواند این تمدن را حفظ کند و در مرحله بعد آن را جهانی سازد که نتیجه آن تاکنون همان جهانی‌شدن دیگر جوامع، به معنای متأثر شدن دیگر جوامع از فرهنگ و تمدن غرب در تمام یا اکثر ابعاد فردی و اجتماعی است.

اما جهان‌بینی اسلام نخست، پذیرفتن سلطه قدرت‌های غیرالهی را نهی می‌کند و پس از آن، با تأکید بر راه‌بردهای بنیادین در این مسیر بر تشکیل حکومت الهی امر می‌کند. اما حکومت الهی چگونه برپا می‌شود و فرهنگ اسلامی چگونه قابل توسعه و صدور خواهد بود؟ عوامل مختلفی می‌تواند در تحقق این آرمان مؤثر باشند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها «پیشرفت اقتصادی» است. در مقالات و آثار بسیاری موضوع فرهنگ و اقتصاد و رابطه آن دو بررسی شده است، اما در این باره بیش‌تر تمرکز آن‌ها بر تأثیر «فرهنگ» در «اقتصاد» است (شرف‌الدین ۱۳۹۳: ۱۵۰-۱۵۱؛ موسایی ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۵۰؛ باقری جورابی ۱۳۹۵: ۱۹؛ واترز ۱۳۷۹: ۱۲-۲۱). یا در موارد محدودی که به تأثیر اقتصاد در فرهنگ اشاره شده فقط انطباق یافتن فرهنگ با زیست محیط مادی و اقتصادی خود بررسی شده است (تراسبی ۱۳۹۱: ۲۹؛ صدر ۱۳۵۰: ۲۹) یا به عقلانیت ابزاری (rationalism) صرف تکیه می‌کنند و به اصالت سودآوری توجه دارند.

اما در این مقاله تأثیرگذاری پیشرفت اقتصادی در فرهنگ و جهانی‌ساختن آن به منزله محور اصلی مورد مطالعه قرار گرفته است و هم‌چنین به وجوه و شاخصه‌هایی در مسئله پیشرفت اقتصادی توجه شده است که برپایه تفکر اسلامی بنا شده و در جهت جهانی‌سازی فرهنگ از درجه اهمیت بیش‌تری برخوردار است. عنوان‌های اصلی این پژوهش پس از مفهوم‌شناسی، مقایسه پیشرفت اقتصادی در اسلام و توسعه غربی و وجوه اثربخشی پیشرفت اقتصادی در جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی است.

۲. مفهوم‌شناسی

۱.۲ اقتصاد (economy)

اقتصاد در لغت مخالف تجاوز از حد، یا اصلاح، و مخالف فساد است (فراهیدی ۱۴۰۹: ۲۴۴؛ مدنی ۱۳۸۴: ۲۶۴؛ عسکری ۱۴۰۰: ۲۹۷) و هم‌چنین گفته شده «اقتصاد» از «قصد» به معنای مستقیم کردن و استوارداشتن راه است (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ۶۳۹).

اما آنچه در تعریف اصطلاحی اقتصاد امروزی آمده از جهت کمی و کیفی و نوع نگرش متفاوت از معنای اعتدال‌محوری و میانه‌روی است که در لغت به آن اشاره شده است. اقتصاد را ترجمه واژه «economy» دانسته‌اند، اما آن را در جایگاه علم و دانشی مستقل، از زمان انقلاب صنعتی می‌شناسند؛ اگرچه پیش از آن کوشش‌های زیادی برای درک واقعیت‌های اقتصادی به عمل آمده بود.

بنابراین علم اقتصاد (economics) علم ثروت است و علمی است که امکانات و منابع تولیدی محدود را با روش‌هایی با خواست‌های نامحدود بشر تطابق می‌دهد (حریری ۱۳۸۸: ۱۵). همان‌طور که ذکر شد، از جمله اختلاف‌ها تعریف‌های اصطلاحی با لغوی است که در اصطلاح از آن به منزله علم ثروت و فقط امری مادی یاد شده است، نه علم اصلاح و میانه‌روی (فراهیدی ۱۰۴۹: ۲۴۴) و دیگر این‌که در این تعریف‌ها به محدودبودن منابع و نامحدودبودن خواست‌های بشر تکیه شده است، حال آن‌که در نگرش اسلامی بر میزان و قدر لازم‌بودن امکانات و منابع تأکید شده است (قمر: ۴۹، رعد: ۸).

۲.۲ پیشرفت

پیشرفت در لغت به معنای حرکت کردن به سوی مقابل، برخلاف پس‌رفت، جلورفتن، و ترقی کردن آمده است (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل «پیشرفت»). اما این لغت در تعریف اصطلاحی عبارت است از فرایند حرکت از وضعیت موجود به سمت وضعیت مطلوب. این تعریف در همه مکتب‌ها و بینش‌ها و ارزش‌های متفاوت درست است و اختلاف مکتب‌ها در چگونگی تحلیل وضعیت موجود یا تبیین وضعیت مطلوب یا راهبردهای تغییر ظاهر می‌شود. هم‌چنین، فرایندی است که متضمن رشد مداوم در ابزار و روابط مادی و معنوی و بنیان‌های اقتصادی — اجتماعی است و انسان می‌تواند در این جریان به کمال برسد (رشکیانی ۱۳۹۲: ۳۸).

باتوجه به این‌که نزدیک‌ترین معادل این اصطلاح در ادبیات جهانی «توسعه» (development) است، لازم است گفته شود این دو تعبیر در این پژوهش یکسان نیستند و، چنان‌که مقام معظم رهبری فرموده‌اند، «پیشرفت» مغایر با «توسعه» است؛ توسعه در غرب مختصات، شاخص‌ها، یا بنیان‌هایی دارد که لزوماً با مفهوم پیشرفت در زبان و فرهنگ ما یکسان نیست (مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از دانشگاهیان کردستان، ۱۳۸۸/۰۲/۲۷).

مبانی توسعه غربی، چنان‌که در ادامه این مقاله نیز می‌آید، مبتنی بر رفاه و سود حداکثری است و به برخی اصول اساسی اخلاق، که مورد توجه اسلام است، وقعی نمی‌نهد. اما الگوی پیشرفت مورد نظر مقام معظم رهبری مبتنی بر عدالت است و هدف از پیشرفت نیز اقتصاد اخلاقی عدالت‌محور است، نه صرفاً افزایش تولید ناخالص داخلی (رشکیانی ۱۳۹۲: ۳۹).

۳.۲ جهانی‌سازی (globalizing)

جهانی‌سازی مجموعه انگیزه‌ها، هدف‌ها، اندیشه‌ها، و تلاش‌هایی است که در جهت تحقق آرمانی خاص قرار می‌گیرد و برای تحقق آن به بسترسازی در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی اقدام می‌کند؛ ممکن است این حرکت در جهت جهانی‌سازی مفید، انسانی، و رهایی‌بخش باشد یا منفی، غیرانسانی، و سلطه‌طلب. اگر هدف از جهانی‌سازی هدایت جوامع و انسان‌ها به سوی هدفی واحد و اقتصادی یگانه و دانش و بینش‌های فراگیر و همگانی و رفع تبعیض و نابرابری‌ها در سطح جهانی باشد، آرمانی ارزش‌مند و مثبت است، چنان‌که پیامبران الهی بشریت را با تمام توان و در همه زمینه‌های فکری، فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی به سوی یگانگی و برابری و برادری سوق داده‌اند (حکیمی ۱۳۸۷: ۲۷).

نکته جالب آن است که در دنیای غرب اغلب از جهانی‌شدن به جای جهانی‌سازی استفاده می‌شود و علت آن این است که اذهان عمومی را از فاجعه‌ای که در حال شکل‌گیری است منحرف کنند. آن‌ها با به کار بردن «جهانی‌شدن» می‌خواهند بگویند که جهانی‌شدن پدیده‌ای طبیعی و مفید و مفهومی است که لزوماً فاعلی ندارد و فرایندی است که بر اثر توسعه طبیعی تکنولوژی اطلاعات و گسترش خودبه‌خود ارتباطات الکترونیک در غرب پدید آمده و غرب در صدد است آن را در همه جهان بگستراند و هدیه کند؛ در حالی که آنچه آن‌ها از آن با عنوان «جهانی‌شدن» به کار می‌برند منطبق بر معنا و مفهوم جهانی‌سازی است (شیرودی ۱۳۸۶: ۹)، اما علاوه بر آنچه در غرب دنبال می‌شود، نوع دیگری از جهانی‌سازی مطرح است و آن جهانی‌سازی آمریکایی است که مبتنی بر ویلسون‌گرایی است. این رویکرد، به منزله رویکرد بنیادی سیاست خارجی آمریکا، بر این فرض قرار دارد که آمریکا ماهیتی استثنایی دارد و در فضایل و قدرت بی‌همتاست. از این رو، چنان به قدرت و قداست اهداف خود معتقد است که می‌تواند مبارزه برای گسترش ارزش‌های خود را در جهان مشروع بداند (کیسینجر ۱۳۸۷: ۵۷۴).

۴.۲ فرهنگ (culture)

«فرهنگ» در لغت به معنای علم، دانش، ادب، و تربیت است (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل «فرهنگ») و پدیده کلی پیچیده‌ای از آداب، رسوم، اندیشه، هنر، و شیوه زندگی است که در طی تجربه تاریخی اقوام شکل می‌گیرد (انوری ۱۳۸۱: ذیل «فرهنگ») و در اصطلاح به مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، و تکنولوژی گفته می‌شود که افراد انسانی طی سالیانی طولانی بدان دست یافته‌اند و آن را از نسلی به نسل دیگر انتقال داده‌اند (متقی‌زاده ۱۳۸۸: ۱۷). در تعریفی دیگر، فرهنگ مجموعه تعلیم و تربیت و عقل و خرد و دانش و حکمت و هنر و معرفت یک انسان یا یک جامعه است که در رفتار و نحوه زندگی و شکل حیات او تجلی می‌کند و در عمق جان او نفوذ کرده و همه اعمال و کردار او را متأثر می‌سازد و درواقع، مجموعه بینش‌ها، نگرش‌ها، و ارزش‌های یک ملت است (علی‌اکبری ۱۳۷۵: ۱۸).

از جمله ویژگی‌هایی که می‌توان برای فرهنگ در نظر گرفت ۱. انسانی بودن؛ ۲. اجتماعی بودن؛ ۳. تأثیر و تأثر (فرهنگ جامعه و افراد انسانی در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند)؛ ۴. قابلیت انتقال به منزله یک میراث فرهنگی یا اجتماعی از نسلی به نسل دیگر؛ ۵. اکتسابی بودن؛ و ۶. دو بُعدی بودن (مادی و معنوی) است (مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما ۱۳۹۳: ۱۸).

از آن‌جاکه پیش‌فرض نگارندگان مقاله بر این اساس است که در توسعه و تمدن غربی عامل اقتصادی و توسعه اقتصادی نقش اساسی در جهانی‌سازی فرهنگ و تمدن غربی داشته است، بنابراین، در این قسمت پس از مفهوم‌شناسی به مبانی توسعه اقتصادی در غرب و مبانی پیشرفت اقتصادی اسلام اشاره می‌شود. آن‌گاه ضمن آسیب‌شناسی توسعه اقتصادی غرب، مؤلفه‌های اساسی اثرگذار اقتصاد بر فرهنگ و تمدن اسلامی و جهانی‌سازی آن بررسی می‌شود.

۳. مقایسه مبانی «توسعه» اقتصادی در غرب با «پیشرفت» اقتصادی در اسلام

باتوجه به این‌که هر اقتصادی و به دنبال آن پیشرفت یا توسعه آن براساس مبانی و جهان‌بینی خاصی ایجاد شده، لازم است با نگاهی دقیق‌تر این مسئله بررسی شود. از این‌رو، در این‌جا به‌طور ویژه مبانی دو اقتصاد غربی و اسلامی به‌صورت مقایسه‌ای مطرح می‌شود.

۱.۳ خداگرایی (deism / الهیات طبیعی) در برابر خداباوری (theism) / اصالت خداوند

تفکر الهیات طبیعی به این مسئله اتکا دارد که عقل انسان بی‌نیاز از تعالیم آسمانی است و ارتباط خداوند با عالم طبیعت را پس از خلقت کاملاً نفی می‌کند و بروز این نقطه آغازی برای جداشدن انسان از تعالیم انسان‌ساز ادیان الهی بود و تمامی علوم اجتماعی جدید، از جمله اقتصاد سرمایه‌داری، با همین دیدگاه ایجاد شد (باربور ۱۳۶۲: ۲۵؛ هادوی نیا ۱۳۷۸: ۱۷۴-۲۰۹). اما در بینش اسلامی، تفکر خداباوری (اصالت خداوند) غالب است و در آن خداوند محور و کانون عالم خلقت و خالق تمام مخلوقات و ناظر بر کل احوالات و مدبر امور است که در آیات نیز بر این مسئله تصریح شده است (انعام: ۱؛ مائده: ۶۴؛ سجده: ۵). به این ترتیب، برخلاف مکتب انسان‌محوری (اومانیزم) و الهیات طبیعی که در آن انسان محور، اصالت مطلق، و ارزش مستقل است، اندیشه اسلامی براساس اصالت و محوریت خداوند و امور و ارزش‌های الهی شکل می‌گیرد.

۲.۳ طبیعت‌گرایی (naturalism) و انسان‌گرایی (humanism) در برابر انسانیت‌مداری

طبیعت‌گرایی بر حاکمیت قوانین طبیعی بر امور عالم از جمله جوامع انسانی تأکید می‌کند و نخستین کسانی که چنین عقیده‌ای را در باب اقتصاد امروز مطرح کردند فیزیوکرات‌ها^۱ بودند که آزادی اقتصادی به معنای نفی دخالت دولت و رهایی از تمامی ارزش‌های محدودکننده فرد، تعادل خودکار مکانیکی، مکانیسم بازار رقابتی، و جدایی اقتصاد از اخلاق متعالی و ارزش‌های والای انسانی ره‌آورد این تفکر است (لاژوژی ۱۳۶۷: ۱۵-۱۶؛ حسینی ۱۳۸۸: ۸۶) و انسان‌گرایی مبتنی بر اندیشه فردگرایی و به‌طور ویژه بر محور انسان، منافع، و ارزش‌های بشری تمرکز یافته است (ایروانی ۱۳۸۴: ۳۵-۳۶). اما انسانیت‌مداری که در مقابل این دو نگرش انسان‌مداری و طبیعت‌گرایی قرار می‌گیرد، حامل نگرشی جامع است؛ به‌طوری‌که انسان را حلقه‌ای از حلقه‌های وجودی عالم می‌داند و از طرفی، جهانی برای او خلق شده است و آنچه در آن قرار دارد امانتی است که به انسان سپرده شده (احزاب: ۷۲؛ امیری ۱۳۹۴: ۷۷-۱۰۰) و ازدیگرسو، مؤکد بر نگرشی اخلاق‌مدارانه و بشردوستانه در تمام مراحل فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی به‌ویژه در تولید، توزیع، و مصرف است و از این نظر بر مسائلی چون انفاق (بقره: ۲۵۴) وقف (آل عمران: ۹۲)، صدقه (منافقون: ۱۰-۱۱) و

هم‌چنین، خمس و زکات اهتمام دارد و از مسائلی که نافی خیرخواهی، اخلاق‌مداری، و انسانیت است مانند استعمار (نسا: ۱۴۱)، استثمار (نسا: ۱۹؛ نور: ۳۳)، ربا (بقره: ۲۷۸-۲۷۹)، احتکار (همزه: ۲-۱؛ تکاثر: ۲-۱)، و امثال آن‌ها تبری جسته است.

۳.۳ فایده‌گرایی مقطعی در برابر فایده‌گرایی جامع

فایده‌گرایی مقطعی سه اصل دارد: ۱. خوشی و لذت فردی باید نهایت عمل فرد باشد؛ ۲. هر خوشی و لذت فردی قرار است فقط برای یک نفر باشد؛ و ۳. هدف عمل اجتماعی باید حداکثر کردن مطلوبیت کل باشد. این اندیشه نیز خود ریشه در تفکر انسان‌گرایی و به دنبال آن فردگرایی دارد (حسینی ۱۳۸۸: ۸۵-۸۷؛ ایروانی ۱۳۸۴: ۳۶-۳۷). در مقابل، اسلام بر فایده‌گرایی جامع تأکید دارد و بر این امر به منزله یکی از مبانی مهم پیشرفت اقتصادی نگرشی ویژه دارد. فایده‌گرایی جامع را می‌توان به سه بخش کلی تقسیم کرد: ۱. فایده‌گرایی فردی — اجتماعی؛ ۲. فایده‌گرایی زمانی (آینده و حال)؛ و ۳. فایده‌گرایی دوبعدی (روحی — جسمی).

فایده‌گرایی فردی و اجتماعی به این معنی است که در اسلام سود و فایده اقتصادی باید هم بر افراد و هم بر جامعه مترتب گردد و به‌نوعی باید مصالح فردی و اجتماعی هردو محقق و هم‌سو گردند (بقره: ۲۶۱؛ حشر: ۹؛ نمازی ۱۳۸۹: ۳۸۰-۳۸۱). پیشرفت اقتصادی بر فایده‌گرایی جامع و متداوم استوار است، برخلاف توسعه اقتصادی غرب که فقط به‌صورت مقطعی است. بنابراین، این نوع فایده‌گرایی در اسلام زمانی است که در اهداف خود بر ماندگاری و طول مدت پیشرفت نیز اهتمام دارد و فایده‌گرایی دوبعدی نیز هم بر مسئله مادی پیشرفت اقتصادی اشاره دارد، هم بر فایده‌گرایی روحی و معنوی حاصل از آن توجه کرده است.

۴.۳ نگرش غایی به اقتصاد در برابر نگرش واسطه‌ای

باتوجه به مبنای قرار گرفتن انسان و طبیعت و فایده‌گرایی مقطعی در اقتصاد غرب، هدف از اقتصاد رسیدن به توسعه و بهره‌مندی هرچه بیش‌تر از ثروت و امکانات و منابع است و در یک کلام اقتصاد و توسعه به منزله علم ثروت تعریف شده و هدف قرار گرفته است. اما در اسلام هدف فعالیت‌های اقتصادی فراتر از سود مادی، شخصی، و خودمحوری است و هدف اصلی کسب رضایت پروردگار است (نمازی ۱۳۸۹: ۳۸۰)، تاجایی که در مسیر این

نوع فعالیت‌های اقتصادی برنامه‌های اخلاقی و تربیتی فردی و اجتماعی را نیز مقرر فرموده، حتی در این باره گاهی امر به چشم‌پوشی از منافع شخص به نفع دیگران دارد، مانند انفاق، ایثار، و رفع نیاز دیگران. برخلاف فعالیت‌های اقتصادی در نظام سرمایه‌داری که از انگیزه سودجویی شخصی براساس اندیشه اومانیسم و لیبرالیسم نشئت گرفته و حب ذات و خودخواهی براساس آزادی‌های کنترل‌نشده، محرک اصلی فعالیت‌های اقتصادی آنان شناخته می‌شود (همان: ۲۰۳، ۳۸۰-۳۸۱).

با جست‌وجو در قرآن کریم و بررسی تحلیلی آیات مربوط به اقتصاد آن دسته از آیات که بیان‌گر نوعی پیشرفت و رشد اقتصادی بودند، جدا شده‌اند و ضمن مطالعه منابع موجود در اقتصاد اسلامی و تفسیر آیات، به شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی در پیشرفت اقتصادی دست یافتیم که از قرآن برآمده و دیدگاه قرآنی به‌شمار می‌رود. پس از آن، جایگاه و نوع نقش‌آفرینی هریک از این شاخصه‌ها در جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی با اندیشه و تحلیل نگارنده کدگذاری شد که در عنوان‌های ذیل به‌صورت سامانه‌ای نظری تبیین می‌گردد.

۴. وجوه اثربخشی پیشرفت اقتصادی در جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی

۱.۴. ابتدای جدی پیشرفت اقتصادی بر مبانی فرهنگ اسلامی

باتوجه به مباحث مطرح‌شده و تفاوت میان توسعه و پیشرفت و نیز تفاوت میان مبانی اقتصاد اسلامی و غربی، به‌روشنی می‌توان میزان اهمیت مبانی فرهنگ اسلامی را در پیشرفت اقتصادی موردنظر اسلام دریافت. اقتصاد در نظام اسلامی برخلاف مکاتب غربی، مستقل و گسسته از جهان‌بینی و فرهنگ نیست و پیشرفت آن نیز جز با حفظ حد و مشی آن میسر نخواهد شد. برای نمونه، اگر تفکر غربی یا لیبرال توسعه اقتصادی را به قیمت قربانی‌شدن ضعفا و شدت یافتن شکاف طبقاتی و ... ارزش‌مند شمرده و دنبال می‌کند، در اسلام ثروت حاصل از ربا، احتکار، و تضييع حقوق طبقات پایین به‌هیچ‌وجه پیشرفت شمرده نمی‌شود، بلکه این ثروت نابود می‌شود و موجب نابودی صاحبان آن نیز می‌گردد: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (بقره: ۲۷۶) و «وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبًّا لِّرَبُّو فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرُبُّو عِنْدَ اللَّهِ ۖ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ» (روم: ۳۹). می‌توان گفت که فعالیت اقتصادی چنان با مبانی فرهنگی و اخلاقی اسلام درهم تنیده است که جداساختن آن‌ها امکان‌پذیر نیست.

این جایگاه و اهمیت موجب می‌شود رابطه‌ای مستقیم و تلازمی میان این دو پدیده برقرار باشد. یعنی هرگاه و به هر میزان اقتصاد در نظام اسلامی پیشرفت کند، به همان میزان در فرهنگ اسلامی پیشرفت و گستردگی به‌وجود خواهد آمد؛ و هر قدر فرهنگ اصیل اسلامی در جامعه‌ای رعایت شود، به‌طور قطع کار و تلاش، اخوت، و وحدت برآمده از آن به رشد و پیشرفت اقتصاد آن جامعه کمک می‌کند.

طبیعتاً، هنگامی که پیشرفت اقتصادی تا این اندازه به مبانی فرهنگی جامعه وابسته است، و باتوجه به آن که ثروت و رفاه همواره برای جوامع انسانی جاذبه دارد و حرکت‌آفرین است، می‌تواند نقش مغناطیس اولیه و حُسن شروع را در تعامل و ارتباط میان کشورها ایفا کند؛ به‌گونه‌ای که افراد و اندیشمندان جذب موفقیت‌های اقتصادی، رفاه، و امکانات مادی می‌شوند و در جست‌وجوی عوامل و اسرار آن به فرهنگ غنی اسلام و کارآمدی آن می‌رسند. این فرایند عامل جهانی‌سازی آگاهانه، انتخاب‌شده، و پایدار برای فرهنگ اسلام است.

۲.۴ ایجاد رقیب و گاه بدیل مناسب برای نظام‌های اقتصادی سکولار

حل مشکلات عدیده اقتصادهای سکولار از جمله اقتصاد متعارف کنونی، که مبتنی بر همان تفکرات لیبرالیسم است، با نظام فکری اسلام می‌تواند این نظام را به‌عنوان جای‌گزینی مناسب برای دیگر نظام‌های جهانی مطرح کند. می‌توان مشکلاتی از جمله فقر، تبعیض، فساد، غارت منابع، و اختلاف طبقاتی را در نظام غرب مطرح کرد و درمقابل، آن‌چه مبنای نظام اقتصادی اسلام است و قابلیت آن را دارد که این نظام را به‌منزله بدیل نظام کنونی مطرح سازد شامل عدالت، برابری، و اصلاح است. در این جا دو مورد از شاخصه‌ها که در تحقق این امر از نقش و اهمیت بالایی برخوردار است به‌طور مبسوط تبیین می‌گردد.

۱.۲.۴ عدالت محوری

عدالت اجتماعی به‌معنای «دادن حق به صاحبانشان» به تناسب حوزه‌های مختلف حقوق مشتمل بر عدالت سیاسی، عدالت قانونی، و عدالت اقتصادی است (غفاری ۱۳۸۶: ۲۹۴). از دیدگاه اسلام، عدالت اقتصادی عبارت است از رفاه عمومی و ایجاد تعادل و توازن در ثروت‌ها و درآمدها (حکیمی ۱۳۸۵: ۲۱). به این معنا که نظام اقتصادی اسلام تحقق عدالت را در عرصه اقتصاد از دو طریق دنبال می‌کند: از یک سو، به همه افراد جامعه حق می‌دهد که زندگی متعارف و آبرومند انسانی داشته باشند، از سوی دیگر، با اتخاذ احکام و روش‌هایی به دنبال متوازن کردن ثروت‌ها و درآمدهاست و در نقطه مقابل، هر نوع فقر و بدبختی و

به وجود آمدن فاصله طبقاتی را نتیجه تحقق نیافتن عدالت می‌داند (غفاری ۱۳۸۶: ۲۹۴). امام صادق (ع) نیز می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ يَسْتَعْنُونَ إِذَا عُدِلَ بَيْنَهُمْ ... / اگر در میان مردم به عدالت رفتار شود، همه بی‌نیاز می‌گردند» (کلینی ۱۴۱۱: ۵۶۸).

امروزه، در نظام سرمایه‌داری شاهدیم که فاصله طبقاتی و شکاف عمیق بین صاحبان سرمایه و مزدبگیران ایجاد شده است (لاژوژی ۱۳۵۵: ۳۵). به‌طور کلی، نظامی که بر مبنای جهان‌بینی غیرالهی شکل گرفته و بر نظریه تعادل اقتصادی خودکار استوار است هرگز نمی‌تواند در مقابل نابرابری توزیع درآمد و شکاف طبقاتی حساسیت نشان دهد و حتی «عدالت اجتماعی» را در مورد جامعه‌ای از افراد آزاد امری بی‌مفهوم می‌داند. تاجایی که از این مسئله می‌توان با عنوان «نظریه بحران»، که سرمایه‌داری با آن روبه‌رو شده است، یاد کرد (نمازی ۱۳۸۹: ۲۰۵-۲۰۶)، اما در نظام اقتصادی اسلام مفهوم عدالت اجتماعی بر اساس جهان‌بینی توحیدی، دیدگاهی متفاوت درباره انسان، طبیعت، و مناسبت‌های فرد و جامعه تعریف می‌شود. تعریفی که برخلاف نظر سرمایه‌داری و اقتصاددانانی مانند هایک^۲ نه تنها بی‌مفهوم، نامناسب، و نامطلوب نیست، بلکه ضروری، مطلوب، و دست‌یافتنی است (همان: ۳۰۵-۳۰۶، ۳۵۷). تا آن‌جا که موانع برقراری سیستم عدالت‌محور در اسلام بسیار منفور و تحریم شده است؛ از جمله:

ربا: از رفتارهایی است که در آیات متعدد با صراحت نهی شده است (بقره: ۲۷۸-۲۷۹؛ روم: ۳۹) و آثار شوم دنیوی و اخروی بر آن مترتب می‌گردد.

استثمار: «وَلِلَّهِ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَىٰ أَنْ عِبَدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (شعرا: ۲۲). آیا این که بنی‌اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی؟! این آیه بر مضموم‌بودن به‌بردگی گرفتن و استثمار ضعیفان به‌دست صاحبان قدرت اشاره دارد (طباطبایی ۱۳۹۰: ۱۶۶). در اسلام برای تملک موازین خاصی وجود دارد و توسعه اقتصادی، که ناشی از اندیشه مالکیت خصوصی صرف نظام سرمایه‌داری است، در اسلام مطرح نیست، بلکه آنچه نیاز است تحصیل مشروع آن است و از آن‌جا که سرمایه‌ها در جامعه سرمایه‌داری از راه ربا و استثمار انسانی از انسان دیگر به‌دست می‌آید، اسلام در تقابل با آن‌ها قرار دارد.

احتکار: در اسلام امری منفور است و قرآن آن را مردود می‌شمارد: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَفْقَهُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه: ۳۴). و آن‌ها را که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند به مجازات دردناک بشارت ده. و در روایات متعددی به این امر اشاره شده است، از جمله رسول اکرم می‌فرماید: «الْجَالِبُ مَرْزُوقٌ وَالْمُحْتَكِرُ مُلْعُونٌ» (کلینی ۱۴۱۱: ۱۶۵). واردکننده روزی

می‌خورد و محترک لعنت می‌برد. اما آن‌چه در نظام اقتصاد سرمایه‌داری در مفهوم «احتکار» وجود دارد دستاورد آزادی‌های مطلق سرمایه‌داری است. دستاوردی که می‌گوید دخالت در مسیر حیات اقتصادی مردم جایز نیست (صدر ۱۳۵۰: ۲۵۷).

استعمار: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰). و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید و [هنگام جنگ از حدود الهی] تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد. در پیام این آیه «استعمار» به‌علت این‌که مانع تحقق عدالت محسوب می‌گردد، نهی شده است (لا تعتدوا: تجاوز و تعدی نکنید) و بیان می‌دارد: در اسلام، چه در عرصه‌های نظامی و چه در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، استعمار و بهره‌کشی و تجاوز از حد هدف نیست، بلکه دفاع از حق و حذف عناصر فاسد و احقاق و گسترش عدالت است (قرائتی ۱۳۹۲: ۳۰۱؛ مکارم شیرازی ۱۳۵۳: ۴۹۸). آن‌چه خداوند مسلمانان را از آن برحذر داشته نه تنها استعمار و بهره‌کشی، بلکه افتادن در چنگال استعمارگران و ظالمان نیز است.

باتوجه به توضیحات یادشده، می‌توان گفت که برخلاف نظام اقتصاد سرمایه‌داری، یکی از شاخصه‌های مهم پیشرفت اقتصادی اسلام «عدالت‌محوری» است و از آن‌جاکه بشر از همان ابتدای خلقت به دنبال رسیدن به خواسته‌های فطری خود از قبیل عدالت و احقاق حقوقش در تمام عرصه‌ها (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و حقوقی) بوده است، در هر عصری به هر دستاویزی چنگ زده تا به مطلوب خود برسد و در این باره به قانون‌گذاری براساس اندیشه‌ها و نظریات خودساخته اقدام کرده است (صدر ۱۳۵۰: ۳۰۳) که نتیجه آن چیزی جز ایجاد و گسترش بی‌عدالتی در عرصه‌های حیاتی بشر از جمله اقتصاد نبوده است (همان: ۲۸۸).

از این رو، باتوجه به نظام‌های استقرار یافته فعلی که نتوانسته بشر را در جهت رسیدن به این نیاز سوق دهد، به شدت بر خواسته‌های عدالت‌محور جوامع افزوده است. از طرفی نیز با معرفی و شناخت مبانی پیشرفت اقتصادی در اسلام که در آن به ضرورت عدالت‌محوری اذعان شده است، با وصول به پیشرفت و قدرت اقتصادی و گسترش دامنه تأثیرگذاری اقتصادی جوامع اسلامی بر جهان، می‌توان در مسیر جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی از دریچه عدالت‌محوری گام نهاد.

۲.۲.۴ اعتدال‌گرایی و اهتمام به پیشرفت پایدار

در همه عرصه‌های زندگی پیمودن راه تکامل و دستیابی به هدف نهایی در گرو رعایت اعتدال است. «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا؛ جاهل را نمی‌بینی جز این‌که یا زیاده‌روی

می‌کند یا کم می‌آورد» (نهج‌البلاغه: حکمت ۷۰). در مسئله پیشرفت اقتصادی نیز یکی دیگر از شاخصه‌های پیشرفت امر اعتدال‌گرایی و میانه‌روی در مصرف و اهتمام به توسعه پایدار است (ایروانی ۱۳۸۴: ۲۳۳-۲۸۲). این مسئله یکی از وجوه تمایز بین اسلام و نظام سرمایه‌داری است که شدت این اختلاف را می‌توان در دو شعار متفاوت که در هریک از این نظام‌ها وجود دارد دریافت. در نظام سرمایه‌داری نیازهای انسان نامحدود و منابع طبیعی محدود عنوان شده است و این مسئله را ریشه اصلی مشکلات اقتصادی معرفی می‌کنند (نمازی ۱۳۸۹: ۳۶۴). اما در اسلام نامحدودبودن نیازهای انسان یا محدودبودن منابع طبیعی مطرح نیست، بلکه طبق آیات قرآن کریم، نیازهای انسان باید کنترل شود و در جهت میانه‌روی و اعتدال قرار گیرد و منابع طبیعی نیز همه متناسب و به‌اندازه نیاز بشر به طبیعت مقرر گشته است. برای نمونه «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر: ۴۹). ما هر چیزی را به‌اندازه آفریدیم. همچنین، آیات ۸ سورة رعد و ۲۱ سورة حجر.

بر این اساس، طبق تعالیم اسلام درمورد پیشرفت پایدار می‌توان چهار اصل کلی را بیان کرد: ۱. تأثیر اعتقادات اسلامی در فعالیت‌های اقتصادی؛ ۲. زیان‌زدن به ثروت‌های طبیعی؛ ۳. اختیارات حاکم اسلامی در کنترل فعالیت‌های اقتصادی؛ و ۴. حق مالکیت حاکم اسلامی بر ثروت‌های عمومی (جعفرزاده فیروزآبادی ۱۳۹۰: ۶۸-۷۶).

ازجمله ثمرات این تعالیم حفظ منابع طبیعی موردنیاز بشر درکنار بهره‌گیری صحیح از آن است. اما در اندیشه اقتصاددانان نظام سرمایه‌داری، کلید توسعه مصرف و مصرف‌زدگی است و براساس نسخه‌هایی که این مکتب تجویز می‌کند، مصرف‌زدگی شاخصی از توسعه محسوب می‌گردد. روشن است که مصرف آشکار به ایجاد فضای آکنده از رقابت همراه با حسادت در جامعه می‌انجامد که نتیجه‌ای جز طبقاتی‌شدن جامعه نخواهد داشت. در این صورت، مصرف‌نمایی و کنترل‌نشده ویژه ثروت‌مندان نیست، بلکه فقیران جامعه نیز ممکن است تحت‌تأثیر این فضا به مصرف‌گرایی تمایل پیدا کنند (نوریان ۱۳۸۳: ۵۵).

اریک فروم در تبیین وضعیت فعلی مصرف در جهان غرب و مقایسه آن با اقتصاد قرن نوزدهم می‌نویسد: «جامعه نوین ما [آمریکا] ره‌آورد دیگری نیز دارد که در گذشته وجود نداشت. این جامعه نه تنها کالا، بلکه نیاز هم تولید می‌کند. سیستم اقتصادی کنونی ما بر حداکثر تولید و حداکثر مصرف استوار است» (فروم ۱۳۶۱: ۳۳).

اما از آن‌جاکه در دنیای امروز مصرف نقش هویت‌دهنده به افراد داشته است تعدیل آن به خواستی جهانی برای رسیدن به جهانی عادلانه‌تر تبدیل شده است.

به گونه‌ای که اصلاح الگوی مصرف به اصلی‌ترین هدف اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی کسانی تبدیل شده که به دنبال توسعه پایدار و هدف‌های زیست‌محیطی هستند (موسایی ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۵۰).

بنابراین، با توجه به تأثیر فرهنگ در تولید و مصرف و همچنین در رشد یا رکود اقتصادی، می‌توان در جهت برون‌رفت جوامع جهانی از معضل مصرف‌گرایی و تولید ناصحیح، که در بلندمدت موجب آسیب‌های اقتصادی - اجتماعی و پایان‌پذیری منابع طبیعی می‌شود، الگوی تولید و مصرف توأم با اعتدال ارائه کرد. الگوگیری دیگر جوامع از این شاخصه اقتصاد اسلامی نیز در بلندمدت موجب تأثیرپذیری و تغییر مبانی فکری و فرهنگی آنان براساس مبانی فکری و فرهنگی اسلام می‌گردد.

۳.۴ اثبات کارآمدی نظام اسلامی از طریق تأمین نیازهای اساسی مردم

در اسلام تأمین نیازهای معیشتی اولین اولویت است. این مسئله نه تنها امر خداوند برای مسلمانان است، بلکه شامل امت‌ها و ادیان گذشته نیز است و خداوند در این باره چنین می‌فرماید: «وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ» (حدید: ۲۷). و رهبانیتی که از نزد خود ساخته بودند ما بر آنان مقرر نکرده بودیم (نیز بنگرید به مائده: ۸۷-۸۸؛ اعراف: ۳۲؛ سباء: ۱۵؛ نحل: ۱۱۴؛ طه: ۸۱). هنگامی که سخت‌گیری معیشتی حتی به‌طور اختیاری در اسلام منع شده است، سخت‌گیری غیراختیاری بر اقشار مختلف به‌ویژه اقشار ضعیف جامعه، که ناشی از برنامه‌ریزی‌های ناصحیح و تدبیرهای ناصواب از جانب نظام‌های اقتصادی است، به‌طور اولی مردود شمرده می‌شود.

در اسلام تأمین مخارج مصرفی در حد تأمین نیازهای معیشتی چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی لازم دانسته شده است. از این رو، می‌توان گفت که برخلاف تفکر رایج جهانی، که دین از امور دنیایی و برنامه‌های لازم آن تهی است، مدیریت دینی اسلام در عرصه تولید، توزیع، و مصرف بیان‌گر اهتمام اسلام بر توانایی و ظرفیت رشد اقتصادی، که مهم‌ترین ساحت زندگی دنیایی است، قرار گرفته است و این امر می‌تواند در اثبات کارآمدی نظام اسلامی، که مبتنی بر فرهنگ اسلامی است، نقش به‌سزایی ایفا کند. تأمین و اثبات این کارآمدی راه را برای مطلوبیت جهانی و گرایش ملت‌های جهان به فرهنگ اسلامی هموار می‌کند.

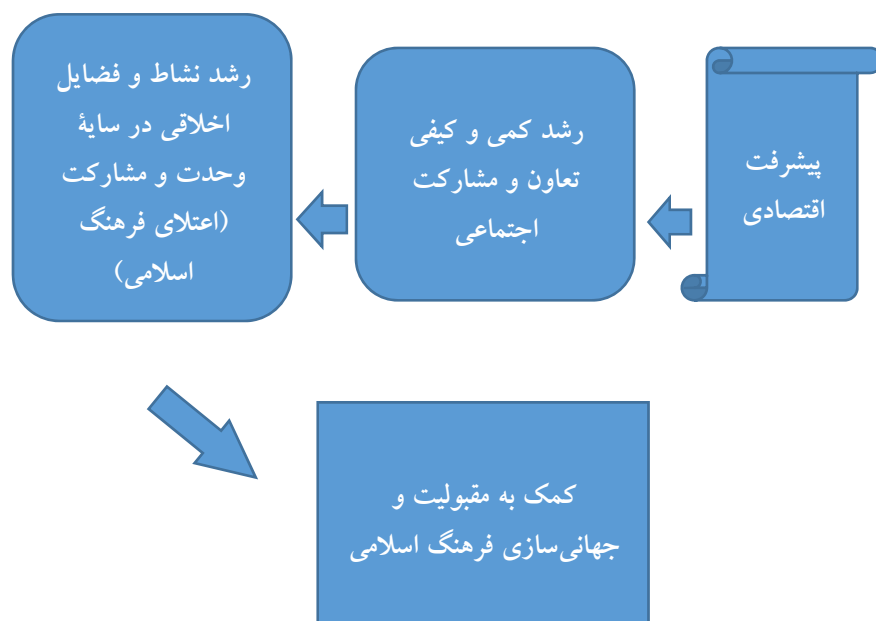
۴.۴ اعتلای فرهنگ اسلامی در سایه نشاط و جلب مشارکت‌های اجتماعی

اسلام مسلمانان را برادر یک‌دیگر قرار داده و بر این اساس، تضاد منافع را به اشتراک منافع و هم‌دلی تبدیل کرده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات: ۱۰). اصل تعاون بیان‌گر مسئولیت افراد و بنگاه‌ها در فعالیت‌های اقتصادی نسبت به یک‌دیگر است. در تاریخ اسلام نیز شاهدیم که پیامبر اکرم (ص) پس از ورود به مدینه به تأسیس حکومت و سازمان‌دهی امت اسلامی اقدام کرد و با تقویت روحیه تعاون و همکاری میان مسلمانان پایه‌های جامعه اسلامی را مستحکم ساخت. حال آن‌که قبل از اسلام و در دوران جاهلیت تعاون اهمیت چندانی نداشت، ولی پیامبر برای تعاون اهمیت بسیاری قائل شد و موفق گردید در مدت کوتاهی بنیاد اجتماعی و اقتصادی اسلام را برپایه تعاون پی‌ریزی کند. ایجاد تعاون نه تنها موجب پیروزی مسلمانان در جنگ‌های آنان با اعراب و فتح مکه به عنوان بزرگ‌ترین مرکز دینی و تجاری عربستان گردید، بلکه موجب رونق و توسعه کشاورزی، صنعت، و تجارت در میان اعراب، به‌ویژه اعراب مدینه شد (غفاری ۱۳۸۶: ۲۹۹).

به‌طور کلی، می‌توان دیدگاه حاکم بر جوامع را درباره انسان‌ها به دو دسته تقسیم کرد: جوامع فردگرا و اجتماعات جامعه‌گرا. بعضی از انسان‌ها در زندگی فقط در فکر خود و منافع خود هستند. محور افکار و فعالیت‌های آنان نفی ضرر و کسب منفعت برای خودشان است، که در این جوامع رذایل اخلاقی چون حسد، تهمت، دروغ، و سخن‌چینی و امثال آن به‌علت همان حس رقابت منفی و تخریب‌دگر برای برتری‌دادن خود در تمام عرصه‌ها به‌ویژه اقتصاد، که بیش‌تر و به‌طور مستقیم با منافع مادی بشر مرتبط است، جولان می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری می‌توان این مفهوم را در یک جمله خلاصه کرد: «این نظام نظامی است که در آن هرکسی به فکر خویش است» (تارو ۱۳۷۶: ۳۵۶). از این نقیصه به‌منزله بزرگ‌ترین ضعف نظام سرمایه‌داری یاد شده است (همان).

اما از شاخصه‌های پیشرفت اقتصادی در اسلام، که مبتنی بر تفکر جمع‌گرایانه است، «تعاون» است. «تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده: ۲). تعاون به‌معنای همکاری و یاری است که طبق آیات و روایات در امور خیر انجام شود. از جمله مصادیق خیر در قرآن نیز تلاش به‌منظور بی‌نیازی و خودکفایی در جهت عزت‌آفرینی فردی و اجتماعی مسلمانان در عرصه‌های مختلف از جمله اقتصاد است. تعاون موجب پیشرفت اقتصادی و به‌دنبال آن قدرت اقتصادی می‌شود و ازسوی دیگر، پیشرفت و رشد اقتصادی نیز موجب رونق تعاون و افزایش زمینه‌های مشارکت اجتماعی میان آحاد جامعه می‌شود.

در نتیجه، غلبه خواست و منافع اجتماعی بر منافع فردی به اعتلای فرهنگ اسلامی و قابلیت صدور و جهانی شدن آن منجر می‌گردد. به تعبیر دیگر، پیشرفت و قدرت اقتصادی با تکیه بر شاخصه ارزش‌مند خود یعنی «تعاون» موجب ایجاد فضای نشاط توأم با وحدت در عرصه اقتصاد و کار می‌شود و رشد فضایل اخلاقی و فرهنگ اسلامی را به دنبال دارد (غفاری ۱۳۸۶: ۶۰).



شکل ۱.

۵.۴ افزایش تعاملات بین‌الملل

روابط بین‌الملل یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اثبات خود در برابر دیگری است و این مسئله در عرصه‌های مختلفی از جمله سیاست، فرهنگ، و اقتصاد نمود پیدا می‌کند (غرایق زندگی ۱۳۹۴: ۱۱۳-۱۳۶). از این رو، پیشرفت اقتصادی نیز در هر جامعه‌ای به‌طور مستقیم می‌تواند بر اقدامات مفید و مؤثر بین‌المللی در مسیر تداوم پیشرفت اقتصادی آن کشور و نیز تزریق فرهنگ مبنایی آن بر دیگر ملل و جوامع تأثیرگذار باشد. اما از جمله اقدامات مؤثر در جهت تعاملات بین‌الملل می‌تواند جذب سرمایه‌های خارجی، صادرات ملی، و جذب توریست باشد. به این نحو که اگر جامعه اسلامی از طریق سرمایه‌گذاری‌هایی که در این سه عرصه

به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم انجام می‌گیرد به جایگاه پیشرفت و قدرت اقتصادی دست یابد، به‌سرعت می‌تواند در عرصه جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی حرکت کند و علت این رشد سریع در عرصه بین‌الملل به همان مبانی اقتصاد اسلامی بازمی‌گردد. مبانی‌ای که به‌سرعت موجب اعتمادسازی جهانی به اقتصاد اسلامی می‌شود. ازجمله این مبانی که پیش از این ذکر آن گذشت خدامحوری، انسانیت‌مداری، فایده‌گرایی جامع، و نگرش واسطه‌ای به اقتصاد است که به‌دنبال این مبانی اخلاق‌محوری، عدالت‌محوری (نحل: ۹۰)، مقابله با تبعیض، اختلاف طبقاتی، و پیشرفت پایدار حاصل می‌گردد؛ زیرا در بین تعاملاتی که در جهان بین جوامع و فرهنگ‌ها صورت می‌گیرد، درنهایت برتری از آن اندیشه‌ای است که در عین ایجابی و مثبت‌بودن، محتوا و درون‌مایه آن نگرش و رویکردهای مناسب و صحیح دربرابر دیگر اندیشه‌ها و باورها باشد (فاضلی ۱۳۸۱: ۱۰۲-۱۲۳). بنابراین، اگر جوامع اسلامی به اقتصاد اسلامی و پیشرفته دست یابند، می‌توانند به‌راحتی از طریق ابزار پیشرفت اقتصادی در عرصه جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی، که همان مبنای اقتصاد اسلامی است، به‌خوبی نقش‌آفرینی کنند.

۶.۴ تأمین هزینه‌های تبلیغ و رسانه

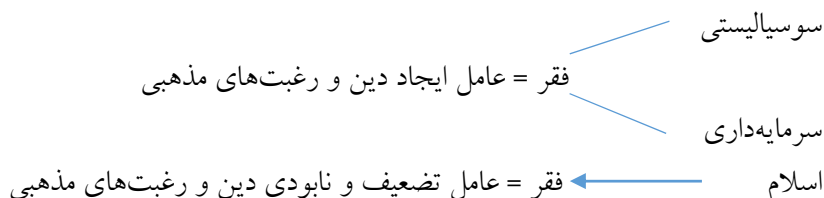
از دیگر وجوه اثربخشی پیشرفت اقتصادی در جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی تأمین هزینه‌های تبلیغ و رسانه است. این‌که سالانه نظام سرمایه‌داری و متصدیان اصلی آن، یعنی آمریکا و غرب، چه هزینه‌های هنگفتی را صرف غول‌های رسانه‌ای هم‌سو می‌کنند و با چه هدفی بر این هزینه‌های سنگین گردن می‌نهند، مسئله‌ای قابل پوشش و پنهان از افکار و اندیشه‌های بیدار نیست؛ زیرا موفقیت‌های قابل‌ملاحظه‌ای از این طریق برایشان حاصل گردیده و از مهم‌ترین ثمراتی که این سرمایه‌گذاری‌ها برای نظام سرمایه‌داری داشته است، هم‌سوسازی افکار جهانی با نگرش و بیش نظام سرمایه‌داری از دریچه جهانی‌سازی فرهنگ و اندیشه غربی است. ازاین‌رو، شاهدیم که اکثر جوامع، حتی جوامع مسلمان، درگیر مسئله جهانی‌شدن و به‌دنبال آن استحاله فرهنگی‌اند. حال آن‌که قرآن کریم مسلمانان را به دعوت و کار رسانه‌ای فراگیر امر فرموده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵). با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن. اما عمل به این امر و آرمان الهی در گستره جهانی به سرمایه و امکانات مالی فراوان نیاز دارد. بنابراین، یکی از ثمرات پیشرفت

اقتصادی در جوامع اسلامی می‌تواند تأمین منابع مالی و اختصاص بودجه لازم در عرصه تبلیغ و رسانه در جهت نقش‌آفرینی فرهنگی در سطح جهانی باشد.

۷.۴ افزایش ایمان و عرق مذهبی مسلمانان

در قرآن کریم آیات فراوانی به اقتصاد و مسائل مربوط به آن اشاره دارد. به‌طوری‌که اصلاح امور اقتصادی جامعه را در کنار دعوت به توحید از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران معرفی می‌کند (ایروانی ۱۳۸۴: ۲۹). از جمله می‌فرماید: «قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ» (هود: ۸۴). شعیب گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست و از پیمانه و ترازو مکاهید (نیز بنگرید به یوسف: ۴۷-۴۹، ۵۴-۵۶؛ بقره: ۱۸۸، ۲۷۵، ۲۸۲؛ نسا: ۵، ۶، ۲۹). در روایات نیز مسئله اقتصاد و ارتباط آن با دین و اهمیت آن بیان شده است. از جمله «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» (کلینی ۱۴۱۱: ۳۰۶).

هم‌چنین، درباره سؤالی که عاصم بن زیاد از امام علی (ع) پرسیدند که چرا شما به غذای ناگوار و لباس خشن اکتفا کرده‌اید؟! آن حضرت پاسخ دادند: «وای بر تو! خداوند بر پیشوایان حق واجب نموده است زندگی خود را با زندگی فقیرترین مردم تطبیق دهند تا نداری فقیر او را به هیجان نیاورد که سر از فرمان خدا برتابد» (همان: ۴۱۰)؛ اما آنچه در نظام اقتصاد سرمایه‌داری و پیش از آن سوسیالیستی ارائه شده نقطه مقابل نگرش اسلام است. از این حیث که هر دو نظام (سوسیالیستی و سرمایه‌داری) بر این باورند که دین زاینده فقر است. به این معنا که واقعیت نابه‌سامانی که طبقه رنج‌دیده در جامعه طبقاتی با آن روبه‌روست افکار دینی را در ذهن رنج‌دیدگان فقیر پدید می‌آورد، تا از این ره‌گذر ملجأ و پناهی پیدا کنند (صدر ۱۳۵۰: ۱۱۳-۱۱۶) که به تعبیری دین را ایدئولوژی رنج‌دیدگان دانسته است. لسترتارو نیز روی‌آوری به بنیادگرایی مذهبی را ناشی از همین بلاتکلیفی اقتصادی می‌داند که آن را پناه‌گاهی برای آنان که بازی اقتصادی را می‌بازند معرفی می‌کند (تارو ۱۳۷۶: ۲۹۳). به‌طور خلاصه:



اسلام رشد اقتصادی را هیچ‌گاه هدف و مطلوب نهایی قرار نداده است، بلکه از آن به‌عنوان ابزاری کارآمد در جهت تحکیم بنیان‌های دینی در جوامع اسلامی و فراتر از آن بهره می‌گیرد. از این‌رو، یکی از شاخصه‌های اصلی در پیشرفت اقتصادی که مطابق با مبانی اسلام است افزایش ایمان و عرق مذهبی است. هنگامی که جوامع مسلمان به‌علت پیاده‌سازی اصول و قواعد اقتصادی اسلام، که مطابق با عقاید دینی آنان (اسلام) است، ثمره و کارآیی مطلوب نظام اقتصادی را دریابند، این امر عاملی می‌شود در جهت افزایش عرق مذهبی در جوامع اسلامی که ثمره آن تلاش و تکاپوی بیش‌تر و فعالانه‌تر در مسیر حفظ و نشر دین و مبانی آن است. بنابراین، عرق مذهبی زمانی ایجاد می‌گردد که مقدمات آن یعنی معرفت و یقین نسبت به آموزه‌های حق در جامعه اسلامی ایجاد شده باشد که از جمله این مقدمات پیاده‌سازی فرامین الهی در عرصه‌های کاربردی و موردنیاز بشر مانند اقتصاد است.

در قرآن کریم نیز عرق مذهبی در جهت حمایت از دین مورد تأکید است (توبه: ۹۲) و در مقابل، آنان که عرق دینی برای حمایت از دین خدا ندارند مورد سرزنش و مؤاخذه قرار داده است (توبه: ۹۳). هم‌چنین، در خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه، که در نکوهش اصحاب از نرفتن به جهاد است، امیرالمؤمنین (ع) ابتدا شرکت نکردن در جهاد را باب بی‌اعتنایی دانسته‌اند؛ به عبارتی دغدغه‌مند نبودن و نبود عرق دینی در بیان آن حضرت، عاملی در جهت بی‌اعتنایی به مسئله جهاد (چه جهاد در عرصه نظامی، چه جهاد سیاسی و چه جهاد اقتصادی و فرهنگی) است. در ادامه خطبه هنگامی که آن حضرت به مسئله غارت زیورآلات زن مسلمان و زن غیرمسلمان اشاره می‌کنند، می‌فرمایند اگر بعد از این حادثه مسلمانی از غصه بمیرد، جای ملامت نیست و مرگ او از نظر من شایسته است و این مهم دریافت می‌شود که دامنه این عرق و غیرت دینی فقط محدود به مسلمانان نیست، بلکه حتی درباره غیرمسلمانانی که مورد ظلم واقع شدند نیز صادق است. بنابراین، در این تلاش دغدغه‌مند در جهت فعالیت‌های سودمند برای اسلام از جمله جهاد در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، و فرهنگی در جامعه اسلامی و تلاش در جهت فقرزدایی فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی دیگر جوامع به‌خصوص مستضعفان جهان از جمله ثمرات باارزش عرق دینی مسلمانان است.

از این‌رو، آنچه در جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی مؤثر است وجود عرق دینی است که با حفظ دین و افزایش ایمان حاصل می‌شود و طبق آیات و روایات نیز یکی از راه‌های مهم در جهت حفظ دین و افزایش ایمان پیشرفت اقتصادی و محرومیت‌زدایی از جوامع اسلامی است؛ زیرا عرق دینی، که ناشی از معرفت و یقین نسبت به فرامین الهی است، باعث افزایش

تلاش و تکاپوی دینی در عرصه‌های فرهنگی در دامنه‌ای گسترده (داخلی و خارجی) می‌گردد که می‌توان از آن به «تبلیغ و دعوت فراگیر به اسلام» یاد کرد. اصل آن از آغاز ارسال انبیاء تاکنون یکی از راه‌های مهم ترویج دین حق بوده است و در جهت جهانی‌سازی دین و فرهنگ اسلامی نیز از جمله ابزارهای کارآمد محسوب می‌گردد (ری‌شهری ۱۳۸۹: ۴۵۹).

بنابراین، از این نظر بر مسئله افزایش ایمان و عرق مذهبی اکثریت جامعه اسلامی تأکید شده است که جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی به علت وسع بودن دامنه پیاده‌سازی آن فقط با فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی افرادی محدود، که به معرفت و شناخت لازم از دین رسیده‌اند و متناسب با آن از انگیزه و عرق مذهبی در جهت تبلیغ برخوردارند، نمی‌تواند در پروژه عظیم جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی راه‌گشا باشد. پس لازم است اکثریت جامعه اسلامی را با خود هم‌راه سازند و در این راه می‌بایست ابتدا موانع ضعف ایمان و حتی روی‌گردانی از اسلام و تعالیم حقیقی آن برطرف گردد؛ از جمله این موانع نیز فقر و ضعف اقتصادی است.

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله ابتدا مفهوم‌شناسی واژگان کلیدی از جمله «پیشرفت» و وجه تمایز آن با «توسعه» در مفهوم غربی آن بررسی شد و پس‌از آن مبانی توسعه اقتصادی در غرب و مبانی پیشرفت اقتصادی در اسلام به صورت مقایسه‌ای مورد بررسی قرار گرفت. سپس، مسئله اساسی مقاله یعنی وجوه اثربخشی پیشرفت اقتصادی در جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی تحلیل و ارائه شد. براساس بررسی تطبیقی که بین مفهوم توسعه غربی و پیشرفت اقتصادی انجام گرفت، مطرح شد آسیب‌هایی که در بطن مفهوم توسعه غربی وجود دارد مهم‌ترین عامل در دوام و بی‌ثباتی این نظام اقتصادی در سطحی جهانی است و در مقابل، با معرفی نظام اقتصادی اسلام و نگرش سیستمی حاکم بر آن که هر دو بُعد انسانی (مادی و معنوی) را شامل می‌شود و از طرفی با فطرت بشری نیز تطابق دارد، می‌توان جامعه اسلامی را هم در مسیر درست پیشرفت اقتصادی در سطحی جهانی قرار داد و هم از آن به عنوان راه‌بردی اساسی در جهت جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی بهره گرفت. با تحلیل آیات و روایات اقتصادی اسلام، «پیشرفت اقتصادی» به منزله عاملی مؤثر بر قابلیت صدور و جهانی‌سازی فرهنگ اسلامی شناخته شد و این اثرگذاری از جهات مختلف تبیین شد؛ مثلاً:

- از آن‌جاکه پیشرفت اقتصادی در اسلام مبتنی و وابسته به مبانی فرهنگ اسلامی است، موجب گسترش و ترویج فرهنگ اسلامی در سطح جهان می‌شود.

- ضعف و نارسایی فراوان نظام‌های اقتصادی سکولار می‌تواند با اقتصاد اسلامی پیشرفته جبران شود و آن را در جایگاه رقیب و جای‌گزینی برای این نظام‌ها مطرح کند.
- پیشرفت اقتصادی با تأمین نیازهای اساسی مردم، کارآمدی نظام اسلامی را ثابت و زمینه گسترش و جهانی‌شدن آن را فراهم می‌کند.
- نشاط و مشارکت اجتماعی (و تعاون) حاصل از پیشرفت اقتصادی موجب ارتقا و اعتلای فرهنگ اسلامی می‌شود.
- تعاملات بین‌الملل افزایش می‌یابد و در نتیجه آن تبادل فرهنگی زیاد می‌شود.
- هزینه‌های تبلیغ و رسانه برای رساندن ندای برحق اسلام به گوش جهانیان از طریق پیشرفت اقتصادی تأمین می‌شود.
- بر اثر پیشرفت اقتصادی و محرومیت‌زدایی، ایمان و عرق مذهبی مسلمانان افزایش می‌یابد و کاروان عظیم مردمی برای تبلیغ اسلام و جهانی‌سازی آن به حرکت درمی‌آید.

پی‌نوشت‌ها

۱. طبعیون مکتب خویش را به نام «فیزیوکراسی» یا «حکومت طبیعت» نامیدند و مؤسس این مکتب فرانسوا کنه (Francois Queshay) نام دارد (صدر ۱۳۵۰: ۹-۱۰).
۲. Friedrich Hayek: اقتصاددان اتریشی و از پایه‌گذاران مکتب مارژینالیسم است. او استاد دانشگاه‌های شیکاگو، فرایبورگ آلمان، و سالزبورگ اتریش بود.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم (۱۳۹۴)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: اسوه.
- آوینی، مرتضی (۱۳۷۶)، *توسعه و مبانی تمدن غرب*، تهران: ساقی.
- امیری، مهدی (۱۳۹۴)، «بررسی تطبیقی آموزش و پرورش در دو مکتب طبیعت‌گرایی و اسلام؛ ویژگی‌ها و عناصر برنامه درسی»، *آموزش پژوهی*، ش ۳.
- ایروانی، جواد (۱۳۸۴)، *اخلاق اقتصادی از دیدگاه قرآن و حدیث*، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن.
- باقری‌جورابی، مهری (۱۳۹۵)، *نقش فرهنگ اسلامی در توسعه اقتصادی در آیات و روایات*، تهران: دارالهدایه للنشر و التوزیع.

باربور، ایان (۱۳۶۲)، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
تارو، لستر (۱۳۷۶)، آینده سرمایه‌داری؛ تغییر و تحول ساختاری در نظام سرمایه‌داری جهان، ترجمه عزیز کیاوند، تهران: دیدار.

تراسبی، دیوید (۱۳۹۱)، اقتصاد و فرهنگ، ترجمه کاظم فرهادی، تهران: نشر نی.
تودارو، مایکل (۱۳۹۷)، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: کوهسار.
جعفرزاده فیروزآبادی، محمدکاظم (۱۳۹۰)، اهداف و چشم‌اندازهای جهاد اقتصادی، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی.

حریری، محمدیوسف (۱۳۸۸)، فرهنگ موضوعی تشریحی علوم اقتصادی، ج ۱، تهران: اطلاعات.
حکیمی، محمد (۱۳۸۷)، جهانی‌سازی مهدوی و جهانی‌سازی غربی، قم: دلیل ما.
حکیمی، محمدرضا، محمد حکیمی، و علی حکیمی (۱۳۸۵)، الحیاء، ترجمه احمد آرام، ج ۳، قم: دلیل ما.

حسینی، رضا (۱۳۸۸)، الگوی تخصیص درآمد و نظریه رفتار مصرف‌کننده مسلمان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
دنیا، احمد شوقی (۱۳۸۹)، برداشت‌های اقتصادی از قرآن کریم، ترجمه احمد شعبانی، تهران: دانشگاه امام صادق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴)، مفردات الفاظ قرآن، تهران: مرتضوی.
راغفر، حسین (۱۳۹۵)، دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی، تعامل اندیشه‌ها در اقتصاد سیاسی توسعه، تهران: نقش‌ونگار.

رشکیانی، مهدی (۱۳۹۲)، رسانه ملی و الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی.
ری‌شهری، محمد (۱۳۸۹)، گزیده حکمت‌نامه پیامبر اعظم، تلخیص مرتضی خوش‌نصیب، قم: دارالحديث.

سن، آمارتیاکومار (۱۳۹۱)، اندیشه عدالت، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر نی.
شیرودی، مرتضی (۱۳۸۶)، جهانی‌سازی در عرصه فرهنگ و سیاست، قم: زمزم هدایت.
شرف‌الدین، سیدحسین (۱۳۹۳)، مفاهیم و دیدگاه‌های نظری در حوزه فرهنگ و اقتصاد، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی.

صدر، محمدباقر (۱۳۵۰)، اقتصاد ما، ترجمه محمدکاظم موسوی، ج ۱، تهران: برهان.
طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات.

عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ ق)، الفروق اللغة، بیروت: دارالافاق الجدیده.
علی‌اکبری، حسن (۱۳۷۵)، تهاجم فرهنگی از دیدگاه آیات و روایات و فقه، تهران: سازمان تحقیقات و خودکفایی بسیج.

غرایاق زندی، داوود (۱۳۹۴)، «اسلام و روابط بین‌الملل: رویکرد هستی‌شناختی»، فصل‌نامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، س ۵، ش ۴.

غفاری، هادی (۱۳۸۶)، *نظام اقتصادی صدر اسلام*، تهران: دانشگاه پیام‌نور.

فروم، اریک (۱۳۸۴)، به نام زندگی، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: فیروزه.

فراهانی‌فرد، سعید (۱۳۸۴)، «درآمدی بر توسعه پایدار در عصر ظهور»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۲۰.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ ق)، *کتاب العین*، ج ۷، قم: هجرت.

فاضلی، مهسا (۱۳۸۱)، «اهمیت تعامل و گفت‌وگوی فرهنگی در منظر قرآن»، پژوهش‌های قرآنی، ش ۳۲.

قرائتی، محسن (۱۳۹۲)، *تفسیر نور*، ج ۱، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

قاضی خاکپاسری، حمید (۱۳۷۲)، *نهج البلاغه منظوم*، تهران: شهرآب، بنیاد نهج البلاغه.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۱ ق)، *اصول الکافی*، ج ۱، ۲، ۳، و ۵، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

کیسینجر، هنری (۱۳۸۷)، *دیپلماسی*، ترجمه فاطمه سلطانی یکتا و علیرضا امینی، ج ۲، تهران: اطلاعات.

گورباچف، میخائیل (۱۳۶۶)، *پراسترویکا: دومین انقلاب روسیه*، تهران: نشر آبی.

لاژوژی، ژوزف (۱۳۶۷)، *مکتب‌های اقتصادی*، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب.

لاژوژی، ژوزف (۱۳۵۵)، *نظام‌های اقتصادی*، ترجمه شجاع‌الدین ضیائی‌ان، تهران: دانشگاه تهران.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۵۳)، *تفسیر نمونه*، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

میرمعزی، سیدحسین (۱۳۹۳)، *عدالت اقتصادی از دیدگاه اسلام*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

موثقی، سیداحمد (۱۳۹۴)، *اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه‌نیافتگی*، تهران: دانشگاه تهران.

متقی‌زاده، زینب (۱۳۸۸)، *جهانی‌شدن و فرهنگ مهدوی*، تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی.

مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما (۱۳۹۳)، *اهمیت فرهنگ از منظر آیات و روایات*، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما.

موسایی، میثم (۱۳۸۸)، «نقش فرهنگ بر الگوی مصرف»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۳۴.

مدنی، علی‌خان بن احمد (۱۳۸۴)، *طراز الاول*، ج ۱، مشهد: مؤسسه آل‌البیت علیه‌السلام لاحیاء التراث.

نوریان، مجید (۱۳۸۳)، *الگوی مصرف در اسلام و غرب*، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما.

نمازی، حسین (۱۳۸۹)، *نظام‌های اقتصادی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.

واترز، مالکوم (۱۳۷۹)، *جهانی‌شدن*، ترجمه اسماعیل مردانی و سیاوش مریدی، تهران: سازمان مدیریت صنعتی.

هادوی‌نیا، علی‌اصغر (۱۳۷۸)، «دئیسم و اصول نظام سرمایه‌داری»، فصل‌نامه کتاب نقد، ش ۱۱.

هادوی‌تهرانی، مهدی (۱۳۸۸)، *ساختار کلی نظام اقتصادی اسلام در قرآن*، قم: مؤسسه فرهنگی خانه خرد.

هاشمی رفسنجان، اکبر (۱۳۸۳)، *فرهنگ قرآن*، قم: بوستان کتاب.

جامعه‌پذیری بین‌المللی، بایسته کشورداری اقتصادی توسعه

نمونه پژوهی: ایران

ناصر یوسف‌زهی*

وحید سینایی**، سیداحمد فاطمی‌نژاد***، مرتضی منشادی****

چکیده

کشورداری اقتصادی به‌مثابه بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی بین‌المللی در تحقق اهداف راه‌بردی دولت‌ها مفهومی جدید در مطالعات اقتصادی سیاست خارجی است. تاکنون رهیافت‌های ماتریالیستی این حوزه را بررسی کرده‌اند. این پژوهش‌ها با پیوند دادن ابزارهای اقتصادی با سیاست، قدرت سخت، بقا، و امنیت حوزه نظری کشورداری اقتصادی را گسترش داده‌اند. با تأکید آنان بر نقش عناصر مادی و اهداف سیاسی در به‌کارگیری ابزارهای اقتصادی، کشورداری اقتصادی به «سیاست قدرت»، «ره‌یافتی ماتریالیستی»، و ابزار تحلیل رقابت منفی قدرت‌های بزرگ و روابط تحکمی آنان با دولت‌های درحال توسعه تقلیل یافته است. کشورداری اقتصادی سنتی و رئالیستی فاقد ظرفیت کاربست برای کشورهای درحال توسعه و مطالعه نقش عناصر اجتماعی در تحلیل سیاست خارجی و توسعه است. در صورتی که کشورداری اقتصادی و جامعه‌پذیری بین‌المللی از ابزارهای مهم توسعه تلقی می‌شوند. این مقاله^۱ درصدد پیوند کشورداری اقتصادی با «سیاست توسعه» و «ره‌یافت اجتماعی» سیاست خارجی است.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.
** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)، sinaee@um.ac.ir

*** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

**** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵

پرسمان اصلی بدین شرح است: عوامل مؤثر در موفقیت کشورهای در حال توسعه در به‌کارگیری ابزارهای اقتصادی بین‌المللی چیست؟ از لوازم بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی بین‌المللی نوع هویت و جامعه‌پذیری دولت است. دولت‌های در حال توسعه با تغییر هویت خودمحور به هویت جمعی در فرایند جامعه‌پذیری بین‌المللی، مشروعیت و زمینه معرفتی بهره‌گیری از منابع اقتصادی فراملی را فراهم می‌آورند. بنابراین، امکان موفقیت دولت‌های جامعه‌ستیز بین‌المللی در کشورداری اقتصادی و توسعه ضعیف است. در «قرائت توسعه‌ای و اجتماعی» تقلیل‌گرایی رئالیستی و موضع تحکمی ادبیات کشورداری اقتصادی رفع می‌شود و قابل‌کار بست برای کشورهای در حال توسعه خواهد بود. مرکز ثقل تحولات معاصر کشورداری ایران منازعه بر سر استفاده از ابزارهای اقتصادی توسعه و درونی‌سازی هنجارهای بین‌المللی بوده است. هویت غیرجمعی دولت و ساختارها و نهادهای جامعه‌ستیز بین‌المللی از موانع توسعه و کشورداری اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: کشورداری اقتصادی، توسعه، جامعه‌پذیری بین‌المللی، هویت، ایران.

۱. مقدمه

مطالعات اقتصادی سیاست خارجی از موضوعات مهم و جدید سیاست‌گذاری عمومی است. ذیل این عنوان تاکنون حوزه‌های اقتصاد سیاسی، دیپلماسی اقتصادی، دیپلماسی تجاری، امنیت اقتصادی، و کشورداری اقتصادی بررسی شده است. کشورداری اقتصادی در قرن بیستم به‌ویژه پس از دهه ۱۹۴۰ م با آغاز جنگ سرد، استقلال بیش‌تر کشورها، و اقتصاد جهانی لیبرال موضوعیت یافت. اقتصاد لیبرال فرصت‌های بسیاری برای دولت‌ها در به‌کارگیری کشورداری اقتصادی فراهم کرد. اما منازعات ایدئولوژیکی و امنیتی دو بلوک شرق و غرب در جنگ سرد مانع بزرگی برای جهانی‌شدن اقتصاد لیبرالیستی بود. دیوید بالدوین (۱۹۸۵) تحت‌تأثیر تحولات جنگ سرد اصطلاح کشورداری اقتصادی را مطرح کرد. از این پس، مفهوم کشورداری اقتصادی به حوزه تحلیل «اقتصاد سیاست خارجی» وارد شد. با فروپاشی شوروی کشورداری اقتصادی بر کشورداری نظامی و ایدئولوژیکی ارجحیت یافت. طی این تحول ابزارهای اقتصادی راه‌برد کلیدی سیاست خارجی در روابط بین‌قدرت‌ها به‌منظور تحقق اهداف راه‌بردی تلقی می‌شد.

ره‌یافت‌های عقلایی و ماتریالیستی روابط بین‌الملل بیش از سایر نظریات درباره کشورداری اقتصادی تئوری‌پردازی کرده‌اند. در قرائت ماتریالیستی، کشورداری اقتصادی

«توسل دولت‌ها به ابزارهای تنبیهی/ سلبی و تشویقی/ ایجابی اقتصادی برای تحقق اهداف استراتژیکی از جمله تغییر رفتار دولت هدف» است. براساس این قرائت، کشورداری اقتصادی «اعمال قدرت سیاسی» از طریق توانایی‌های اقتصادی و ابزارهای تنبیهی هم‌چون تحریم است. کشورداری اقتصادی تحت‌تأثیر ادبیات پوزیتیویستی پژوهش‌های تجربی در این حوزه صرفاً به توضیح روابط بین قدرت‌های بزرگ و روابط این قدرت‌ها با دولت‌های در حال توسعه و توسعه‌نیافته اختصاص یافته است. در این فرایند مبانی نظری و تجربی کشورداری اقتصادی دچار تقلیل‌گرایی شده است. درواقع، حوزه‌ی نظری کشورداری اقتصادی با موضعی از بالا به پایین به شدت به روابط کشورهای توسعه‌یافته - توسعه‌نیافته محدود شده است.

تقلیل‌گرایی نظری و سلبی کشورداری اقتصادی در رویکردهای پوزیتیویستی و قرائت سیاسی آنان ریشه دارد. مطالعات این رشته با متغیرهای قدرت، سیاست، بقا، امنیت، جغرافیا، منابع، و سرزمین عجین شده است. این متغیرها کلیدواژه‌های جعبه‌ابزار مفهومی ساحت‌های ماتریالیستی و رئالیستی سیاست خارجی و نیز محور منازعات دو بلوک در جنگ سردند. طبق قرائت غالب، الزامات سیاسی - امنیتی بیش از هرچیزی ضرورت توسل به کشورداری اقتصادی را توجیه می‌کند. اما نویسندگان مقاله حاضر با ارائه قرائتی سازه‌انگارانه یا اجتماعی درصدد توجه به الزامات اجتماعی - اقتصادی‌اند. پرسش اصلی مقاله این است که عوامل مؤثر در موفقیت کشورهای در حال توسعه در به‌کارگیری ابزارهای اقتصادی بین‌المللی چیست؟ براساس فرضیه پژوهش، کشورهای جامعه‌پذیر بین‌المللی فرصت بیشتری برای بهره‌گیری از توانایی‌ها و منابع اقتصادی بین‌المللی جهت پیش‌برد توسعه خواهند داشت. پرسش فرعی نیز متوجه چرایی توسل دولت‌ها به کشورداری اقتصادی است. در پاسخ باید گفت، الزامات ناشی از توسعه یا توسعه‌نیافتگی اقتصادی محرک مهمی در روی‌آوری دولت‌ها به منابع اقتصادی بین‌المللی است.

واکاوی پیوند کشورداری اقتصادی با سیاست توسعه و هویت دولت‌ها در پژوهش حاضر چندین هدف مهم را دنبال می‌کند: نخست این که می‌توان وسعت کاربست نظری کشورداری را از طریق واردکردن کشورهای کوچک به حوزه تحلیلی آن گسترش داد، به‌ویژه آن‌که بسیاری از این کشورها توسعه اقتصادی را در اولویت خود قرار داده‌اند. یکی از منابع توسعه‌ای آنان به‌طور حتم حمایت‌های مالی و اقتصادی بین‌المللی است. اما موفقیت در بهره‌گیری منابع بین‌المللی به نوع گفتمان معرفتی، ایدئولوژی، و هویت سیاسی

دولت‌ها منوط است. از ارزش افزوده‌های نوشتار حاضر تأکید بر نقش عناصر نظام معنایی بر کشورداری داخلی و بین‌المللی است. این مهم هدف دوم ما را پی‌گیری خواهد کرد. جامعه‌ناپذیری و جامعه‌پذیری بین‌المللی، که در گفتمان هویتی و جامعه معرفتی دولت‌ها ریشه دارد، تأثیر به‌سزایی در کشورداری اقتصادی دارد. گفتمان حاکم دولتی فرایند توسعه را یا از طریق تعامل با جهان یا توان‌مندی‌های بومی/ داخلی پی‌گیری می‌کند. سپس این‌که ضرورت تعامل با جهان و هنجارهای متفاوت کشورها بیش‌تر دولت‌های توسعه‌گرا را به جامعه‌پذیری بین‌المللی ناچار می‌کند. از این طریق می‌توان امیدوار بود که چهره تحکمی و سلبی کشورداری اقتصادی در قرائت رئالیستی به چهره‌ای مثبت و ایجابی تغییر یابد که هدف نهایی آن از طریق تعاملات اقتصادی و اجتماعی توسعه ارزیابی می‌شود.

در این نوشتار دولت ایران مطالعه موردی کاربست کشورداری اقتصادی - اجتماعی است. ایران در دو قرن اخیر مسیر پرفرازونشیبی را در این عرصه سپری کرده است. کشورداری اقتصادی و جامعه‌پذیری بین‌المللی بر تحولات سیاسی - اجتماعی ایران سایه افکنده است؛ به‌گونه‌ای که جریان‌های سیاسی ایران حول محور این دو عنصر شکل گرفته و با یک‌دیگر رقابت کرده‌اند. نخست جریان‌هایی که بهره‌گیری از منابع مالی به‌ویژه غربی و نیز پذیرش هنجارهای بین‌المللی هم‌چون دموکراسی غربی را مردود اعلام داشته و آن را نشانه سلطه اقتصادی و سیاسی غرب تلقی کرده‌اند. این گروه بر ضرورت استقلال اقتصادی، بومی‌گرایی اقتصادی، و مدل دینی سیاست تأکید دارند. دوم جریانی که ضرورت توسعه اقتصادی ایران آنان را به‌سمت توسل به منابع بین‌المللی و درونی‌سازی هنجارهای فراملی سوق داده است. این جریان، برخلاف گروه نخست، بیش‌تر داعیه دموکراسی خواهی دارد. براساس این قرائت، روزه‌ای جدید از تحلیل تاریخ کشورداری ایران می‌توان گشود: نخست پی‌گیری امر توسعه از طریق ابزارهای اقتصادی بین‌المللی یا ملی و دوم مسئله چالش‌برانگیز مسیر توسعه سیاسی از مجرای هویتی یعنی یا پذیرش هنجارهای بین‌المللی از سوی دولت از جمله دموکراسی و حقوق بشر یا درونی‌سازی هنجارهای داخلی.

نویسندگان در چند گام به پرسش مقاله حاضر پاسخ خواهند داد. ابتدا پژوهش‌های تجربی (ادبیات تحقیق) بررسی می‌شود. هدف از تحلیل این پژوهش‌ها فهم برداشت‌های محققان از کشورداری اقتصادی است. سپس مطالعات نظری کشورداری اقتصادی طی فرایند تکاملی آن بررسی می‌شود. هدف از بررسی تحول مفهومی و تئوریک کشورداری اقتصادی فهم بایسته‌های مدنظر تئوری‌پردازان از این حوزه کشورداری است. بخش سوم

به نقش مؤلفه‌های هویت و جامعه‌پذیری بین‌المللی در موفقیت کشورداری اقتصادی اختصاص یافته است. در نهایت، کشورداری اقتصادی معاصر ایران مطالعه شده است.

۲. پیشینه تحقیق

پژوهش‌های حوزه کشورداری اقتصادی به دو دسته نظری و تجربی تقسیم می‌شود. پژوهش‌های نظری در بخش ادبیات نظری بررسی خواهد شد. در این جا اکثر پژوهش‌های تجربی را بررسی می‌کنیم. براساس بازه زمانی، پژوهش‌های تجربی کشورداری اقتصادی به دو دوره تقسیم می‌شود. گروهی از محققان کشورداری اقتصادی عصر جنگ سرد را مطالعه کرده‌اند از جمله چان و دروری (2000 Steve Chan and A. Cooper Drury)، دابسن (Dobson 2002)، فرانک (Frank 2007)، و زانگ (Zhang 2014). پژوهش‌های این گروه حاکی از پیوند منازعات ایدئولوژیکی و امنیتی جنگ سرد با ابزارهای اقتصادی است. از نظر دابسن، کشورداری اقتصادی آمریکا طی سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۹۱ با هدف «بقا» انجام شده است. کتاب فرانک منازعه دولت‌های اروپایی با آمریکا درباره تجارت با بلوک شرق و کشورهای کمونیستی را تحلیل کرده است. گروه دوم پژوهش‌گرانی‌اند که کشورداری اقتصادی پساجنگ سرد را بررسی کرده‌اند. این پژوهش‌ها بر کشورداری اقتصادی بین‌المللی با محوریت آمریکا و چین متمرکز شده است. مالمگرین (Malmgren 1991)، رز (Ross 2008)، و ماریان (Maryanne 2008) کشورداری اقتصادی آمریکا را مطالعه کرده‌اند. براساس این پژوهش‌ها، خاورمیانه و آسیا از مناطق هدف کشورداری آمریکا در سال‌های اخیر بوده‌اند. تهدیدات بنیادگرایی، تروریسم، و گسترش نظامی و اقتصادی چین نقش مهمی در چنین گزینشی داشته است. نتایج پژوهش‌ها حاکی است که آمریکا با به‌کارگیری ابزارهای بیش‌تر سلبی (کشورداری غالباً منفی اقتصادی) درصدد کنترل و هدایت نظم اقتصادی بین‌المللی پساجنگ سرد و تغییر رفتار دولت‌های مقصد بوده است. گروه دوم از پژوهش‌های کشورداری اقتصادی پساجنگ سرد به چین اختصاص یافته است از جمله، نوریس (Norris 2010)، اردینز و همکارانش (Urdinez et al. 2016)، اگزاتونگ و کیث (Zhang Xiaotong and James Keith 2017)، لی (Li 2017)، ویگل و لندیور (Mikael Wigell and Ana Soliz Landivar 2018)، چینگ (Cheang 2018)، و یانگ (Yang 2019). از نظر آن‌ها، هدف کشورداری اقتصادی مثبت چین تسلط بر اقتصاد منطقه‌ای و جهانی و نقش‌آفرینی در سیاست جهان از طریق رقابت اقتصادی و استراتژیکی با آمریکا و تضعیف

هژمونی این کشور است. چنان‌که گذشت، بیش‌تر پژوهش‌ها به روابط و منازعات بین‌المللی دو بلوک شرق و غرب با محوریت کشورهای شوروی، آمریکا، و چین اختصاص یافته است. البته نکته تأمل‌برانگیز ادبیات ضعیف دربارهٔ کشورداری روسیه در عصر پساجنگ سرد است. فقط بخشی از پژوهش‌کنانولی (Connolly 2018) به کشورداری اقتصادی روسیه اختصاص یافته است. از نظر وی، تحریم‌های غربی رفتار خارجی و ماهیت هم‌گرایی روسیه با اقتصاد جهانی را تحت‌تأثیر قرار داده است. دربارهٔ کشورداری اقتصادی ایران نیز تاکنون پژوهشی انجام نشده است. کشورداری اقتصادی معاصر ایران حوزه مطالعاتی مهم در سیاست خارجی است که پژوهش‌های متعددی را می‌طلبد.

۳. مباحث نظری: تحول نظری کشورداری اقتصادی

کشورداری اقتصادی در عصر جنگ سرد موضوعیت یافت. متعاقب تحولات ایدئولوژیکی و امنیتی این دوره، دیوید بالدوین اصطلاح کشورداری اقتصادی را مطرح و تئوریزه کرد. کشورداری اقتصادی در وهلهٔ نخست چهارچوبی دربارهٔ این پرسش بود که «چگونه ابزارهای اقتصادی برای اعمال قدرت به‌کار گرفته می‌شوند؟» (Malmgren 1991: 10). به‌تدریج، نظریهٔ کشورداری اقتصادی به بهره‌گیری دولت‌ها از منابع، ابزارها، و فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی و ملی برای اهداف استراتژیکی اطلاق شد. به‌نظر بالدوین، کشورداری اقتصادی می‌تواند ابزار فشار تغییر رفتار دولت هدف، دست‌کاری فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی برای اهداف استراتژیکی، و اعمال قدرت باشد (Boute 2019: 389). کشورداری اقتصادی در عصر پساجنگ سرد به‌تدریج توسعهٔ نظری یافت. ماستاندانو تلاش کرد تا میان کشورداری اقتصادی و امنیت پیوند برقرار کند. وی درصدد بود دو مسئله را تبیین کند: چگونه و چرا حکومت‌های آمریکا به رابطهٔ میان اقتصاد و سیاست در سیاست خارجی واقف شده‌اند و دوم چگونه دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل رابطهٔ امنیت و اقتصاد طی چند دههٔ اخیر را بررسی کرده‌اند (Mastanduno 1998: 826-827)؟ از نظر وی، متخصصان حوزهٔ روابط بین‌الملل از مدل‌های اقتصاد خرد برای تحلیل نتایج امنیت بهره‌گرفته‌اند. اما وی قصد دارد با وام‌گیری از مفاهیم حوزهٔ مطالعات امنیتی (هم‌چون توازن قدرت یا معمای امنیت) این مسئله را در اقتصاد سیاسی بین‌المللی توضیح دهد. از دیدگاه ماستاندانو، فاصلهٔ میان اقتصاد سیاسی بین‌المللی و مطالعات امنیتی اکنون رنگ باخته است و تعامل این دو را شاهدیم. سیاست‌های اقتصادی و سیاست‌های دفاعی در تعامل با یک‌دیگر استراتژی‌های

بزرگ قدرت‌های جهانی را شکل می‌دهند. از نظر وی، استراتژی‌های امنیتی (اتحاد یا محاصره) در تحقق اهداف اقتصادی سهیم اند. در مقابل، ابزارهای اقتصادی هم‌چون تحریم می‌توانند ابزار کلیدی تأمین امنیت ملی کشور تلقی شوند (Mastanduno 1999: 289-290).

جین — مارس بلانچارد (Jean-Marc F. Blanchard) و نورین ریسمن (Norrin M. Ripsma 2008) تلاش کرده‌اند تا کشورداری اقتصادی را با سیاست گره زنند. از نظر آنان، ادبیات کشورداری اقتصادی از دو گزاره حاکم رنج می‌برد: نخست این که به‌رغم دیدگاه بالدوین همه اشکال کشورداری اقتصادی از منطق مشابهی (تغییر رفتار و اعمال قدرت) پیروی نمی‌کنند و دوم، مسئله اصلی این است که تحریم‌ها و مشوق‌ها می‌توانند اهداف سیاسی — خارجی را محقق کنند یا خیر؟ در نتیجه، به سیاست توجه کمی شده است. یعنی «چه موقع» و «در چه شرایطی» کشورداری اقتصادی می‌تواند در دستیابی به اهداف موفق باشد. بلانچارد و ریسمن پس از پژوهش‌های متعدد درباره رابطه اقتصاد، سیاست، و قدرت توانستند نظریه سیاسی کشورداری اقتصادی را تئوریزه کنند. طبق این قرائت سیاسی، کشورداری اقتصادی و موفقیت آن نمی‌تواند بدون توجه به بافتار سیاسی داخلی و بین‌المللی بررسی شود. آنان بر وابستگی پی‌آمدهای سیاسی کشورداری اقتصادی به آرایش‌های سیاسی داخلی دولت هدف و دولت فرستنده (the sender state) و متغیرهای سیاسی بین‌المللی، که می‌تواند هزینه‌های سیاسی رویارویی با دولت هدف را تغییر دهد، تأکید دارند (Blanchard and Ripsman 2008: 371-372).

مایک اکانو هیجمانز (Maaike Okano-Heijmans 2011) تلاش کرده است مرزهای نظری دیپلماسی اقتصادی و کشورداری اقتصادی را مشخص کند. از نظر وی، در دیپلماسی اقتصادی اگرچه دولت نخستین بازیگر (the primary actor) است، به نقش سایر بازیگران غیرحکومتی نیز توجه می‌شود. اما در کشورداری اقتصادی دولت یگانه بازیگر (the only player) تلقی می‌شود. بنابراین، تأثیر بازیگران غیرحکومتی بر کنش‌های دولت موردتوجه نظریه‌پردازان نخست کشورداری اقتصادی هم‌چون بالدوین قرار نگرفته است. از نظر هیجمانز، قید «اقتصادی» در دیپلماسی اقتصادی به اهداف اقتصادی (economic goals) (هم‌چون افزایش بهره‌وری اقتصادی)، ابزارهای اقتصادی (ازجمله منع دسترسی به ابزارهای مالی)، و محرک‌های اقتصادی (economic motives) (برای مثال ارتقای صنعت) اشاره دارد (Okano-Heijmans 2011: 7-9). از دیدگاه وی، کشورداری اقتصادی ازجانب بالدوین به تکنیک‌ها و ابزارهای صرفاً اقتصادی محدود شده است، در صورتی که دیپلماسی اقتصادی درباره پی‌آمدهای نیت‌مند یا واقعی سیاست یا اقدامات و فرایندهایی که طی آن

سیاست ساخته شده است (فرایند تصمیم‌سازی) تعریف می‌شود. از نظر هیجمانز، بیش‌تر مطالعات دربارهٔ کشورداری اقتصادی توجه‌شان را به ابزارهای قهرآمیز مانند تحریم متمرکز کرده‌اند، درحالی‌که دیپلماسی اقتصادی اندیشه‌ای دربارهٔ به‌کارگیری ابزارها و روش‌های غیرقهرآمیز اقتصادی است. ابزارهای دیپلماسی اقتصادی برخلاف کشورداری اقتصادی هم اقتصادی و هم سیاسی است. درمجموع، براساس سه شاخص می‌توان تفاوت دیپلماسی اقتصادی و کشورداری اقتصادی را مطالعه کرد: الف) منازعه و درهم‌تنیدگی سیاست و اقتصاد (ابزارهای سیاسی و اقتصادی)، ب) تنش و درهم‌تنیدگی فشارهای داخلی و بین‌المللی، و پ) تنش و درهم‌تنیدگی حکومت و سایر بازیگران. وجه مشترک هر سه زیست دیپلماسی اقتصادی و کشورداری اقتصادی در قلمرو گستردهٔ سیاست خارجی و سیاست اقتصادی بین‌المللی است (ibid.: 15-16).

از نظر نورمن بیلی^۲، مطالعات تحلیلی جدید درون‌بینی‌های مهمی در رویکرد کشورداری اقتصادی ارائه کرده که در این بین دو تحول نظری نقش تاکتیک‌های تحریم مالی و حملات سایبری در اجرای استراتژی‌های اقتصادی مهم‌اند. راویچ (Ravich 2015) مورد اخیر را بررسی کرده است (Bailey 2015: 34-35). راویچ و همکاران از نخستین کسانی بودند که کشورداری اقتصادی و نظریهٔ سایبری یا قدرت نرم را با یکدیگر پیوند زدند. از نظر آنان، به‌مقتضای تغییر جوامع، ابزارها و تاکتیک‌های اقتصادی تحول یافته است. عصر اطلاعات و انقلاب تکنولوژی و نیز جهان مجازی فضای سایبری شکل سخت جنگ اقتصادی را به شکل نرم آن تغییر داده است. راویچ به شکل نرم کشورداری اقتصادی معتقد است. وی بر عدم آمادگی و بی‌توجهی کارگزاران دولتی، بانک‌ها، و مؤسسات خصوصی آمریکا به توانایی‌هایی تهاجمی سایبری به‌منظور تسلط بر حوزه‌های هنجاری بازرگانی تأکید دارد. از دیدگاه راویچ و همکارانش روسیه، چین، و ایران منابع اصلی انواع حملات سایبری به آمریکا هستند. حملات می‌تواند شامل جرم سایبری، جاسوسی سایبری، خراب‌کاری سایبری، و تروریسم سایبری باشد. قرائت نرم راویچ کشورداری اقتصادی را به جنگ سایبری تقلیل داده است. از نظر وی، دولت‌ها و بازیگران غیردولتی می‌توانند برای آسیب‌رساندن به توانایی‌های امنیتی دولت هدف به روش‌های نوین سایبری متوسل شوند. وی باوجود صحنه بر ابعاد نظری فراعینی کشورداری اقتصادی بر جهان مجازی — سایبری و نه جهان اجتماعی صحنه گذاشته است. افزودهٔ نظری وی بر کشورداری اقتصادی تأکید بر ابزارهای مجازی جنگ مدرن به جای ابزارهای سنتی جنگ اقتصادی است (Ravich 2015: 2-14).

پژوهش‌های جدید حول کشورداری اقتصادی و فضا تمرکز یافته است. آناتولی ب‌اوت (Anatole Boute 2019) نظریه‌ی کشورداری اقتصادی و نظریه‌ی ژئوپلیتیک را در راستای توضیح هدف اقدامات اقتصادی دولت (state-owned enterprises/ SOEs) تحلیل کرده است. از نظر وی، کشورداری اقتصادی فعالیت‌های اقتصادی (مثل سرمایه‌گذاری) به‌منزله‌ی ابزار سیاست خارجی و ژئوپلیتیک مطالعه‌ی رقابت دولت‌ها برای قلمرو، منابع، و امنیت است. براساس تئوری کشورداری اقتصادی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و اقدامات اقتصادی دولت‌ها با هدف دسترسی به اهداف ژئوپلیتیکی هم‌چون کنترل منابع یا اعمال نفوذ در مناطق دارای منافع استراتژیکی خاص انجام می‌شود. از نظر بولتی، امروزه ژئوپلیتیک سرمایه‌گذاری‌های خارجی قدرت‌هایی چون چین و روسیه زیربنای دیپلماسی آن‌هاست. در بافتار قدرت در حال‌رشد اقدامات اقتصادی دولت‌ها و افزایش تنش‌های ژئوپلیتیکی، ژئوپلیتیک نمی‌تواند و نباید فارغ از فرایند تأثیرگذاری نهایی و تعیین‌کننده‌ی سرمایه‌گذاری در نظر گرفته شود (Boute 2019: 384-386). ویگل و همکارانش در تحلیلی فراخ‌تر رابطه‌ی کشورداری اقتصادی، نظریه‌ی سیاست قدرت، و نظریه‌ی ژئواکونومی را ارزیابی کرده‌اند. این پژوهش‌گران ژئواکونومی را شکلی از سیاست قدرت، اقدامی استراتژیکی، و ره‌یافت تحلیلی مبتکرانه در حوزه‌ی کشورداری اقتصادی در نظر گرفته‌اند. از نظر آنان، سیاست جدید قدرت و ویژگی‌های ساختاری در حال تغییر نظام بین‌الملل معاصر بر قالب‌بندی استراتژیکی جدید عمل سیاست خارجی تأثیرگذار بوده است. دولت‌های غربی تحریم‌های اقتصادی را بر ابزارهای نظامی ترجیح داده‌اند. توانایی اعمال قدرت اقتصادی ابزارهای مهم و جدید سیاست‌های خارجی قدرت‌های بزرگ را شکل می‌دهد. از نظر میکائیل «کشورداری اقتصادی وسیله‌ی اعمال سیاست قدرت است». در این قرائت محاسبات ساده‌انگارانه‌ی ژئوپلیتیک سنتی و نظامی جنگ سرد به چالش کشیده شده است. باوجوداین، چهارچوب تحلیلی ویگل و همکارانش درباره‌ی ژئواکونومی و کشورداری اقتصادی کماکان سنت رئالیسم است. در رئالیسم ویژگی‌های جغرافیایی به مثابه‌ی تعیین‌کننده‌ی قدرت ملی فرض می‌شوند. آنان کشورداری را در قلب تعریف ژئواکونومی گنجانیده‌اند. ژئواکونومی به‌مثابه‌ی رویکردی نظری و کنش استراتژیک به «کار بست ابزارهای اقتصادی قدرت توسط دولت‌ها برای فهم اهداف ژئواستراتژیکی یا به‌طور رسمی‌تر استفاده‌ی ژئواستراتژیک از قدرت اقتصادی» اشاره دارد (Wigell et al. 2019: 1-14).

۴. بحث و بررسی: قرائت توسعه‌ای - اجتماعی

۱.۴ پژوهش نظری: بایسته‌های کشورداری اقتصادی (انگاره توسعه، هویت جمعی، و جامعه‌پذیری)

نظریه کشورداری در دوران معاصر بیش‌تر متوجه عرصه بین‌المللی یعنی ابزار سیاست خارجی و سیاست قدرت بوده است. درحالی‌که کشورداری به مثابه «هنر انجام امور دولت» یا «هنر حکومت‌داری» شامل هر دو بعد داخلی و خارجی سیاست‌گذاری عمومی کشور است (Kaplan 1952: 548-549). در کشورداری سیاست و سیاست‌گذاری‌های داخلی، که هدف آن توسعه است، می‌بایست مهم ارزیابی شوند. درحقیقت، باید رابطه سیاست و توسعه تحلیل و ارزیابی شود. از این طریق می‌توان به تأثیر سیاست‌های داخلی و توسعه در کشورداری اقتصادی پی برد. ازسوی دیگر، پژوهش‌گران بیش‌تر رابطه کشورداری اقتصادی با عناصر عینی و مادی را مطالعه کرده‌اند. هم‌چنان‌که دابسن اشاره کرده است: «ابعاد غیراقتصادی مهمی از کشورداری اقتصادی وجود دارد که نیاز است تا در محاسبات و تحلیل هزینه و فایده لحاظ شود». وی برای تحلیل چگونگی تغییر کشورداری اقتصادی بر نقش ایده‌ها و موقعیت‌های اخلاقی بازیگران تأکید دارد. از نظر وی، ابزارهای اقتصادی کشورداری به مثابه ابزارهای ارتباط و به نظام سمبلیکی معطوف‌اند که برای بیش‌تر اهداف سیاسی و استراتژیکی سیاست خارجی حیاتی است. باوجوداین، تأکید دابسن بر «ایده» جنبه ابزاری دارد و کارگزاران را بازیگران منفرد عقلانی و نه برساخته‌شده اجتماعی تلقی می‌کند (Dobson 2002: 1).

از دیدگاه دانش‌پژوهان، کشورداری اقتصادی ابزارهای سلبی کشورداری اقتصادی ممکن است شامل شکل‌های اجبار یا مجازات اقتصادی ازجمله تحریم، محاصره تجاری، مسدودکردن دارایی‌های مالی، محدودکردن سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و کمک‌های خارجی یا شامل ابزارهای ایجابی ازجمله گسترش صادرات و واردات کالا، وعده‌ها و کمک‌های اقتصادی، و تشویق به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی باشد (ماستاندانو ۱۳۹۶: ۱۸۵-۱۸۷). تلقی پژوهش‌گران از کشورداری اقتصادی به‌منزله ابزار ایجابی و منفی این رشته مطالعاتی سیاست‌گذاری عمومی را محدود کرده است؛ چراکه این ابزارها فقط می‌توانند در اختیار کشورهای قدرت‌مند باشند. بنابراین، کشورهای ضعیف و توسعه‌نیافته، که ابزارها و توانایی‌های اعمال سیاست قدرت کم‌تری دارند، از دایره تحلیلی این نظریه حذف می‌شوند. اما مقوله پیوند توسعه اقتصادی و کشورداری اقتصادی خلأ نظری مزبور را

جبران می‌کند. البته تحریم نفتی غرب از سوی کشورهای عربی طی جنگ ۱۹۷۳ م از جمله مواردی است که این کشورها به کشورداری اقتصادی به‌منظور تحقق اهداف سیاسی و امنیتی متوسل شدند. اما اگر به وجه دیگر کشورداری اقتصادی، یعنی توسل دولت‌ها به منابع بین‌المللی توسعه، توجه شود، دامنه‌ی نظری و حوزه‌ی محدود کشورداری اقتصادی گسترده‌تر خواهد شد. ارزش‌افزوده‌ی پژوهش حاضر تلاش برای پوشش دو خلأ مذکور در ادبیات نظری کشورداری اقتصادی است: برقراری پیوند کشورداری اقتصادی با «سیاست توسعه به‌جای سیاست قدرت» و «نظام فرامادی به‌جای نظام مادی». ضرورت توسعه زمینه‌ی کاربست کشورداری اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه و ضرورت جامعه‌پذیری فرایند بهره‌گیری کشورهای در حال توسعه از منابع اقتصادی بین‌المللی را فراهم می‌کند.

هم کشورهای توسعه‌یافته و هم کشورهای در حال توسعه به ابزارهای کشورداری اقتصادی متوسل می‌شوند. اهداف سیاست خارجی این دولت‌ها نمی‌تواند بی‌توجه به اهداف سیاست توسعه‌ای آنان تعریف شود. اهداف خارجی دولت‌ها صرفاً به اعمال قدرت و رقابت‌های ایدئولوژیکی محدود نیست. کشورداری اقتصادی همیشه به‌منظور تغییر رفتار خارجی دولت‌ها جنبه‌ی سلبی و بازدارنده ندارد، بلکه در راستای تحکیم و تقویت قدرت اقتصادی دولت‌ها و ملت‌ها می‌تواند عمل کند. چنان‌که بولتی اشاره کرده است، از اهداف کشورداری اقتصادی دستیابی و کنترل منابع است. دسترسی دولت‌های اروپایی به منابع و مواد خام کشورهای جهان سوم در دوران استعمار نقش به‌سزایی در توسعه‌ی این کشورها داشته است. انعقاد بسیاری از موافقت‌نامه‌ها و معاهدات بین‌المللی برپایه‌ی الزام دولت‌ها به نیازهای داخلی از جمله سیاست‌های اقتصادی و رشد تولید بوده است. چنان‌که هیچمانز اشاره کرده است، دولت کلیت تمام‌یافته‌ای نیست که فارغ از تأثیرپذیری از نقش کارگزاران غیرحکومتی و مطالبات آنان باشد. تأثیرپذیری سیاست خارجی از سیاست‌های داخلی و گروه‌های فشار (هم‌چون بخش خصوصی و تولیدکنندگان)، که از ارتباط با جهان ماورای مرزهای ملی منافع اقتصادی دارند، دولت‌ها را از توجه به الزامات توسعه ناگزیر می‌کند. از سوی دیگر، دولت‌های در حال توسعه و توسعه‌نیافته به‌ویژه در قرن بیست و یکم میلادی تلاش دارند تا با بهره‌گیری از منابع بین‌المللی از جمله دریافت وام‌ها و کمک‌های خارجی به تدوین و اجرای سیاست‌های کلان عمرانی و توسعه‌ای داخلی مبادرت ورزند. برای مثال، هدف دولت افغانستان پسا طالبان از توسل به کمک‌های مالی و اقتصادی جامعه‌ی جهانی نه «اعمال قدرت»، بلکه «توسعه‌ی داخلی» است. برای کشورهای روبه‌توسعه کشورداری اقتصادی از تدابیر کلیدی سیاست خارجی و توسعه است. سیاست خارجی پیونددهنده

کشورداری اقتصادی (عرصه خارجی) و توسعه اقتصادی (عرصه داخلی) است. طبق قرائت ما، کشورداری اقتصادی «توسل دولت‌مردان به منابع، توان‌مندی‌ها، و ابزارهای اقتصادی ملی و بین‌المللی تحقق اهداف چندجانبه اقتصادی، سیاسی، و امنیتی استراتژیک سیاست خارجی و نیز تغییر رفتار دولت(های) هدف در عرصه بین‌المللی و توسعه در عرصه داخلی» است. منظور از تغییر رفتار تأثیرگذاری در رژیم، حکومت، رفتار، سیاست‌ها، و توانایی‌های داخلی و خارجی دولت مقصد است. این تأثیرگذاری می‌تواند شامل تعدیل، تهدید، تجذیب، تغییر، تضعیف، و تقویت باشد.

انتخاب نوع ابزارها و منابع اقتصادی در اجتماع معرفتی و بستر بین‌الذهانی رخ می‌دهد و اهدافی به‌مراتب فرامادی را دنبال می‌کند. برخلاف دیدگاه هالستی، تغییرات در اعتقادات، نگرش‌ها، دیدگاه‌ها، انتظارات، احساسات، و ترجیحات (propensity) نیز مشمول تغییرات رفتار دولت هدف به‌واسطه ابزارهای اقتصادی است (Baldwin 1985: 9). متحمل شدن برخی از هزینه‌های سنگین به‌کارگیری ابزارهای اقتصادی هم‌چون تحریم‌ها برای دولت‌های بزرگ (اعمال‌کننده) در راستای ارزشی بالاتر از اهداف مادی است. تغییر الگوهای دوستی و دشمنی و موازنه قدرت و صلح از طریق تغییر در هویت، تفاسیر، و سازه‌های ذهنی نخبگان دولت مقصد امکان‌پذیر است که این مهم به‌واسطه تکنیک‌ها یا فشارهای سیاسی و اقتصادی یا امنیتی انجام می‌شود. بحث هویت فراسوی بررسی فرایند و ابزارهای کشورداری اقتصادی آن قرار می‌گیرد. کشورداری اقتصادی را نمی‌توان صرفاً براساس عقلانیت و تحلیل هزینه و فایده مطالعه کرد. هم‌چنان‌که کشورداری اقتصادی با سیاست و امنیت پیوند ناگسستنی دارد پیوند به‌مراتب مستحکم‌تری با جامعه دارد. در مطالعات سنتی کشورداری اقتصادی، مطالعه هویت و فرهنگ به جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی واگذار شده و آن را خارج از حوزه این رشته قرار داده است. اما امروزه باید به متغیرهای فرهنگی و هویتی و تأثیر آنان در کشورداری اقتصادی توجه ویژه‌ای کرد.

محققان به اهمیت تحلیل اجتماعی کشورداری اقتصادی واقف بوده‌اند. ویگل و همکارانش هنگام تبیین رابطه قدرت، کشورداری اقتصادی، و ژئواکونومی به قرائت سازه‌انگارانه از ژئواکونومی اشاره کرده‌اند. از نظر آنان، سازه‌انگاران ژئواکونومی را گفتمان تلقی می‌کنند. اما ویگل و همکارانش نه‌فقط سازه‌انگاری را در تحلیل رابطه قدرت، اقتصاد، و فضا وارد نکرده‌اند، بلکه آن را نقد کرده‌اند (Wigell et al. 2019: 8). طرح مفهوم «کشورداری اقتصادی اجتماعی» در نوشتار حاضر درصدد پیوند اقتصاد، هویت، و سیاست است. براساس معیارها و عوامل صرفاً منفرد عینی نمی‌توان به درک درستی از چگونگی

انتخاب ابزارهای کشورداری پی برد. بسیاری از دولت‌های هدف غالباً کشورهای ضعیف‌اند و دولت‌های مقصد از اعمال و کاربست ابزارهای اقتصادی کم تر منافع اقتصادی حاصل می‌کنند. اما هویت سیاسی این دولت‌های هدف می‌تواند پی‌آمدهای ضدهویتی برای قدرت‌های بزرگ در مناسبات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای داشته باشد. مطالعه‌ی کشورداری اقتصادی عملاً مطالعه‌ی جهان از منظر برداشت و تفسیر دولت‌مردانی است که به هویت خاصی (خودمحور یا جمعی) متعلق‌اند. این‌که کارگزاران چه برداشت و انتظاری از هویت خود و دیگری یا منافع ملی دارند نقش به‌سزایی در شدت و عمق تحریم‌ها یا حمایت‌های اقتصادی خواهد داشت. با تغییر کارگزاران نوع ابزارها نیز تغییر می‌کند. انتخاب ابزارها نه بر مبنای قدرت اقتصادی یا سیاسی، بلکه بر اساس قدرت گفتمانی و معرفتی دولت هدف است. هدف کشورداری اقتصادی می‌تواند تضعیف یا تقویت قدرت سیاسی یا اقتصادی باشد، اما چنین هدفی در راستای هدف والاتر یعنی وادار کردن دولت موردنظر به ورود به اجماع گفتمانی و معرفتی و تحکیم انگاره‌های مشترک است. ابزارها و تکنیک‌های اقتصادی گزینه‌های عینی مناسبی برای تعریف و ساخت معرفتی بین‌ذهنی در سطح منطقه و جهان است. کشورها از طریق این ابزارها می‌توانند نفوذ سیاسی و گفتمانی خود را گسترش دهند. در جهان «در حال شدن» کشورداری اقتصادی بر ساخته اجتماعی است.

توسل دولت‌های کوچک به منابع بین‌المللی نیز در قالب نظری مزبور می‌گنجد. اما کماکان این سؤال مطرح است که دولت‌های برخوردار از چه نوع هویت و طی چه فرایندی می‌توانند از منابع اقتصادی بین‌المللی در راستای توسعه اقتصادی استفاده کنند؟ آیا هویت‌های خودمحور یا هویت‌های جمعی یک‌سان از منابع فراملی کمک می‌گیرند؟ برای مثال، هویت بنیادگرایانه دولت طالبان و هویت مدرن دولت پسا طالبان تا چه میزان در بهره‌گیری افغانستان از منابع و کمک‌های فراملی تأثیر داشته است؟ چون هویت‌های جامعه‌ناپذیر بین‌المللی هم‌چون طالبان به سمت واگرایی و هویت‌های جامعه‌پذیر بین‌المللی هم‌چون دولت پسا طالبان به سمت هم‌گرایی در حرکت‌اند، نمی‌توان میان آنان فرض یکسانی درباره پرسش مذکور در نظر گرفت. اگر دولت‌های متوسل و کوچک مجموعه مشتری از قواعد یا هنجارها یا هویت مشترک جهانی را بپذیرند، طی فرایند فهم بین‌الذهانی هم‌گرایی آن‌ها مشروط و تضمین خواهد شد (بوزان ۱۳۸۸: ۲۳). به‌باور ونت (۱۹۹۲) برای گذار دولت‌ها از هویت‌های خودمحور به هویت‌های جمعی می‌توان سه روش نهاد حاکمیت، گسترش همکاری در قالب نهادهای بین‌المللی، و تلاش‌های اعتمادسازانه بین‌المللی را پیش‌نهاد کرد. از نظر وی (۱۹۹۴)، هویت همکاری‌جویانه چهار منفعت امنیت،

تعامل با جهان، به رسمیت شناخته شدن در مقام بازیگر مهم بین‌المللی، و سرانجام توسعه را برای دولت‌ها به هم راه خواهد داشت (Wendt 1994: 385; Wendt 1992: 395). برای کارگزاران دولت‌های دارای هویت منفرد یا جامعه‌ستیز بین‌المللی این مفروضه صادق است که نهادها و سازمان‌های بین‌المللی استقلال ندارند و چیزی جز ابزارهایی در دست قدرت‌های بزرگ نیستند. اما از منظر ره‌یافت اجتماعی، سازوکارهای مبتنی بر اهداف فراملی و جهان‌شمول نهادها و سازمان‌های بین‌المللی از قبیل تعریف وظایف بین‌المللی مشترک (توسعه)، تعریف بازیگران جدید (مهاجران)، تعریف منافع جدید برای دولت‌ها (ارتقای حقوق انسانی)، و تعریف مدل‌های سازمان‌دهی سیاسی در سراسر جهان (دموکراسی و نظام بازار) اقتدار سازمان‌ها را به منزله بوروکراسی‌های بین‌المللی می‌سازند (Barnett and Finnemore 1999: 699). بر این اساس، کشورداری اقتصادی صرفاً مختص دولت‌ها نیست، بلکه اتحادیه‌ها، سازمان‌ها، و پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی از آن بهره می‌جویند. تحریم‌های اقتصادی اتحادیه اروپا، سازمان ملل، و شورای امنیت علیه برخی کشورها، به‌ویژه پرونده هسته‌ای ایران، نمونه‌های بارز بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی به منظور تغییر هنجارهای داخلی و بین‌المللی هویت دولت‌هاست (ماستاندانو ۱۳۹۶: ۲۰۲-۲۰۳).

محققان روابط بین‌الملل با استفاده از مفهوم جامعه‌پذیری دولت در صدد برآمده‌اند شکل‌گیری یا تغییر ترجیحات، تغییر رفتار و شکل‌گیری منافع ملی و هویت ملی، تأثیر هنجارها و نهادهای بین‌المللی، و تعامل بین دولت‌ها و جامعه بین‌المللی را تبیین کنند. از دو رویکرد نظری رئالیستی و اجتماعی جامعه‌پذیری دولت بررسی شده است. ایکنبری و کاپچان از منظر هژمونیک جامعه‌پذیری را بررسی می‌کنند. از نظر آن‌ها، جامعه‌پذیری دولت به معنی درونی‌سازی هنجارها و ارزش‌های مورد حمایت هژمون است. این دسته از محققان سازوکارهای مادی مانند مشوق‌ها و مجازات را سازوکارهای جامعه‌پذیری دولت برمی‌شمرند. اما از نظر سازه‌نگاری جامعه‌پذیری، فرایند شناختی جاری و دائمی است که از طریق تعامل بین‌المللی، هویت، و منافع دولت ساخته می‌شود. دولت‌ها در شبکه متراکمی از روابط اجتماعی فراملی و بین‌المللی قرار دارند که برداشت‌های آنان از جهان و نقش آن‌ها در جهان را شکل می‌دهد. از این منظر، جامعه‌پذیری سازوکاری است که دولت‌ها با پذیرش هنجارهای مرجع جامعه بین‌المللی به تغییر هویت و منافع خود ترغیب می‌شوند. جامعه‌پذیری از فرایندهای اساسی عضویت در جامعه بین‌المللی است. برخلاف نگرش واقع‌گرایانه، که هدف از جامعه‌پذیری تغییر رفتار دولت‌هاست، در نگرش سازه‌انگارانه هدف از جامعه‌پذیری درونی‌سازی هنجارهای بین‌المللی است (پورآخوندی ۱۳۹۵: ۳۲-۳۳).

هم‌چنان‌که ونت اشاره کرده است، جامعه‌پذیری بین‌المللی فرایندی هنجاری - شناختی یا معرفت جمعی (collective knowledge) نه فرایندی رفتاری است (Wendt 1992: 399).

۲.۴ پژوهش تجربی: کاربرست تاریخی کشورداری اقتصادی در ایران معاصر

ایران از دوره باستان تاکنون دو گسست عمده در تاریخ نظام معنایی خود تجربه کرده است: ورود دین اسلام در قرن هفتم میلادی و ورود فرهنگ تجددخواهی غرب در قرن نوزدهم و بیستم میلادی. نشانگان فرهنگی ایرانیان در عصر باستان منبعث از فره ایزدی، نبرد خیر و شر، اسطوره، عدالت، ثنویت، و سوشیانت بود. پس از ورود اسلام این نشانگان فرهنگی با عناصر جدیدی چون شریعت، امت، قرآن، سنت، ولایت، فقاہت، و زبان عربی گسترده‌تر شد. هر انحرافی از این نشانه‌ها موجب تنش‌های اجتماعی در ایران بوده است (ازغندی ۱۳۸۱: ۱۶۰). آرایه‌های تجدد نظام معنایی ایران را از طریق مؤلفه‌هایی چون قانون اساسی، مجلس ملی، و انتخابات به‌مراتب پیچیده‌تر کرد. در همه این دوران، هریک از نظام‌های معنایی ملی، مذهبی، و مدرن به‌مثابه منظومه‌های ساختارمند معرفتی و جهت‌دهنده ذهنی با برسازی نهادها و ساختارهای مختص به خود حیات سیاست داخلی و خارجی ایران را تحت تأثیر قرار داده‌اند. درواقع، نهادها، متون، زبان، کارگزاران، و طبقات نهاده‌های حاصل و حامل ارزش‌ها و هنجارهای هریک از نظام‌های معرفتی سرنوشت و مسیر تحولات کشورداری و جامعه‌پذیری ایران را در دو سطح ملی و بین‌المللی تعیین کرده‌اند.

در عصر صفویه تمدن باستانی با مؤلفه‌هایی مانند زبان پارسی و نظام شاهنشاهی (هویت ملی) و تمدن اسلامی نیز با مؤلفه‌هایی چون مذهب تشیع به‌منزله محور نظام اجتماعی (هویت دینی) از عناصر بنیادین سیاست داخلی ایران محسوب می‌شدند. هم‌زیستی نشانه‌هایی چون زبان و مذهب مؤید سعی آگاهانه صفویان در تلفیق دو نظام معنایی مذهبی و باستانی بود. در عرصه خارجی این نظام معنایی جدید در ایران نفوذ فرهنگی دولت صفویه را در جهان اسلام، به‌ویژه به‌دلیل تعارض معرفتی با امپراتوری عثمانی، کاهش داد. درنتیجه، بخش مهمی از منازعات خارجی دولت صفویه در تعارضات معرفتی با دولت‌های پیرامون ریشه داشت. ازسوی دیگر، چون ایران عصر صفوی هنوز وارد گردونه نظام جهانی سرمایه‌داری نشده بود (ایران ماقبل سرمایه‌داری)، کشورداری اقتصادی به‌طور گسترده مستقل از غرب و بیش‌تر متکی بر داخل بود (فوران ۱۳۸۶: ۴۲). ازاین‌رو سیاست خارجی ایران ماقبل سرمایه‌داری در دوره صفویه کم‌تر پیوندی با بُعد بین‌المللی کشورداری اقتصادی برقرار کرد.

در دوره قاجاریه ایران در آستانه ورود به عصر تجدد قرار گرفت. اما در اوج ترقی اندیشه نوسازی در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی رویدادهایی چون اختلافات حاد بر سر مشروطه و جنگ جهانی اول مانع تسریع گذار ایران از نظام معنایی مذهبی و سنتی به نظام معنایی مدرن شد. با وجود این، تحولات سیاست داخلی و عناصر عصر نوسازی، یعنی ظهور طبقه روشن فکر و نخستین مجلس ملی و قانون اساسی دموکراتیک و ادغام ایران در اقتصاد جهانی (وابستگی اقتصادی به غرب)، در رفتار خارجی ایران تأثیر گذاشت. سیاست خارجی ایران در نیمه دوم قرن بیستم میلادی با ظهور تکنوکرات‌های جدید رویکردی فعالانه‌تر اتخاذ کرد. دادخواهی وزارت امور خارجه ایران از جامعه ملل در سال ۱۹۱۹ م، به‌ویژه درباره مسئله پرداخت خسارت‌های ناشی از جنگ جهانی اول، بیان‌گر پذیرش نخستین قواعد بین‌المللی از سوی دولت‌مردان ایرانی بود. ایران نخستین کشوری بود که از طریق مجاری رسمی بین‌المللی به طرح دعاوی سیاسی و اقتصادی و جبران خسارات مالی جنگ در جامعه ملل مبادرت ورزید. در این دوره سیاست خارجی کشور در تلاش برای بهره‌گیری از ابعاد بین‌المللی کشورداری اقتصادی با هدف توسعه داخلی بود.

رفتار خارجی ایران در دوره قاجاریه صرفاً منفعلانه و واکنشی در برابر نفوذ و فشارهای خارجی نبود. برخلاف مطالعات متعارف، که سیاست خارجی ایران در قرن نوزدهم را در قالب استراتژی‌های منفعل کلاسیک موازنه مثبت یا موازنه منفی بررسی کرده‌اند، در مقاطع نوسازی و اصلاحات الگوی متفاوتی از سیاست خارجی قابل تشخیص است که می‌توان آن را «سیاست خارجی فعال وابسته یا مستقل» نامید. اصلی‌ترین ویژگی این الگو سیاست‌گذاری خارجی با تکیه بر مصالح و ملاحظات اقتصادی ایران و ملزومات نوسازی کشور بود. در هر مقطعی از تاریخ قاجاریه، که دولت‌مردان اصلاح‌طلبی هم‌چون عباس میرزا، امیرکبیر، و سپهسالار ظهور یافته‌اند، تأثیر ملاحظات نوسازی در سیاست خارجی را شاهدیم. زمام‌داران قاجاریه در این دوره با هدف نوسازی به برقراری تعاملات چندجانبه خارجی، به‌ویژه با کشورهای پیشرفته، دست زده‌اند. بهره‌گیری از ابزارهای سیاست خارجی از طریق عقد قراردادهای اقتصادی با هدف تأمین نیازهای داخلی کشور در زمینه مواد طبیعی و اولیه، مواد غذایی و کالاهای اساسی، جلب سرمایه‌های خارجی، و اخذ کمک‌های مالی، فنی، و صنعتی و نیز مبادلات علمی و فرهنگی از لوازم سیاست خارجی فعال دولت قاجاریه است. علاوه بر این، پی‌گیری مصرائه استراتژی نیروی سوم در برهه‌هایی از سیاست خارجی قاجار و پهلوی حاکی از آن بود که قدرت سوم

کشوری است سرآمد در توان‌مندی‌های برتر دفاعی، فناورانه، و اقتصادی که می‌تواند ایران را در فرایند نوسازی و توسعه یاری رساند (کازرانی ۱۳۸۱: ۵۹-۶۵).

دولت پهلوی نماینده‌گذار تاریخی ایران از نظم مذهبی به نظم مدرن بود. رفتار مسامحه‌محور و جامعه‌پذیر سیاست خارجی پهلوی اول بازنمایه‌های کارگزاران نظم مدرن یعنی روشن‌فکران بود. سایر عناصر طبقه متوسط جدید نیز به طرق مختلف درصدد برقراری تعامل با جهان بیرونی بودند. درمقابل، نقش و تأثیرگذاری نهادها، ساختارها، و نمایندگان نظام معرفتی دینی در سیاست داخلی و خارجی کاسته شد. به موازات این تحول، ایران در حکمرانی پهلوی اول تعارض اندکی را با عرصه بین‌الملل داشت و هم‌چون عصر قاجاریه درصدد کسب اعتماد جامعه بین‌المللی و نهادینه کردن سازوکارهای بین‌الملل‌گرایی بود. جامعه‌پذیری بین‌المللی دولت پهلوی اول تأثیر به‌سزایی در موفقیت سیاست‌های نوسازی داشت. پس از سقوط رضاشاه، حکومت و سیاست خارجی ایران صحنه هم‌آورد و رقابت ملی‌گراها، مذهب‌یون، تکنوکرات‌های چپ و راست (نظام دیوان‌سالاری مدرن)، شاه، و دربار شد که هریک نماینده جریان‌های معرفتی خاص بودند و سرانجام کارگزاران جریان مدرن و ملی/باستانی تصمیم‌گیری سیاست خارجی را در دهه ۱۳۲۰ در اختیار گرفتند. ایران پس از پایان جنگ جهانی دوم نخستین کشوری بود که در سازمان ملل طرح دعاوی درباره به‌رسمیت شناختن استقلال و حاکمیت ارضی کشور و جبران خسارات مالی را مطرح کرد. در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ اجرای برنامه‌های پنج‌ساله عمرانی، سیاست انقباض پولی و مالی، تثبیت اقتصادی (با هدف حل بحران اقتصادی ۱۳۳۷-۱۳۳۹)، انقلاب سفید به‌ویژه اصلاحات ارضی، و سیاست تدریجی بازار آزاد گام‌های مهم دولت پهلوی در عرصه پذیرش و اجرای هنجارهای بین‌المللی با تأکید بر بلوک غرب و جلب اعتماد بازیگران جامعه‌پذیرساز بین‌المللی (با تأکید بر آمریکا) به‌منظور توسعه اقتصادی بود. مهم‌تر از همه، دولت‌مردان پهلوی با رفتار جامعه‌پذیری بین‌المللی هدف تأمین منابع مالی برنامه‌های کلان توسعه را دنبال می‌کردند.

چنان‌که اشاره شد، از مهم‌ترین موضوعات در جریان سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی ایران در عصر پهلوی چگونگی استفاده از فرصت‌های اقتصادی بین‌المللی ازجمله تجارت و سرمایه‌گذاری به‌منظور پیش‌برد مؤثرتر فرایند توسعه بود. این موضوع در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و استراتژی‌های اقتصادی دولت پهلوی تأثیر درخور توجهی داشت. مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی از عوامل مهم انعطاف‌پذیری سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی اول بود. توسعه اقتصادی ایران در این دوره مستلزم

جامعه‌پذیری بین‌المللی از طریق سیاست خارجی تعامل‌گرا و تنش‌زدا بود. پهلوی اول در نظر داشت از طریق همکاری با کشورهای خارجی به توسعه اقتصادی ایران کمک کند. در نتیجه افزایش همکاری‌های بین‌المللی، سرمایه‌گذاری در بخش نفت در این دوره به سرعت افزایش یافت. اما موضع‌گیری‌های مناقشه‌برانگیز دولت در جنگ جهانی دوم به سقوط دولت رضاشاه منجر شد. در پهلوی دوم سیاست خارجی دولت مصدق تلاشی برای کاهش وابستگی بود، اما با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آشکار شد که روش‌های رادیکال ملی‌گرا و مستقل سیاست خارجی برای توسعه اقتصادی با واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی در کشور و عرصه بین‌المللی هم‌خوانی ندارد. به همین دلیل، الگوی سیاست خارجی موازنه منفی دولت مصدق نتوانست در امر استقلال و توسعه اقتصادی کشور راه‌گشا باشد. پس از مصدق، دولت پهلوی مسیری را طی کرد که به ادغام در شبکه اقتصاد جهانی با تکیه بر سازوکارهای اقتصاد بازار گرایش داشت. «استراتژی اتحاد و ائتلاف با غرب» الگوی سیاست خارجی پهلوی دوم در راستای جامعه‌پذیری و کشورداری اقتصادی بود (قنبرلو ۱۳۹۲: ۱۳۹-۱۴۲).

با وقوع انقلاب ۱۳۵۷، کشورداری اقتصادی، جامعه‌پذیری بین‌المللی، و توسعه ایران مسیری متفاوت از عصر پهلوی را طی کرد. در عصر پس‌پهلوی اسلامیت، ایرانیت، و جمهوریت سه عنصر اصلی نظام معنایی و قدرت نرم کشورداری ایران را تشکیل دادند. «جمهوری اسلامی ایران» حاوی هنجارهای تاریخی سه نظام انگیزشی‌اند که سرانجام عنصر اسلامیت از طریق برسازی نهاده‌هایی چون ولایت فقیه، مرجعیت، روحانیت، قانون اساسی شریعت‌محور، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، و سپاه پاسداران بر دو عنصر ایرانیت و مدرنیت تسلط یافت. طی این تحول، جمهوری اسلامی با محوریت روحانیت پس از ساسانیان و صفویه سومین نظام مذهبی تلقی می‌شود که در ایران شکل گرفته و پی‌گیری سیاست تغییر وضع موجود سیاست خارجی آن را از عصر پهلوی و قاجار متمایز کرده است.

از نظر پیتر منداویلی و سعدی حمید «اسلام»، به منزله مهم‌ترین عنصر قدرت نرم کشورداری جمهوری اسلامی، در ابعاد داخلی و خارجی آن تأثیر گذاشته است (Mandaville and Hamid 2018: 15-17). تحت تأثیر قدرت نرم دینی در چهل سال اخیر جامعه‌پذیری بین‌المللی و کشورداری اقتصادی جمهوری اسلامی ایران مسیر پرفرازونشیبی را طی کرده است. نگرش منفی به بازیگران جامعه‌پذیر بین‌الملل و جنگ تحمیلی امکان چندان برای نمایندگی‌های جمهوری اسلامی به منظور پرداختن به امور اقتصادی را فراهم

نکرد. ازسوی دیگر، به‌حاشیه‌راندن ملاحظات اقتصادی در روابط خارجی از ویژگی‌های گفتمان انقلابی ایران در دهه ۱۳۶۰ محسوب می‌شود (صحرائی ۱۳۹۰: ۱۵۴). کشورداری اقتصادی در ایران پس از پایان جنگ تحمیلی با هدف بازسازی و توسعه کشور موضوعیت یافت. در این مرحله دولت هاشمی رفسنجانی کوشید تا سیاست سازندگی و توسعه اقتصادی را با ارتقای جایگاه ایران در سازمان‌های بین‌المللی، به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد، دنبال کند. از بزرگ‌ترین چالش‌های حکومت وی تضاد جامعه‌پذیری بین‌المللی اقتصادی و سیاست‌های تعدیل (الگوی غربی سرمایه‌داری) با اهداف قانون اساسی و الگوی اسلامی اقتصاد بود. به‌باور برخی، بحران مالی ایران در سال ۱۳۷۲ نتیجه بحران سیاسی در داخل با محوریت انتقاد از رابطه دولت با سازمان‌های بین‌المللی بود. در دوره محمد خاتمی سیاست تعدیل و کشورداری اقتصادی جای خود را به توسعه سیاسی و جامعه‌پذیری بین‌المللی سیاسی داد. ازسوی دیگر، در سال ۱۳۸۲ رابطه ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و موضوع بازرسی‌های آژانس از تأسیسات هسته‌ای به یکی از موضوعات جنجالی در سیاست داخلی تبدیل شد (قهرمان‌پور ۱۳۹۴: ۲۲۴-۲۲۵). جامعه‌ناپذیری بین‌المللی احمدی‌نژاد رجعتی به آرمان‌های دهه ۱۳۶۰ بود که سرانجام به افزایش تحریم‌ها و امنیتی‌شدن پرونده هسته‌ای ایران منجر شد. در این دوره، قطع‌نامه‌های شورای حقوق بشر سازمان ملل علیه ایران موردانتقاد شدید گروه‌های سیاسی داخلی قرار گرفت. با وقوع بحران اخیر اقتصادی در ایران (۱۳۹۷-۱۳۹۸)، تشدید تحریم‌های آمریکا، نافرجامی برجام و اف. ای. تی. اف. و عدم تلاش جدی برای پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی الگوی پارادوکسیکال سیاست رفسنجانی برای حکومت حسن روحانی تکرار شد. ریشه‌یابی و علت‌کاوی بحران‌های مزبور بیش از هرچیز از طریق توضیح رابطه متغیرهای هویت سیاسی نهادهای موازی دولت، جامعه‌پذیری بین‌المللی، و کشورداری اقتصادی امکان‌پذیر است. باوجوداین، سیاست تعدیل ساختاری، گفت‌وگوی تمدن‌ها، و برجام گام‌های مهم نمایندگان جریان اصلاح‌طلب در راستای جامعه‌پذیرکردن و ارتقای جایگاه بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران و درنهایت توسعه اقتصادی و سیاسی محسوب می‌شوند (باقری دولت‌آبادی و شفیعی سیف‌آبادی ۱۳۹۳: ۱۱۱).

۵. نتیجه‌گیری

مطالعات نظری کشورداری اقتصادی تاکنون به «استراتژی‌های تحقق اهداف سیاسی و امنیتی قدرت‌های بزرگ و قدرت‌مند در عرصه بین‌المللی» معطوف بوده است. رویکرد

ستی کشورداری اقتصادی دو خصیصه مهم دارد: ۱. تأکید بر نقش عناصر مادی در سیاست خارجی و در نتیجه غفلت از نقش عناصر اجتماعی و ۲. تأکید بر سیاست قدرت یعنی ابزار صرف تحلیل رقابت‌ها و منازعات کشورهای بزرگ و قدرت‌مند و در نتیجه بی‌توجهی به نیازمندی کشورهای در حال توسعه و توسعه‌نیافته به ابزارهای اقتصادی بین‌المللی. خصایص مزبور در مبدأ زمانی مطالعات کشورداری اقتصادی ریشه دارد. در جنگ سرد ره‌یافت‌های پوزیتیویستی و ماتریالیستی متمرکز بر منازعات ایدئولوژیکی و دفاعی قدرت‌های بزرگ و بلوک شرق و غرب بود. براساس نظریه سستی کشورداری اقتصادی، دولت‌ها برای تحقق و پی‌گیری اهداف سیاست خارجی به جای قدرت نظامی و دیپلماسی کلاسیک از ابزارهای اقتصادی سوءاستفاده می‌کنند. از نظر بالدوین، کشورداری اقتصادی می‌تواند ابزار دست‌کاری فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی در نظر گرفته شود.

تأکید بر الزامات سیاسی - امنیتی نوعی انگاره منفی و بدبینانه بر مطالعات کشورداری اقتصادی حاکم کرده است. مطالعات کشورداری اقتصادی بیش از هر چیز با تأکید بر منازعه و قدرت محتوایی رئالیستی به خود گرفته است. پایان جنگ سرد فرصت مناسبی برای احیا و گسترش ابعاد نظری کشورداری اقتصادی بود. در دهه پایانی قرن بیستم، با فروپاشی جنگ سرد، ابزارهای کشورداری اقتصادی بر ابزارهای کشورداری ایدئولوژیکی تقدم یافت. طی این تحول، تعامل اقتصادی راهبرد کلیدی سیاست خارجی در روابط بین قدرت‌های بزرگ تعریف شد. اما ادبیات نظری کشورداری اقتصادی پساجنگ سرد کماکان تداوم رویکردهای رئالیستی پیشین بود. در این ادبیات، چین جانشین شوروی در تحلیل روابط قدرت‌های بزرگ شد. از نظر محققان، جنگ تجاری غرب علیه بلوک شوروی به جنگ تجاری علیه چین تغییر جهت داد. هنوز مفاهیم جنگ تجاری، تغییر رفتار، تحریم، بقا، امنیت، و مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی بر ماهیت نظری کشورداری اقتصادی سایه افکنده است.

برخلاف رویکرد غالب کشورداری اقتصادی، آن‌چنان‌که در بالا به آن اشاره شد، هدف نوشتار حاضر ارائه قرائتی مثبت، تعاملی، و اجتماعی از کشورداری اقتصادی است. کشورداری چیزی فراتر از ابزار فشار است. اگر ابزارهای این رشته را به ابزارهای منفی و مثبت قهرآمیز قدرت‌های بزرگ و قدرت‌مند محدود کنیم، نمی‌توان آن را برای کشورهای کوچک به کار برد. در صورتی‌که کشورداری اقتصادی مثبت می‌تواند ابزار ورود کشورهای کوچک به جامعه بین‌المللی و ازسوی دیگر جامعه‌پذیری بین‌المللی می‌تواند ابزار کشورداری اقتصادی و موفقیت این کشورها در امر توسعه باشد که فرایندی دوجانبه و تکاملی است (جدول ۱).

در واردکردن کشورهای کوچک و جامعه‌پذیری بین‌المللی به حوزه‌ی نظری کشورداری اقتصادی دو سؤال مهم مطرح شد: نخست، چه زمانی کشورهای کوچک به ابزارهای اقتصادی بین‌المللی روی می‌آورند؟ و دوم، عوامل مؤثر در موفقیت کشورهای درحال توسعه در به‌کارگیری ابزارهای اقتصادی بین‌المللی چیست؟ در پاسخ به پرسش نخست می‌توان گفت که فشارها و ضرورت‌های ناشی از رشد و نوسازی اقتصادی کشور دولت‌مردان کشورهای توسعه‌نیافته و درحال توسعه را به‌سمت توسل به منابع فراملی توسعه سوق می‌دهد. پیوند ناگسستنی میان توسعه اقتصادی محرک داخلی و منابع اقتصادی بین‌المللی محرک خارجی دولت‌هاست. البته در برخی کشورها کارگزاران و رهبران این کشورها بر منابع ملی توسعه تأکید دارند. درحقیقت آنان بر ابزارها، توان‌مندی‌ها، و منابع بومی و ملی توسعه پافشاری می‌کنند. اما با تغییر کارگزاران قرائت ملی مزبور تغییر می‌یابد. این مهم زمینه پاسخ به پرسش دوم را مطرح می‌کند. با تغییر هویت یا ظهور بازیگران جدید با هویتی نسبتاً متفاوت با قرائت‌های هویتی پیشین منابع توسعه می‌تواند از بین‌المللی به ملی و یا از ملی به بین‌المللی تغییر یابد. هویت کلیدواژه اصلی پاسخ به پرسش دوم است. براساس هویت و سایر عناصر اجتماعی، می‌توان کشورداری اقتصادی عصر جنگ سرد را تحلیل و تبیین کرد. قدرت‌های بزرگ براساس عناصر هویتی و تفاسیر و برداشت‌های برگرفته از نظام معنایی به اتخاذ نوع خاصی از ابزارهای کشورداری سوق داده می‌شوند. کشورهای کوچک نیز براساس عناصر مزبور به جنگ تجاری و کشورداری اقتصادی یکی از دو بلوک شرق و غرب می‌پیوستند. در عصر پساجنگ سرد، به‌دلیل اهمیت روزافزون نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نمی‌توان به نقش و تأثیرگذاری جامعه‌پذیری بین‌المللی دولت‌ها در تحلیل سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی کشورها بی‌توجه بود. دولت‌هایی می‌توانند از منابع فراملی استفاده کنند که در جامعه بین‌المللی وارد شوند. شرایط و الزامات ورود به چنین اجتماع کلانی پذیرش و درونی‌سازی هنجارهای آن است. جامعه‌پذیری بین‌المللی درونی‌سازی هنجارهای بین‌المللی است. از طریق درونی‌سازی هنجارهای فرابومی، هنجارهای منفرد، و محلی هویت دولت‌ها تغییر می‌کند یا تحت تأثیر قرار می‌گیرد. البته عده‌ای بر این باورند که پس از تغییر هنجارها و ارزش‌های داخلی پذیرش و درونی‌سازی هنجارهای بین‌المللی رخ می‌دهد. از نظر ما هر دو فرایند مزبور (از بالا به پایین و از پایین به بالا) می‌تواند صادق باشد. کشورداری اقتصادی ابزار توسعه و جامعه‌پذیری بین‌المللی فرایند توسعه است.

کشورداری اقتصادی سازه‌انگارانه نیازمند پژوهش‌های تجربی متعددی است. کشورداری اقتصادی بسیاری از کشورهای روبه‌توسعه را می‌توان در قالب این نوع از کشورداری تحلیل کرد. ایران مطالعه موردی کشورداری هویتی در نوشتار حاضر بود. نخستین ردپای توسل ایران به ابزارهای اقتصادی فراملی را می‌توان در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی جست‌وجو کرد. «عصر امتیازات» و «استراتژی نیروی سوم» بزرگ‌ترین گذار و تاکتیک ایران به‌سوی توسعه اقتصادی مبتنی بر منابع و توان‌مندی‌های کشورهای خارجی است. ضرورت‌های توسعه و اعطای امتیاز ناشی از آشنایی ایرانیان با نظام معنایی مدرن و نظام اقتصادی سرمایه‌داری غرب بود. درحقیقت «سیاست امتیازدهی» و «موازنه» نخستین رفتار کشورداری اقتصادی و «مشروطیت» نخستین پرکتیس کشورداری سیاسی ایرانیان در راستای جامعه‌پذیری بین‌المللی بوده است. دو فرایند مزبور در برخی از ادوار زمام‌داری دولت پهلوی پی‌گیری شد. پهلوی دوم تلاش بسیاری داشت تا در مجامع جهانی نقش و جایگاه مهمی از ایران تعریف کند. ازسوی دیگر، دولت‌مردان ایرانی طی این دوره بهره‌گیری از حمایت قدرت‌های بزرگ و منابع بین‌المللی را در کنار نفت از ابزارهای مهم سوق‌دادن ایران به سمت نوسازی و توسعه تلقی می‌کردند.

در جمهوری اسلامی ایران کشورداری و جامعه‌پذیری تحت تأثیر عناصر هویتی جدید، به‌ویژه قرائتی شیعی از اسلام، مسیری متفاوت را تجربه کرده است. مهم‌ترین مسئله در تحلیل کشورداری و جامعه‌پذیری جمهوری اسلامی ایران کماکان پاسخ به این پرسش است که چرا بازیگران سیاست خارجی ایران تاکنون در کشورداری اقتصادی و بهره‌گیری از منابع بین‌المللی به‌منظور توسعه اقتصادی با دشواری‌های متعددی مواجه بوده‌اند. درواقع هیچ‌یک از اقدامات خارجی حکومت‌ها از جمله در دوران حکم‌رانی اصلاحات نتوانسته است در عرصه توسعه طبق انتظارات و برنامه‌های پیش‌بینی‌شده موفق عمل کند. ایران‌هراسی و اسلام‌هراسی هنوز دو الگوی واکنشی جهان غرب و شرق به نظام معرفتی جمهوری اسلامی ایران و حاکی از ناکامی سیاست‌های هنجارپذیر بین‌المللی بازیگران ایرانی در عرصه سیاست خارجی و داخلی بوده‌اند؛ روندی که تکرار آن در سیاست‌گذاری‌های آینده ایران محتمل است. پی‌آمدهای جامعه‌ناپذیری نظام سیاسی ایران در ابعاد مختلف کشورداری قابل‌ردیابی است. امنیتی‌شدن هویت و ژئوپلیتیک از پی‌آمدهای کشورداری نظامی، منزوی و ایدئولوژیک‌شدن از پی‌آمدهای کشورداری سیاسی، و توسعه‌نیافتگی از پی‌آمدهای کشورداری اقتصادی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در چهل سال اخیر بوده است.

جدول ۱. تفاوت قرائت توسعه‌ای - اجتماعی با قرائت سیاسی - ماتریالیستی کشورداری اقتصادی

گزاره‌های نظری کشورداری اقتصادی توسعه‌ای - اجتماعی	گزاره‌های نظری کشورداری اقتصادی سیاسی - ماتریالیستی
سیاست توسعه	سیاست قدرت
تغییر هویت	تغییر رفتار
عناصر اجتماعی	عناصر مادی
تعامل و رقابت	منازعه و تهدید
ابزار کشورهای کوچک	ابزار کشورهای قدرت‌مند
جامعه و حقوق بین‌الملل	نظام و سیاست بین‌الملل
ابزارهای بیش‌تر مثبت و ایجابی	ابزارهای بیش‌تر منفی و سلبی
قرائت مثبت	قرائت منفی
اهداف اقتصادی - اجتماعی	اهداف سیاسی - امنیتی
فرایندی از پایین به بالا	فرایندی از بالا به پایین
جامعه‌محوری	دولت‌محوری

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله برگرفته از رساله است.
۲. وی از مدرسان و محققان برجسته حوزه کشورداری اقتصادی است.

کتاب‌نامه

- باقری دولت‌آبادی، علی و محسن شفیعی سیف‌آبادی (۱۳۹۳)، *از هاشمی تا روحانی: بررسی سیاست خارجی ایران در پرتو نظریه سازه‌نگاری*، تهران: تیسرا.
- بوزان، باری (۱۳۸۸)، *از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورآخوندی، نادر (۱۳۹۵)، *جامعه‌پذیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۹۲)*، رساله دکتری، دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران.
- صحرايي، عليرضا (۱۳۹۰)، *درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۵* (با تأکید بر ایدئولوژی سیاسی)، تهران: سخن‌گستر.
- فوران، جان (۱۳۸۶)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲)، «تعامل استراتژی اقتصادی و سیاست خارجی در ایران معاصر»، جستارهای سیاسی معاصر، س ۴، ش ۳.
- قهرمان‌پور، رحمان (۱۳۹۴)، هویت و سیاست خارجی در ایران و خاورمیانه، تهران: روزنه.
- کازرانی، سعید (۱۳۸۱)، تأثیر سیاست‌های نو سازی بر سیاست خارجی ایران در قرن نوزدهم، رساله دکتری، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
- ماستاندانو، مایکل (۱۳۹۶)، «کشور داری اقتصادی»، در سیاست خارجی: نظریه‌ها، بازیگران، و موارد مطالعاتی، ج ۲، ترجمه امیرمحمد حاج‌یوسفی و همکاران، تهران: سمت.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱)، تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: وزارت امور خارجه.

References

- Bailey, Norman A. (2015), "Understanding Economic Statecraft", *The International Economy* (Summer).
- Baldwin, David Allen (1985), *Economic Statecraft*, UK: Princeton University Press.
- Blanchard, Jean-Marc F. et al (2007), "The Political Economy of National Security: Economic Statecraft, Interdependence, and International Conflict", *Security Studies*, vol. 9, Issue. 1-2.
- Blanchard, Jean-Marc F. and Norrin M. Ripsma (2007), "Asking the Right Question: When do Economic Sanctions Work Best"? *Security Studies*, vol. 9, Issue. 1-2.
- Blanchard, Jean-Marc F. and Norrin M. Ripsman (2008), "A Political Theory of Economic Statecraft", *Foreign Policy Analysis*, vol. 4.
- Boute, Anatole (2019), "Economy Statecraft and Investment Arbitration", *University of Pennsylvania Journal of International Law*, vol. 40: 2.
- Cain, Frank (2007), *Economic Statecraft during the Cold War: European Responses to the US Trade Embargo*, New York: Routledge.
- Chheang, Vannarith (2018), "China's Economic Statecraft in Southeast Asia", *Yusof Ishak Institute*, no. 45.
- Connolly, Richard (2018), *Russia's Response to Sanctions: How Western Economic Statecraft is Reshaping Political Economy in Russia*, New York: Cambridge University Press.
- Dobson, Alan P. (2002), *US Economic Statecraft for Survival 1933-1991: of Sanctions, Embargoes and Economic Warfare*, London and New York: Routledge.
- Kaplan, Morton A. (1952), "An Introduction to the Strategy of Statecraft", *World Politics*, vol. 4. Issue 04.
- Kelton, Maryanne (2008), "US Economic Statecraft in East Asia¹", *International Relations of the Asia-Pacific*, vol. 8, no. 2.
- Li, Mingjiang (2017), *China's Economic Statecraft: Co-optation, Cooperation, and Coercion*, Singapore: World Politics.
- Malmgren, Karen Philippa (1991), *Economic Statecraft: United States Antidumping and Countervailing*, Ph.D. Thesis in International Relations at The London School of Economics and Political Science, University of London.

- Mandaville, Peter and Shadi Hamid (2018), "Islam as Statecraft: How Governments Use Religion on Foreign Policy", *The Brookings Institution* (November).
- Mastanduno, Michael (1998), "Economics and Security in Statecraft and Scholarship", *International Organization*, vol. 52, no. 4.
- Mastanduno, Michael (1999), "Economic Statecraft, Interdependence, and National Security: Agendas for Research", *Security Studies*, vol. 9, Issue. 1-2.
- Michael Barnett and Martha Finnemore (1999), "The Politics, Power, and Pathologies of International Organizations", *International Organization*, vol. 53, no. 4.
- Norris, William J. (2010), *Economic Statecraft: The Use of Commercial Actors in China's Grand Strategy*, Ph.D. Thesis, the Department of Political Science of the Massachusetts Institute of Technology.
- Okano-Heijmans, Maaïke (2011), "Conceptualizing Economic Diplomacy: The Crossroads of International Relations, Economics, IPE and Diplomatic Studies", *The Hague Journal of Diplomacy*, vol. 6, Issue. 1-2.
- Ravich, Samantha F. (2015), *Cyber-Enabled Economic Warfare: An Evolving Challenge*, Washington: Hudson Institute.
- Ross, Dennis (2008), "Statecraft in the Middle East", *The Washington Quarterly*, vol. 31, no. 3.
- Urdinez, Francisco et al. (2016), "Chinese Economic Statecraft and U.S. Hegemony in Latin America: An Empirical Analysis, 2003-2014", *Latin American Politics & Society*, vol. 58, Issue. 4.
- Wendt, Alexander (1992), "Anarchy is what States Make of it: The Social Construction of Power Politics", *International Organization*, vol. 46, no. 2.
- Wendt, Alexander (1994), "Collective Identity Formation and the International State", *The American Political Science Review*, vol. 88, no. 2.
- Wigell, Mikael and Ana Soliz Landivar (2018), "China's Economic Statecraft in Latin America: Geostrategic Implications for the United States", in: Mikael Wigell, Sören Scholvin and Mika Aaltola, *Geo-Economics and Power Politics in the 21st Century: The Revival of Economic Statecraft*, New York: Routledge.
- Wigell, Mikael et al. (2019), *Geo-Economics and Power Politics in the 21st Century: The Revival of Economic Statecraft*, New York: Routledge.
- Xiaotong, Zhang and James Keith (2017), "From Wealth to Power: China's New Economic Statecraft", *The Washington Quarterly*, vol. 40, no. 1.
- Yang, Yi Edward (2019), *Challenges to China's Economic Statecraft: A Global Perspective (Challenges Facing Chinese Political Development)*, London: Lexington Books.
- Zhang, Shu Guang (2014), *Beijing's Economic Statecraft during the Cold War, 1949-1991 Hardcover*, Washington: Woodrow Wilson Center Press.

ایران و عربستان سعودی: بهره‌وری از نیروی هژمونیک‌ساز نفت

لزوم تغییر قاعده بازی از معمای زندانی به معمای شکار گوزن

احمد بخشی*

حسین فرزانه‌پور**، علی‌اکبر یاری‌القار***

چکیده

غالب پژوهش‌ها با موضوعیت ایران و عربستان، به‌ویژه آثار اخیر، در فضایی کاملاً آنارشیک و مبتنی بر رئالیسم تهاجمی تکوین یافته‌اند. تعداد اندکی نیز ضمن اعتراف به واگرایی جهان اسلام با الگوبرداری از اتحادیه اروپا خواهان بسط فراگرد هم‌گرایی از نوع لیبرالیستی اروپا بوده‌اند. انتقاد وارد بر دسته اول این است که با این‌که داده‌های جامعی از وضعیت موجود ارائه می‌دهند، آورده‌ای در تغییر و تلطیف اوضاع ندارند و غالباً تفسیرکننده وضع موجودند و همه از الگوی تکراری موازنه قوا متأثرند. در طیف دوم نیز، در فضای رئالیستی خاورمیانه، بستر تکوینی مناسبی به‌منظور هم‌گرایی و اتحاد از نوع لیبرالی فراهم نیست. در این نوشتار هدف این است که با بهره‌گیری از نظریه «رژیم‌ها» ایده میانه‌ای را بین این دو رویکرد ارائه کنیم تا ضمن این‌که نتیجه آن تلطیف اوضاع است، قابلیت اجرایی را در محیط رئالیستی نیز داشته باشد. فرضیه اولیه در حل وضعیت موجود اقدام مشترک دو کشور براساس نظریه رژیم‌هاست. آورده نگارندگان این مقاله این است که دو کشور با تغییر قاعده بازی و کاربست نظریه رژیم‌ها قادرند به هم‌گرایی

* دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران (نویسنده مسئول)، Bakhshi@birjand.ac.ir

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.

*** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۰۴

برسند. این هم‌گرایی باعث حفظ و افزایش توازن و توان ژئوپلیتیکی حوزه خلیج فارس خواهد شد، به گونه‌ای که سود واحدهای منطقه‌ای حفظ و تقویت می‌گردد. به علاوه، در بُعد فرامنطقه‌ای نیز همکاری مشترک دو کشور نقطه عزیمتی برای تکوین و اتساع فراگرد هم‌گرایی در سطح جهان اسلام محسوب می‌شود. این مقاله با رویکردی تحلیلی-توصیفی مستند به نظریات اندیشمندانی از قبیل پوچالا و هاپکینز و کوهن و یانگ است.

کلیدواژه‌ها: ایران، عربستان، نظریه رژیم‌ها، هم‌گرایی، معمای زندانی، نفت.

۱. مقدمه و بیان مسئله

در میان کشورهای منطقه خاورمیانه ایران و عربستان سعودی از لحاظ ارزش‌های ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک جایگاه ویژه‌ای دارند؛ از همین رو، اتخاذ مواضع هم‌گرایانه یا واگرایانه این دو کشور در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیر وافر در سرنوشت سیاسی منطقه خاورمیانه و بلکه جهان دارد. در بخش عمده‌ای از پژوهش‌هایی که مسئله روابط ایران و عربستان سعودی بررسی شده است، با ایستاری رئالیستی به قضیه نگاه شده است و بر این فرض استوارند که طرفین در صدد موازنه قدرت و تهدید یک‌دیگرند؛ به گونه‌ای که حضور رقابتی در سوریه و یمن از تجلیات بارز آن است. از سویی، برخی دیگر از تحقیقات با اعتراف تلویحی به واگرایی و سستی پیمان‌ها در جغرافیای سیاسی جهان اسلام، با انگاره‌ای ایدئالیستی و لیبرالیستی در پی تحول و بسط روابط با الگوبرداری از اتحادیه اروپا در روابط بین این دو با قابلیت اتساع به مجموعه جهان اسلام بوده‌اند.

به نظر می‌رسد که این دو گونه تحقیقات باز نمود جنبه‌های افراط و تفریط قضیه‌اند. در مورد پژوهش‌های دسته اول، که به ویژه در چند سال اخیر و پس از حضور رقابتی دو کشور در سوریه و یمن به نحو محسوس و معناداری افزایش یافته‌اند، باید گفت که این گونه آثار در پی توصیف و تفسیر وضع موجودند و به تلطیف و تعدیل وضعیت، که کارویژه اصلی محقق روابط بین‌الملل است، کمک شایانی نکرده‌اند. محقق علوم سیاسی باید همواره بستری را برای کارگزاران سیاست خارجی فراهم کند که در پی گذار از وضع موجود و نیل به وضع مطلوب باشد و اصولاً هدف کرسی‌های آکادمیک روابط بین‌الملل ترسیم و تسهیل این امر است. از این منظر، در برخی موارد یافته‌های این گونه پژوهش‌ها، که غالباً نقش تعیین‌کننده‌ای نیز برای کارگزاران امور سیاسی و نظامی دارد، نه تنها به حل مسئله کمک نکرده است، بلکه اوضاع را وخیم‌تر نیز کرده است. البته این به منزله کم‌توجهی به آثار موجود در این خصوص نیست، بلکه نیل به وضع مطلوب مستلزم ترسیم وضعیت موجود

است و اهمیت این‌گونه آثار از این حیث محرز است. واقعیت این است که رقابت‌های دو کشور ایران و عربستان سعودی در سال‌های اخیر به بحرانی‌ترین شکل خود درآمده است که این امر مسئله و مشکلی است که در این پژوهش در پی رفع آن هستیم. در این مقاله درصدد واکاوی علل وقوع این وضعیتیم و درنهایت پیشنهادهایی برای حل این مشکل ارائه کرده‌ایم. بدیهی است، رویکردی که به تشدید تنش در روابط کشورها بینجامد متهم به نوعی نقض غرض در علوم سیاسی است، که درواقع هدف غایی آن کاهش منازعه است.

ازسویی، در طرف مقابل تحقیقاتی که خواهان الگوبرداری از اتحادیه اروپا در فراگرد هم‌گرایی جهان اسلام، به‌ویژه ایران و عربستان سعودی، شده‌اند فصل مشترکشان غفلت از فضای رئالیستی حاکم بر این کشورها و فقدان بستر لازم برای ایجاد اتحادها و پیمان‌هایی شبیه اتحادیه اروپاست که بستر عملیاتی آن در این منطقه موهوم و مخدوش است؛ زیرا در کشورهای جنوب غربی آسیا به‌علت کوچکی جامعه مدنی و فرهیخته دولت هم‌گرایی از نوع لیبرالیستی وجود ندارد. مفروض اصلی این نوع هم‌گرایی نقش بازیگر اول برای شرکت‌های غیردولتی و نقش دوم آن برای دولت است که در نوکارکردگرایی تجلی می‌یابد.

بارزترین ویژگی این نظریه انعطاف حوزه عملیاتی آن در دو محیط رئالیستی و لیبرالیستی است. این قابلیت و کارویژه دوسویه در بستر مقاله و در بحث رویکرد نظری با استدلال تبیین شده است. این کارویژه را کوهن به بهترین وجه توضیح داده است. در نظریه رژیم‌ها رفتار قاعده‌مند کشورها در قالب همکاری‌های بین‌المللی، که به نظم بین‌المللی مسالمت‌آمیزی منتهی می‌شود و در نظریات واقع‌گرایی و نظریه‌های سستی سازمان‌های بین‌المللی تبیین‌پذیر نیست، توضیح داده شده است (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۱۵۷). با این استدلال می‌توان این نظریه را تجویزی برای روابط ایران و عربستان تلقی کرد. برخی نیز معتقدند رژیم‌های بین‌المللی از طریق کاهش یا حتی بی‌اثرکردن پی‌آمدهای منفی آنارشی زمینه‌های همکاری متقابل بین کشورهای خودخواه و منفعت‌طلب را تسهیل و تمهید می‌کنند و از این منظر در وضعیت آنارشی نیز تعهدات کشورها تضمین و ممکن می‌شود (Keohane 1989: 108). در نظریه کوهن کارویژه دوسویه یا به‌اعتباری، همکاری متقابل، درعین خودخواهی واحدها، مستدل شده است. نمونه بارز کارویژه این نظریه در محیط رئالیستی رژیم‌های سالت و استارت یک و دو است که بین دو قطب مخالف یعنی ایالات متحده و روسیه منعقد شد و تا حدود رضایت‌بخشی به کاهش تسلیحات اتمی انجامید. از نمونه‌های فضای لیبرالیستی آن رژیم کنسرت اروپا و اتحادیه اروپاست که فضای همکاری و هم‌گرایی را تعریف و تمهید کرد.

از این رو، به نظر می‌رسد که حتی اگر هر دو کشور ایران و عربستان خودخواهانه درصدد بیشینه‌سازی منافع باشند، نیز این نظریه قادر است دورنمای روابط دو کشور را در فضای بینابینی از دو رهیافت رئالیستی و لیبرالیستی ترسیم کند، به نحوی که باعث هم‌گرایی و تأمین منفعت دو طرف براساس نیروی هژمونیک‌ساز نفت شود. منظور از مفهوم نیروی هژمونیک‌ساز نفت این است که این انرژی نقش تعیین‌کننده‌ای در روابط قدرت، به‌ویژه قدرت اقتصادی، هم در سطح اوپک و هم فراتر از آن دارد که ایران و عربستان را در صورت گذر از تعارض به مقام هژمونیک و تصمیم‌ساز خاورمیانه و دنیای اسلام مبدل می‌کند که در این صورت دو کشور می‌توانند نفوذ خود را در نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای ارتقا بخشند. تسلط بر بازار نفت و ثبات قیمت آن نیز فایده دیگر اقتصادی است که در صورت احراز تعارض یا دست‌کم کاهش آن متوجه دو کشور می‌شود. گرچه دوره جنگ نفتی ایران و عربستان سعودی کوتاه بود و غالباً بازه زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ را شامل می‌شود، هدف در این نوشتار نیل به صلح مثبت (بهبود همکاری‌ها در قالب رژیم‌ها) است و نه فقط صلح منفی (نبود جنگ و نزاع نفتی). از همین رو، همکاری‌ها گرچه بر محوریت نفت اتکا دارد، محدود به این حوزه نمی‌شود. بسترهای همکاری اقتصادی به‌ویژه کاهش هزینه‌کردهای امنیتی و دفاعی دو کشور در ترسی هابزی که از یک‌دیگر دارند شکل می‌گیرد که این مهم البته بیش‌تر در مورد عربستان سعودی مصداق می‌یابد؛ یعنی در صورت کاهش منازعه بین دو کشور، عربستان سعودی می‌تواند هزینه‌های سنگین نظامی و خریدهای کلان تسلیحاتی خود را، که بیش‌تر در ترس و تعارض با ایران ریشه دارد، کاهش دهد و هم‌چنین، سواری مجانی به دیگر کشورها را، که این نیز در تعارض با ایران شکل می‌گیرد، کم کند و در نتیجه، توانایی‌های اقتصادی این کشور افزایش می‌یابد. ایران نیز متقابلاً می‌تواند با کاهش تعهدات خارجی درخصوص هزینه‌های نظامی در دیگر کشورها و تعدیل در سیاست خارجی سامان‌دهی و مدیریت بهینه داخلی را انجام دهد. هم‌چنین، بار سنگین وظیفه ام‌القزایی را، که بیش‌تر در رقابت با عربستان تکوین می‌یابد، کاهش دهد. در حال حاضر، این هزینه‌ها در ائتلاف‌سازی علیه رقیب به‌شدت فرسایشی و کمرشکن است. بنابراین مفهومی در قالب همکاری‌های دوجانبه مطرح می‌شود که به افزایش درآمد و کاهش هزینه‌ها برای دو کشور منتهی می‌گردد که نفعی دوسویه برای هر دو کشور دارد. چنانچه دو کشور منازعه خود را کاهش دهند، سودهای زیادی علاوه‌بر نفت و صرفه‌جویی در هزینه نصیب آن‌ها می‌شود که شامل افزایش توریسم و حجاج، صنایع محلی، تولید علم، و ... می‌گردد.

از حیث نظری نیز تمایز و تفوق نظریه رژیم‌ها بر رویکردهای لیبرالیستی این است که برخلاف ره‌یافت لیبرالی در نیل به هم‌گرایی، طرفین الزامی ندارند تا از سود خود به نفع طرف مقابل (سود نسبی) صرف‌نظر کنند. از این نظر است که دو قطب مخالف بیش‌تر از طریق این نظریه به هم‌گرایی نسبتاً پایداری می‌رسند.

هدف از این پژوهش نیز واکاوی و تطبیق این نظریه در گذار از قاعده بازی معمای زندانی به شکار گوزن است که در بازی اخیر (شکار گوزن) بهره‌وری مشترک از نیروی هژمونیک‌ساز نفت معادل دقیقی برای شکار گوزن است. عربستان سعودی می‌داند یا بایستی بداند که منابع خدادادی و درعین حال پایان‌پذیر (exhaustible resources) نفت همیشه موجود نخواهند بود؛ بنابراین طراحی رژیمی در استفاده بهینه برای کشورهای ذی‌نفع الزامی اجتناب‌ناپذیر است. چنان‌چه قواعد بازی فقط به نفع یک طرف باشد، با شلیک یکی از شکارچیان به اهداف جزئی، فارغ از منافع دیگر بازیگران، آهو (نفت) فرار خواهد کرد. ضرورتی که موضوع این مقاله را تقویم و تحکیم می‌کند اظهارات اخیر ترامپ با لحنی تحقیرآمیز در مورد عربستان سعودی است که ایالات متحده به تصریح بیان کرده است که عربستان سعودی فارغ از حمایت آمریکا دو هفته هم دوام نمی‌آورد (Independent 2018)، که این مهم نشانه‌ای برای انتقال اعتماد از ایالات متحده و تأکید بر اعتمادسازی ایران و عربستان سعودی است. هم‌گرایی این دو کشور موقعیت ژئوپلیتیک منطقه را به‌نحو محسوسی افزایش می‌دهد. البته در وهله اول، هم‌گرایی در همه ابعاد مشکل است و بهتر است دو طرف با طراحی قاعده بازی سهمی برای همه بازیگران به‌نسبت مشارکت ملحوظ دارند.

اهمیت کاربردی بحث از حیث سودمندی در عرصه سیاست‌گذاری عمومی این است که هم‌گرایی روابط ایران و عربستان سعودی باعث حفظ و افزایش توازن و توان ژئوپلیتیکی حوزه خلیج فارس خواهد شد؛ به‌گونه‌ای که سود واحدهای منطقه‌ای حفظ و تقویت می‌شود. به‌علاوه، در بُعد فرامنطقه‌ای نیز همکاری مشترک دو کشور نقطه عزیمتی برای تکوین و اتساع فراگرد هم‌گرایی در سطح جهان اسلام محسوب می‌شود. این پژوهش با تکیه بر آرای اندیشمندان نظریه رژیم‌ها و نظریه بازی‌ها از جمله کوهن، پوچالا، هاپکینز، و اورانگ یانگ با ایستاری انتقادی از وضع موجود تدوین گردیده است.

۲. مرور ادبیات موضوع

نظر به این که یکی از اهداف در این نوشتار بررسی نقدگونه آثار موجود درباره موضوع پژوهش است، پیشینه آن به تفصیل بررسی می‌شود. باوجود کارویژه دوسویه و اتساع

کاربردی نظریه رژیم‌ها در دو محیط رئالیسم و لیبرالیسم به علت وجود برخی ابهام‌های مفهومی در تعریف رژیم از جمله هنجار، ارزش، اصول، قواعد، و حوزه معنایی متداخل هریک از این مفاهیم و شاید علل دیگر این نظریه آن‌چنان‌که درخور شایستگی عملیاتی آن است از لحاظ نظری واکاوی نشده است، درحالی‌که در سطوح متفاوت از محلی تا نهادهای بین‌المللی کارایی دارد. مفاهیم و واژه‌هایی که در تعریف رژیم دخیل اند مبهم‌اند (Keohane 1984: 59). همین ابهام نیز گاهی از اعتبار آن می‌کاهد. ابهام مفهومی نظریه رژیم‌ها از قدرت توضیح آن می‌کاهد (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۲۴۰). این ابهام از این ناشی شده است که رژیم‌ها برخلاف سازمان‌ها نهادهایی عینی و ملموس نیستند. رژیم‌های بین‌المللی به لحاظ مفهومی نوعی نهادند که پدیده‌های غیرمادی محسوب می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۱۶۶) و درعین حال، حوزه کنش و ماهیت راه‌بردی آن‌ها وسیع است. از جمله سازمان ملل متحد که برپایه نظریه رژیم‌ها سامان یافته است و نهادی با هویت رژیمی است. در منابع خارجی برای رفع این ابهام آثار فراوانی نوشته شده است که آثار استفن کراسنر از حیث کمی و کیفی بر دیگر آثار تفوق دارد. او سیزده مقاله را در کتابی با عنوان رژیم‌های بین‌المللی گردآوری کرد. گرچه جان راگی (John Ragi)، ارنست هاس (Ernst Haas)، رابرت کوهن و جوزف نای (Robert Cohen and Joseph Nye)، اورانگ یانگ (Orang Yang)، و پوچالا و هاپکینز (Pochala and Hopkins) نیز تألیف‌های قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند (Krasner 1983). این نظریه در آثار مطرح علوم سیاسی داخلی فقط در چند اثر به طور تفصیلی آمده است. یکی کتاب رژیم‌های بین‌المللی نوشته عسگرخانی است که حول محور بررسی علت جنگ‌ها و تعریف وضعیتی برای ایجاد و گسترش صلح بین‌المللی است و بیش‌تر درباره رژیم‌های بین‌المللی است (عسگرخانی ۱۳۸۳). درحالی‌که در نوشتار حاضر تخصیص آن درخصوص روابط ایران و عربستان سعودی بررسی شده است و از این حیث متفاوت است. دیگری نظریه‌های هم‌گرایی منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی نوشته سیدجلال دهقانی فیروزآبادی و نیز نظریه‌های روابط بین‌الملل (بنیان‌های نظری نظم و رژیم‌های بین‌المللی) نوشته فرهاد قاسمی را می‌توان نام برد.

درمورد نظریه بازی‌ها نیز درخصوص بازی معمای زندانی آثار نسبتاً مکفی موجود است و کم‌وبیش در برخی کتاب‌های علوم سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. اما درمورد بازی شکار گوزن حق مطلب ادا نشده است و درحد تحقیقات نویسندگان فقط در کتاب نظریه‌های هم‌گرایی منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی درباره آن بحث شده است و فقر پژوهشی درباره چیستی این نظریه کاملاً مشهود است. جان برتون با کاربردی نظریه بازی‌ها

روش مناسبی را برای حل منازعه بین یونانی‌ها و ترک‌ها در مورد جزیره قبرس پیش‌نهاد داده است (Frankel 1973: 96). یکی از مزیت‌های این تحقیق شناخت اجمالی از این رویکرد است که ضرورت نظری آن را تقویم و تحکیم می‌کند. باتوجه به رویکرد مثبتی که این بازی در سود و منفعت دو طرف دارد و می‌توان با نیروی هژمونیک‌ساز نفت مصداقی برای آن یافت، بنابراین از بُعد اهمیت کاربردی و استراتژیک هم در بهبود روابط ایران و عربستان سعودی تأثیر دارد و هم فواید مشترکی برای طرفین دارد و نیز مدخل و سرآغازی برای تمهید و تسهیل فراگرد هم‌گرایی جهان اسلام است.

در مورد روابط ایران و عربستان سعودی آثار داخلی فراوان است. این آثار به دو طیف کلی با رویکرد رئالیستی و لیبرالیستی تقسیم می‌شوند. برخی از مقالات دسته اول (رئالیسم) عبارت است از «راهبردهای جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در قبال بحران سوریه» (نجات ۱۳۹۳)، «ایران و عربستان، رقابت بر سر نفوذ در خاورمیانه» (آرم ۱۳۹۵)، «سیاست‌گذاری موازنه منطقه‌ای در روابط ایران و عربستان» (مصلی‌نژاد ۱۳۹۵)، «بازنمود ماهیت منطق حاکم بر کنش‌گری ایران و عربستان در بحران یمن» (زنگنه و حمیدی ۱۳۹۵)، «ژئوپلیتیک منطقه و روابط ایران و عربستان» (دهشیری و حسینی ۱۳۹۵)، «عربستان سعودی و تلاش برای موازنه‌سازی مجدد در برابر ایران» (نورعلی‌وند ۱۳۹۶)، «اثرات سیاست خارجی عربستان در یمن بر نقش‌آفرینی ایران در خاورمیانه» (همتی و ابراهیمی ۱۳۹۷). فصل مشترک این آثار بستر مطالعاتی و رویکرد نظری رئالیسم است. این آثار در جای خود برای مطالعه وضع موجود هدف‌مندند و داده‌های وضع موجود را به مخاطب انتقال می‌دهند، اما در تغییر و تلطیف اوضاع و احوال، به‌ویژه در بستر زمانی کنونی که با رقابت دو طرف (ایران و عربستان) در سوریه و یمن اوضاع شبیه به بحرانی عمیق شده است، نیاز به آثاری است که خواهان خویش‌داری دو طرف برای کنترل اوضاع باشد و خوانشی تعدیل‌گرا داشته باشند و از این حیث نیاز پژوهشی مشهود است.

از طرفی، برخی مقالات از جمله «تحول روابط ایران و عربستان و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک خلیج فارس» (حافظ‌نیا و رومینا ۱۳۹۶)، «وحدت جهان اسلام؛ عوامل مؤثر در ایجاد واگرایی، مقوم هم‌گرایی و کانون‌های هم‌گرایی و واگرایی جهان اسلام» (صفوی ۱۳۹۰) با نگرشی لیبرالیستی ضمن اعتراف به واگرایی و سستی پیمان‌های منعقدشده در جهان اسلام، خواهان هم‌گرایی ایران و عربستان سعودی و در معنای موسع جهان اسلام بوده‌اند. این طیف مقالات گرچه به تلطیف اوضاع مدد می‌رسانند، اما وضعیت ژئوپلیتیکی کشورهای جنوب غربی آسیا و خاورمیانه بستر تکوینی مناسبی برای ظهور و نمود این‌گونه نظریات با

مفروضات لیبرالیستی نیست و به بسترسازی منطقه‌ای احتیاج دارد که گمان نمی‌رود این بستر در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت دست‌یافتنی باشد، گرچه غیرممکن هم نیست. وانگهی، این مقالات بیش‌تر مربوط به یک دهه قبل‌اند و راه‌حلی برای گذار از اوضاع و احوال فعلی ارائه نمی‌دهند. البته طیف سومی از آثار نیز هستند که اگرچه اندک‌اند، به هر دو سوی قضیه توجه کرده‌اند از جمله مقاله «واگرایی‌ها و هم‌گرایی‌ها در روابط ایران و عربستان» (اخوان‌کاظمی ۱۳۷۹) که در فضای دهه ۱۳۷۰ تدوین شده و از این حیث با این مقاله متفاوت است. تمایز این نوشتار با مجموعه قبلی تأکید بر نظریه رژیم‌هاست.

۳. رویکرد نظری

۱.۳ نظریه رژیم‌ها

علاوه‌بر گستردگی حوزه کاربردی نظریه رژیم‌ها، این نظریه اخیراً در حیطه نظری نیز ازجمله موضوعات محوری شده است. «یکی از مهم‌ترین مسائل نظری حوزه روابط بین‌الملل تحلیل، تبیین، و طراحی رژیم‌های بین‌المللی است. در این مسیر شناخت شرایط و الزامات شکل‌گیری رژیم‌ها به‌عنوان پرسش اساسی مطرح خواهد شد» (قاسمی ۱۳۹۲: ۱۷۳) که الزامات آن بنابه تمایز جغرافیای سیاسی سیال است.

۱.۱.۳ مفهوم رژیم

مفهوم رژیم نخست در سال ۱۹۷۵ در آثار نظریه‌پردازانی ازجمله جان راگی پدیدار شد، اما دیدگاه‌های مدرن و نوین در این زمینه مربوط به اوایل دهه ۱۹۸۰ است (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۱۵۴). رژیم‌ها در بستر زمان متحول شده‌اند. در تعریف پوچالا و هاپکینز رژیم‌های بین‌المللی مجموعه‌ای از اصول، قواعد، هنجارها، و روش‌های معمول تصمیم‌گیری‌اند که کنش‌های سیاسی را هدف‌مند و قاعده‌مند می‌سازند (Puchala and Hopkins 1991: 62). از این منظر، هدف از رژیم‌ها نوعی قاعده‌مندی در کنش‌های متعارف است که به آن‌ها جهت می‌دهد؛ گرچه از منظر رئالیسم، قدرت‌واژه محوری رژیم است، در نگاه سازه‌نگاران در نظریه رژیم‌ها ارزش، هنجار، و ایدئولوژی مهم‌ترین عوامل ایجاد رژیم‌های بین‌المللی تلقی می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۱۷۱). در این رویکرد هدف عمده هم‌سانی رویه ایدئولوژیکی است که در دیگر گونه‌ها سودمندی بدیلی برای ایدئولوژی است. البته در این نوع رژیم نیز سودمندی مشترک مدنظر است، اما اولویت با ایدئولوژی است. نقطه مقابل

این تعریف، تعریف جان راگی، اولین واضح این مفهوم، است. رژیم‌های بین‌المللی مجموعه‌ای از قواعد و مقررات و طرح‌ها و تعهدات مالی‌اند که برخی کشورها آن‌ها را لحاظ کرده‌اند و مشروعیت یافته‌اند (Ruggie 1975: 570).

متداول‌ترین تعریف از نظریه رژیم‌ها از کراسنر است. رژیم‌ها مجموعه‌ای از اصول (principales)، هنجارها (norms)، قواعد (rules)، و روش‌های تصریحی و تلویحی تصمیم‌گیری در یک موضوع واحدند که به هم‌گرایی منتهی می‌شود (Krasner 1983: 1). گرچه ارزش‌ها و هنجارها باعث ابهام مفهومی رژیم‌ها شده‌اند، در نظر برخی، ارزش‌ها مرزهای جامعه و دولت را درمی‌نوردند و جهانی می‌شوند (قاسمی ۱۳۹۲: ۱۷۵). از این منظر، ارزش‌ها باعث گستردگی حوزه عملیاتی رژیم در سطح بین‌المللی شده‌اند. در همه گونه‌های رژیم‌ها ارزش وجود دارد، اما شدت و ضعف دارد. این ارزش‌ها در خوانش سازه‌انگاری از رژیم‌ها برجسته می‌شوند. رژیم‌ها بیش‌تر ماهیتی اقتصادی دارند و در پی منفعت‌اند، اما رژیم‌های امنیتی غالباً معطوف به قدرت‌اند و وضعیت تکوین آن‌ها سخت‌تر از دیگر گونه‌هاست. یکی از قواعدی که نقش جهت‌دهی، حتی هویت‌ساز، در رژیم‌ها دارد عرف است. عرف‌ها در قالب رژیم‌ها بر اثر تکرار نسبتاً پایدار می‌شوند (Krasner 1982: 203). در بسیاری از ره‌یافت‌های حقوقی عرف‌ها به‌مثابه قانون‌اند. عرف‌ها نیز به‌منزله ارزش‌ها و هنجارها برای تعریف و کاربست رژیم حیاتی‌اند. بنابراین مفهوم رژیم خاصیتی چندبعدی دارد.

۲.۱.۳ کارویژه دوسویه (قابلیت عملیاتی در دو ره‌یافت واقع‌گرایی و لیبرالیسم)

مهم‌ترین ویژگی نظریه رژیم‌ها و قوی‌ترین استدلالی که این نظریه را در تحلیل روابط ایران و عربستان سعودی ساری و جاری می‌داند کارویژه دوسویه و طیف عملیاتی آن در هر دو رویکرد متناقض واقع‌گرایی و لیبرالیسم است؛ زیرا غالب نظام‌ها فقط دامنه اجرایی در یکی از مکاتب موجود را دارند. مثلاً سرمایه‌داری خاص لیبرالیسم و کمونیست ویژه سوسیالیسم است، اما این نظریه از مزایای هر دو ره‌یافت بهره می‌برد. به‌اعتباری، عنصر همکاری را از لیبرالیسم به‌گونه‌ای اخذ می‌کند که توان اجرایی در محیط رئالیستی را نیز دارد. علاوه‌بر این که عنصرهایی از قبیل تنش و تعارض در رئالیسم را تقلیل می‌دهد، به‌گونه‌ای که دو قطب مخالف (ایالات متحده و روسیه) فقط از طریق این نظریه قادر بودند همکاری‌هایشان را در حوزه‌های مشترک قوام بخشند. در نظریه رژیم‌ها گرچه قاعده‌مندی شرط است، رژیم‌های غیررسمی نیز کاربرد دارند. رژیم حاکم بر تنش‌زدایی بین آمریکا و

شوروی در طول دهه ۱۹۷۰ در دوران جنگ سرد مصداق یک رژیم غیررسمی است (Puchala and Hopkings 1991: 249). البته غیررسمی بودن به منزله بی‌قاعدگی نیست. اعلامیه ۱۸۶۸ سن پترزبورگ اولین گام در راستای خلع سلاح جهانی است که با پروتکل ۱۹۲۵ ژنو مبنی بر ممنوعیت استفاده از سلاح‌های شیمیایی ادامه یافت (قاسمی ۱۳۹۲: ۲۷۸). نظر به این که دو قدرت هژمونیک، که بیش‌ترین تعارض را داشتند، موفق شدند از طریق این ره‌یافت به مقاصد مشترکی، هرچند در محورهای خاص، دست یابند، ایران و عربستان نیز با وجود اختلاف دیدگاه‌هایی که دارند قادرند از این طریق، دست‌کم در موضوعی خاص، به هم‌گرایی (سود حاصل از نفت) برسند. اتفاقاً، برخی محققان محیط رئالیسم را اولین دامنه اجرایی رژیم‌ها می‌دانند و بر این باورند که دیدگاه رئالیستی نخستین و مهم‌ترین منظر توجه به شکل‌گیری رژیم‌هاست (همان: ۲۸۴)؛ زیرا در نظریه رژیم‌ها هدف غایی سود و منفعت است که در قالب گزینش عقلانی تکوین می‌یابد و از این حیث مناسب محیط رئالیسم است. وجه تمایز نفع‌رسانی رژیم‌ها از نظریات مربوط به اردوگاه لیبرالیستی و نوکارکردگرایی توجه آن به دولت است. نظریه رژیم‌ها رویکردی دولت‌محور است که بازیگران اصلی آن دولت‌ها هستند و نقش تعیین‌کننده‌ای دارند (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۲۴۰). از این رو، کشورهای خاورمیانه، که دولت در آن نقش اصلی را دارد، محیط مناسبی برای این نظریه است. نظریه‌های قدرت‌محور چگونگی عرضه رژیم‌های بین‌المللی را از دیگر گونه‌های آن بهتر توضیح می‌دهند (همان). قوی‌ترین استدلال در کارویژه دوسویه این است که در نظریه رژیم‌ها دو عنصر همکاری و تعارض توأمان مشهود است و نکته اصلی تبدیل تعارض‌ها به همکاری است (قاسمی ۱۳۹۲: ۱۷۷). این اجتماع ضدونقیض رژیم‌های بین‌المللی را نباید فارغ از دولت ملی تصور کرد، بلکه عنصر بنیادی آن دولت است که در صدد خودمحرکی است (Keohan 1984). رویکرد اساسی رژیم‌ها قابلیت در وضعیت آنارشیک است. با این که رژیم‌ها در وضعیت آنارشیک قابلیت اجرایی دارند، برخی خلاف این رویکرد را اتخاذ کرده‌اند و معتقدند که تصور کلاسیک از آنارشی مانع تکوین رژیم‌های بین‌المللی است (Stein 1982: 324). البته باورهای منتج از نئولیبرالیسم شامل این محدودیت نمی‌شود.

۳.۱.۳ منفعت‌طلبی

در نظریه رژیم‌ها کشورها واحدهای عاقل و سودجویی تعریف می‌شوند که در صدد بیشینه‌سازی منفعت خود هستند و عمدتاً منافع درازمدت را بر کوتاه‌مدت و میان‌مدت ترجیح می‌دهند (Wagner 1983: 146). از این حیث، این نظریه توان اجرایی را در

وضعیت رئالیسم که واحدها درصدد پیشینه‌سازی سود هستند دارد. یکی از محققان معتقد است گروه‌های سیاسی، که درصدد پیشینه‌سازی منافع خود هستند، سعی دارند تا از طریق هم‌گرایی سیاسی به‌مدد نهادهای فراملی سود شخصی خود را تأمین کنند (Lindberg 1966: 374). بنابراین بهترین بستر این هم‌گرایی نظریه رژیم‌هاست؛ چراکه از طرفی، برخلاف نولیبرالیسم، که درازای همکاری واحدها به کمینه سود قانع است (حتی اگر برای بازیگر مقابل سود بیشینه مفروض باشد که این مفروض آن را خاص محیط‌های مبتنی بر حاصل جمع مضاعف می‌کند و نوعی تقلیل‌گرایی محیطی محسوب می‌شود)، ویژگی بنیادی و مفروض اصلی نظریه رژیم‌ها پیشینه‌سازی سود برای هر دو طرف است، حتی اگر این سود خودخواهانه باشد.

این گستره کارکردی نظریه یادشده را قابل کاربرد در محیط‌های آنارشیک نیز می‌کند و این کارویژه دوسویه را از طریق تغییر ساختار بازی انجام می‌دهد. رژیم‌های بین‌المللی از طریق تغییر در شیوه محاسباتی منفعت کشورهای عضو انگیزه آن‌ها را برای تغییر رویکرد به همکاری افزایش می‌دهند (Keohane 1984: 26). این ساختار به‌گونه‌ای میانه و شبیه به رویکرد گروسیوسی است. از نظر اوران یانگ، که با ایستاری گروسیوسی به قضایا می‌نگرد، رژیم‌های بین‌المللی، به‌مثابه نهادهای اجتماعی، محصول تعاملات بشری در تلافی انتظارات گروهی از بازیگران ذی‌نفع‌اند (قاسمی ۱۳۹۲: ۱۷۷). یکی از عوامل تعیین‌کننده در بستر تکوینی رژیم‌ها، دست‌کم از موضع کارکردی، منفعت‌طلبی در قالب منافع ملی کشورهای مؤسس رژیم است، به‌گونه‌ای که کشورهای منفعت‌طلب و عاقل بر مبنای تحلیل هزینه — فایده آگاهانه رژیم بین‌المللی تأسیس می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۱۵۴). حوزه عملیاتی رژیم‌ها گسترده‌تر از کارکردگرایی است، گرچه یکی از شیوه‌های اعمال رژیم‌ها در قالب کارکردگرایی است که از حیث مفروضات بنیادی متمایز از کارکردگرایی دیوید میترا نی و ارنست هاس است، مشترکاتی نیز با آن دارد و هردو در ردیف نظریات هم‌گرایی‌اند. «درمجموع، محور اساسی این است که دولت‌ها به رژیم‌های بین‌المللی می‌پیوندند؛ چراکه انتظار داشته یا به‌عبارت بهتر محاسبه می‌نمایند که سود عضویت در این رژیم‌ها بیش از هزینه‌های ناشی از عدم عضویت در آن‌هاست» (قاسمی ۱۳۹۲: ۱۹۰). در این میان، نظریه رژیم‌ها تسهیل‌کننده و تضمین‌دهنده سود طرفینی است. به‌عبارت دیگر، کارویژه رژیم‌ها افزایش توانایی واحدها در پیشینه‌سازی سود در سایه انجام توافقات است (Keohan 1984: 355). بنابراین، نظریه رژیم‌ها با توجه به قابلیت‌های متعدد توانایی لازم را برای تبیین سازوکارهای حاکم بر روابط ایران و عربستان در وضعیت کنونی دارد.

۲.۳ نظریه بازی‌ها

صحنه بین‌المللی مانند صفحه شطرنجی است که هر بازیگر عاقلی با تخمین واکنش حریف دست به تغییر مهره خواهد زد، به گونه‌ای که در معرض کیش و مات قرار نگیرد. از این منظر، روابط بین‌الملل گونه‌ای از بازی‌هاست، با این پیش‌فرض که هر بازیگر عاقل در صدد برد و افزایش سود خود است و به همان نسبت از باخت نگران است. اندیشمندان روابط بین‌الملل برای شبیه‌سازی چندین بازی را طراحی کرده‌اند که قواعد هریک با دیگری متفاوت است، اما بیشینه‌سازی سود تقریباً فصل مشترک تمامی آن‌هاست. حال این افزایش سود یا به قیمت کاهش سود دیگر بازیگران است (سود نسبی)، که در محیط رئالیسم از آن به قاعده بازی با جمع جبری صفر یاد می‌شود، یا فارغ از سود دیگران است حتی اگر در این حرکت و کنش سود بیش‌تری به طرف مقابل برسد (سود مطلق). این ره‌یافت در محیط لیبرالیسم و براساس قاعده بازی با جمع جبری غیرصفر یا مضاعف است. غالب اندیشمندانی که به مفیدبودن نظریه بازی‌ها در ترسیم روابط بین‌الملل اعتقاد دارند متفق‌اند که روابط بین‌الملل را می‌توان به بهترین شکل در قالب یک بازی چندنفره با حاصل جمع مضاعف مفصل‌بندی کرد (دوثرتی و فالتزگراف ۱۳۷۲: ۷۸۹).

از آن‌جاکه نظریه بازی‌ها منتج از رژیم‌هاست و باتوجه به این که ره‌یافت منفعت‌محور و نظریه رژیم‌ها مبتنی بر انتخاب عقلایی است، نظریه بازی‌ها چهارچوب نظری و روش مناسبی را برای نظریه رژیم‌های بین‌المللی تمهید می‌کند (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۱۸۹). در این میان، علاوه بر واحدهای سیاسی نیز دخیل‌اند. نهادهای سیاسی در قالب رژیم‌ها و بنابه قواعد بازی، سازکارهای حل و فصل منازعات را از طریق منافع طرفینی فراهم می‌کند (Hodges 1987: 246). در نظریه بازی‌ها چون دو طرف برمبنای انتخاب عقلایی در صدد بیشینه‌سازی سودند، نظریه رژیم‌ها کارایی دارد. دهقانی فیروزآبادی نیز در کتاب نظریه‌های هم‌گرایی و رژیم‌های بین‌المللی پردازش بازی‌ها را ذیل مباحث رژیم‌ها آورده است. نظریه بازی‌ها بخشی از ریاضیات کاربردی است که رفتار استراتژیک بازیگران را در راستای گزینش عقلانی بررسی می‌کند (Zeev et al. 2006: 664- 689). بنابراین، نظریه بازی‌ها نیز به‌منزله یک نظریه مکمل در تحلیل روابط بین دو کشور ایران و عربستان کاربرد دارد.

۱.۲.۳ معمای زندانی (قاعده بازی با جمع جبری صفر)

به‌نظر می‌رسد که بازی معمای زندانی به‌خوبی می‌تواند در وضعیت کنونی روایت‌گر روابط دو کشور ایران و عربستان باشد. قواعد این بازی در روابط بین‌الملل مشهود است.

مثلاً، در مواردی عربستان سعودی با این که می‌دانست متضرر می‌شود، اما به‌خاطر رقابت و دشمنی با ایران قیمت نفت را کاهش داد، ولی در جو اعتماد و محیط قاعده‌بازی با جمع غیرصفر هر کشور به سود خود می‌اندیشد، حتی اگر سود دیگری در این بازی بیش‌تر از او باشد. جمع جبری صفر معادل وضعیت بن‌بست است که برد یک بازیگر به‌مثابه باخت دیگری است.

در بازی‌ها و نظریهٔ رژیم‌ها باید حداکثر سعی شود رویکرد اتخاذشده به‌منزلهٔ باخت بازیگران قدرت‌مند نباشد و گرنه درصد تغییر قواعد بازی خواهند بود. ایالات متحده در کشورهای جنوب غربی آسیا مانع محیط همکاری‌جویانه شده و باعث ترویج و بسط معمای زندانی گردیده است (Miller 2001: 211). بر مبنای منطق حاکم بر بازی معمای زندانی، واحدها در گزینهٔ همکاری نفع متقابل دارند، ولی بیش‌تر به‌دلیل دخالت بازیگر ثالثی این همکاری محقق نمی‌شود (قاسمی ۱۳۹۲: ۲۹۰). در قاعدهٔ بازی ایران و عربستان بعد از انقلاب اسلامی همواره آمریکا نقش اصلی نیروی مداخله‌گر را برعهده داشته است؛ زیرا در این بین (بی‌اعتمادی ایران و عربستان) بیش‌ترین سود از طریق فروش تسلیحات و حضور نظامی در خلیج فارس عاید او شده است. در این بین، باید مسئلهٔ دخالت بازیگر اصلی حل شود. حل معمای قدرت مداخله‌گر از شرایط اولیهٔ رژیم امنیتی است (قاسمی ۱۳۹۲: ۲۷۶). در این رویکرد ساختار باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که بیش‌ترین سود را برای بیش‌ترین بازیگران رقم زند تا حتی‌الامکان نظر ناراضیان را نیز جلب کند؛ بنابراین، در این چنین نیاز به هوشمندی و اجماع است. بهترین راه‌برد مشترک برای گذار از معمای زندانی به همکاری متقابل تغییر ساختار منفعت است (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۲۱۰)، به‌گونه‌ای که بتواند بیشینهٔ منافع دو طرف را تعریف و تمهید کند.

در بازی معمای زندانی ترس غالب از این است که شرکای هریک از بازیگران آن‌ها را بفریبند (Keohane 1982: 335)؛ از این رو، تکروی به‌مثابهٔ شالوده‌شکنی رژیم‌ها و بازی‌ها خواهد بود و ضررش متوجه واحد تکرو و خودخواه نیز خواهد شد. تکروی و خودسری از آفات رژیم است، این در حالی است که رژیم برپایهٔ انگارهٔ مشترک قوام می‌یابد. رژیم‌های بین‌المللی فقط زمانی تکوین می‌یابند که کارگزاران روابط بین‌المللی از تصمیمات خودسرانه احتراز کنند و در قالب تصمیم مشترک اقدام کنند (Stein 1982: 324). «با ورود مداخله‌گر معمای امنیت در خاورمیانه در قالب مدل معمای زندانی شکل می‌گیرد» (قاسمی ۱۳۹۲: ۳۰۶).

۲.۲.۳ شکار گوزن (قاعده بازی با جمع جبری مضاعف)

اگر در بازی معمای زندانی قواعد بازی به‌نحوی تغییر کند که اعتماد و اطمینان طرفینی تبدیل به بی‌اعتمادی شود، بازی شکار گوزن شکل می‌گیرد. در این بازی هم مثل بازی معمای زندانی قرار نیست هیچ طرفی از سود خود برای تأمین سود دیگری صرف‌نظر کند یا حتی از سودش کاسته شود، بلکه گزاره نبود همکاری به‌مثابه فرار گوزن و بی‌بهره‌ای یا کمی بهره هر دو طرف خواهد بود. در این بازی دو یا چند شکارچی برای شکار گوزن آماده‌اند. درضمن، خرگوشی نیز در تیررس است. در این‌جا چند حالت ممکن است اتفاق بیفتد: حالت اول، همه با هم برای شکار گوزن همکاری کنند. در این صورت، هر بازیگر به‌نحو اقناع‌کننده‌ای از سود شکار بهره می‌برد و حالت ایدئال است. اگر یکی از شکارچیان که به خرگوش نزدیک‌تر است با بی‌اعتمادی به دیگر بازیگران و شکارچیان به او شلیک کند، گرچه سود اندکی برایش تأمین می‌شود، بقیه شکارچیان و البته خود او نیز از سود بزرگ‌تری بی‌بهره‌اند. بدین معنی که با فرار گوزن دیگر بازیگران نیز بی‌بهره خواهند ماند. هم‌چنین، اگر تمام شکارچیان به خرگوش شلیک کنند، همه باید به سود بسیار اندکی اکتفا کنند (دوئرتی و فالتزگراف ۱۳۷۲: ۷۹۶). مصداق‌یابی این بازی در عملکرد ایران و عربستان این است که هرگونه تکرور عربستان (یا احیاناً ایران) در فروش بهای اندک نفت و دیگر تصمیمات راهبردی به‌مثابه شلیک به خرگوش و فرار سود بزرگ‌تر (قیمت واقعی نفت و میزان استخراج آن) است. در این نوشتار روابط ایران و عربستان در دو وضعیت موجود و مطلوب مفصل‌بندی شده است و چگونگی گذار از وضعیت موجود و نیل به وضعیت مطلوب نیز تبیین گردیده است. ایران و عربستان می‌توانند قواعد بازی شکار گوزن را به‌نحوی تعریف کنند که با شکار گوزن به‌جای خرگوش (فروش نفت در اوضاع واقعی به‌جای متضررشدن حاصل از قیمت پایین برای ضربه‌زدن یکی به دیگری) بستری را فراهم کنند تا تمام بازیگران منطقه‌ای از آن بهره‌وافی ببرند.

۴. ایران و عربستان: وضعیت موجود

۱.۴ فضای رئالیستی

بیش‌تر مقالات موجود نظریه موازنه تهدید را در روابط دو کشور مفروض گرفته‌اند که البته حقیقت نیز دارد. به این علت که بیش‌تر کشورهای جنوب غرب آسیا جامعه مدنی تکوین‌یافته‌ای ندارند و درعوض بدنه دولت فربه است، نتوانسته‌اند مفروضات لیبرالیستی را

به‌منظور کاهش تنش تجربه کنند و هنوز دوران وستفالیا را طی می‌کنند. درهمین باره، باتوجه‌به فضای رئالیستی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، عربستان هرگونه قدرت‌یابی ایران را در منطقه به زیان خود می‌داند و در چهارچوب بازی با حاصل جمع صفر درصدد مقابله با قدرت منطقه‌ای ایران برآمده است (آرم ۱۳۹۵: ۷۴). تنش بین ایران و عربستان و دنیای عرب را در بستر زمانی بعد از انقلاب می‌توان به این ترتیب نام برد: تحولات جنگ عراق (۲۰۰۳)، جنگ حزب‌الله و اسرائیل (۲۰۰۶)، انقلاب‌های عربی و جنگ داخلی سوریه (۲۰۱۱)، ظهور داعش (۲۰۱۴)، و جنگ یمن (۲۰۱۵) (نورعلی‌وند ۱۳۹۶: ۸). البته این بحران موارد یادشده را در بر نمی‌گیرد، بلکه بحران امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه تابعی از معماری نظام بین‌الملل و چگونگی توزیع قدرت بین بازیگران مؤثر منطقه‌ای از قبیل ایران، عربستان، و ترکیه است (مصلی‌نژاد ۱۳۹۵: ۱۰۶۸). در نظریات رئالیستی هرگونه تلاش در کسب برتری منطقه‌ای یا بین‌المللی با واکنش دیگر بازیگران روبه‌رو می‌شود (همتی و ابراهیمی ۱۳۹۷: ۲۳۰). مهم این است که این رویکردهای تهاجمی نباید نهادینه شوند، بلکه باید در نقطه‌ای پایان یابند.

۲.۴ فضای رقابتی

برخی محققان خارجی ژئوپلیتیک کنونی خلیج فارس را زیر سلطه رقابتی میان سه کشور قدرت‌مند ایران، عربستان، و عراق می‌دانند. بر همین اساس، شش حوزه تنش‌زا را در این منطقه با محوریت این سه کشور موردشناسایی قرار داده‌اند: قلمروی، اقلیت‌های مذهبی و نژادی، نفت، مسابقه تسلیحاتی، منازعه در حوزه سیاست خارجی، و مداخله در امور داخلی یک‌دیگر (Holiday 1996: 12). اما با سقوط صدام و خروج عراق از صحنه رقابت اکنون رقابت میان ایران و عربستان سعودی در منطقه خلیج فارس افزایش یافته است (Trill 2011: 14). جدی‌ترین و درعین‌حال علنی‌ترین صحنه هم‌آوردی و قدرت‌نمایی ایران و عربستان سعودی پروژه بحران‌خیز سوریه، یمن، و لبنان است. جنگ داخلی سوریه و نقش روبه‌گسترش ایران در عراق پس‌اصدام، که عربستان همواره از آن تعبیرهایی هژمونیک برای قدرت ایران داشته است، از دیگر عواملی است که تنش را در روابط تهران و ریاض تشدید کرده است. دراین باره، عربستان به‌طور علنی از مخالفان دولت بشار اسد حمایت کرد (آرم ۱۳۹۵: ۷۹). عربستان سعودی به‌علت محافظه‌کاری و به‌منظور حفظ وضع موجود و شاید به‌علت ترس از اشاعه این آزادی‌خواهی‌ها به خاک عربستان و نظام

سیاسی آن همواره از بهار عربی نگران بوده است، اما درخصوص بحران سوریه عکس آن را انجام کرده است. درمجموع، معادلات در سوریه آن‌گونه که عربستان در نظر داشت پیش نرفت (نورعلی‌وند ۱۳۹۶: ۸). بنابراین، همین موضوع باعث تقویت رئالیسم تهاجمی عربستان سعودی شد. در ادبیات راه‌بردی عربستان در مواجهه با ایران در سال ۲۰۱۵، نشانه‌هایی از تهدید و تشدید بحران مشاهده می‌شود. نشانه‌های چنین ادبیاتی در سیاست عملی عربستان در بحرین، یمن، سوریه، عراق، و لبنان نیز مشهود است (مصلی‌نژاد ۱۳۹۵: ۱۰۶۷)، که به‌طور کلی فضای ابهام‌آلود و تاریکی را بر روابط دو کشور حاکم کرده است.

یکی دیگر از صحنه‌های حضور رقابتی ایران و عربستان بحث نفوذ اقتصادی و راه‌بردی ایران در عراق بود که در این زمینه ایران به موفقیت‌های اقل‌کننده‌ای رسید. درهمین‌باره، عربستان در پی موازنه قدرت با ایران همواره تلاش کرده است تا خلأ قدرتش را در عراق جبران کند. پس از سقوط صدام، زمینه برای ورود بازیگران منطقه‌ای نظیر ایران و عربستان در تحولات عراق فراهم شد (دهشیری و حسینی ۱۳۹۵: ۱۲۹).

موضوع اختلاف‌ها، هرچه باشد، نهاده شدن تعارض‌ها و ماندگاری و پایداری آن‌ها در تضاد منافع هر دو طرف است. اگر عربستان سعودی درصدد این باشد تا با حذف یک بازیگر (ایران) آورده بیش‌تری از سود نفت عایدش شود، این برداشت اشتباه است؛ زیرا در محیط آنارشیک، چنان‌چه یک بازیگر منافع خود را، به هر علت، در خطر کلی دید، شاید قادر باشد قاعده بازی را به‌گونه‌ای از نظم و قاعده‌مندی خارج کند که سود هیچ بازیگری تأمین نشود. به عبارت دیگر، در صورتی که ایران به سود واقعی خود از نفت خلیج فارس نرسد، اجازه بهره‌وری یک‌جانبه عربستان را نیز نخواهد داد. عربستان نفت خود را از طریق تنگه‌های هرمز و باب‌المندب به خارج صادر می‌کند و در صورتی که تنگه‌های یادشده بسته شوند، صادرات نفت این کشور قطع خواهد شد (همتی و ابراهیمی ۱۳۹۷: ۲۳۶). یکی از محظورات فضای آنارشیک خطر پیوسته‌ای است که همه بازیگران را در فضای بی‌اعتمادی تهدید می‌کند.

۳.۴ تضادهای ایدئولوژیک

ایران و عربستان دو کشور مهم عضو سازمان همکاری اسلامی به‌شمار می‌آیند و دین واحد، خدا، کتاب، پیامبر، و قبله واحد دارند که هرکدام از این‌ها می‌تواند عامل هم‌گرایی محسوب شود. باوجوداین، در بیش‌تر مقالات یکی از عوامل واگرایی بین دو کشور تضادهای

ایدئولوژیک عنوان شده است. در همین باره، یکی از محققان معتقد است در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه عربستان سعودی با مذهب رسمی وهابیت همواره خود را در یک رقابت با ایران شیعی تلقی می‌کند (Sajadi 1993: 75). به نظر می‌رسد که این رویکرد اختلاف‌انگیز قبل از آن‌که ریشه در رفتارهای دو کشور داشته باشد انعکاسی از تفکرات اندیشمندان خارجی است. به طوری‌که آن‌ها همواره اهداف ایران را در منطقه خلیج فارس اشاعه تفکر شیعی، تعمیم نفوذ خود به مثابه قدرت هژمون منطقه‌ای، کاهش حضور نظامی آمریکا و مشروعیت‌نداشتن آن در منطقه، و گسترش نفوذ بر گروه‌های مخالف این کشور و رقابت با عربستان سعودی در منطقه خلیج فارس معرفی کرده‌اند (Cordesman 2011: 5).

این محققان به جای تأکید بر اندیشه هم‌گرایی کلی‌نگر اسلامی به واگرایی‌های جزئی‌نگر شیعی و سنی روی آورده‌اند. در عین حال، واقعیت این است که برخلاف قرآن، روایات، و تاریخ پیامبر، که کارویژه اصلی دین را «اتحاد» معرفی می‌کند، تمسک به فرقه‌گرایی مذهبی اکنون در عمل باعث افتراق و واگرایی منطقه اسلامی شده است. این در حالی است که دو کشور با مبنای قرارداد سنت نبوی و فارغ از اندیشه تقلیل‌گرایانه مذهبی قادرند درباره مشترکاتی که دست‌کم به نفع آن‌هاست، به اجماع برسند و این دور از انتظار نیست. هم‌گونی هدف باعث اشتراک در نظام‌های ارزشی می‌شود که مقوم نظریه رژیم‌هاست. ملاک کشورها در درک مسائل مشترک، نظام‌های ارزشی، هنجاری، و ایدئولوژی است (Haggard and Simmons 1987: 510). مطابق نظر سازه‌انگاری، انگاره‌های هویتی نقش مهمی در تعریف دوستی‌ها و دشمنی‌ها دارند. ایران و عربستان همان‌گونه که در وضعیت موجود براساس هویت‌های متغیر الگوهای خاص و جزئی‌نگری را از اسلام با عنوان «اسلام شیعی و سلفی» معرفی کرده‌اند (زنگنه و حمیدی ۱۳۹۵: ۱۴۳-۱۶۹) قادرند در وضعیت مطلوب برپایه همین الگو (سازه‌انگاری) هویت‌های واحدی را بازتعریف کنند. همان‌گونه که آمریکا و شوروی نیز برپایه تغییر و اصلاح هویتی تعریف جدیدی را از یک‌دیگر ارائه دادند تا مطابق نظریه رژیم‌ها توانستند به هم‌گرایی برسند.

۵. ایران و عربستان: وضعیت مطلوب در فضای رژیم‌ها

در وضعیت کنونی و پیچیدگی‌های روابط بین واحدها، برخی محققان معتقدند در نظام‌های بین‌المللی گریزی از کاربست نظریه رژیم‌ها نیست و کشورها خواسته یا ناخواسته با آن مواجه‌اند (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۱۵۳). این نوع نگاه وسعت‌نگر به نظریه رژیم‌ها لزوم

کاوش آن را دوچندان می‌کند. این انگاره درمورد روابط ایران و عربستان با رویکردی مبتنی بر سود مشترک (نفت) و به‌علت اولویت مسائل اقتصادی بر فرهنگی و سیاسی در هم‌گرایی اهمیتی کاربردی و استراتژیک می‌یابد. کاربست راهبردهای جهانی در آغاز هزاره سوم برای عربستان سعودی اجتناب‌ناپذیر است (Niblock 2006: 132). البته این الزام برای ایران نیز موضوعیت دارد و در همین باره دو طرف می‌توانند با بهره‌وری از نظریه رژیم‌ها کنشی هدف‌مند در نیل به جامعه جهانی داشته باشند.

در بحث رویکرد نظری، به قابلیت نظریه رژیم‌ها و میدان عمل دوگانه آن در فضای رئالیسم و لیبرالیسم اشاره شد. باوجود موانعی که نواقع‌گرایان در همکاری ایجاد می‌کنند، با بهره‌گیری از نظریه رژیم‌ها در محیط آنارشی هم‌کاری میسر و مقدور است (Axelord amd Keohane 1985). بنابراین در این فرض با این‌که مقالات موجود فضای خاورمیانه و به‌ویژه ایران و عربستان را آنارشی تلقی کرده‌اند، همکاری در سایه رژیم‌ها در محیط آنارشی امکان‌پذیر است، اما واحدها باید دست‌کم برای پیشینه‌سازی سود، نه واگذاری آن به رقیب، به این درک مشترک برسند و پیش‌نیاز این درک مشترک دو عنصر هوش‌مندی و نوعی والتاریسم (استقلال فکری و اراده فارغ از وابستگی و اجبار) است. اصولاً، نظریه رژیم‌ها براساس برخی اصول بنیادینی تکوین می‌یابد که قبول آن‌ها توسط واحدها بیش‌تر به‌صورت داوطلبانه خواهد بود (قاسمی ۱۳۹۲: ۱۷۷). این حداقل اقدام راهبردی هریک از بازیگران است که درصدد سود بیش‌ترند. بنابراین کاربست نظریه رژیم‌ها می‌تواند برای هر دو کشور راه‌گشا باشد.

۱.۵ تغییر رویکرد در سیاست خارجی عربستان

عربستان سعودی دولتی محافظه‌کار و خواهان وضع موجود تلقی می‌شود (Kinninmont 2106). بازیگران عرصه روابط بین‌الملل نیز از همین منظر به عربستان سعودی نگریسته‌اند. البته نوعی تغییر رویکرد از سنت به مدرنیته در عربستان دوره ملک سلمان مشهود است که روندی تند دارد. پس از درگیری عربستان سعودی در جنگ یمن، که هزینه سنگینی برای عربستان داشت، تحولی در کنش نظامی عربستان از اتکا به واشنگتن به خودکفایی آغاز شد (احمدیان ۱۳۹۵: ۱۰۴). درواقع، نخبگان نسل جدید سعودی بر این باورند که رویکردهای سنتی و محافظه‌کارانه گذشته در وضعیت جدید قادر به تأمین منافع و امنیت آل‌سعود نیست و این کشور چاره‌ای جز درپیش‌گرفتن رویکردهای جدید تهاجمی و معطوف‌به به‌کارگیری تمامی عناصر قدرت در جهت موازنه قوا در سطح منطقه‌ای ندارد (اسدی ۱۳۹۵: ۱۱۳).

تنش بین کشورها در روابط بین‌المللی امری اجتناب‌ناپذیر است و این مسئله درخصوص روابط ایران و عربستان نیز وجود دارد، اما پیچیدگی‌هایی باعث تداوم این روابط تیره‌شده است که در آثار فراوانی به تفصیل موردبررسی قرار گرفته است که از آن جمله می‌توان به تعارض‌های ایدئولوژیک و اختلاف‌های استراتژیک اشاره کرد که خروج ایران از اردوگاه غرب و بقای عربستان در این اردوگاه و وابستگی شدید عربستان به آمریکا از مهم‌ترین علل بقای این روابط نه‌چندان شفاف است. به‌نظر می‌رسد، باید عربستان استقلال عمل خود را به آمریکا و جامعه جهانی از حیث رهایی از تصمیم‌سازی روابط این کشور در کاخ سفید و تعیین حدود مرز آن نشان دهد و روابط حسنه‌ای با قدرت‌های منطقه ازجمله ایران داشته باشد.

به‌نظر می‌رسد که امروزه عربستان سعودی به این مهم رسیده است که برای بقا و حل معضل امنیت نمی‌تواند فقط به ایالات متحده متکی باشد. بینشی که جمهوری اسلامی ایران قبلاً به آن رسیده بود و این انگاره مشترک نقطه عزیمت مناسبی برای هم‌گرایی در سایه نظریه رژیم‌هاست؛ چون در نظریه رژیم‌ها بیش از همه ارزش‌ها و باورهای مشترک سرآغاز هم‌گرایی است. این بزرگ‌ترین وجه اشتراک دو کشور است. ایالات متحده باید اکنون منتظر پاسخ منفی عربستان به خواسته‌های یک‌جانبه و سلطه‌مآبانه کاخ سفید باشد که این رویکرد الزاماً نباید از نوع تعارض و تضاد باشد، بلکه فقط ندای استقلال خواهد بود. همان‌گونه که کسی گمان نمی‌کرد در عرض چند سال در ایران، که حیات خلوت آمریکا بود، ندای آمریکاستیزی آغاز شود. این استقلال‌طلبی در تجربیات ریاض و آگاهی از بی‌وفایی ایالات متحده به سقوط یاران سستی و دیرآشنایی چون حسنی مبارک و محمدرضاشاه ریشه دارد که به‌نوعی نگرانی در مقامات عربستان تبدیل شده است (ibid.). عربستان سعودی اکنون دریافته است که با ظهور قدرت‌های نوظهوری چون روسیه و چین، قدرت هژمونیک ایالات متحده به میزان محسوسی کاهش یافته است و با روابط مناسبی که ایران با این کشورها دارد راهی جز کاهش وفاداری‌های سستی به آمریکا و تعدیل مناسبات به جبهه‌های مقابل (ایران، روسیه، و چین) ندارد.

عربستان سعودی توافق هسته‌ای با ایران را انصراف یا دست‌کم تضعیف نیروی هژمونیک ایالات متحده در تضمین امنیت خلیج فارس تلقی می‌کند (Hannah 2016). این انگاره با سخنان اخیر ترامپ مبنی بر الزام عربستان به پرداخت تمامی مخارج حضور نیروهای نظامی در خلیج فارس (Independent 2018) تقویم و تحکیم می‌گردد. دیگر محققان نیز بر این نکته تأکید کرده‌اند. عربستان سعودی از به‌هم‌زدن قواعد بازی خلیج

(فارس) توسط آمریکا، به‌نحوی که ترتیبات کنونی منافع عربستان را مخدوش کند، نگران است (Schenker 2106). این نگرانی عربستان منطقی است و البته تمهیدی برای بسترسازی روابط با ایران تلقی می‌شود. اکنون موقع آن است که عربستان بداند که قرارگرفتن در هر جبهه‌ای و مخالفت با دیگران ممکن است به مسائل و مشکلات پیش‌بینی‌ناپذیری منتهی شود. پس بهتر است که عربستان و البته ایران نیز در چشم‌انداز آتی حتی با کشورهایی که در گذشته ایستاری خصمانه داشته‌اند هم‌گرایی کنند، زیرا در این صورت سود همگانی تأمین می‌شود. در این جهان پرمنازعه دولت‌ها یا مجموعه‌ای از دول منطقه‌ای قادرند در جهت‌دهی سیاست خارجی‌شان از کلکسیونی وسیع شامل ابزار متعدد بهره‌گیرند تا به هم‌گرایی برسند. این ابزار عبارت است از دیپلماسی، بروکراسی، تبلیغات، روابط اقتصادی، براندازی و جاسوسی، مداخله‌های خفیف، و ارتش (مصلی‌نژاد ۱۳۹۵: ۱۰۷۱).

۲.۵ نیروی هژمونیک‌ساز نفت

یکی از عمده‌ترین منابع هویت‌ساز ژئوپلیتیک منابع طبیعی و خدادادی است. پتانسیل ذخایر نفت/ گاز و تولیدات آن، باتوجه‌به ژئوپلیتیک بارور منطقه، باعث می‌شود کشورها در عرصه سیاست خارجی ملاحظات ویژه‌ای در تصمیم‌گیری اتخاذ کنند (کاظمی و دارابی ۱۳۹۵: ۸). چنان‌چه تصمیمات سیاسی فارغ از رویکرد داده — ستانده باشند، احتمال باخت افزایش می‌یابد. در نظریه رژیم‌ها و در معنای موسع تمامی ره‌یافت‌های هم‌گرا تعریف یک حوزه موضوعی خاص بایسته‌ای استراتژیک است که تصمیمات و کارویژه‌ها باید فقط در آن حوزه عملیاتی شوند. از منظر دانش و شناخت مشترک، قبل از آن‌که کشورها در قالب انتخاب عقلانی رژیمی تأسیس کنند، باید به درک مشترک و متعارفی از موضوع رژیم برسند (Hass 1958). این درک مشترک منوط به شناخت طرفینی است که دست‌کم تاحدودی از نیت خیرخواهانه یک‌دیگر آگاه باشند. اتحاد گروهی از کشورها که با اهداف و مقاصد خاص و مشترک اقتصادی، سیاسی، و دفاعی انجام می‌شود زمینه‌های هم‌گرایی منطقه‌ای را تسهیل می‌کند (حافظ‌نیا و رومینا ۱۳۸۵: ۶۷). این اهداف و مقاصد خاص باید قبل از تکوین رژیم‌ها صورت گیرد. درهمین‌باره، یانگ نیز در تعریف رژیم‌ها بر حوزه موضوعی تأکید می‌کند (Young 1980: 323). البته بیش‌تر اندیشمندان واضع این نظریه نیز این‌گونه‌اند. اولین متغیرهایی که نقش تعیین‌کننده‌ای برای رژیم دارند مربوط به موضوع رژیم‌اند (Getz 2006: 528). تعیین موضوع رژیم از ابهام اجرایی آن می‌کاهد و به کنش و تصمیم نوعی شفافیت، هدف‌مندی، و جهت‌گیری می‌دهد.

علاوه‌براین، درخصوص موضوع رژیم‌ها ماهیت و بافتار اقتصادی موضوع نیز اهمیت دارد، زیرا رژیم‌ها ماهیتاً در همکاری‌های اقتصادی معنا می‌یابند، چون براساس منفعت‌طلبی بنا شده‌اند. اولین مدل تحول در رژیم‌های بین‌المللی مدل مبتنی بر فرایندهای اقتصادی است (قاسمی ۱۳۹۲: ۱۹۳). کارکرد بیشتر نظریه رژیم‌ها حوزه‌های اقتصادی و تجارت است که در این زمینه می‌توان به تجربه‌های موفق اقتصادی و تجاری‌ای چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و موافقت‌نامه‌های عمومی تعرفه و تجارت در قالب نظام برتون و وودز اشاره کرد (Strang 1987: 557). نظر به این‌که اقتصاد دو کشور ایران و عربستان بر محور بنیادی نفت بنا شده است، این مزیت می‌تواند سرآغاز مناسبی برای فصل تازه‌ای از همکاری‌ها باشد که می‌توان آن را به دیگر حوزه‌ها نیز تعمیم داد. امروزه، منبع پایان‌پذیر نفت، صرف‌نظر از نگاهی ابزارگونه به آن، نیرویی هژمونیک‌ساز است. اکنون لازم است شیوه‌های برداشت از نفت براساس قوانین حقوقی و نهادهای بین‌المللی باشند. براساس یافته‌های علمی، در حالتی که کنترل تولید در دست شرکت‌های بین‌المللی باشد، میزان تولید بیش‌تر از حالتی است که بهره‌برداری و کنترل تولید را دولت میزبان انجام می‌دهد (بهادری و دیگران ۱۳۹۵: ۱). از این منظر نیز نیاز به یک رژیم بین‌المللی محسوس است. اقتصاد کشورهای حوزه خلیج فارس، از قبیل ایران و عربستان سعودی، که منابع فراوان نفت و گاز دارند، بیش‌تر به تولیدات ناشی از این بخش وابسته است. براساس آمار اعلامی بانک جهانی سهم رانتهای نفتی از تولید ناخالص داخلی برای دو کشور ایران و عربستان سعودی در سال ۲۰۱۴ به ترتیب ۱۹/۹۶٪ و ۳۸/۹۴٪ بوده است (بانک جهانی ۲۰۱۶). هم‌چنین، براساس اطلاعات منتشرشده سازمان کشورهای صادرکننده نفت خام (اوپک) درآمدهای صادراتی حاصل از نفت خام برابر ۳۵٪ ارزش کل صادرات ایران و ۷۷٪ کل صادرات عربستان سعودی در سال ۲۰۱۵ بوده است (بهادری و دیگران ۱۳۹۵: ۲). این میزان از فایده الزاماً به سامان‌دهی از نوع رژیم‌های بین‌المللی نیاز دارد. در نظر عربستان سعودی، اکنون نفت ابزاری سیاسی است. تاکنون نیز دیپلماسی نفتی (پترو دلار) اصلی‌ترین ابزار سیاست خارجی عربستان سعودی بوده است (احمدیان ۱۳۹۵: ۹۹).

ازسویی، به نظر می‌رسد که سیاست انرژی عربستان قبل از این‌که در تعارض با ایران باشد، در منافع کلان این کشور قابل فهم است، اما در حیطه نظریه رژیم‌ها منافع دو کشور به هم نزدیک می‌شود و در فضای برد — برد شکل می‌گیرد. عربستان سعودی بعد از یک‌تازی در سیاست نفتی و انزوای اقتصادی رقیب دیرینه و پرقدرد خود (ایران) با سیاست دامپینگ سعی در بیرون‌راندن دیگر رقبای خود دارد و از این‌که مدیریت و

تصمیم‌سازی جریان نفت و حتی اوپک را دارد بسیار خشنود است و البته ایران در این پازل همه مقوله نیست، اما بی‌شک مقوله اصلی است. عربستان باید به یاد داشته باشد که منافع در روابط بین‌الملل همواره پایدار نیست.

مسئله‌ای که بهره‌وری مشترک دو کشور را از نفت در قالب نظریه رژیم‌ها با مشکل مواجه می‌کند سود تقریباً برابر است. سود ایران در بهره‌وری از درآمدهای نفتی قابل مقایسه با عربستان نیست و راه‌حل این مسئله عادی‌سازی روابط ایران با جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی است که گرچه در دوره ترامپ با مشکل مواجه شده است، به نظر می‌رسد که با پای‌بندی ایران به برجام در دوره پساترامپ دورنمای قابل‌قبولی در انتظار این کشور باشد. شاید اکنون به علت این محدودیت بستر همکاری‌ها در قالب نظریه رژیم‌ها محیا نباشد، اما این نظریه، همان‌گونه که در رویکرد نظری گذشت، حتی در محیط‌های رئالیستی نیز که به سود نسبی و نه مطلق می‌اندیشد قابلیت اجرا دارد. وانگهی، در مقایسه با قبل ایران پسابرجام بستر بسیار مناسب‌تری برای همکاری بین‌المللی تلقی می‌شود.

با گسترش حوزه منافع عربستان در منطقه تکیه این کشور بر اعطای کمک‌های اقتصادی به‌منزله ابزار سیاست خارجی افزایش یافت. برای نمونه، در سال ۱۹۷۶ این کشور از نظر اعطای کمک‌های اقتصادی بعد از آمریکا در ردیف دوم قرار گرفت. ریاض در این سال بیش از ۹/۶ میلیارد دلار معادل ۵/۷ درصد تولید ناخالص داخلی خود کمک اقتصادی به کشورهای دیگر ارائه داد (ابوطالب ۲۰۱۵). این رویکرد حتی در نگاه ایالات متحده به عربستان نیز مشهود و ملحوظ است. نوعی مقاصد چندلایه در روابط ایالات متحده با عربستان سعودی وجود دارد که به‌طور مستقیم به موضوع نفت مرتبط است (Momany and Ennis 2013: 1131).

عربستان سعودی برای مبارزه با ایران گاهی علیه منافع اقتصادی خود نیز اقدام می‌کند. کاهش قیمت نفت در مقطعی تا مرز ۴۳ دلار بیان‌گر این مسئله است که فشار بر ایران از اولویت‌های مهم سیاست خارجی عربستان سعودی قلمداد می‌شود (دهشیری و حسینی ۱۳۹۵: ۱۱۴). در نظریه رژیم‌ها دورزدن حریف ممنوع است، نه فقط از حیث بار حقوقی، بلکه حتی از نظر حفظ سود نیز این‌گونه است. به عبارت دیگر، در نظریه رژیم‌ها فریب‌کاری و نبود همکاری با دیگر اعضا هزینه سنگینی را برای طرفین در بر دارد (Oye 1985: 14). به علاوه، باعث ناکارآمدی رژیم نیز می‌شود. با کاربست نظریه رژیم‌ها این مصارف و هزینه‌کردهای واگرایانه عربستان کاهش می‌یابد. با وجود دارا بودن ۲۸ میدان مشترک نفت و گاز برداشت‌های یک‌جانبه همسایگان سبب شده است که ایران سهم مناسبی از برداشت‌های

این میادین نداشته باشد (نوری و خوش‌چهره ۱۳۹۵: ۳۲۴). ازاین‌رو، وجود یک رژیم حقوقی بین‌المللی درخصوص نحوه و میزان برداشت از این میادین از ملزومات است. در دیدگاه رودلف کلین (Rudlf Kellan)، واضع واژه «ژئوپلتیک»، ویژگی‌های نظامی، سیاسی، و اقتصادی ملت‌ها متأثر از شکل‌های فیزیکی و محیطی کشورشان است (حافظ‌نیا و رومینا ۱۳۸۰: ۷۳). وقتی رژیم اقتصادی تکوین یافت تسری و تعمیم ادامه همکاری‌ها به دیگر بخش‌ها حتی بخش‌های فنی و توسعه رژیم به ابعاد امنیتی نیز وجود دارد. ارنست هاس با تأکید بر دیدگاه شناختی بازیگران از یک‌دیگر با رویکردی نوکارکردگرایی برای عوامل فنی نیز مداخلیت و موضوعیت قائل است. کنش هم‌گرایانه معطوف به یک هدف خاص در یک بخش، باعث تسری آن به رویکردهای جدیدتر در حوزه‌های متجانس می‌شود (Hass 1958: 267). رژیم‌ها می‌توانند تعمیم یابند و برپایه هم‌دیگر شکل گیرند که این موضوع منتهی به تکامل رژیم‌ها خواهد شد (Keohan 1984: 84). تکنولوژی جدید باعث ترویج و متمم رژیم‌ها می‌شود. ازسوی دیگر، دانش جدید باعث تغییر و تحول در قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری نیز می‌شود که پوچالا و هاپکینز آن را تغییر تدریجی و تکاملی (evolutionary change) می‌نامند (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۱۷۱). علاوه‌بر تعمیم به دیگر بخش‌ها، ادامه همکاری‌ها باعث تحیکم رژیم نیز می‌شود. به‌طور کلی، یکی از موانع ایجاد رژیم در منطقه حساسیت ژئوپلتیکی خلیج فارس است، زیرا سهم عمده‌ای در تأمین انرژی دنیا دارد. ازاین‌رو، مناطق با حساسیت ژئوپلتیکی زیاد و فاقد انسجام داخلی توان وضعی در رژیم‌سازی امنیتی خواهند داشت (قاسمی ۱۳۹۲: ۲۸۵). البته همواره بستر تکوینی رژیم‌های اقتصادی ساده‌تر از رژیم‌های امنیتی است، زیرا نوع اخیر به پیچیدگی‌هایی نیاز دارد که به استراتژی وجودی واحدها مربوط است.

۶. اولویت نهادهای بین‌المللی، توجه به قدرت‌ها و عوامل ناکارآمدی رژیم

در نظریه رژیم‌ها نمی‌توان فارغ از مصالح نهادهای بین‌المللی یا علیه آن‌ها تصمیم‌گیری و اقدام کرد. یکی از موانع همکاری ایران با جامعه جهانی کم‌توجهی به نهادهای رسمی بین‌المللی در دهه‌های قبل است. البته ایران بعد از جنگ و به‌ویژه ایران پس‌ابرجام به‌خوبی هم‌راه جامعه جهانی بوده است که تأثیر مطلوبی در مشروعیت سیاسی آن نیز داشته است. اگر منافع رژیم‌ها با منافع قدرت‌ها در تضاد و تعارض باشد، بیش‌ترین تلاش را برای بن‌بست رژیم خواهند کرد. چهارچوب رژیم‌های بین‌المللی را نمی‌توان فارغ از توجه به ایدئولوژی

و ارزش‌های بازیگران مطرح بین‌المللی و باورهای آنان تبیین کرد (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۳: ۲۲۲). رژیم‌ها قادرند به‌طور مستقل تأسیس و مدیریت شوند، اما در تقابل با قدرت‌ها فاقد این توانایی‌اند. یکی از دلایل ناکارآمدی جنبش عدم تعهد نفوذ قدرت‌های بزرگ در آن بود (قوام ۱۳۹۳: ۳۲۶)؛ زیرا وجود چنین جنبشی را مغایر با چهارچوب منافع حیاتی‌شان تشخیص دادند. مبارزه مشترک با تروریسم یکی دیگر از آورده‌های رژیم‌هاست که می‌تواند در قالب همکاری با نهادهای بین‌المللی به ابعاد امنیتی نیز تسری یابد. عربستان سعودی تشکیل ائتلاف علیه داعش را اعلام کرده است (Kaplan 2016). اگرچه تاکنون این سیاست اعلامی به سیاست اعمالی تبدیل نشده است، در هم‌گرایی با ایران مؤثر است.

یکی دیگر از عوامل بنیادی ناکارآمدی رژیم‌ها تضاد و تعارض با منافع قدرت‌های بزرگ است، زیرا غالباً ناراضیان از رژیم‌ها، که قاعدتاً قدرت‌های بزرگ‌اند، درصدد تغییر و سستی رژیم‌ها برمی‌آیند (Puchala and Hopkings 1991). البته این‌گونه نیست که رژیم‌ها الزاماً طبق نظر قدرت هژمون تشکیل شوند، بلکه فقط نباید با منافع به‌ویژه حیاتی‌شان در تعارض باشند، وگرنه ماهیت رژیم مستقل است. براساس مدل انتخاب عقلایی همکاری میان دو یا چند بازیگر که درصدد بیشینه‌سازی سود خود هستند بدون حضور هژمون هم امکان‌پذیر است (قاسمی ۱۳۹۲: ۱۸۹). حتی در مراحل بعدی رژیم‌ها قادرند برای قدرت هژمون هم محدودیت‌هایی اعمال کنند. در مرحله نهایی رژیم توزیع قدرت به‌گونه‌ای شکل می‌گیرد که قدرت هژمون مجبور به همکاری با آنان خواهد شد (همان: ۲۷۶). این محدودیت‌ها در رژیم بین ایران و عربستان جلوگیری از دخالت‌های سیاسی و زایش تنش در بازار نفت است. در این بین، نباید از قدرت‌های نوظهور، که دائماً بدیلی برای نیروی هژمون‌اند، غفلت کرد؛ زیرا ترس هژمون نیز از این است که قدرت‌های نوظهور بدیلی برای حضور هژمون در واحدهای کوچک‌تر باشند. البته برخی محققان در این زمینه اغراق کرده‌اند. رژیم‌های بین‌المللی در صورتی که منافع قدرت‌های بزرگ را تأمین نکنند دچار بن‌بست می‌گردند (Haggard and Simmon 1987: 509). به اعتقاد محقق دیگری در این زمینه، گروه غیرخودی‌ها غالباً مانع تشکیل رژیم می‌گردند یا فعالیت آن را کند می‌کنند (Keely 1990: 105). آنچه در عمل در سیاست‌های اوپاما شاهد بودیم این بود که این سیاست‌ها نوعی تعارض با دیدگاه‌های یک‌جانبه‌گرای دونالد ترامپ داشت. اوپاما خواهان هم‌گرایی بین ایران و عربستان سعودی در منطقه (خاورمیانه) و بستر آفرینی به‌منظور تحقق صلحی سرد بود (Goldberg 2016). به نظر می‌رسد، اکنون زمان آن باشد که ترامپ مواضع قیم‌آبانه خود را در قبال کشورها تعدیل کند.

۷. نتایج و یافته‌ها

۱. وجه تمایز و تفوق نظریه رژیم‌ها بر دیگر نظریات هم‌گرایانه از قبیل نهادگرایی نولیبرال این است که در نظریه رژیم‌ها الزامی نیست که هیچ‌یک از بازیگران از سود خود به نفع طرف مقابل صرف‌نظر کنند (سود نسبی)، بلکه در این باره هر دو بازیگر می‌توانند براساس بیشینه‌سازی منفعت اقدام کنند. دیگر این که ایرادهایی که بر دیگر نظریات هم‌گرا از جمله نوکارکردگرایی در قائل شدن نقش دوم برای دولت در برابر نهادهای فراملی که نقش محوری را دارند وارد است بر این نظریه وارد نیست. به اعتباری، این نظریه دولت‌محور است و این دو ویژگی راه‌بردی نظریه رژیم‌ها را خاص واحدهای خاورمیانه‌ای می‌کند. گرچه با لحاظ ویژگی‌های دیگر قابل تعمیم در دیگر ره‌یافته‌ها از جمله رژیم کنسرت اروپا نیز است.

۲. نظریه رژیم‌ها با توجه به کارویژه دوسویه‌ای که دارد هم‌گرایی را در وضعیت آنارشی نیز تسهیل می‌کند. از این منظر پیش‌نهاد کارآمدی روابط طرفین بر این اساس است.

۳. بیش‌تر تحقیقات مربوط به ایران و عربستان سعودی با کاربست نظریه تکراری موازنه قوا در صدد ایضاح و تفسیر وضع موجودند و به تغییر و تلطیف اوضاع کمک شایانی نمی‌کنند.

۴. گذار از وضعیت موجود و نیل به وضعیت مطلوب در روابط ایران و عربستان در گذار از بازی معمای زندانی به شکار گوزن با محوریت نیروی هژمونیک‌ساز نفت است که فقط از طریق اعتماد و اطمینان نسبی طرفین میسر است. در این بین، الزاماً نباید دو بازیگر دوست باشند، بلکه فقط نداشتن سوءنیت کفایت می‌کند، گرچه رقابت واحدها مانع ایجاد رژیم نیست.

۵. کاربست نظریه رژیم‌ها در چندین مورد اختلافی نسخه ره‌ابخشی برای گذار از تعارض بوده است. از جمله در مورد تعارض یونانی‌ها و ترک‌ها بر سر جزیره قبرس پیش‌نهاد شده است.

۶. موارد مشترکی که در همکاری‌های دوجانبه می‌توان احصا کرد و باوجود مشکلات می‌توان به آن خوش‌بین بود کاهش تعهدات دو کشور در فضاهای رقابتی از جمله پروژه سوریه و عراق است که این کاهش به‌ویژه در حضور نظامی ایران در سوریه می‌تواند دو کشور را به هم نزدیک کند. این مسئله در تعریف همکاری‌ها در میان دیگر عوامل بیش‌ترین وزن و سهم را دارد. دیگری احساس استقلال است که

گویا مقامات عربستان به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توان پذیرفت همه سناریوهای عربستان در کاخ سفید طراحی گردد، گرچه هنوز جرئت علنی‌سازی آن را ندارند، اما کاهش تنش با ایران به استقلال رأی عربستان از آمریکا نیز کمک شایانی خواهد کرد. به‌علاوه، عربستان می‌داند تداوم ارزش افزوده نفت مستلزم شرکت دیگر بازیگران از جمله ایران است و اگر در این بستر آمریکا یا عربستان بخواهند بازیگر مطرحی چون ایران را حذف کنند، با بهره‌وری یک‌سویه از نفت بازی آن‌ها در درازمدت قطعاً با مشکل جدی و برهم‌زدن قاعده بازی از طرف ایران هم‌راه خواهد بود. ازاین‌رو، مشارکت ایران در بهره‌وری نفت نه‌تنها به نفع ایران، بلکه به نفع عربستان سعودی نیز است. ایران و عربستان سعودی برای شروع رژیم هم‌گرا می‌توانند حل پروژه‌های اختلافی به‌ویژه سوریه و یمن را به نهادهای ذی‌ربط بین‌المللی در جایگاه عامل سوم و میانجی بسپارند.

۷. در عرصه نظامی و امنیتی عربستان سعودی با حمایت از امنیتی‌سازی نقش ایران در منطقه به تلاش‌های نوینی برای ارتقای نقش نظامی و امنیتی خود در منطقه و مشروعیت‌بخشی به آن مبادرت کرده است. درمقابل، سیاست‌های عربستان در طول دهه‌های گذشته در محافل سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران شامل دو دیدگاه کلی و متمایز برجسته بوده است که عبارت‌اند از: سیاست تنش‌زدایی و گسترش روابط و سیاست موازنه و اعمال فشار همه‌جانبه. درحالی‌که روابط تهران و ریاض می‌تواند به‌سمت سناریوهای مختلفی مانند جنگ و درگیری نظامی، موازنه همه‌جانبه متقابل، تنش‌زدایی و عادی‌سازی روابط، شکل‌دهی به همکاری‌های جدید، و ایجاد کنسرت منطقه‌ای یا در حالت آرمانی ایجاد نظم امنیتی دسته‌جمعی مشارکتی سیر کند. درک تحولات گذشته و واقعیت‌های کنونی روابط نیز می‌تواند به اتخاذ راه‌بردهای مناسب کمک کند (اسدی ۱۳۹۸: ۱۰۲). در طول دهه‌های گذشته بخشی از جریان‌های سیاسی و نهادهای سیاسی و دیپلماتیک در ایران بر رویکرد تنش‌زدایی و گفت‌وگو برای حل و فصل مسائل با عربستان تأکید داشته‌اند و درمقابل، بخش دیگری از جریان‌های سیاسی و حاکمیتی و نهادهای نظامی در به‌کارگیری ابزارهای سخت برای مقابله با تهدیدات عربستان سعودی گرایش بیش‌تری نشان داده‌اند. دراین‌باره، مطرح‌کردن ایده‌ها و طرح‌هایی با محوریت شکل‌دهی به همکاری‌های منطقه‌ای بومی و مشارکتی و کاربست نظریه رژیم‌ها در راستای تقویت هم‌گرایی، تقویت ادراک بین‌الادّهانی، و ایجاد کنسرت و خوشه امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای اهمیت دارد و شایسته تداوم است.

کتاب‌نامه

- آرم، آرمینا (۱۳۹۵)، «ایران و عربستان، رقابت بر سر نفوذ در خاورمیانه»، فصل‌نامه سیاست، س ۳، ش ۹.
- ابوطالب، حسن (۱۹۸۷)، «أسس صنع سياسة الخارجية السعودية»، مجلة السياسة الدولية، العدد ۹۰.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۵)، «تحول در سیاست منطقه‌ای عربستان؛ آورده‌های ملک سلمان»، فصل‌نامه روابط خارجی، س ۸، ش ۴.
- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۸)، «نقش عربستان سعودی در امنیتی‌سازی ایران؛ راه‌برد جمهوری اسلامی ایران»، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، ش ۱.
- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۶)، «سیاست خارجی عربستان سعودی: منابع، اهداف، و مسائل»، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، ش ۱.
- بوزان، باری و الی ویور (۱۳۸۸)، قدرت‌ها و مناطق، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بهادری، شیرکوه و دیگران (۱۳۹۵)، «رویکردی تفکیکی جهت بررسی اثر قراردادهای نفتی بر روند تولید نفت خام کشورهای ایران و عربستان سعودی»، پژوهش‌نامه اقتصاد/انرژی/ایران، س ۵، ش ۲۰.
- حافظ‌نیا، محمدرضا و ابراهیم رومینا (۱۳۸۵)، «تحول روابط ایران و عربستان و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک خلیج فارس»، فصل‌نامه تحقیقات جغرافیایی، ش ۷۷.
- دوثرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، ج ۲، تهران: قومس.
- دهشیری، محمدرضا و سیدمحمدحسین حسینی (۱۳۹۵)، «ژئوپلیتیک منطقه و روابط ایران و عربستان»، فصل‌نامه روابط خارجی، س ۸، ش ۱.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۳)، نظریه‌های هم‌گرایی منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی، تهران: مخاطب.
- زنگنه، پیمان و سمیه حمیدی (۱۳۹۵)، «بازنمود ماهیت منطق حاکم بر کنش‌گری ایران و عربستان در بحران یمن»، فصل‌نامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، س ۵، ش ۱۸.
- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳)، رژیم‌های بین‌المللی، تهران: ابرار معاصر تهران.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۳)، نظریه‌های روابط بین‌الملل: بنیان‌های نظم نظری رژیم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، تهران: میزان.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۴)، «سیاست‌گذاری موازنه منطقه‌ای در روابط ایران و عربستان»، فصل‌نامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۶، ش ۴.
- نجات، سیدعلی (۱۳۹۳)، «راه‌بردهای جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در قبال بحران سوریه»، فصل‌نامه سیاست خارجی، س ۲۸، ش ۴.

- نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۶)، «عربستان سعودی و تلاش برای موازنه‌سازی مجدد در برابر ایران»، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، ش ۷۵.
- نوری، جعفر و فاطمه خوش‌چهره (۱۳۹۵)، «موانع و راهکارهای بهره‌برداری از میادین مشترک نفت و گاز ایران»، فصل‌نامه مطالعات حقوق انرژی، دوره ۲، ش ۲.
- همتی، مرتضی و شهروز ابراهیمی (۱۳۹۷)، «اثرات سیاست خارجی عربستان در یمن بر نقش‌آفرینی ایران در خاورمیانه»، فصل‌نامه سیاست جهانی، دوره ۷، ش ۱.

References

- Axelrod, R. and O. Keohane (1985), "Achieving Cooperation under Anarchy: Strategies and Institutions", *World Politics*, no. 38.
- Cordesman, Anthony H. (2011), "US and Iranian Strategic Competition in the Gulf States and Yemen", *Center for Strategic and International Studies*:
<http://csis.Org/files/publication/120228_Iran_Ch_VI_Gulf_State.Pdf>.
- Goldberg, Jeffrey (2016), "The Obama Doctrine", *The Atlantic*:
<<http://www.Theatlantic.com/magazine/archive/2016/04/the-Obama-doctrine/471525>>.
- Haggard, Stephan and Beth A. Simmons (1987), "Theories of International Regimes", *International Organization*, vol. 41 (3).
- Hannah, John (2016), "Saudi Arabia Strikes Back," *Foreign Policy*,
<<http://foreignpolicy.com/2016/08/16/saudi-arabia-strikes-back-3>>.
- Haas, Ernst B. (1958), *The Uniting of Europe: Political, Social, and Economic Process (1950-1957)*, Stanford: Stanford University Press.
- Independent (2018), "Trump Says Saudi Arabia's King Salman Would not Last Two Weeks without US Support": <<https://www.independent.co.uk>>.
- Kaplan, Michael (2016), "Islamic State: Saudi Arabia Proposes 'NATO-Like' Force to Fight ISIS, Terrorism", *IBTimes*: <<http://www.ibtimes.com/Islamic-state-2016-saudi-arabia-proposes-nato-forces-fight-isis-terrorism-2337482>>.
- Keely, James F. (1990), "Toward a Foucauldian Analysis of International Regimes", *International Organization*, vol. 44, no. 1.
- Keohane, Robert (1989), *International Institutions and State Power*, Boulder: Westview Press.
- Keohane, Rabert (1982) "The Demand for International Regimes", *International Organization*, vol. 36, no. 2.
- Kinninmont, Jane (2016), "Saudi Foreign Policy Is in a State of Flux", *Chatham House*, The Royal Institute of International Affairs:
<<https://www.chathamhouse.org/expert/comment/Saudi-foreign-policy-state-flux>>.
- Krasner, Stephen D. (ed.) (1983), *International Regimes*, Cornell University Press.
- Krasner, Stephen D. (1982), "Structural Causes and Regime Consequences: Regimes Intervening Variables", *International Organization*, vol. 63 (2).
- Lindberg, Leon (1966), "Integration as a Source of Stress on the European System", *International Organizations*, vol. xx, no. 2.

- Miller, Benjamin (2001), "The Global Sources of Regional Transitions from War to Peace", *Journal of Peace Research*, vol. 38.
- Niblock, Tim (2006), *Saudi Arabia: Power, Legitimacy and Survival*, London and New York: Routledge Press.
- OPEC (2011), "The OPEC Annual Statistical Bulletin 2010/2011", OPEC: ["https://www.opec.org/opec_web/en/publications/202.htm"](https://www.opec.org/opec_web/en/publications/202.htm).
- Oye Kenneth, A. (1985), "Explaining Cooperation Under Anarchy: Hypotheses and Strategies", *World Politics*, vol. 38 (1).
- Puchal, Donald J. and Romond F. Hopkins (1991), *International Regimes*, Connell University Press.
- Ruggie, John Gerard (1975), "International Responses to Technology: Concepts and Trends", *International Organizations*, vol. 29 (3).
- Sajadi, Amir (1993), "Iran's Relations, with Saudi Arabia", *India Quarterly of International Affairs*, vol. 49, Issue 1- 2.
- Schenker, David (2016), "The Shift in Saudi Foreign Policy", *The Washington Institute for Near East Policy*: <http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/the-shift-in-Saudi-foreign-policy>.
- Stein, Arthur (1982), "Coordination and Collaboration; Regimes in an Anarchic World", *International Organization*, vol. 36.
- Strang, Susan (1987), "The Persistent Myth of Lost Hegemony", *International Organization*, vol. 41.
- Terrill, Andrew (2011), "The Saudi-Iranian Rivalry and the Future of Middle East Security", *Strategic Studies Institute*, USA.
- Wagner, Harrison (1983), "The Theory of Games and the Problem of International Cooperation", *American Political Sciences Review*, vol. 70.
- Young, Oran R. (1980), "International Regimes: Problems of Concept Formation", *World Politics*, vol. XXXII (3).
- Zeev, Maoz et al. (2006), "Structural Equivalence and International Conflict Analysis; A Social Network", *Journal of Conflict Resolution*, vol. 4.

نقد شبه‌پارادایم نفرین منابع و شواهد آن برای تبیین سیاست‌گذاری توسعه

مسعود درودی*

ولی‌الله وحدانی‌نیا**

چکیده

این مقاله بررسی انتقادی شبه‌پارادایم نفرین منابع است، یعنی این ایده که وفور مواد معدنی و سوختی نتایج منفی بر توسعه کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته دارد. به‌طور خاص، نظریه نفرین منابع به این ایده می‌پردازد که وفور مواد معدنی و سوختی باعث به‌وجودآمدن شکل‌هایی از مداخلات دولتی می‌شود که جلوی رشد را می‌گیرند، رانت‌خواری را عمیقاً تشدید می‌کند و باعث گسترش فساد می‌شود، که از منظر سیاست‌گذاری توسعه این‌ها، همگی، اثرات و نتایج منفی و متعاقب آن موانعی برای توسعه و رشد در کشور به‌وجود می‌آورد. اما شواهد تاریخی و سیر پژوهش‌ها و مطالعات اخیر نشان می‌دهد عوامل دیگری نیز در توسعه‌نیافتگی کشورهای دارای منابع طبیعی دخیل‌اند که آثار پایدارتری بر روند توسعه‌یافتگی کشورها در سطوح تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری دارند. شواهدی چون تمرکز دولتی، فساد فراگیر سیستمی، میزان ظرفیت سیاست‌گذاری دولت و درمجموع اثرات آستانه‌ای (ظرفیت مالی دولت، ساختار مالکیت، و قابلیت دولت در توسعه استراتژی‌های دوگانه رشد) توانایی این را دارند که فرایند توسعه یک کشور را با آثار منفی خود به ورطه انحراف بکشانند و درنهایت از رشد آن جلوگیری کنند. این مقاله به بیماری

* دکترای سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

Masouddarroudi@gmail.com

** پژوهشگر ارشد مرکز مطالعات سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۱

هلندی، دولت رانت‌خوار، و نسخه رانت‌خواری نفرین منابع می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که مفاهیم یادشده از لحاظ نظریه و شواهد با کم‌بودهای بسیاری روبه‌رو هستند. هم‌چنین، عوامل مؤثر بر تعیین آستانه رفاه را در کشورهای در حال توسعه هم شناسایی می‌کند. پایین این آستانه ریسک نفرین منابع خیلی بالا می‌رود.

کلیدواژه‌ها: نفرین منابع، عملکرد اقتصادی، دولت رانت‌خوار، مدل‌های رانت‌خواری، ظرفیت توسعه.

۱. مقدمه

رابطه میان ثروت و درآمد حاصل از منابع معدنی و سوختی با توسعه اقتصادی موضوع بحث‌های فراوان مطالعات سیاست‌گذاری توسعه در چند دهه گذشته بوده است. پیش‌فرض اساسی طبیعتاً این است که درآمدهای منابع معدنی و سوختی در بلندمدت بر رشد اقتصادی تأثیر دارد و می‌تواند محرکی برای رشد فعالیت‌های اقتصادی کشور دارنده منابع فراهم کند. یکی از اصلی‌ترین درس‌هایی که تاریخ اقتصاد جهان در دو قرن گذشته فرا گرفته این بوده است که رشد ماندگار اقتصادی با صنعتی‌سازی ماندگار و موفق ممکن می‌شود (Chenery 1979: 23). این ایده که صادرات اجناس باعث تولید تقاضای داخلی برای تولید می‌شود مدت‌هاست که از سوی اقتصاددان‌های توسعه‌ای تأیید می‌شود. به‌طور مشابه، «نظریه کالای خام» نشان داده است که رشد در مناطق عقب‌مانده معمولاً از طریق یک محرک آغاز می‌شود که صادرات کالاهای اولیه را از لحاظ جذب سرمایه و نیروی کار و به‌وجود آوردن یک ساختار تولیدی متنوع‌تر ممکن می‌سازد. رانت کسب‌شده بر منابع طبیعی تا اندازه‌ای که از سوی دولت تعیین می‌شود، می‌تواند موانع منابع عام را کاهش دهد؛ از جمله این موانع می‌توان به پس‌انداز، تبادل خارجی، و موانع مالی اشاره کرد (Aslaksen 2009: 5-6).

با وجود رابطه مثبت و تاریخی وفور منابع طبیعی با رشد صنعتی در بسیاری از کشورهایی که امروزه توسعه‌یافته محسوب می‌شوند، مطالعات و بررسی‌های مربوط به کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته (Least Development Country/ LDC) از دهه ۱۹۵۰ معمولاً خلاف این ایده را ادعا کرده‌اند و با ادله و ترسیم یک سیر تاریخی نشان داده‌اند که منابع طبیعی برای بیش‌تر کشورهای فقیر بیش‌تر یک «نفرین» است تا «نعمت». اندیشمندان ساختارگرا، نظریه‌پردازان وابستگی، و برخی از نظریات مارکسیستی امپریالیسم نمونه‌های بسیار معروفی از دیدگاه‌های منفی نسبت به تخصیص‌سازی صادرات منابع طبیعی به‌عنوان

اساس صنعتی‌سازی ماندگارند. برای ساختارگرایی چون رائل پُربیش محصولات اولیه تحت کاهش شرایط تبادل و تغییر قیمت ویران‌گر قرار دارند. از منظر نظریه‌پردازان وابستگی، بعید است که منابع طبیعی رشد را تحریک کنند، خصوصاً اگر چندملیتی‌های خارجی استخراج منابع را تسخیر کنند و اجازه تقسیم منافع را بیابند. مارکسیست‌هایی چون پُل باران ادعا می‌کنند که دولت در اقتصادهای ضعیف تحت تسلط اشراف‌زاده‌های محلی (معروف به بورژوازی دست‌نشانده) است که منافعی که در نفع ملی، بلکه در نفع چندملیتی‌های خارجی نهفته است (Perbisch 1950; Furtado 1970; Baran 1966). ساختارگراها و نظریه‌پردازان وابستگی ادعا می‌کنند که ماهیت محصور صادرات مواد معدنی به‌معنای این هم است که بخش صادرات روابط اندکی با باقی اقتصاد خواهد داشت و محرک رونق مواد معدنی بر سرمایه‌گذاری در بخش‌های غیرمعدنی را از دست می‌دهد. ضعف نظری و تجربی نظریه وابستگی، حداقل تا جایی که تاریخ آمریکای لاتین را در بر می‌گیرد، به‌اندازه کافی بررسی شده است (Gelb et al. 1988: 17-18). تنوع و تفاوت رشد اقتصادی در میان اقتصادهای ضعیف آمریکای لاتین باعث تعمیم و کلی‌گویی درباره «توسعه توسعه‌نیافتگی» شده است. در میان بحث‌هایی که بر سر اثر منابع طبیعی بر توسعه اقتصادی شده است، نقش صادرات مواد معدنی و منابع هیدروکربنی (چون نفت و گاز) بیش‌ترین توجه را جلب کرده است. یکی از دلایلی که کشورهای صادرکننده نفت جزء موارد خاص محسوب می‌شوند به خصوصیات ویژه تولید نفت بازمی‌گردد. این خصوصیات شامل بزرگی ابعاد تولید، انحصار، سرمایه‌محوری (معمولاً در رابطه نزدیک با چندملیتی‌ها) و پرداخت دست‌مزدهای بسیار بالاتر نسبت به کارگران مازاد در اقتصاد معمولی می‌شود. حاشیه‌های سودآوری بسیار بالاتر که به تولید نفت بازمی‌گردد ناشی از هزینه اندک استخراج نفت و غلبه رانت‌خواری در ارزش این تولیدات است. خصوصیات ویژه رانت‌های معدنی و سوختی اغلب نتیجه منفی اقتصاد کلان دانسته می‌شود. به‌طور مثال، جان مینارد کینز ادعا کرد که «کشف فلزات گران‌بها در آمریکا در قرن شانزدهم و به‌دنبال آن وفور درآمد نتیجه منفی بر صنایع داخلی اسپانیا داشته و دلیل آن افزایش سطح دست‌مزد بالاتر از میزان رقابتی بوده است» (دیوسالار ۱۳۹۵: ۳۶). به‌طور خلاصه، جهت کلی بحث‌های نفرین منابع این است که وفور منابع طبیعی به عملکرد ضعیف اقتصادی و بحران رشد، میزان بالای فساد و ظهور دولت‌های ناتوان، و در برخی موارد خشونت سیاسی بیش‌تر منجر می‌شود (Papyrakis 2018; Humphereys 2007; Brueckner 2014; Shaffer 2012). در این مقاله، نویسنده به این نکته توجه کرده است که وفور منابع طبیعی تا

چه‌اندازه در عملکرد اقتصادی تأثیر می‌گذارد و اساساً شواهد تاریخی فرضیه و پیش‌فرض‌های شبه‌پارادایم نفرین منابع را تأیید می‌کند؟ فرض کلی مقاله حاضر این است که منابع طبیعی (معدنی و هیدروکربنی) و درآمدهای حاصل از آنها به‌خودی‌خود نمی‌توانند باعث ایجاد انحراف و سیاست‌گذاری ضدتوسعه در یک کشور دارای آن منابع شوند، بلکه شواهد تاریخی به‌وضوح نشان می‌دهد که عوامل دیگری چون ظرفیت اندک سیاست‌گذاری توسعه دولت، تمرکز دولتی، فساد و اثرات آستانه‌ای هم‌چون ظرفیت مالی دولت، ساختار مالکیت، و قابلیت دولت در پیش‌برد استراتژی‌های دوگانه رشد و درنهایت قابلیت دولت اثرات بلندمدتی را در منحرف‌ساختن توسعه و تبدیل آثار مثبت و محرک رشد اقتصادی درآمدهای حاصل از منابع طبیعی به آثار منفی و ضدتوسعه‌ای می‌گذارند. نویسندگان مقاله این پاسخ اجمالی را به‌طور مبسوط موردبحث قرار می‌دهند.

۲. چهارچوب نظری

۱.۲ توضیح اقتصادی نفرین منابع

مسئله تغییر ساختاری در اقتصادهای صادرکننده نفت توجه زیادی را در مباحث اقتصادی به خود جلب کرده است، خصوصاً وقتی که نفت دریای شمال کشف شد و اثر آن بر ساختار صنعتی اقتصادهایی چون هلند و بریتانیا موردبررسی قرار گرفت. مسئله نگران‌کننده کاهش صنعتی‌سازی خروجی و اشتغال بود که بعد از رونق کشف منابع در این کشورها به‌چشم آمد و این پدیده نام «بیماری هلندی» را به خود گرفت (پورجوان و شاه‌آبادی ۱۳۹۲: ۶). منطق ساده نظریات بیماری هلندی را می‌توان به این صورت بیان کرد: در اقتصادی که از توازن اشتغال کامل بهره می‌برد افزایش مداوم ورودی منابع خارجی به تغییر قیمت‌های نسبی به‌نفع کالاهای غیرتبادلی (خدمات و ساخت‌وساز) و علیه کالاهای تبادلی غیرنفتی (تولیدات و کشاورزی) منجر می‌شود که سبب جدایی تبادلی‌های غیرنفتی از غیرتبادلی‌ها می‌شود. یعنی توجه زیاد به نرخ تبادل باعث می‌شود که رقابت کاهش بیابد و درنتیجه، تولید و اشتغال در بخش کالاهای تبادلی هم موردبی‌اعتنایی قرار بگیرد. مکانیسم‌های وقوع این تغییر به‌طور مستقیم فرضیات مدل توازن اشتغال کامل و تکنولوژی ثابت را دنبال می‌کند. با این فرضیات، منابع خارجی (ناشی از رونق نفتی) تنها زمانی به هزینه‌های واقعی و داخلی تبدیل می‌شود که جریان واردات افزایش یابد. باین‌حال، از آن‌جایی که کالاهای غیرتبادلی را نمی‌توان به‌راحتی وارد کرد (یا این کار تنها با قیمت سرسام‌آور ممکن است)، کاهش نسبی رونق در

بخش کالاهای تبدالی اجتناب‌ناپذیر است. درغیراین صورت، منابع موردنیاز برای بهبود رشد بخش غیرتبدالی در دست‌رس نخواهد بود. درنتیجه، این مدل پیش‌بینی می‌کند که کاهش صنعتی‌سازی یک تغییر ساختاری اجتناب‌ناپذیر است که درنتیجه رونق نفتی روی می‌دهد (درودی ۱۳۹۶: ۹۷-۹۸). باید به این نکته توجه داشت که حتی بدون فرضیات محدودکننده اشتغال کامل، رونق نفتی باعث افزایش سرمایه‌گذاری در کالاهای غیرتبدالی می‌شود و درنتیجه سرمایه‌گذاری در تولید را بی‌ارزش می‌کند. دلیل این امر آن است که قیمت کالاهای غیرتبدالی به نسبت قیمت کالاهای تبدالی غیرنفتی بالا می‌رود که نتیجه افزایش نرخ تبادل است. مکانیسم دیگری که باعث کاهش رقابت‌پذیری بخش تولیدی در این مدل می‌شود افزایش نرخ دست‌مزد تولید است که از افزایش تقاضای جمعی برای نیروی کار و درنتیجه رونق نفتی حاصل می‌شود. در کوتاه‌مدت، وقتی سطح تولید ثابت است، هزینه هر واحد نیروی کار در بخش تولید بالا می‌رود. در غیاب قوانین جبرانی، این مسئله منجر به کاهش رقابت بخش تولیدی می‌شود (درودی ۱۳۹۶: ۹۹).

این که کاهش صنعتی‌سازی به عنوان یک بیماری در نظر گرفته می‌شود ناشی از خصوصیات منحصربه‌فرد رشد - افزایش به صورت ظرفیتی در بخش تولید است. اساس صنعتی‌سازی، که در گروه‌های دانشگاهی و قانون‌گذاری پس از جنگ مورد تأیید قرار گرفت، نتیجه مطالعات فراوانی بود که آثار عقب‌ماندگی اقتصادهای در حال توسعه را بررسی می‌کرد. محصولات اولیه (در کنار خدمات) برای صنایع تولیدی به نظر ارزش چندانی از لحاظ «اقتصادهای پویای خارجی» (رحمانی و گلستانی ۱۳۸۸: ۵۸-۵۹) نداشتند که رشد سریع‌تر در این صنایع منجر به افزایش بهره‌وری به شکل تخصصی شدن پویایی اشتغال می‌شد. پویایی بالقوه تولید می‌تواند نقش مهمی را به قوانینی بدهد که بر نتایج رشد نفتی اثر دارند. در مدل ساده بیماری هلندی، تکنولوژی به شکل پیش‌فرض در نظر گرفته می‌شود (یعنی نقشه راه است)؛ به عبارت دیگر، تبادل خارجی اضافی ربط خاصی به رشد اقتصادی ندارد. با این حال، وقتی یک کشور دیر توسعه یافته با شکاف تکنولوژیک روبه‌رو می‌شود، سود اضافه صادرات اگر به دست قوانین مناسب صنعتی بیفتد، می‌تواند فرایند واردات تکنولوژی‌ها و ماشین‌های پیشرفته را تسریع کند. علاوه بر این، اگر استراتژی صنعتی به دنبال «یادگیری» باشد، سود اضافی به شکل نظری فرایند رشد را سرعت می‌بخشد. به عنوان مثال، در دوران رونق اقتصادی دولت می‌تواند با هدایت منابع به سمت صنایع از طریق حمایت، یارانه، یا تشویق‌های مالی صنعت را ارتقا دهد. این کار می‌تواند سرمایه تولیدی را به‌روز کند که خود منجر به بهبود بهره‌وری می‌شود.

این بدان معنی است که تغییر ساختاری در برابر کالاهای تبادلی غیرنفتی (مانند تولیدی‌ها) اجتناب‌ناپذیر نیست؛ در عوض، نتیجه رونق اقتصادی منابع به واکنش قوانین دولتی و به عبارت دیگر قدرت تنظیم‌گری دولت بستگی دارد. پیتر نیری (Peter Neary) و سودر ون وین‌برگن (Sweder van Wijnbergen) می‌گویند: «تأجایی که نتیجه عامی از یک مجموعه مطالعه تجربی در دست داشته باشیم می‌بینیم که عملکرد اقتصادی کشور به دنبال رونق منابع تا اندازه زیادی به قوانین دولت بستگی دارد ... حتی اقتصادهای کوچک تأثیر زیادی بر عملکرد اقتصادی خود دارند» (Neary and van Wijnbergen 1986: 10-11). مثلاً مورد ونزوئلا نشان می‌دهد که واکنش از طریق قوانینی چون قوانین صنعتی و مدیریت نرخ تبادل می‌تواند تأثیر رونق نفتی بر رشد جنبه‌های اقتصادی را تغییر دهد (Di John 2009). چیزی که مقالات مربوط به بیماری هلندی از قلم انداخته‌اند این مسئله است که چرا قوانین رشد - افزایش فقط در برخی شرایط انتخاب می‌شوند و مهم‌تر از آن، چرا در بعضی کشورها رهبران قوانین غیرمؤثر را سریع‌تر از بقیه اصلاح می‌کنند؛ مهم‌ترین علتی که می‌توان برای این پدیده برشمرد قابلیت اندک سیاست‌گذاری قانونی و ساختار ضعیف تقنینی آن کشور است؛ این که نظام قانونی نمی‌تواند یا موانعی در مواجهه با بیماری هلندی دارد و قادر به حل ساختاری آن نیست. این موضوعی است که نظریه نفرین منابع اساساً به آن پرداخته است.

۲.۲ نفرین منابع از منظر اقتصاد سیاسی: دولت رانتی و مدل‌های رانت‌خواری

مدل‌های دولت رانتی می‌کوشد تا این مسئله را توضیح دهد که چرا قانون‌گذاران در کشورهایی که از نظر منابع طبیعی غنی‌اند قوانین محدودکننده رشد را به وجود می‌آورند و حفظ می‌کنند. این مدل‌ها فراتر از مدل‌های نفرین منابع مانند بیماری هلندی حرکت می‌کنند، چرا که می‌کوشند تا قانون‌گذاری و شکل‌گیری نهادها را بومی بررسی کنند (دلفروز ۱۳۹۵: ۴۵). مدل دولت رانتی این مسئله را دنبال می‌کند که عملکرد ضعیف اقتصادی باید در بستر وفور نفت و رونق حاصل از مناسبات خاص و تاریخی نهادها در نظر گرفته شود نه به عنوان نتیجه افول اقتصادی. این مدل‌ها بخشی از روند روبه‌افزایش «نظریه مواد خام» هستند؛ یعنی این مفهوم که وفور فاکتورهای طبیعی یا تکنولوژی روابط میان تولید و تکامل نهادهای یک جامعه را شکل می‌دهد.

در مدل دولت رانتی، وفور نفت و مواد معدنی مداخلات دولتی را به دنبال دارد که جلوی رشد را می‌گیرند و درجات بالایی از رانت‌خواری مشاهده می‌شود؛ که این‌ها به نظر

اثر یک‌دست منفی از لحاظ حاصل توسعه‌ای خود دارند. چند فرضیه بسیار مهم وجود دارد که در این چهارچوب تعریف شده‌اند. نخست، وجود میزان بالای رانت‌های معدنی میزان رانت‌خواری و فساد را به نسبت اقتصادهایی با وفور معدنی کم‌تر افزایش می‌دهد. دوم، افزایش رانت‌خواری و فساد باعث کاهش رشد می‌شود؛ این مسئله تا اندازه‌ای ناشی از این حقیقت است که با وجود معادلات فاسد نیاز به پنهان کردن رشوه میزان امنیت حقوق مالکیت را کاهش می‌دهد و این هم به نوبه خود سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بلندمدت را پایین می‌آورد؛ و سوم، رانت نفت یک پایه مالی کافی برای دولت است و در نتیجه نیاز به مالیات گرفتن از شهروندان را کاهش می‌دهد. این کار تعامل سیاسی میان دولت و گروه‌های ذی‌نفع را تقلیل می‌دهد که در نتیجه آن، حکومت دل‌خواهی، پدرسالارانه، و حتی خشونت‌آمیز می‌شود. چهارم، فقدان انگیزه برای دریافت مالیات میزان نفوذ و اقتدار اداری دولت در کشور را کاهش می‌دهد که باعث سطح پایین‌تر قدرت، ظرفیت، و مشروعیت سیاسی دولت برای مداخله در اقتصاد می‌شود (کارل ۱۳۹۳: ۵۶-۵۹).

۳.۲ دیدگاه‌های نظریه رانت‌خواری

نظریات مدرن رانت‌خواری و فساد بخش مهمی از تفکر مدل دولت رانتهی هستند. ایده اصلی این مدل این است که وقتی تخصیص منابع به جای بده‌بستان میان عوامل اقتصاد خصوصی تمام از طریق رهبران سیاسی رخ می‌دهد و آن‌ها قدرت صلاح‌دید بالایی دارند، هزینه‌های زیادی به اقتصاد وارد می‌شود. در اقتصادهای نفتی، از آنجایی که سود در دولت مرکزی ریشه دارد، میزان صلاح‌دید دولت برای تخصیص منابع و تنظیم اقتصاد اغلب سخت‌گیرانه‌تر از اقتصادهای غیرنفتی است. در مدل دولت رانت‌خوار، دیدگاه غالب این است که اقتصادهای نفتی در معرض میزان بالایی از رانت‌خواری و فساد در مقایسه با دولت‌های نه‌چندان غنی از نظر مواد معدنی قرار دارند.

رانت‌خواری را می‌توان به طور کلی فعالیت‌هایی تعریف کرد که قصد تولید، حفظ، یا تغییر حقوق و بنیان‌هایی را دارد که این رانت‌های خاص برپایه آن‌ها سوار شده‌اند. منظور از رانت «درآمد اضافه» یا «نسبت درآمد اضافه به حداقل موردنیاز برای جذب یک کارگر در یک شغل یا شرکت یا صنعت خاص» است (Mauro 1998: 11-14). رانت می‌تواند شکل‌های زیادی به خود بگیرد، مثلاً نرخ‌های اعاده بسیار بالاتر از میزان رقابتی در مونوپولی، درآمد اضافه ناشی از مالکیت انحصاری یک منبع کمیاب (چه طبیعی و چه دانش تخصصی) یا

درآمد اضافه حاصل از نقل و انتقال سیاسی چیزی مثل سوبسید. از آنجایی که رانت به درآمدی اشاره دارد که بیش‌تر از حالت معمول است، این انگیزه را به وجود می‌آورد که رانت بیش‌تری تولید و حفظ شود. این فعالیت‌های تأثیرپذیرفته از رشوه تا زور و لابی سیاسی و تبلیغ را شامل می‌شود. در نگاه کلی، سهل‌الوصول بودن رانت دلیل اصلی رانت‌خواری و فساد است. حتی برخی از «مشت آهنین» رانت‌خواری صحبت کرده‌اند: «هر جا رانتی باشد، یک رانت‌خوار هم هست که می‌خواهد آن را به دست بیاورد» (Muller 1989: 241).

آرون تورنل و فیلیپ لین دیدگاهی دقیق‌تر در مورد مکانیسم‌های رانت‌خواری ارائه داده‌اند که در کشورهای در حال توسعه و نفتی دیده می‌شود. مدل آن‌ها اقتصادهایی را مدنظر قرار می‌دهد که زیرساخت قانونی - سیاسی قدرت‌مندی ندارد و در عوض گروه‌های ذی‌نفع زیادی دارد. در چنین اقتصادی، گروه‌های قدرت‌مند از طریق فرایند مالی با هم در تعامل‌اند که دسترسی به سرمایه‌های جمع‌شده را برایشان تسهیل می‌کند. در طولانی‌مدت، این مسئله منجر به کاهش رشد اقتصادی و «اثر خورندگی» می‌شود که در آن یک شوک، مثل شرایط معاملات بادآورده، افزایش نامتناسبی در بازگشت مالی ایجاد می‌کند و رشد را کاهش می‌دهد (Torrell and Lane 1999: 22-46). در مدل تورنل و لین، اگر موانع بنیادین بر سر راه توزیع دل‌خواهی وجود نداشته باشد، افزایش نرخ بازگشت ناخالص در بخش دولتی باعث کاهش رشد خواهد شد. مکانیسم چنین چیزی از این قرار است: افزایش نرخ بازگشت ناخالص در بخش دولتی دو اثر متضاد را به وجود می‌آورد: ۱. اثر مستقیم که سودآوری سرمایه‌گذاری در بخش دولتی را افزایش می‌دهد؛ ۲. اثر خورندگی که باعث می‌شود هر گروه بخواهد با نقل و انتقالات بیش‌تر سهمی بیش‌تر از ثروت طبیعی را مال خود کند. این مسئله در مالیات بالای بخش دولتی بازتاب دارد که تغییر در تخصیص سرمایه به بخش‌های غیررسمی و درامان از مالیات را به دنبال می‌آورد. این مسئله نرخ رشد اقتصاد را کاهش می‌دهد و اثر مثبت افزایش نرخ بازگشت ناخالص را خنثی می‌کند. به گفته تورنل و لین، شواهد تجربی نشان داده است که نیجریه، ونزوئلا، و مکزیک با درآمد بادآورده نفتی روبه‌رو شدند اما سود آن را از بین بردند (Torrell and Lane 1999: 37). این مدل پیش‌بینی می‌کند که در واکنش به شوک سود مثبت، افزایش متناسب‌تری در هزینه‌های مالی رخ دهد. «رشد ضعیف کشورهایی که با ثروت بادآورده روبه‌رو هستند نشان می‌دهد که افزایش سرمایه‌های مصرف دولتی به شکل کارآمد تخصیص نمی‌یابد و منابع تخصیص‌شده مصرف می‌شوند، در فعالیت‌های امن اما ناکارآمد سرمایه‌گذاری می‌شوند، یا از کشور خارج می‌شوند» (Sala-i-martin and Subramanian 2003: 63).

۳. نقد نظریه رانت‌خواری

این‌که اقتصادهای سرشار معدنی تا چه اندازه هزینه‌های بالای رانت‌خواری و نتایج منفی آن بر توسعه را ایجاد می‌کنند، در نهایت فقط یک مسئله تجربی است. شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهند جریان‌های عظیم منابع (چه نفت و چه کمک مالی) که به کشور وارد می‌شوند نیز منجر به بدتر شدن عملکرد اقتصادی می‌شود. می‌توان این مسائل را با دقت و واکاوی جزئی‌تری موردبررسی قرار داد.

نخست، نظریه دولت رانتي نمی‌تواند تغییر بلندمدت در رشد اقتصادهای غنی (مانند بوتسوانا، مالزی، ونزوئلا، و نیجریه) را توضیح دهد؛ دوم، تنوع و تغییر در رشد اقتصادی کشورهای نه‌چندان غنی (مثل هند، چین، تانزانیا، و مالای) هم با چشم‌انداز نظریه دولت رانتي قابل توضیح نیست؛ و سوم، نظریه دولت رانتي نمی‌تواند توضیح مناسبی برای افزایش رشد اخیر در کشورهای وابسته به کمک‌های خارجی (مثل موزامبیک، اوگاندا، تانزانیا، و غنا) باشد. این حقیقت که کشورهای وابسته به کمک‌های خارجی احتمالاً به‌دنبال قوانین اقتصادی لیبرال‌تری‌اند نشان می‌دهد که قوانین بیش‌تر از میزان رانت در اقتصاد اهمیت دارد؛ گرچه بحث بر سر این‌که قوانین لیبرال برای کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته مناسب دارند یا نه زیاد است. از لحاظ رابطه میان فساد و رشد، شواهد اندکی در تأیید مدل رانت‌خواری نفرین منابع دیده می‌شود (Di John 2010). جدول ۱ نشان می‌دهد که اقتصادهای غنی از نظر مواد معدنی بیش‌تر از کشورهای دیگر دچار فساد نیستند. از آن گذشته، شواهد این جدول نشان می‌دهد که نرخ فساد از لحاظ رشد بلندمدت تعیین نشده است. در بازه ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰، متوسط رشد سالانه کشورهای در حال توسعه و غیرمعدنی از کشورهای غنی از نظر معدنی جلو افتاد. با این حال، در همین دوره متوسط فساد اقتصادهای غالب غیرمعدنی کمی بیش‌تر از اقتصادهای معدنی بود. در بازه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، اقتصادهای غنی از نظر معدنی کمی سریع‌تر رشد کردند و فساد آن‌ها نسبت به سایر کشورها کمی کم‌تر شد. هیچ‌کدام از این شواهد مدل‌های دولت رانتي و رانت‌خواری را تأیید نمی‌کنند. مدل تورنل و لین هم دو اشکال اساسی دارد: اول، مدرک چندانی نیست که نشان دهد مالیات غیرنفتی در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته وابسته به نفت زیاد بوده است. دوم، کاهش صادرات سرانه نفت از اوایل دهه ۱۹۸۰ از نظر زمانی با افزایش نرخ رشد اقتصادهای نفتی سازگار نیست. اگر این مدل «اثرخوردگی» رونق نفتی را به شکل کاهش نرخ رشد پیش‌بینی می‌کند، در آن صورت کاهش وفور نفتی باید منجر به

«خوردگی» کم‌تر رانت‌ها و در نتیجه رشد بیش‌تر شود. اما چنین چیزی دیده نمی‌شود. کاهش رانت سرانه نفت در بسیاری از کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته نفتی در بازه ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۵ عمدتاً با بهبود عملکرد اقتصادی همراه نبوده است (Di John 2009: 90-91).

جدول ۱. رشد و فساد در کشورهای در حال توسعه غنی معدنی و غیرمعدنی، ۱۹۶۵ تا ۲۰۰۰

کشورهای در حال توسعه غنی معدنی (۱۳ مورد مشاهده)	کشورهای در حال توسعه غنی غیرمعدنی (۱۹ مورد مشاهده)	
		۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰
۴/۳ (۲/۵ تا ۱۲/۴)	۶/۵ (۱/۵ تا ۹/۵)	متوسط نرخ رشد GDP (بازه)
۳/۹ (۰/۲ تا ۶/۵)	۳/۶ (۰/۷ تا ۸/۸)	متوسط شاخص فساد ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵
		۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰
۴/۰ (۱/۶ تا ۷/۰)	۳/۷ (۰/۶ تا ۱۰/۳)	متوسط نرخ رشد GDP (بازه)
۳/۳ (۰/۷ تا ۶/۸)	۳/۲ (۱/۰ تا ۵/۰)	متوسط شاخص فساد ۱۹۹۶

منبع: بانک جهانی، «شاخص‌های توسعه جهانی»، سال‌های متفاوت؛ شفافیت بین‌الملل، «شاخص فساد مشهود»، سال‌های متفاوت.

نکته: شاخص فساد ده یعنی حداقل فساد و شاخص صفر یعنی حداکثر فساد. غنای معدنی یعنی اقتصادهایی که صادرات مواد معدنی یا سوختی آن‌ها برابر یا بیش‌تر از ۳۵ درصد کل صادرات آن‌ها در ۱۹۸۰ بوده؛ غنای غیرمعدنی یعنی اقتصادهایی که صادرات مواد معدنی یا سوختی آن‌ها کم‌تر از ۳۵ درصد کل صادرات آن‌ها در ۱۹۸۰ بوده است.

۴. نقد نظریه دولت رانتی

بحث دولت رانتی چند پیش‌فرض دارد که از سوی تری لین کارل مطرح شده است و به نتایج مشخصی اشاره دارند. اول، فرض این است که یک دولت ضعیف در زمان کشف «رانت‌های خارجی» وجود دارد (کارل ۱۳۹۳: ۴۲). کارل به شکل دل‌خواهی رونق نفتی را نقطه‌ای در نظر گرفته است که تشکیل دولت در اقتصادهای دیرشکوفای نفتی رخ می‌دهد و ادعا می‌کند که زمان‌بندی کشف رانت‌های معدنی برای ظرفیت توسعه دولت آتی مهم است. کارل ادعا می‌کند که نروژ و استرالیا قبل از این‌که ثروت بادآورده مواد معدنی را

داشته باشند بوروکراسی‌های قدرت‌مندی داشتند و در نتیجه گروهی ذی‌نفع و فعال در بخش‌های صنعتی و کشاورزی داشتند که اجازه ندادند از رانت منابع معدنی سوءاستفاده شود (همان).

با این حال، مورد ونزوئلا، که مثال اصلی کارل از یک دولت نفتی است، بحث او را تأیید نمی‌کند. کارل به شکل دل‌خواهی دوران کشف نفت در دهه ۱۹۲۰ را به عنوان دوران تشکیل دولت ونزوئلا در نظر گرفته است. تاریخچه طولانی و پسااستعماری ونزوئلا تا قبل از این دوران (۱۸۱۰-۱۹۲۰) دوران کمبود مواد معدنی از لحاظ تولید بود (Gilmore 1964). با در نظر گرفتن ادعای کارل، تمرکز بر وفور منابع به عنوان عنصر مؤثر بر تشکیل دولت به این معناست که ونزوئلا فرصت و محرک کافی برای تشکیل یک بوروکراسی به سبک نروژ داشته است تا بعد نفت در دهه ۱۹۲۰ کشف شود. دلیلش آن است که وقتی تشکیل دولت را قبل از فعالیت صدور نفت قرار می‌دهیم، از مسئله دولت‌های نفتی پرهیز می‌شود (Thorp 1998: 352).

در حقیقت، بازه ۱۸۱۰ تا ۱۹۲۰ در ونزوئلا دوره‌ای بود که کمبود مواد معدنی نه با تشکیل دولت، بلکه با نبرد حزبی و مداوم و تقسیم قلمروی ملی همراه بود. جنگ فدرال (۱۸۵۹ تا ۱۸۶۳) یکی از بدترین وقایع در قرن نوزدهم آمریکای لاتین است. آثار منفی این نبرد را می‌توان در عملکرد اقتصادی منطقه دید: درآمد سرانه ونزوئلا تقریباً نصف متوسط آمریکای لاتین در بازه ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰ بود. علاوه بر این، نظریات کارل نمی‌گویند که چه‌طور وفور نفت در ونزوئلا با دوره رشد سریع و رکود در ۱۸۲۰ تا ۲۰۰۵ همراه شد. به‌طور کلی‌تر، شکست در تشکیل دولت مرکزی در قرن نوزدهم امری مکرر در آمریکای لاتین بود و مطمئناً به تنها یک الگو از دارایی مواد معدنی مربوط نمی‌شود.

دوم، فرض می‌شود که حکام نظام سیاسی مالک منابع طبیعی‌اند؛ یعنی آن‌ها حق مالکیت و استخراج از منابع را به دست دارند. این که آن‌ها چه‌طور این حقوق را به کار می‌برند یا حفظ می‌کنند در هیچ کدام از مقالات مربوط به نظریه دولت رانت‌خوار مورد اشاره قرار نگرفته است. با نسبت دادن حقوق به حاکمان، کل این مسئله که «اندوخته مشترک منابع» چه‌طور مدیریت می‌شود نادیده گرفته خواهد شد. در حالی که مسئله اصلی این اندوخته مشترک تحلیل فرایندها از طریق حقوقی است که تخصیص یافته، به کار برده شده، حفظ شده، یا تغییر یافته است (Di John 2009: 70-71). به بیان دیگر، فرض می‌شود که هیچ گروه از بازی‌کنان در جامعه نمی‌تواند بر اعمال قدرت حاکمان تأثیری داشته باشد. نظریه دولت رانتی به درستی مسئله مشروعیت رهبران سیاسی و

استراتژی‌هایی را که از تخصیص و استفاده صحیح از رانت بر مواد معدنی حمایت می‌کنند توضیح نمی‌دهد. ائتلاف‌های سیاسی که پشت قدرت یافتن رهبران سیاسی قرار دارند به‌طور مستقیم بر نحوه مدیریت رانت بر مواد معدنی هم تأثیر دارند. از آنجایی که دولت از نظر تاریخی عامل اصلی ائتلاف است خود فرایند تشکیل طبقه، گروه، و ائتلاف بر شکل‌گیری و تغییرات بنیادین تأثیر دارد. در نتیجه، نحوه استفاده از رانت بر مواد معدنی پیش از کش‌مکش، چانه‌زنی، و مصالحه بر سر قدرت قرار نمی‌گیرد، بلکه نتیجه جانبی آن است.

سوم، فرض می‌شود که رهبران، به‌جای اهداف توسعه‌ای، اهداف سودجویانه دارند. نادیده‌گرفتن فرایندهای سیاسی‌ای که حکام از طریق آن‌ها قدرت را به‌کار می‌برند درک ما را از انگیزه‌های آن‌ها کاهش می‌دهد. دولت یک وسیله «سودجویانه» یا ابزار بیش‌تر ساختن رانت نیست، بلکه مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است. این‌که چرا یک ائتلاف خاص از سود نفت برای تنوع‌بخشیدن به تولید استفاده نمی‌کند هیچ‌وقت جواب داده نشده است. حتی اگر فرض شود که رهبران فقط تشنه قدرت مطلق‌اند و در نتیجه مانده اقتصادی را به‌جیب می‌زنند، باز هم دلیل نمی‌شود که آن‌ها کاملاً سودجویانه رفتار کنند. منکور اولسون در قالب الگوی «راه‌زن ساکن» معتقد است که یک رهبر با افق دید بلندمدت کسی است که انگیزه کافی برای بیش‌تر کردن نرخ رشد سیاسی را دارد، چراکه این امر کسب سود دولتی در بلندمدت را به‌هم‌راه دارد (Olson 1993: 567-576). رفتار سودجویانه از طرف رهبران (مانند حق تسخیر دارایی) را نمی‌توان بی‌دلیل پیش‌فرض گرفت یا به‌سادگی تعریف کرد، بلکه باید آن‌ها را توصیف کرد. در نتیجه، شرایطی که انگیزه‌های سودجویانه در آن بر انگیزه‌های توسعه‌ای دولت‌های غنی از نظر مواد معدنی غلبه می‌یابد در مدل دولت رانت‌خوار در نظر گرفته نمی‌شود.

چهارم، با انتخاب رونق نفتی به‌عنوان نقطه‌ای که تشکیل دولت در کشورهای درحال‌توسعه در آن رخ می‌دهد مدل کارل درمعرض خطای انتخاب قرار می‌گیرد. طبق تعریف، بیش‌تر کشورهایی که پایه متنوع تولیدی و کشاورزی ندارند به مواد معدنی وابسته می‌شوند. از نظر تاریخی، تقریباً تمام کشورها از نقطه وابستگی به مواد معدنی شروع کرده‌اند. به‌طور مثال آمریکا، کانادا، نروژ، سوئد، هلند، استرالیا، و مالزی در اوایل توسعه خود بیش‌تر به مواد معدنی وابسته بودند و از تنوع اقتصادی کم‌تری بهره می‌بردند. به‌علاوه، منابع طبیعی معمولاً رشد را تشویق می‌کرد، چراکه جمع‌شدن سرمایه و رشد را در بازه ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ میان کشورهایی که امروزه توسعه‌یافته‌اند رواج داد.

مسئله خطای انتخاب باعث می‌شود که بسیاری از مطالعات اقتصادسنجی، که رابطه مثبتی میان وفور منابع و رشد ضعیف اقتصادی می‌یابند، اعتبار خود را از دست بدهند. کریستا بران‌شوایلر (Christa Brunnschweiler) می‌گوید:

با فرض این‌که رابطه مثبت و قدرت‌مندی میان وفور منابع طبیعی و صادرات آن‌ها وجود دارد، باتوجه‌به مثال‌های نقض کشورهای غنی معدنی که صادرات اولیه اندکی دارند - مثل استرالیا و آلمان - نمی‌توان حکم قطعی صادر کرد. علاوه‌براین، می‌توانیم به‌درستی ادعا کنیم که سهم عمده صادرات اولیه در GDP نمود روشنی از اقتصاد بسیار تخصصی است. رشد اندک کشورهایی که صادرات مواد اولیه زیادی دارند بیش‌تر می‌تواند به قوانین اقتصادی مربوط باشد که به‌جای نفرین منابع طبیعی به وابستگی شدید اقتصاد به بخش منابع طبیعی منجر می‌شود (Brunnschweiler 2008: 401).

به بیان دیگر، عملکرد ضعیف اقتصادی در بسیاری از کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته بیش‌تر ناشی از وابستگی به مواد معدنی است تا وفور آن. درنهایت، نظریه‌پردازان دولت رانتی این احتمال را در نظر نمی‌گیرند که وفور مواد معدنی می‌تواند در هسته توسعه صنایع تولیدی قرار بگیرد. مثلاً گاوین رایت و جس زلوستا در ۲۰۰۷ به بررسی این مسئله پرداختند که توسعه تکنولوژیک و یادگیری جمعی چه‌طور و چرا تأثیر مثبتی در توسعه منابع طبیعی در اقتصاد آمریکا داشته است. آن‌ها نشان دادند که سرمایه‌گذاری عظیم در اکتشاف، حمل‌ونقل، کسب دانش زمین‌شناسی و تکنولوژی‌های استخراج معدنی، پالایش، و استفاده از آن‌ها در صنعت منابع طبیعی باعث شده است که رشد بلندمدت اقتصادی و صنعتی‌سازی آمریکا رخ بدهد. سایر محققان به بررسی این نکته پرداخته‌اند که چه‌طور توسعه منابع طبیعی منجر به افزایش تولید فوق‌العاده تکنیکی در صنعت سوئد و فنلاند در قرن نوزدهم و بیستم شده است (Wright and Czelusta 2007: 183-189). سؤال اصلی در حوزه قوانین که باید مطرح شود این است که چرا سود منابع طبیعی به‌طریقی استفاده می‌شود که رشد اقتصادی و تنوع را در برخی کشورها ممکن می‌کند و در برخی نه. فقدان تنوع اقتصادی و رشد ضعیف در متنوع‌ساختن اقتصاد دلیل اصلی وابسته‌ساختن آن به مواد معدنی هستند. اگر این‌طور باشد، آن‌وقت منطقی است که بپرسیم چرا چیزی مثل تضادهای سیاسی جلوی رشد در برخی اقتصادهای وابسته به مواد معدنی را گرفته، اما در برخی این اتفاق نیفتاده است.

۵. اثرات آستانه: چه عواملی توسعه بخش معدنی و سوخت را در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته غنی افزایش می‌دهند؟

یکی از اصلی‌ترین مسائل در حوزه قوانین این است که ببینیم کدام عوامل در تعیین «آستانه رفاه» تأثیر دارند، یعنی آستانه‌ای که پایین‌تر از آن احتمال نفرین منابع خیلی بالا می‌رود. سه عامل از این آستانه‌ها را باید به‌طور جدی موردبررسی قرار داد. اولی مربوط به ظرفیت مالی دولت برای تخصیص رانت مواد معدنی می‌شود؛ دومی به ساختار مالکیت در بخش معدن ارتباط دارد؛ و سومی هم توانایی دولت در توسعه استراتژی‌های دوگانه رشد را مدنظر قرار می‌دهد.

۱.۵ مالیات مؤثر بر وفور منابع

به‌دلیل خطر احتمالی رشد صنایع معدنی برای رشد و مدیریت کلی، رونق‌های تجاری اخیر فرصتی مهم برای کشورهای غنی از نظر مواد معدنی بوده‌اند تا سود مالیاتی چشم‌گیری به‌دست آورند و فضای سیاست‌های خود را افزایش دهند. سود احتمالی ناشی از این رونق‌ها اغلب بسیار بیش‌تر از کمک‌های خارجی است. بااین‌حال، تجربیات اخیر نشان داده است که حداقل در مورد کشورهای آفریقای مرکزی این احتمال همیشه به واقعیت بدل نمی‌شود. نمونه زامبیا را در نظر بگیرید که یکی از بدترین کاهش‌ها در درآمد سرانه را در بازه ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ متحمل شد. دلایل افت عملکرد اقتصادی زامبیا بسیار فراوان و پیچیده‌اند، ولی ترکیبی از آشفتگی مسیرهای تجاری منطقه، ملی‌سازی صنعت مس پیش از ارتقا و ظهور کارگران و مدیران ماهر در صحنه داخلی، و سوءمدیریت صنعت مس دولتی را در بر می‌گیرد. تولید مس از شش صد هزار تن در دهه ۱۹۶۰ به تنها سی صد هزار تن تا پایان دهه ۱۹۹۰ افت کرد (Mulungu 2017: 6). پاسخ دولت در اواخر دهه نود این بود که صنعت مس را خصوصی کند و حق برداشت مواد معدنی را ارزان کند تا سرمایه‌گذاری خارجی جلب شود. این کار در اوضاع مناسبی انجام نشد؛ یعنی وقتی بود که قیمت مس بیش از هر وقت دیگری افت نشان می‌داد، تولید کاهش یافته بود، و فشار بدهی غیرقابل تحمل شده بود. استراتژی خصوصی‌سازی مس شامل کاهش نرخ مالیات صنعتی از ۳۵ به ۲۵ درصد، بخشودگی مالیات گمرکی تا سقف پانزده میلیون دلار، کاهش حق برداشت از دو درصد به ۰/۶ درصد، حذف مالیات بر برق، افزایش بازه قابل قبول برای ضرر و زیان از ده به بیست سال، و بخشودگی مالیات عقب‌افتاده بهره، سود سهام، حق استفاده، و هزینه مدیریت بود. درحقیقت، بخش معدن سهم کم‌تری از بخش‌های مالی یا ارتباطات را

در سود دولت بر عهده گرفت. جمعاً، شرکت‌های معدنی تقریباً هیچ مالیاتی در بازه ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ پرداخت نکردند. اثر این بسته‌های تشویقی این بود که تا چندین دهه دولت نتواند سود قابل توجهی از شرکت‌های تازه معدنی دریافت کند (Mulungu 2017: 8-9). وقتی دولت در سال ۲۰۰۸ به فکر افزایش حق برداشت تا ۲/۵ درصد با حمایت صندوق پول بین‌الملل (IMF) بود این میزان، باتوجه به همسایه‌های زامبیا، باز هم کم بود. بررسی IMF در مورد مالیات و حق برداشت در کشورهای در حال توسعه نشان داده است که هیچ کشور آفریقایی دیگری نرخ زیر دودرصد دریافت نمی‌کند و برخی نرخ‌هایی حتی تا بیست درصد دریافت می‌کنند. در نتیجه، مالیات به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی (GDP) از ۱۸/۴ درصد در ۱۹۹۶ به ۱۷/۰ درصد در ۲۰۰۵ کاهش یافت. در سال ۲۰۰۶، دولت تنها ۲۵ میلیون دلار به شکل حق برداشت مس دریافت کرد، در حالی که بازگشت این صنعت دو میلیارد دلار بود. این مسئله جلوی تأمین هزینه‌های دولت برای بهبود زیرساخت‌های فیزیکی را می‌گیرد، در حالی که این زیرساخت‌ها برای احیای ظرفیت‌های تولیدی و رشد در بخش‌هایی غیر از مس چون کشاورزی و روشنایی ضروری‌اند. البته مدیریت نامناسب رونق در صنعت معدن می‌تواند ناشی از فساد کارمندان دولتی هم باشد که باید رانت‌های مواد معدنی را توزیع کنند، اما آن‌ها را به خزانه دولت واریز نمی‌کنند (Fraser and Lugngu 2010). مسئله «سرت سود» در برخی کشورهای دچار مشکل بسیار حساس است. تخمین زده شده که تا سقف دویست میلیارد دلار از سود نفت نیجریه اختلاس شده است (Oji 2010: 97). در یک مثال دیگر، تا سال ۲۰۰۶ پرداخت حق برداشت به خزانه‌داری جمهوری دموکرات کنگو سالانه تنها ۸۶ هزار دلار بود، در حالی که هر سال چند صد میلیون دلار صرف صادرات کالاهای مصرفی می‌شد.

از نمونه زامبیا و جمهوری دموکرات کنگو می‌توان نتیجه‌گیری روشنی در باب سیاست‌ها کرد. اول، کشورهای غنی از نظر مواد معدنی باید سریعاً وارد مذاکره درباره قراردادهای استخراجی شوند که به ضررشان تمام شده‌اند؛ دوم، ظرفیت بررسی مطالعات و تحقیقات و داده‌های حاصل از آن‌ها در زمین‌شناختی کشورهای آفریقایی مرکزی باید افزایش یابد تا قدرت چانه‌زنی دولت با شرکت‌های چندملیتی ارتقا یابد. در این حوزه، نهادهای مالی بین‌المللی می‌توانند نقش بسیار مهمی را بازی کنند. سوم، تقویت مشروعیت و اجرای برنامه شفافیت صنایع استخراجی (EITI) و فرایند کیمبرلی (که در آن الماس‌های فروش رفته باید دارای این ضمانت باشند که از مناطق مورد کش مکش استخراج نشده‌اند) می‌توانند در کاهش توزیع نامناسب رانت‌های معدنی از سوی فعالان داخلی مؤثر باشند.

۲.۵ ساختار مالکیت در صنایع صادراتی

یک اثر آستانه‌ای دیگر که باید به آن توجه شود بازه بخش خصوصی غیرمعدنی و صادراتی در کشورهایی است که از نظر مواد معدنی و سوختی غنی‌اند. وجود صادرکنندگان خصوصی مواد غیرمعدنی می‌تواند وزنه متقابل در برابر فساد و غلبه مواد معدنی در صادرات کشور باشد. این عملکرد بخش خصوصی می‌تواند یک گروه لابی هم به وجود بیاورد که نرخ تبادل و سایر سیاست‌هایی را ترویج می‌کنند که رشد صادرات را به دنبال دارد. به طور خاص، این لابی احتمالاً تقاضای قوانین نرخ تبادلی را خواهد داشت که جلوی بیماری هلندی در ارز را در نتیجه رونق صنایع معدنی می‌گیرد.

ریکاردو هاوسمن و فرانسیسکو رودریگوئز ادعا می‌کنند که کاهش شدید تجمیع سرمایه و رشد مثلاً در ونزوئلا پس از ۱۹۷۵ ناشی از هر دو مدل حساب سرمایه باز و بسته است که به کشور اجازه توسعه یک صنعت صادراتی جای‌گزین را نمی‌دهد. آن‌ها می‌گویند که تخصص کاملاً نفتی می‌تواند فروپاشی اقتصاد ونزوئلا را توجیه کند. اگر یک بخش صادراتی جای‌گزین در ونزوئلای دهه هشتاد وجود داشت، رشد آن بخش می‌توانست به کاهش سود نفت ثبات ببخشد. اما در غیاب آن، اقتصاد داخلی مجبور شد با کاهش تولید داخلی به افت شدید سود نفت واکنش نشان دهد. این فرایند آن قدر ادامه می‌یابد تا یا افت قیمت نفت متوقف شود یا نرخ تبادل آن قدر کاهش بیابد تا تولید کالاهای مصرفی غیرنفتی را توجیه کند (Husmann and Rodriguez 2006). این دو نویسنده نشان داده‌اند که از میان ده کشور در حال توسعه و صادرکننده نفت که با فروپاشی صادرات خود در بازه ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۲ روبه‌رو شدند (مکزیک، عمان، بحرین، اندونزی، عربستان سعودی، ترینیداد و توباگو، ونزوئلا، اکوادور، الجزیره، و نیجریه)، تنها دو نمونه (مکزیک و اندونزی) توانستند صادرات غیرنفتی (خصوصاً در حوزه تولید) را گسترش دهند و کاهش صادرات نفت را جبران کنند و رشد اقتصادی نسبتاً مثبتی را به وجود بیاورند. نظر هاوسمن و رودریگوئز یک جزء بسیار مهم در مبحث نفرین منابع است، چراکه نشان می‌دهد میزان تنوع صادراتی در پتانسیل رشد کشورهای در حال توسعه و صادرکننده نفت نقش دارد. آن‌ها می‌گویند که قوانین افزایش‌دهنده تولید در بخش‌های غیرنفتی می‌توانند احتمال رشد اقتصادی مانند ونزوئلا را افزایش دهند؛ اگرچه این نظرات قبل از فروپاشی تورمی اقتصاد ونزوئلا طی سال‌های اخیر بوده است. با این حال، ادعای آن‌ها نمی‌گوید که چرا بهره‌وری در بخش کالاهای غیرنفتی (و به خصوص تولیدی) این قدر پایین است و در نتیجه چرا بخش صادرات غیرنفتی به شکل

پویاتر و متنوع‌تر در کشوری چون ونزوئلا به وجود نیامده است. دلیلش این است که مدل آن‌ها یک مسیر مشخص را برای رشد بهره‌وری در میان صادرکنندگان نفت در نظر می‌گیرد. درک دقیق‌تر کاهش رشد در ونزوئلا و سایر کشورهای تک‌صادراتی نه تنها باید فقدان تنوع در صادرات، بلکه مکانیسم‌های منجر به کاهش بهره‌وری در بخش کالاهای غیرنفتی را توضیح دهد.

۳.۵ اجرای استراتژی‌های رشد دوطرفه

از آنجایی که نقش دولت در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، که از نظر نفت و مواد معدنی غنی‌اند، پررنگ‌تر است، احتمال فشار برای افزایش نفوذ در میان گروه‌ها و طبقات متقابل هم بیش‌تر است. رانت‌خواری تا جای زیادی منجر به هزینه‌های دولتی و نظام یارانه‌ای ناکارآمد می‌شود. با این حال، توزیع رانت‌ها و امتیازات به‌ویژه در میان طبقات پرنفوذ سیاسی - اقتصادی اغلب نقش مهمی در حفظ ثبات سیاسی بازی می‌کند. در چنین مواردی، مبادله میان رشد اقتصادی و ثبات سیاسی پیش می‌آید، چراکه افراد دارای دسترسی به منابع دولتی معمولاً از نظر سیاسی هم قدرت‌مندند، اما لزوماً تولیدکنندگان مؤثر، ریسک‌پذیر، و پویایی نیستند (نورث و همکاران ۱۳۹۷: ۱۳-۱۷).

در این شرایط، استفاده از یک استراتژی رشد دوطرفه می‌تواند مؤثر باشد. ایده کلی این استراتژی این است که یک بخش دینامیک و نوظهور (طرف اول) جایی ترویج شود که رقابت و ریسک‌پذیری هم ترویج می‌شود و درعین حال مجموعه گسترده‌ای از تولیدکنندگان غیررقابتی / ناکارآمد دارای نفوذ سیاسی مثل کشاورزی و تولید هم‌چنان مورد حمایت قرار دارند تا تنش‌های اجتماعی کاهش یابند و ثبات سیاسی حفظ شود (طرف دوم). مثال استراتژی طرف اول عبارت است از مناطق صادرات و پارک‌های صنعتی. این استراتژی دوطرفه تقابل میان نیروهای سیاسی خواهان رانت را به تعویق می‌اندازد تا بخش‌های پویاتر تنوع رقابتی اقتصاد را پیش ببرند و اساس سیاسی حامی اصلاح را به وجود بیاورند. چالش اصلی در این استراتژی این است که طرف اول در مقابل فشار سیاسی حفاظت شود. به‌طور کلی، این استراتژی می‌تواند راه‌گذاری به‌سوی اصلاحات بنیادین بیش‌تر و افزایش رشد باشد (PontaraAuty 2008: 59-77). کشورهایمانند مالزی، اندونزی، و چین استراتژی‌های دوطرفه مختلفی را امتحان کرده‌اند. نکته قابل توجه در تمامی این موارد این است که احزاب سیاسی ملی‌گرای قدرت‌مندی در کشورها وجود دارند که

زیربنای اجرایی را تشکیل می‌دهند. احزاب قدرت‌مند، منظم، و ملی‌گرا نه تنها کشور را قادر به حمایت مناسب از گروه‌های متقابل می‌سازند، بلکه نقطه عطفی‌اند که عملکرد جمعی و لابی‌گری به شکل نسبتاً قابل‌پیش‌بینی حول آن‌ها رخ می‌دهد. آن‌ها پایه و اساس سازوکارهای بنیادینی هستند که حمایت از گروه‌های برجسته منطقه‌ای و سیاسی را توزیع می‌کنند و جلوی به‌چالش کشیده شدن قدرت و اتحاد ائتلاف حاکم را می‌گیرند. علاوه بر آن، این الزام که احزاب سیاسی ملی ائتلاف‌های چندقومی و چندمنطقه‌ای به وجود بیاورند سبب می‌شود تا احتمال نابرابری‌های افقی که ثبات سیاسی را از بین می‌برند کاهش یابد. در نتیجه، یک آستانه مهم برای این استراتژی در کشورهای غنی از نظر معدنی این است که حزب‌های سیاسی ملی‌گرا و قدرت‌مندی به وجود بیایند.

۶. جمع‌بندی

این ادعا که غنای نفتی به فساد بی‌حد و اندازه، رانت‌خواری، و مداخله‌جویی متمرکز منجر می‌شود و این فرایندها لزوماً جلوی بهره‌وری و رشد را می‌گیرند ازسوی شواهد تطبیقی و تاریخی تأیید نمی‌شود. سطوح مشابهی از تمرکز دولتی و فساد می‌تواند با چرخه‌های رشد یا رکود در اقتصادهای وابسته به مواد معدنی و سوختی هم‌زمان شود. توضیح ظرفیت دولتی و حکومتی در این اقتصادها باید با شواهد موجود سازگاری داشته باشد. این که غنای معدنی و سوختی تا چه اندازه منجر به توسعه می‌شود تا جای زیادی به ماهیت دولت و سیاست، هم‌چنین ساختار مالکیت در بخش صادرات، بستگی دارد و تمام این‌ها در اکثر آثار مربوط به نفرین منابع نادیده گرفته شده‌اند. مؤلفه ماهیت دولت (تمرکز یا غیرتمرکز بودن دولت) و چگونگی تصمیم‌سازی و فرایندهای سیاست‌گذاری اقتصادی از جمله مؤلفه‌هایی است که ازسوی معتقدان شبه‌پارادایم نفرین منابع نادیده گرفته شده است؛ این که آثار درآمدهای حاصل از فروش منابع معدنی و هیدروکربنی بتواند منفی یا مثبت باشد تا حد زیادی به سطح سیاسی و شکل دولت و نحوه سیاست‌گذاری در یک نظم سیاسی بستگی دارد. ازسوی دیگر، بررسی شد که آثار ذی‌ربط و طرف‌دار نفرین منابع از شواهدی چون فساد، میزان ظرفیت سیاست‌گذاری توسعه، ظرفیت مالی دولت، قدرت و میزان تنوع بخشی صادراتی، ساختار مالکیت بخش‌های خصوصی غیرمعدنی و هیدروکربنی، و در نهایت قابلیت دولت در توسعه و پیش‌برد استراتژی‌های دوگانه رشد چشم‌پوشی کرده‌اند و همین موضوع باعث شده است که شبه‌پارادایم نفرین منابع اعتبار و

نقد شبه‌پارادایم نفرین منابع و شواهد آن برای تبیین سیاست‌گذاری توسعه ۱۲۷

وفاق نخبگانی را درباب خود کم‌رنگ کرده و از بین برده است. در این راستا، تحقیقات بیش‌تری نیاز است تا مشخص شود چه‌طور برخی اقتصادها به‌شکل مؤثر از رانت‌های معدنی و سوختی به‌شکل کارآمد استفاده می‌کنند. بررسی بیش‌تر آثار آستانه‌ای هم بر مسیر توسعه کشورهای درحال‌توسعه و غنی از نظر منابع مؤثر است و از لحاظ سیاست‌های بهینه به آن‌ها آگاهی خواهد بخشید.

کتاب‌نامه

- پورجوان، عبدالله و ابوالفضل شاه‌آبادی (۱۳۹۲)، «تأثیر وفور منابع طبیعی بر عملکرد حکم‌رانی کشورهای برگزیده نفتی و توسعه‌یافته»، *فصل‌نامه مدل‌سازی اقتصادی*، ش ۱۶.
- درودی، مسعود (۱۳۹۶)، *نفت و سیاست‌گذاری صنعتی در ایران پس از انقلاب*، پایان‌نامه دکتری تخصصی سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۵)، *دولت و توسعه اقتصادی (اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا)*، تهران: آگاه.
- دیوسالار، عبدالرسول و همکاران (۱۳۹۵)، *مطالعات توسعه و مؤلفه منابع*، تهران: روزنه.
- رحمانی، تیمور و ماندانا گلستانی (۱۳۸۸)، «تحلیلی از نفرین منابع نفتی و رانت‌جویی بر توزیع درآمد در کشورهای منتخب نفت‌خیز»، *تحقیقات اقتصادی*، ش ۸۹.
- کارل، تری لین (۱۳۹۳)، *معمای فراوانی: رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی*، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران: نی.
- نورث، داگلاس سی.، جان جوزف والیس، و باری آر. وینگاست (۱۳۹۷)، *خشونت و نظم‌های اجتماعی (چهارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ ثبت‌شده بشر)*، ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده، تهران: روزنه.

References

- Alan Gelb et al. (1988), *Oil Windfalls: Blessing or Curse?*, Oxford: Oxford University Press.
- Amin, Samir (1976), *Unequal Development*, Brighton, UK: Harvester Press.
- Aslaksen, S. (2009), Corruption and Oil: Evidence from Panel Data.
- Baran, Paul and Paul Sweezy (1966), *Monopoly Capital*, New York: Monthly Review Press.
- Binnnschweiler, Christa (2008), "Cursing the Blessings? Natural Resource Abundance, Institutions, and Economic Growth", *World Development* 36, no. 3.
- Brueckner, Martin et al. (2014), *Resource Curse or Cure? On the Sustainability of Development in Western Australia* (CSR, Sustainability, Ethics and Governance), Berlin: Springer.
- Chenery, Hollis (1979), *Structural Change and Development Policy*, New York; Oxford University Press.

- Di John, Jonathan (2009), *From Windfall to Curse? Oil and Industrialization in Venezuela, 1920 to the Present*, University Park: Penn State University Press.
- Fraser, Alastair and John Lungu (2010), "For Whom the Windfalls? Winners and Losers in the Privatization of Zambia's Copper Mines" (Lusaka, Zambia: Civil Society Trade Network of Zambia, 2007): <www.minewatchzambia.com/reports/report.pdf, accessed 1 August 2010>.
- Furtado, Celso (1970), *Economic Development in Latin America*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gilmore, Robert Louis (1964), *Caudillism and Militarism in Venezuela 1810-1910*, Athens: Ohio University Press.
- Harold, Innis (1930), *The Euro Trade in Canada*, New Haven: Yale University Press,
- Hausmann, Ricardo and Francisco Rodriguez (2006), "Why Did Venezuelan Growth Collapse?", Paper Presented at the Kennedy School of Government Conference, "Venezuelan Economic Growth 1970-2005", Cambridge: Harvard University, April.
- Humphreys, Macartan et al. (2007), *Escaping the Resource Curse* (Initiative for Policy Dialogue at Columbia: Challenges in Development and Globalization), New York: Columbia University Press.
- Mauro, Paolo (1998), "Corruption: Causes, Consequences, and Agenda for Further Research", *Finance and Development* 35, no. 1.
- Mueller, Dennis (1989), *Public Choice 11*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mulungu, Kelvin and John N. Ng`ombe (2017), "Sources of Economic Growth in Zambia, 1970-2013: A Growth Accounting Approach", *Economies*, 15(5).
- Neary, P. and Sweder Van Wijnbergen (1986), *Natural Resources and the Macroeconomic: A Theoretical Framework. In Natural Resources and the Macro Economy*, University College Dublin, School of Economics.
- Oji, Mazi A. Kanu and Valerie U. Oji (2010), *Corruption in Nigeria: The Fight and Movement to Cure the Malady Paperback*, USA: University of America Press.
- Olson, Mancur (1993), "Dictatorship, Democracy and Development", *American Political Science Review* 87, no. 3.
- Papirakis, de Elissaios (2018), *The Resource Curse Re-examined: The Role of Extractive Industry in Development*, New York: Columbia University Press.
- Potara, Nicola and Richard Auty (2008), "A Dual-track Strategy for Managing Mauritania's Projected Oil Rent", *Development Policy Review* 26(1).
- Prebisch, Raúl (1950), *The Economic Development of Latin America and Its Principal Problems*, New York: UN.
- Sala-i-Martin, Xavier and Arvind Subramanian (2003), "Addressing the Natural Resource Curse: An Illustration from Nigeria", Colombia University.
- Shaffer, Brenda and Taleh Ziyadov (2012), *Beyond the Resource Curse*, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
- Thorp, Rosemary (1998), *Progress, Poverty and Exclusion: An Economic History of Latin America in the 20th Century*, Washington, DC: Inter-American Development Bank.

نقد شبه‌پارادایم نفرین منابع و شواهد آن برای تبیین سیاست‌گذاری توسعه ۱۲۹

Tornell, Aaron and Philip Lane (1999), "The Voracity Effect", *American Economic Review* 89, no. 1, Unpublished Manuscript.

Wright, Gavin and Jesse Czelusta (2007), "Resource-Based Growth: Past and Present", in: Daniel Lederman and William Maloney (eds.), *Natural Resources: Neither Curse nor Destiny*, Washington, DC: World Bank.

جایگاه نفت در بستر روابط دوجانبه ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام

فریبرز ارغوانی پیرسلامی*

مصطفی خسروی**

چکیده

خروج آمریکا از برجام و بازگشت مجدد تحریم‌های ایران موضوع روابط اقتصادی ایران با کشورهای همسایه را در هاله‌ای از ابهام قرار داد. باتوجه به بازگشت تحریم‌های نفتی ایران و هم‌زمان جایگاه بااهمیت این نوع از انرژی در سیاست‌های اقتصادی ایران و عراق، هدف این مقاله واکاوی روابط دو کشور در دوران تحریم‌های پسابرجام حول متغیر نفت است. به‌رغم فروپاشی رژیم صدام و راه‌یابی گروه‌های شیعی در ساختار قدرت عراق و افزایش نفوذ ایران، متغیر نفت صرفاً زمینه‌ساز همکاری نبوده است و در وضعیت تحریم‌های پسابرجام می‌تواند زمینه‌های واگرایی دو کشور را نیز مهیا کند. این مقاله با اتکا به روش توصیفی - تبیینی به این پرسش پاسخ می‌دهد که جایگاه نفت در روابط ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام چگونه ارزیابی می‌شود؟ در قالب فرضیه، نویسندگان این مقاله معتقدند که باوجود نقش مهم نفت در ایجاد زمینه‌هایی برای همگرایی و واگرایی میان دو کشور، درنهایت این مؤلفه نقشی ثانوی دارد و می‌تواند تحت‌تأثیر منافع امنیتی دو طرف قرار گیرد و کارکرد علی‌خود را از دست دهد. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که باوجود تأثیر نفت در ایجاد برخی بسترهای همکاری مانند میادین نفتی مشترک بین دو کشور، ارائه آموزش‌های فنی - مهندسی ایران به عراق، انتقال

* استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)، farghavani@shirazu.ac.ir

** کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای خاورمیانه، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۸

خطوط نفتی عراق به ایران به منظور تسهیل صادرات نفت این کشور، و نیز زمینه‌هایی برای رقابت مانند میادین نفتی مشترک، مغفول‌ماندن ایران از جایگاه نفت عراق، افزایش جایگاه نفتی عراق در عرصه بین‌المللی در دوره پسا‌صدام، و کاهش قدرت چانه‌زنی و دیپلماسی نفتی ایران، نفت نمی‌تواند جایگاه منافع امنیتی موازی دو طرف را بگیرد.

کلیدواژه‌ها: ایران، عراق، برجام، تحریم، نفت.

۱. مقدمه

نفت از مؤلفه‌های مهمی است که در ابعاد مختلف سیاست خارجی و بین‌المللی واحدهای سیاسی تأثیر دارد. دانیل یرگین می‌نویسد: «نفت یک رکن اساسی در قدرت ملی، یک عامل اصلی در اقتصاد جهانی، یک کانون حیاتی در جنگ، و یکی از عوامل نهایی تعیین‌کننده در رویدادهای بین‌المللی است» (پین تر ۱۳۸۸: ۹۴). امروزه در عرصه سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی نفت نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. بسیاری از رقابت‌های جهان تحت تأثیر نفت بوده است؛ به گونه‌ای که تقریباً تمامی دکترین‌های سیاست خارجی آمریکا از جمله دکترین ترومن، آیزنهاور، ریگان، و کارتر مستقیم و غیرمستقیم به خاورمیانه و منابع و ذخایر نفتی آن مربوط می‌شود. منطقه خاورمیانه یا به عبارتی دقیق‌تر منطقه خلیج فارس به تنهایی حدود دوسوم ذخایر نفتی جهان را به خود اختصاص داده است (میرترابی ۱۳۸۴: ۱۱۸).

تاریخ روابط پرفرازونشیب ایران و عراق در مقاطعی باعث بروز درگیری‌های مرزی و نهایتاً جنگ بین دو کشور شد. با فروپاشی رژیم صدام و شکل‌گیری نظام سیاسی دموکراتیک و مبتنی بر مشارکت تمامی گروه‌های عراق در ساختار قدرت، به‌ویژه راه‌یابی گروه‌های شیعی، وضعیت جدیدی برای ایران ایجاد شد. به گونه‌ای که اکنون ایران از مؤثرترین کنش‌گران منطقه‌ای در عراق است که می‌تواند به پایان‌یافتن تهدیدات امنیتی عراق کمک کند و حتی به شریک اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی ایران تبدیل شود. این فرصت تاریخی ایران را به‌سوی حمایت همه‌جانبه از دولت جدید عراق از سال ۲۰۰۳ رهنمون کرده و به‌رغم حمایت‌نکردن اغلب کشورهای منطقه از دولت عراق و فقدان مشارکت آن‌ها در روند امنیت‌سازی در این کشور، ایران سطح بالایی از توان و همکاری خود را برای حمایت از دولت عراق و برقراری ثبات و امنیت در این کشور بسیج کرده است. پتانسیل‌های دو کشور از عوامل مهمی است که دولت‌مردان ایران و عراق را مجبور می‌کند سطح روابط دوجانبه را گسترده و عمیق کنند و از منافع آن به دولت سود برسانند. عوامل

متعددی می‌تواند بر استحکام روابط میان دو کشور بیفزاید، اما بی‌تردید از پتانسیل‌های مهم و تأثیرگذار در روابط دو کشور «نفت» است که می‌تواند نقش مؤثری در روابط سیاسی، امنیتی، اقتصادی، و فرهنگی دو کشور داشته باشد. این فضای مستعد همکاری در دوران پسابرجام با مشکلاتی مواجه شده است. در این روابط نفت می‌تواند متغیر اصلی در همگرایی یا واگرایی روابط بین دو کشور باشد و نقش خود را در معرض نمایش بگذارد. باتوجه‌به جایگاه ویژه نفت در عراق و هم‌جواری این کشور با جمهوری اسلامی ایران، هدف این نوشتار آن است تا از میان متغیرهای متعدد نفت را به‌منزله یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار همگرا و واگرا در روابط دو کشور بررسی کند.

بررسی آثاری که درمورد روابط ایران و عراق به چاپ رسیده نشان می‌دهد که مسئله نفت، به‌طور کل و جایگاه آن در دوران تحریم‌های پسابرجامی محل بحث نبوده است. کتاب *سیاست خارجی ایران در عراق جدید* نوشته کیهان برزگر (۱۳۸۵) ظرفیت‌های روابط دو کشور بعد از تغییر رژیم در عراق را بررسی و این تحول را فرصتی برای ایران معرفی کرده است. این نویسنده (۱۳۸۶) در مقاله «ایران، عراق جدید و نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس» روابط دو کشور را حول موضوع خلیج فارس و تحولات آن واکاوی کرده است. در پژوهشی دیگر مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در قالب گزارشی در سال ۱۳۹۴ با عنوان «بررسی وضعیت نفت عراق و پتانسیل‌های همکاری نفتی این کشور با ایران» وضعیت کنونی صنعت نفت عراق و استراتژی‌های آتی توسعه این صنعت را بررسی کرده است و آن را از محورهایی می‌داند که می‌تواند به تعمیق روابط دو کشور کمک کند. صادقی و همکاران (۱۳۹۵) نیز در مقاله «ایران و عراق: چشم‌اندازی بر راه‌بردی‌شدن مناسبات دوجانبه» بر این نظرند که اشتراکات ایران و عراق در حوزه‌های تاریخی، سیاسی، مذهبی، و اقتصادی می‌تواند به راه‌بردی‌شدن مناسبات دوجانبه بیش از پیش کمک کند. محمد نوروزی و امیرحسین غفاری (۱۳۹۳) در مقاله «تبیین الزامات دیپلماسی انرژی جمهوری اسلامی ایران و عراق با تأکید بر صنعت نفت» مفهوم دیپلماسی انرژی و تبیین فرصت‌ها و تهدیدها را برای ایران و عراق در این حوزه مشخص کرده‌اند و به محورهای همگرایی و واگرایی کم‌تر توجه شده است.

این مقاله با اتکا به روش توصیفی - تبیینی به این پرسش پاسخ می‌دهد که جایگاه نفت در روابط ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام چگونه ارزیابی می‌شود؟ در قالب فرضیه این مقاله معتقد است که باوجود نقش مهم نفت در ایجاد زمینه‌هایی برای همگرایی و واگرایی میان دو کشور، درنهایت این مؤلفه نقشی ثانوی دارد و می‌تواند

تحت تأثیر منافع امنیتی دوطرف قرار گیرد و کارکرد علی خود را از دست دهد. باوجود تأثیر نفت در ایجاد برخی بسترهای همکاری مانند میادین نفتی مشترک بین دو کشور، ارائه آموزش‌های فنی - مهندسی ایران به عراق، انتقال خطوط نفتی عراق به ایران به‌منظور تسهیل صادرات نفت این کشور، و نیز زمینه‌هایی برای رقابت مانند میادین نفتی مشترک، مغفول‌ماندن ایران از جایگاه نفت عراق، افزایش جایگاه نفتی عراق در عرصه بین‌المللی در دوره پسااصدام، و کاهش قدرت چانه‌زنی و دیپلماسی نفتی ایران نفت نمی‌تواند جایگاه منافع امنیتی موازی دوطرف را بگیرد.

در راستای بررسی فرضیه مذکور، این مقاله ابتدا الگوهای همکاری و تعارض روابط دو کشور را بررسی می‌کند و سپس ضمن بررسی روابط ایران و عراق در دوره پسااصدام، نهایتاً نقش نفت به‌منزله بستر همگرا و واگرا در روابط بین دو کشور را در دوره تحریم‌های پسابرجام مطالعه می‌کند.

۲. چهارچوب نظری

روابط اقتصادی کشورها به‌طور مفروض در چهارچوب نگرش‌های لیبرالی مبنای توسعه همکاری و همگرایی کشورهاست (Doyle 2005: 463)، اما در شرایط شکست بازار^۱، ناشی از افزایش تحریم‌ها و اولویت متغیرهای امنیتی، این دسته از روابط می‌تواند به رقابت و حتی واگرایی در روابط منجر شود. از منظر واقع‌گرایان، همکاری و متعاقب آن شکل‌گیری ائتلاف میان دولت‌ها به‌طور اساسی واکنشی در برابر تهدیدات خارجی در محیط استراتژیک مشترک در نظر گرفته می‌شود. نیت و انگیزه اصلی رهبران برای همکاری گسترده با دولت‌های دیگر در اولویت‌های امنیتی (ملی - منطقه‌ای) ریشه دارد (Walt 1985: 13-17). در ابتدای همکاری، میزان قابلیت‌های مادی و نحوه توزیع قدرت بسیار اهمیت دارد، اما بایستی برای سطح تهدیدات امنیتی، که تحت تأثیر مجاورت جغرافیایی، محیط همسایگی، و قلمرو نفوذ واحدهاست، وزنی قائل شد. در این زمینه، در مجموعه امنیتی خاورمیانه استفن والت بر این باور است که آنچه موجب همگرایی قدرت‌های نوظهور با قدرت‌های بزرگی مانند آمریکا و روسیه می‌شود ایجاد موازنه علیه قدرت‌های دیگری است که به‌دنبال نفوذ در قلمرو منافع امنیتی و محیط استراتژیک آن‌ها هستند (Walt 1987: 52-67).

در قالب دیدگاه واقع‌گرایی، شکل‌گیری همکاری‌های گسترده امنیتی و سیاسی میان واحدهای سیاسی در وهله اول به محیط استراتژیک مشترک بستگی دارد که دولت‌ها منافع

امنیتی موازی با یک‌دیگر دارند (Murray and Grimsley 1997: 22). تعاملات متقابل صرفاً به مسائل امنیتی و بقا محدود نمی‌شود، بلکه منافع نظامی، اقتصادی، و ایدئولوژیک به‌تدریج وضعیت همگرایی به خود می‌گیرند. بر این اساس، دولت‌ها برای ترغیب یک‌دیگر به تحکیم هرچه بیش‌تر میزان همکاری‌های امنیتی از ابزارهای استراتژیک چون تجارت و تعاملات متقابل اقتصادی بهره می‌جویند (Dorff 2003: 128-129). برخلاف نظریه لیبرالی وابستگی متقابل، نظریه‌پردازان واقع‌گرا معتقدند که باتوجه به ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و معمای امنیت، چگونگی ایجاد همکاری و تعارض میان دولت‌ها براساس اولویت‌های امنیتی تعیین می‌شود و عوامل دیگری چون تجارت و ایدئولوژی صرفاً ابزارهایی استراتژیک در دست رهبران برای ترغیب واحدهای دیگر به تداوم همکاری و عدم اتخاذ رویکردهای مناقشه‌آمیز در نظر گرفته می‌شود (Snyder 2004: 53-62).

از سال ۲۰۰۳ و بعد از تغییر رژیم در عراق، اقتصاد و همگرایی منافع امنیتی موجب همکاری گسترده بین دو کشور شده است. بر این اساس، نقش و جایگاه تجارت در تسهیل همکاری بین دو کشور به محیط استراتژیک و منافع امنیتی موازی بستگی دارد. ازاین‌رو، تغییر در محیط استراتژیک مشترک و عدم توازی منافع امنیتی دو کشور در چنین محیطی می‌تواند فضای همکاری و روابط گسترده بین دو کشور را معکوس و تعارض و واگرایی را جانشین همکاری و همگرایی کند. باین‌حال، امر واضح در روابط تهران-بغداد حول نفع مشترک ناشی از مؤلفه نفت گویاست که نفت فرع بر اولویت‌های امنیتی دو کشور است و صرفاً ماهیت ابزاری دارد، به همین دلیل این مؤلفه به همان میزان که می‌تواند مبنای همگرایی دو کشور باشد می‌تواند در وضعیت رفع چالش‌های امنیتی و فقدان تهدید مشترک یا صرفاً متوجه‌بودن تهدید علیه یکی از آن‌ها، در موقعیتی که آن تهدید برای طرف مقابل فاقد موضوعیت است، به عاملی برای رقابت گسترده و درنتیجه واگرایی تبدیل شود.

۳. روابط ایران و عراق در هزاره جدید

تاریخ روابط ایران و عراق پرفرازونشیب بوده است. از زمان فروپاشی عثمانی و شکل‌گیری دولت عراق در غرب ایران، سیاست‌های اتخاذشده از سوی دولت‌مردان عراق همواره تهدیدی علیه امنیت ملی ایران به‌شمار آمده و به‌ندرت روابطی دوستانه با ایران داشته است. اختلافات مرزی به‌همراه مسائل مذهبی هم‌چون تبعیض علیه شیعیان عراق، مسائل قومی و نژادی، و حضور کردها در دو سوی مرزهای ایران و عراق ازجمله عوامل اصلی تنش یا

منازعه میان دو کشور در نیم‌قرن اخیر محسوب می‌شود (رمضانی ۱۳۸۳: ۸۶). جدال‌های بی‌پایان دو کشور درباره نحوه اعمال حاکمیت بر اروندرود، روابط نامطلوب دو کشور با کودتای قاسم، قوت‌یافتن پان‌عربیسم در نظام سیاسی عراق، و درنهایت جنگ هشت‌ساله مهم‌ترین مراکز ثقل روابط دو کشور از گذشته تا قبل از سقوط صدام بوده است (هوشنگ مهدوی ۱۳۸۰: ۳۹-۴۰؛ پارسادوست ۱۳۶۴: ۱۴۹-۱۵۱).

فروپاشی رژیم صدام در سال ۲۰۰۳ و بروز تحولات جدید در ساخت قدرت و سیاست عراق را می‌توان نقطه عطفی در روابط ایران و عراق معرفی کرد؛ زیرا روی‌کارآمدن شیعیان در این کشور از چالش‌های اساسی روابط ایران و عراق (چالش مذهبی) را لااقل در سطح حکمرانی سیاسی کم‌رنگ کرد. با برگزاری دومین انتخابات سراسری در عراق در آذر ۱۳۸۵ و تشکیل مجلس منتخب و دولت ملی در این کشور، درحالی‌که روابط سیاسی — منطقه‌ای عراق هنوز به مرحله جدی و عملی نرسیده بود، ایران به‌صورت فعال ارتقای سطح روابط خود را در سطح سفارت اعلام کرد (توانا ۱۳۸۵: ۳۷). نقطه اوج روابط دو کشور پس از سقوط صدام در چهارچوب توسعه و تحکیم روابط دوستانه میان دو کشور در پاسخ به دعوت جلال طالبانی رئیس‌جمهور عراق بود که محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور وقت ایران در رأس هیئتی عالی‌رتبه دوازدهم و سیزدهم اسفند ۱۳۸۶ رسماً از عراق دیدار کرد (دیپلماسی ایرانی ۱۳۸۶). باتوجه به سفر احمدی‌نژاد به عراق، بعد از سالیان طولانی، روابط دو کشور در سایر زمینه‌ها ازجمله فرهنگی و اقتصادی بهبود یافت و قراردادهای متعدد اقتصادی و سیاسی، به‌خصوص در زمینه لایروبی رودخانه اروند و مسائل مختلف مرزی بین دو کشور، به امضا رسید (دهقان ۱۳۸۸). در این دیدارها، طرفین بر مشترکات تاریخی، فرهنگی، و دینی براساس احترام متقابل و اصول حسن هم‌جواری و عدم دخالت در امور داخلی یک‌دیگر و همکاری در کلیه زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی، نفتی، صنعتی، و حل کلیه موانع بر سر راه توسعه و تسریع در اجرای طرح‌های موردتوافق و بهره‌برداری دوجانبه از میادین نفت و گاز مشترک طبق قوانین و مقررات بین‌المللی تأکید کردند (دیپلماسی ایرانی ۱۳۸۶). ازسوی دیگر، طی ملاقاتی که جهانگیری، معاون اول رئیس‌جمهور در اسفند ۱۳۹۶ با همتای عراقی خود در بغداد انجام داد، ده سند همکاری میان دوطرف در زمینه‌های امور بانکی، بازرگانی، گسترش همکاری‌های تجاری، سرمایه‌گذاری ایران در پروژه‌های عمرانی و کمک به بازسازی عراق، راه‌آهن، همکاری در حوزه گاز، برق، و نفت، مسائل مرزی، و ویزای بازرگانان به امضا رسید (اقتصاد آنلاین ۱۳۹۶).

جایگاه نفت در بستر روابط دوجانبه ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام ۱۳۷

خروج آمریکا از برجام و تأکید آن بر تحریم‌های نفتی علیه ایران باعث شد تا در شانزده تیر ۱۳۹۷ حیدرالعبادی در نشست خبری در پاسخ به سؤالی که آیا کشورش از تحریم‌های آمریکا علیه ایران پیروی خواهد کرد یا خیر؟ گفت:

اساساً ما مخالف تحریم در منطقه هستیم. محاصره و تحریم نظام‌ها را تضعیف نمی‌کند، بلکه جوامع را نابود می‌کند. ما تحریم را خطایی راهبردی و نادرست می‌دانیم، اما برای حفظ منافع مردم خود به آن پای‌بند خواهیم بود. از آن حمایت نمی‌کنیم اما به آن پای‌بندیم.

پس‌از‌آن، شخصیت‌های سیاسی، سازمان‌ها، نهادها، و احزاب اظهارات حیدرالعبادی را نقد و تصریح کردند که عراق باید در چنین موقعیتی از ایران حمایت کند. یک هفته بعد نخست‌وزیر العبادی گفت: «در مسئله ایران تعهد ما عدم استفاده از ارز دلار در مبادلات است، نه پای‌بندی به (همه) تحریم‌های آمریکا». که درنهایت به تمدید تعلیق تحریم‌های نفتی عراق علیه ایران از سوی آمریکا منجر شد (دیپلماسی ایرانی ۱۳۹۷). جدیدترین مناسبات بین دو کشور به سفر برهم صالح رئیس‌جمهور جدید عراق در آبان ۱۳۹۷ به ایران مربوط است. برهم صالح در این سفر اعلام کرد: «مطمئناً عراق بخشی از سازوکار تحریم یا اعمال هرگونه سیاست‌های خصمانه علیه ایران نخواهد بود». وی در ادامه به ساخت راه‌آهن بین دو کشور و ایجاد مناطق مشترک تجاری و صنعتی تأکید داشت. حسن روحانی نیز به توسعه روابط در صنعت برق، گاز، فرآورده‌های نفتی و فعالیت دو کشور در زمینه کشف و استخراج نفت، ایجاد منطقه آزاد تجاری و صنعتی مشترک بین دو کشور، لایروبی اروندرود و شط‌العرب، محیط‌زیست و رفع مشکل ریزگردها، و اتصال راه‌آهن دو کشور در سمت غرب و جنوب و به‌ویژه اتصال راه‌آهن شلمچه به بصره تأکید داشت (دنیای اقتصاد ۱۳۹۷). باوجود فرازونشیب‌های اندک، روابط دو کشور تا قبل از ظهور داعش، که عمده‌تأ حول نقش ایالات متحده آمریکا در آینده عراق و توافقات امنیتی بغداد با واشنگتن بود، در چند سال اخیر از چند مسئله اساسی متأثر بوده است:

- **داعش:** گسترش و تداوم بحران سوریه باعث شد تا دولت خودخوانده عراق و شام (داعش) در سال ۲۰۱۴ با استفاده از نارضایتی‌های اهل سنت از نحوه توزیع قدرت جدید و عملکرد دولت مالکی در یک بازه زمانی اندک بخش مهمی از عراق را تصرف کند و عراق درجایگاه همسایه اصلی ایران و از اعضای جبهه مقاومت دچار تجزیه‌طلبی داخلی شد. باوجوداین، بحران عراق سکوی پرتابی برای کنش‌گری

گسترده منطقه‌ای ایران شد. براساس همین منطق، ایران به سرعت ابتکار عمل در عراق را به دست گرفت و اساساً منتظر عملکرد ائتلاف یا نیروهای منطقه‌ای دیگر نظیر ترکیه و عربستان نشد. جمهوری اسلامی به سرعت در صحنه عراق وارد عمل شد تا ضمن حفظ امنیت تاکتیکی عراق و مصون داشتن اماکن مقدسه، زمینه‌های حفظ و تداوم جریان‌های منطقه‌ای مرتبط با خویش را فراهم کند. نقش بارز ایران در مقابله با داعش در سطح نظامی و سازمان‌دهی نیروهای مردمی عراق مهم‌ترین اقداماتی بود که به تأمین امنیتی عراق با یاری ایران منجر شد.

- **کردها:** در بعد سیاسی بزرگ‌ترین چالش مشترک ایران، ترکیه، و سوریه حرکت کردها به سمت استقلال است. ایران ضمن حمایت از شورای حکومتی عراق، که ترکیبی از شیعیان، کردها، و اهل تسنن است، در برابر مسئله هویت سیاسی کردهای عراق مواضع خاص خود را داشته و طبیعی است که با تشکیل دولت مستقل‌گرد مخالف باشد. وضعیت شکننده سیاسی و امنیتی سوریه، درگیری گسترده عراق با داعش، و نگاه معطوف به موضوع ترکیه در مسئله کردها، که با نوعی عمل‌گرایی هم‌راه است، در عمل ایران را به جدی‌ترین مخالف تحرکات هویتی کردهای عراق تبدیل کرده است. این مسئله نه فقط به موقعیت داخلی ایران، بلکه به موقعیت شیعیان در عراق مرتبط است، به گونه‌ای که تشکیل دولت سنی جدید در غرب ایران موقعیت ایران را بیش‌تر در معرض خطر قرار می‌دهد و با حذف کردها از جریان‌های سیاسی عراق زمینه شکاف دوقطبی مسئله‌ساز شیعی - سنی در آینده عراق خواهد شد.
- **شیعیان:** سیاست خارجی ایران به منطقه‌گرایی شیعی متعهد است. پیوستگی مذهب تشیع و منافع ملی ایران، حتی برای سایر کشورها، محسوس است. به‌طوری‌که درمورد شیعیان عراق مهم‌ترین نگرانی آمریکا مداخله ایران در این مسئله بوده است. این نگرانی درمورد کشورهای عربی نیز وجود دارد.

- **نفت:** ایران و عراق با داشتن ذخایر عظیم نفت و گاز، که جایگاه دوم و سوم کشورهای منطقه خاورمیانه را به خود اختصاص داده است و از اعضای تأثیرگذار اوپک به‌شمار می‌روند، می‌توانند بسیاری از معادلات آینده انرژی در جهان را تحت تأثیر تصمیمات خود قرار دهند. درواقع، ایران با حمایت‌های خود از عراق در صحنه بین‌الملل از یک سو و سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز عراق از سوی دیگر، می‌تواند زمینه‌های تقویت همگرایی میان دو کشور را بیش‌تر از زمینه‌های واگرایی فراهم کند.

جایگاه نفت در بستر روابط دوجانبه ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام ۱۳۹

۴. ایران و عراق؛ مؤلفه نفت به مثابه عامل همگرا - واگرا

نفت ۴۰ درصد از نیاز انرژی جهان را تأمین می‌کند و سوخت موردنیاز برای ۹۶ درصد از کل فعالیت‌های حمل و نقل جهان از این ماده به‌دست می‌آید. خاورمیانه بزرگ‌ترین ذخایر انرژی را در خود جای داده است و احتمالاً طی دو دهه آینده نقشی اساسی در بازار جهانی نفت خواهد داشت (Cordesman 2003: 126-144). جدول ۱ میزان ذخایر اثبات‌شده کشورهای بزرگ این حوزه را تا پایان سال ۲۰۱۸ نشان می‌دهد که ایران و عراق در بین پنج کشور عمده قرار دارند.

جدول ۱. میزان ذخایر اثبات‌شده کشورهای عمده دارنده ذخایر نفت دنیا تا پایان سال ۲۰۱۸

ردیف	کشور	میزان ذخایر (میلیارد بشکه)	درصد از سهم اوپک*
۱	ونزوئلا	۳۰۲	۲۵/۵
۲	عربستان	۲۷۶	۲۲/۴
۳	کانادا	۱۶۹	-
۴	ایران	۱۵۵	۱۳/۱
۵	عراق	۱۴۵	۱۲/۲
۶	کویت	۱۰۱	۸/۵
۷	امارات	۹۷	۸/۲
۸	روسیه	۸۰	-
۸	لیبی	۴۸	۴/۱
۱۰	نیجریه	۳۷	۳/۱
۱۱	آمریکا	۳۶	-

*کشورهای فاقد عدد در این ستون عضو اوپک نیستند.

Source: OPEC Annual Statistical Bulletin, 2019 & Global Fire Power, 2020.

جدول ۲ بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت در دنیا تا سال ۲۰۱۸ را نشان می‌دهد که در این بین عراق بعد از عربستان به دومین تولیدکننده بزرگ نفت در خاورمیانه و ششمین تولیدکننده بزرگ در دنیا تبدیل شده است.

جدول ۲. کشورهای عمده تولیدکننده نفت تا پایان سال ۲۰۱۸

ردیف	کشور	میلیون بشکه در روز	سهم جهانی (درصد)
۱	آمریکا	۱۷/۹۴	۱۸
۲	عربستان	۱۲/۴۲	۱۲
۳	روسیه	۱۱/۴۰	۱۱
۴	کانادا	۵/۳۸	۵
۵	چین	۴/۸۱	۵
۶	عراق	۴/۶۲	۵
۷	ایران	۴/۴۶	۴
۸	امارات	۳/۷۹	۴
۹	برزیل	۳/۴۳	۳
۱۰	کویت	۲/۹۱	۳
	مجموع ۱۰ کشور برتر	۷۱/۱۵	۷۱

Source: U.S Energy Information Administration, 2020.

اولین ویژگی نفت عراق این است که میادین بزرگ فراوانی دارد که بیش از چهارپنجم آن‌ها دست‌نخورده‌اند و در مقایسه با منابع نفتی کشورهای دیگر نظیر عربستان و ایران، که سال‌هاست مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند، مزیت رقابتی بسیار مهمی است. ویژگی دوم این است که از هر ده چاهی که در این کشور به‌منظور دسترسی به نفت حفاری می‌شود، هشت چاه به نفت می‌رسد، درحالی‌که این رقم برای عربستان پنج چاه از ده چاه است. نفت عراق کیفیت خوبی دارد و استخراج آن بسیار آسان است (تخشید و متین: ۱۳۹۰: ۲۱۴). سومین ویژگی نفت عراق هزینه تولید آن است که کم‌ترین هزینه در جهان را دارد، چراکه میدان‌های نفتی آن نزدیک سواحل دریا قرار دارد و از لحاظ زمین‌شناسی ساختاری ساده دارد. بیش از یک‌سوم ذخایر کنونی نفت عراق فقط در فاصله شش صد متری سطح زمین قرار دارد. طبق آمارهایی که شرکت‌های صاحب‌امتیاز در عراق منتشر کرده‌اند، هزینه اکتشاف و تولید نفت در عراق بالغ بر ۲۶ سنت برای هر بشکه است. اما اگر هزینه تولید (که هزینه چاه‌ها و تأسیسات تولید را هم شامل می‌شود) محاسبه شود، به‌طور متوسط در مناطق مختلف عراق حدود یک دلار در هر بشکه است (کاظم الزبیدی و دیگران ۱۳۹۰: ۵۷). بنابراین، باتوجه‌به ویژگی‌های نفتی ایران و عراق و میزان ذخایر عظیم نفتی دو کشور می‌توان از این متغیر به‌منزله یکی از عوامل همگرا در روابط دو کشور نام برد.

۱.۴ نفت به مثابه عامل همگرا

ایران و عراق هر دو دارای ذخایر عظیم نفت و گازند و از اعضای اصلی اوپک به‌شمار می‌روند و هرگونه همگرایی درباره نفت بین دو کشور می‌تواند تأثیرات زیادی در صنعت بین‌المللی نفت برجای گذارد. تحولات اخیر و ظهور عراق جدید، موضوع نفت و میزان ذخایر آن در دو کشور، عضویت در اوپک، و زمینه‌های همکاری به‌منظور صادرات موجب تقویت همگرایی دو کشور می‌شود. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند در چندین محور با همکاری با کشور عراق، علاوه‌بر استفاده از فرصت‌ها، درصدد تبدیل تهدیدات به فرصت‌های جدید برآید. عراق می‌تواند مهم‌ترین شریک استراتژیک نفتی ایران در آینده نه‌چندان دور باشد که با ائتلافی جدی زمینه قدرت‌مندی و چانه‌زنی فراوانی برای هر دو کشور در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی و بازارهای اقتصادی را فراهم کند. بنابراین، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند در چندین محور با این کشور همکاری کند.

۱.۱.۴ میادین نفتی مشترک

ایران و عراق در طول مرز مشترک خود دوازده میدان نفتی مشترک دارند که سه میدان دهلران، نفت‌شهر، و پایدار غرب در حال تولید و دو میدان آزادگان و یادآوران در حال توسعه‌اند. بنابر محاسبات، میدان آزادگان از غنی‌ترین میادین نفتی جهان در ۳۰ سال گذشته با ذخیره بیش از ۴۲ میلیارد بشکه است و میدان یادآوران نیز با ۱۷ میلیارد بشکه ذخیره نفت به‌تنهایی معادل کل ذخیره الجزایر نفت دارد (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۴: ۱-۱۰). ویژگی‌های این میادین نفتی عبارت‌اند از:

- میدان نفتی نفت‌شهر: این میدان از میادین خشکی بین ایران و عراق است و در سال ۱۹۲۳ در تاق‌دیس نفت‌شهر کشف شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به میدان نفتی نفت‌شهر تغییر نام یافت. این میدان معادل ۶۹۲ میلیون بشکه نفت و کلاhek گازی دارد و حدود دوونیم کیلومتر با نوار مرزی ایران-عراق فاصله دارد. بر این اساس، چاه‌های نفت عراق نیز کنار دره‌ای واقع شده‌اند که نفت‌شهر داخل آن قرار دارد. این منطقه به‌لحاظ اهمیت برای هر دو کشور جایگاه ویژه‌ای دارد (ایران پترو تک ۱۳۸۹).

- میدان نفتی دهلران: این میدان چهار هزار و ۲۱۲ میلیون بشکه کلاhek گازی و نفت خام اولیه دارد که از این حجم می‌توان حدود ۶۳۵ میلیون بشکه برداشت

کرد. میدان نفتی دهلران در ۲۲ کیلومتری دهلران قرار گرفته است که از هدف‌های تعیین‌شده برای ارتقای بهره‌وری این میدان می‌توان به افزایش نرخ تولید از هزار بشکه نفت در روز به ۲۴ هزار بشکه نفت در روز طی یک فاز اشاره کرد (حاجی‌زاده و ابطحی ۱۳۸۸: ۶-۷).

- میدان نفتی یادآوران: این میدان با مجموع بیش از ۳۴ میلیارد بشکه نفت خام در جنوب میدان نفتی آزادگان در خوزستان و نزدیک مرز مشترک ایران و عراق واقع شده است. تولید روزانه این میدان نفتی ۵۴ هزار بشکه نفت خام است. اولین لرزه‌نگاری در منطقه در سال ۱۳۷۵ انجام شد و در سال ۱۳۷۹ لرزه‌نگاری اکتشافی انجام شد و با ادامه اکتشاف مشخص شد در فاصله دو میدان نفتی کوشک و حسینه نیز مخزن نفت وجود دارد. بین میادین کوشک و حسینه فاصله‌ای است که به‌ظاهر محل مخزن جدید است. مجموع میادین کوشک و حسینه و حدفاصل تازه‌کشف‌شده بین این دو میدان به «یادآوران» تغییر نام داد. این میدان در مجاورت میدان سنباد، یکی از میدان‌های نفتی عراق، قرار دارد. از این میدان دو نوع نفت سنگین و نفت سبک به‌ترتیب از دو لایه سروک و فهلیان تولید می‌شود. طرح توسعه این میدان به‌دست شرکت مهندسی و توسعه نفت (متن) و شرکت نفتی سینوپک چین درحال اجراست و طی پیش‌بینی‌های انجام‌شده تولید روزانه آن در سال ۱۴۰۴ به ۲۴۷ هزار بشکه در روز خواهد رسید (اوایل داک ۱۳۹۵).

- میدان نفتی آزادگان شمالی و جنوبی: این میدان با حجم نفت بالغ بر ۳۰ میلیارد بشکه از عظیم‌ترین میادین نفتی توسعه‌نیافته ایران و جهان است که در سال ۱۳۷۸ در منطقه دشت آزادگان کشف شد. میدان نفتی آزادگان به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود که به اذعان بعضی کارشناسان گازپروم میدان آزادگان میدانی واحد است. میدان نفتی آزادگان شمالی در ۱۲۰ کیلومتری غرب اهواز، منطقه مرزی ایران و عراق، واقع شده است. میدان مشترک آزادگان از جمله میادینی است که بیش از ۱۰ سال طرح و توسعه آن طول کشیده و قرار بوده تولید اولیه آن روزانه به ۵۰ هزار بشکه برسد، اما اکنون روزانه ۳۵ هزار بشکه نفت تولید می‌کند (عاقبتی ۱۳۸۷: ۶-۸).

همکاری‌های نفتی ایران و عراق طی سال‌های اخیر در مسیری روبه‌رشد قرار داشته و مکمل یک‌دیگر در جهت تأمین منافع دو کشور تلقی شده است. از این‌رو، انتظار می‌رود فعالیت شرکت‌های نفتی چندملیتی در عراق، به‌ویژه در مناطق نفتی مشترک دو کشور،

به‌نحوی مدیریت شود که به روابط صمیمانه دو کشور همسایه لطمه وارد نشود (ثقفی عامری ۱۳۸۹: ۲۱۴). افزایش همکاری در بهره‌برداری از این منابع، ضمن برقراری رابطه پایدار و مستحکم اقتصادی، به آرامش سیاسی در امتداد مرزهای مشترک دو کشور کمک خواهد کرد؛ موضوعی که علاوه بر انتفاع اقتصادی دو کشور زمینه‌های بروز اختلافات مرزی را تا مدت‌ها کاهش می‌دهد و به ثبات بیش‌تر در مرزهای مشترک کمک می‌کند، زیرا هر دو کشور تأمین منافع بلندمدت اقتصادی خود را در گرو ایجاد فضای آرام در مرز مشترک با همسایه خود می‌بینند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۴: ۱۴). از سویی، هماهنگی و همکاری در میداین مشترک از آسیب‌پذیری دو کشور در برابر بی‌ثباتی‌ها و تحریم‌ها می‌کاهد. اگر مدیریت میداین کامل به کشور همسایه سپرده شود، این امید است در صورتی که فروش نفت ایران تحریم شود، عراق بتواند به نیابت از ایران نفت میدان مشترک را به فروش برساند و عواید ناشی از آن را به ایران منتقل کند. عراق نیز، در جایگاه کشوری که در معرض بی‌ثباتی است، از سپردن میداین مشترک به ایران سود می‌برد. اگر بی‌ثباتی در عراق فراگیر شود، ایران از میدانی که مدیریت آن به او سپرده شده است محافظت خواهد کرد و این امکان را دارد که عواید ناشی از فروش را به دولت عراق انتقال دهد (شالباف و دیگران ۱۳۹۴: ۵۴). حل اختلافات یا همکاری بر سر میداین مشترک می‌تواند دریچه‌ای برای حل دیگر اختلافات و زمینه‌ساز همکاری‌های بیش‌تر طرفین در زمینه انرژی یا دیگر حوزه‌ها شود. همکاری در میداین مشترک زمینه برخی ضررهای اقتصادی و ریسک‌های امنیتی را رفع می‌کند و حتی برخی از روش‌های همکاری موجب کاهش آسیب‌پذیری شرکا از خطرهای اقتصادی و امنیتی می‌شود (همان: ۵۴). از طرف دیگر، یک پارچه‌سازی توسعه، تولید، و بهره‌برداری از میداین مشترک از مهم‌ترین راه‌کارها برای سرمایه‌گذاری در میداین مشترک است که به همکاری دولت‌ها نیاز دارد و از آن به‌مثابه بهترین روش‌های برداشت نفت و گاز به‌شکل صیانتی یاد می‌شود (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۴: ۱۴). در همین زمینه، پایگاه خبری — تحلیلی *المانیتور* در هفته اسفند ۱۳۹۵ اعلام کرد: وزیران نفت ایران و عراق تفاهم‌نامه‌ای را برای رفع اختلافات بر سر میداین مشترک نفتی و انتقال نفت عراق به پالایشگاه آبادان امضا کردند. در این ملاقات قرار شد، امکان ساخت خط لوله صادراتی نفت خام از میدان نفتی کرکوک در شمال عراق از طریق ایران را بررسی کنند و وزیر نفت عراق نیز درخواست داشت تا انتقال نفت عراق به پالایشگاه نفت آبادان مطالعه شود. از سوی دیگر، وزیران نفت ایران و عراق دو تفاهم‌نامه را امضا کردند که در تفاهم‌نامه نخست دو کشور در توسعه میدان‌های مشترک

پرویز و خرمشهر (سندباد یا سیبه) همکاری خواهند کرد. تفاهم‌نامه دوم به بخش‌های صنعت نفت از جمله نفت خام، ساخت تجهیزات، صادرات گاز، نوسازی پالایشگاه‌های عراق به دست بخش خصوصی ایران، و آموزش و جزئیات صادرات گاز مربوط است. از سویی مقرر شد، گاز طبیعی صادراتی از طریق خط لوله ششم سراسری گاز، که حدود ۲۲۸ کیلومتر است، به وسیله خط لوله ۴۸ اینچ کوه‌دشت - نفت‌شهر به شهرهای دیاله و بغداد ارسال و از این طریق گاز مصرفی نیروگاه‌های المنصوریه، القدس، و الصدر تأمین شود (شبکه اطلاع‌رسانی نفت و انرژی ۱۳۹۵).

۲.۱.۴ ارائه آموزش‌های فنی - مهندسی از سوی ایران به عراق

از حوزه‌های همکاری دو کشور را می‌توان در مسائل فنی - مهندسی دانست. باتوجه به این که عراق در حال توسعه صنایع نفت و گاز خویش است و به حضور گروه‌ها و شرکت‌های فنی برای راه‌اندازی و استخراج از میادین مربوط نیاز دارد، ایران باید از فرصت فراهم‌شده استفاده و در حوزه فنی - مهندسی با این کشور همکاری کند. عرصه همکاری را می‌توان در آموزش و پژوهش در حوزه‌های مربوط به نفت و گاز و انتقال تجربیات محقق کرد. بنابراین، می‌توان با برگزاری دوره‌های دانش‌افزایی و آموزشی برای متخصصان عراقی، علاوه بر ایجاد اعتماد در آن‌ها، زمینه همکاری‌های دیگر را فراهم کرد (نوروزی ۱۳۹۴). در همین زمینه و در دیدار وزرای نفت ایران و عراق در اسفند ۱۳۹۵، تفاهم‌نامه‌ای بین دو کشور به امضا رسید که به موجب آن ایران انتقال تجارب نفتی خود را در اختیار عراق قرار دهد و اعطای تعدادی بورسیه به منظور دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته‌های بالادستی نفت و گاز در دانشگاه‌های ایران به عراقی‌ها داده شد. برنامه‌ای که شرکت ملی حفاری ایران باتوجه به کادر مجرب، توان علمی و تخصصی، و داشتن آموزشگاه حفاری در زمینه اجرای عملیات حفاری، مهندسی برق، مکانیک، و سیالات تعدادی از کارآموزان شرکت حفاری عراق را آموزش دهد و گواهی‌نامه‌های بین‌المللی صادر کند. براساس توافق میان دو شرکت (ملی حفاری ایران و عراق)، پس از آموزش، همکاری‌ها در بخش‌های نظارت بر عملیات حفاری با هوا، حفاری فروتعدادی، حفاری جهت‌دار، کنترل فوران، HSE سیمان‌کاری، اسیدکاری، و لوله مغزی سیار در دستورکار قرار گرفته است (شرکت ملی نفت ایران ۱۳۹۲).

از سویی، در دیدار وزرای نفت دو کشور در مرداد ۱۳۹۶، هر دو کشور برای امور آموزشی تفاهم‌نامه امضا کردند (وزارت نفت ۱۳۹۶). از دیگر سو، «شرکت ملی حفاری ایران» و «شرکت الاصول الاعیان عراق» در سوم شهریور ۱۳۹۷، تفاهم‌نامه همکاری و

جایگاه نفت در بستر روابط دوجانبه ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام ۱۴۵

مشارکت در زمینه عملیات حفاری و تعمیر چاه‌های نفتی در مناطق بصره و زیبر در جنوب عراق را امضا کردند (شرکت ملی نفت ایران ۱۳۹۷). بنابراین، از این طریق ایران می‌تواند علاوه بر کسب درآمدهای مربوط، به همکاری جدی‌تر در سایر عرصه‌های نفتی و تجاری این کشور اقدام کند، ضمن این‌که تحقق این امر می‌تواند زمینه‌ای برای همکاری دو کشور در استحصال و استخراج مناسب از میادین مشترک با حفظ قواعد تولید صیانتی باشد.

۳.۱.۴ مبادلات تکنولوژیک

افزون بر توانایی مهندسی ایران در برخی حوزه‌های نفتی و پالایشگاهی، همکاری عراق با شرکت‌های معتبر بین‌المللی می‌تواند زمینه‌ساز انتقال تجربیات و مبادلات فنی طرفین شود. ازجمله نقاط قوت ایران تجارب این کشور در زمینه ساخت پالایشگاه است. باتوجه به این‌که عراق اجرای تعدادی پالایشگاه را در برنامه‌های خود گنجانده است، ایران می‌تواند در طرح‌های مذکور و تولید نفت در طرح‌های مشترک همکاری کند. از طرح‌هایی که ایران می‌تواند در اجرای آن به عراق کمک کند بهره‌برداری از گازهای هم‌راه نفت است که در حال حاضر هدر می‌رود، درحالی‌که درآمد حاصل از آن می‌تواند به چیزی حدود سه میلیارد دلار در سال بالغ شود (ثقفی عامری ۱۳۸۹: ۲۱۴). در ملاقات وزرای نفت دو کشور در مرداد ۱۳۹۶ تفاهم‌نامه‌ای در بخش‌های صنعت نفت ازجمله نفت خام، ساخت تجهیزات، صادرات گاز، و نوسازی پالایشگاه‌های عراق از سوی بخش خصوصی ایران امضا شد (وزارت نفت ۱۳۹۶).

۴.۱.۴ سرمایه‌گذاری‌های مشترک

عراق در سال‌های اخیر برای توسعه میادین نفت و گاز خود به انعقاد قراردادهای متعددی با شرکت‌های بین‌المللی اقدام کرده است. باتوجه به هدف افزایش تولید در عراق، قراردادهای مشارکت در تولید انگیزه بیشتری را برای سرمایه‌گذاران خارجی و شرکت‌های نفتی بین‌المللی به‌منظور حضور و مشارکت در میادین خود فراهم کرده است (منصوریان ۱۳۹۳). باتوجه به تجربه صدساله ایران در حوزه نفت، این کشور می‌تواند سرمایه‌گذاری‌های فراوانی را در صنعت نفت و حتی گاز کشور عراق داشته باشد، ازجمله این سرمایه‌گذاری‌ها می‌توان به ظرفیت بالقوه سرمایه‌گذاری در میادین مشترک نفتی، احداث و نوسازی پالایشگاه‌ها، و صنعت پتروشیمی اشاره کرد. جدول ۳ میزان سرمایه‌گذاری عراق در صنعت نفت را نشان می‌دهد که ایران می‌تواند در بخشی از این پالایشگاه‌ها سرمایه‌گذاری لازم را داشته باشد.

جدول ۳. پالایشگاه‌های جدید برنامه‌ریزی شده در عراق با قابلیت سرمایه‌گذاری

پالایشگاه	ظرفیت اسمی / هزار بشکه در روز	سرمایه‌گذاری	پایان عقد قرارداد مهندسی
ناصریه	۳۰۰	۹ میلیارد دلار	Foster Wheeler
کرکوک	۱۵۰	۵/۵ میلیارد دلار	Shaw Group
میسان	۱۵۰	۵ میلیارد دلار	Shaw Group
کربلا	۱۴۰	۵ میلیارد دلار	Technip
مجموع	۷۴۰	۲۴/۵ میلیارد دلار	---

Source: Middle East Business Intelligence, 2019 & Calcuttawala, 2018.

۵.۱.۴ عضویت دو کشور در اوپک و تقویت دیپلماسی انرژی (نفتی)

از آن‌جاکه ایران و عراق هر دو عضو اثرگذار اوپک و دارای منابع نفت و گازند، هرگونه همکاری و همگرایی درباره نفت بین دو کشور می‌تواند تأثیر مثبتی در صنعت منطقه‌ای و بین‌المللی نفت داشته باشد. عضویت ایران و عراق در اوپک می‌تواند از عوامل تأثیرگذار در روند همگرایی نفتی آن‌ها باشد. از مهم‌ترین همکاری‌های دو کشور در این سازمان کنترل میزان تولیدات است که این مسئله می‌تواند در روند قیمت‌گذاری نفت در بازار جهانی تأثیر چشم‌گیری داشته باشد و در کاهش و افزایش قیمت جهانی نفت مؤثر باشد. عملکرد در جایگاه میانجی در روابط با سایر کشورها نیز می‌تواند در راستای تقویت دیپلماسی انرژی قرار گیرد. باتوجه به روابط حسنه عراق با جمهوری اسلامی ایران، نقش آفرینی‌های این کشور به مثابه میانجی می‌تواند به تسهیل روابط ایران و کشورهای عربی، به‌خصوص عربستان، در اوپک بر سر قیمت نفت و میزان تولیدات هر کشور بینجامد، که تاکنون با چالش مواجه بود (دیپلماسی ایرانی ۱۳۹۳).

۶.۱.۴ انتقال خطوط نفت عراق به بنادر نفتی ایران و تنگه هرمز به منظور تسهیل

صادرات نفت این کشور

از مشکلات عمده صنعت نفت عراق ساحل بسیار باریک آن با خلیج فارس (۵۸ کیلومتر)، کافی نبودن زیرساخت‌های موردنیاز برای انتقال و ذخیره‌سازی، و ظرفیت کم پایانه‌های صادراتی است. به همین دلیل، در بسیاری موارد با نامساعد شدن وضعیت آب‌وهوایی، صادرات و در نتیجه تولید نفت با اختلال مواجه می‌شود. به‌طوری‌که به دلیل این مشکلات در برهه‌های مختلف، تولید از میادین جنوب عراق حتی تا حدود ۶۰۰ هزار

بشکه در روز کاهش یافته است (MEES 2015). بنابراین، انتقال خطوط نفتی عراق به خاک ایران از عوامل تأثیرگذار در فرایند همگرایی روابط دو کشور است. انتقال خطوط لوله‌های نفتی عراق به داخل ایران باعث افزایش صادرات نفتی عراق به کشورهای آسیای میانه و همسایگان شرقی ایران و به‌ویژه کاهش هزینه صادرات نفتی عراق از طریق خلیج فارس به سایر نقاط جهان می‌شود. در راستای انتقال خطوط نفتی عراق به داخل ایران، این دو کشور تاکنون درباره صادرات نفت عراق از طریق بصره و احداث خط لوله انتقال نفت عراق به خرمشهر و آبادان مذاکره کرده‌اند. درباره انتقال نفت از کرکوک نیز گفت‌وگوهایی انجام و مقرر شد برای احداث یک خط لوله از کرکوک به تنگه نفتی در ایران با هدف صادرات نفت عراق، مشاوره بین‌المللی را به‌منظور تعیین توجیه اقتصادی و فنی این طرح به‌کار گیرند. درخواست بغداد برای ایجاد خط لوله انتقال نفت عراق از بصره به آبادان و خارک در جنوب و جنوب غرب ایران و انتقال خط لوله نفت کرکوک به کرمانشاه در غرب ایران و تبریز (شمال غرب ایران) و سپس به کشورهای خارجی موردتوافقات اولیه واقع شده است (المانیتور ۱۳۹۵). ازسوی دیگر، براساس گفته مقام اقلیم منطقه کردستان، ایران و دولت منطقه کردستان در شمال عراق توافق‌نامه‌ای را امضا کردند که ایران سه تا چهار میلیون لیتر نفت خام فرآوری‌شده به‌ازای دریافت نفت کوره به کردستان عراق صادر می‌کند (دیپلماسی ایرانی ۱۳۹۳). بر این اساس، می‌توان گفت صادرات نفت عراق از بنادر و جزایر نفتی ایران قدرت برتر تنگه هرمز درجایگاه مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین تنگه نفتی جهان و از نقاط اشتراک این دو کشور را بیش‌تر به اثبات می‌رساند.

می‌توان زمینه‌های دیگر همکاری را در نظر گرفت، اما نباید فراموش کرد که تمامی موارد مذکور در گرو اعتمادسازی و دیپلماسی قدرت‌مند در حوزه انرژی است. بنابراین، همان‌طور که نفت می‌تواند عامل همگرایی ایران و عراق باشد، توانایی بروز رقابت‌ها و اختلافات در روابط دو کشور را هم دارد.

۲.۴ نفت به مثابه عامل واگرا

نفت می‌تواند مؤلفه‌ای در همکاری و همگرایی ایران و عراق باشد، اما به‌نظر می‌رسد می‌تواند در واگرایی، رقابت، و اختلافات نیز تأثیرگذار باشد. در این حوزه می‌توان به برخی موارد اشاره کرد.

۱.۲.۴ برنامه‌های آینده عراق در حوزه نفت

وزارت نفت عراق برنامه‌هایی را طی نوامبر ۲۰۰۸ و می ۲۰۱۰ برای توسعه میادین نفتی و افزایش تولید نفت خود در نظر گرفت که نتیجه آن برگزاری چهار دوره مناقصه نفتی بوده است. بر این اساس، در مرحله اول (۲۰۰۸-۲۰۱۲) ظرفیت تولیدی این کشور به ۴/۱ میلیون بشکه در روز (یعنی معادل ظرفیت تولیدی ایران) می‌رسید که شرکت‌های نفتی پیشنهادهایی را برای توسعه بیش‌تر میدان‌های نفتی عظیم عراق، که اکنون در حال تولیدند، ارائه کردند که مطابق جدول ۴ در نهایت به انعقاد قرارداد انجامید.

جدول ۴. نتایج دور اول مناقصه‌ها در ۲۹ و ۳۰ ژوئن ۲۰۰۹ به انعقاد قرارداد انجامید

میدان	اپراتورها	تولید در ۲۰۰۹ به هزار بشکه در روز	هدف تولید به هزار بشکه در روز	افزایش تولید به هزار بشکه در روز	ذخایر میدان به میلیارد بشکه
رومالیا	BP, CNPC	۱۰۰۰	۲۸۵۰	۱۸۵۰	۱۷/۸
قرنه غربی / فاز ۱	Exxon Mobil, Shell	۲۷۰	۲۳۲۵	۲۰۵۵	۸/۶
زبیر	Eni, Occidental, Kogas	۲۰۵	۱۲۰۰	۹۹۵	۴/۰
میسان	CNOOC.TPAO	۸۶	۴۵۰	۳۶۴	n/a
مجموعه دور اول توسعه		۱۵۶۱	۶۸۲۵	۵۲۶۴	بیش‌تر از ۳۰

Source: Special Insector General for Iraq Reconstruction, Middle East Economic.

در مناقصه دوم که در ۱۱ و ۱۲ دسامبر ۲۰۰۹ برگزار شد، دو میدان نفتی توسعه‌نیافته عرضه شد که برای هفت میدان قرارداد منعقد شد (جدول ۵) که ظرفیت تولید نفت (۲۰۱۲-۲۰۱۷) به ۶ میلیون بشکه در روز افزایش می‌یافت.

جدول ۵. نتایج دور دوم مناقصه‌ها در ۱۱ و ۱۲ دسامبر ۲۰۰۹ به انعقاد قرارداد انجامید

میدان	اپراتورها	تولید در ۲۰۰۹ به هزار بشکه در روز	هدف تولید به هزار بشکه در روز	افزایش تولید به هزار بشکه در روز	ذخایر میدان به میلیارد بشکه
*قرنه غربی / فاز ۲	Lukoil, Statoil	۰	۱۸۰۰	۱۸۰۰	۱۲/۹
مجنون	Shell, Petronas	۵۵	۱۸۰۰	۱۷۴۵	۱۲/۶
حلفیا	Total, CNPC, Petronas	۳	۵۳۵	۵۳۲	۴/۱

جایگاه نفت در بستر روابط دوجانبه ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام ۱۴۹

۰/۸	۲۳۰	۲۳۰	۰	Petronas, JAPEx	قراف
۰/۱	۱۷۰	۱۷۰	۰	Petronas, TPAO, KOGAS, Gazprom	بدر
۰/۹	۱۱۸	۱۲۰	۲	Sonangol	قیاره
۰/۹	۱۱۰	۱۱۰	۰	Sonangol	نجمه
۳۲/۳	۴۷۰۵	۴۷۶۵	۶۰	مجموعه دور اول توسعه	

* استات اوایل در مارس ۲۰۱۲ از این پروژه خارج شد.

Source: Special Insector General for Iraq Reconstruction, Middle East Economic.

مناقصه سوم در ۲۰ اکتبر ۲۰۱۰ و برای عرضه سه میدان گازی توسعه‌نیافته برگزار شد که برای هر سه میدان نیز قرارداد منعقد شد. مناقصه چهارم در ۳۰ و ۳۱ می ۲۰۱۲ برای واگذاری هفت بلوک اکتشافی گازی و چهار بلوک اکتشافی نفتی برگزار شد که سه بلوک نفتی و یک بلوک گازی طبق جدول ۵ واگذار شد.

جدول ۶. نتایج دور چهارم مناقصه‌ها در ۳۰ و ۳۱ دسامبر ۲۰۱۲ به انعقاد قرارداد انجامید

بلوک	اپراتورها	هیدروکربن	موقعیت
بلوک ۸	Pakistan Petroleum	نفت/گاز	شرق عراق، در ۱۱۰ کیلومتری شرق بغداد
بلوک ۹	Kuwait Energy, DragonOil	نفت	جنوب عراق، در ۲۰ کیلومتری شمال بصره
بلوک ۱۰	Lukoil, Inpex	نفت	جنوب عراق، جنوب غربی ناصریه
بلوک ۱۲	Bashneft, Premier	نفت	بین نجف و المثنی

Source: Middle East Economic Survey, Iraq Ministry of Oil 2013.

باتوجه به مناقصات چهارگانه می‌بایست ظرفیت تولید نفت عراق تا سال ۲۰۱۷ به حدود ۱۲ میلیون بشکه در روز افزایش یابد که با بازنگری ها سقف تولید به‌طور میانگین با ۳۵ درصد کاهش از ۱۱/۰۱ میلیون بشکه به ۷/۱۵ میلیون بشکه در روز رسیده است (MEES 2015)، درحالی‌که با این روند سهم ایران از اوپک دچار مشکل خواهد شد و احتمال نزول جایگاه ایران به مقام سومی اوپک بیش از گذشته است. عراق با تثبیت خود در بازارهای آسیایی درصدد گسترش صادرات در سال‌های آینده و رقابت با عربستان سعودی در بازارهای جهانی است.

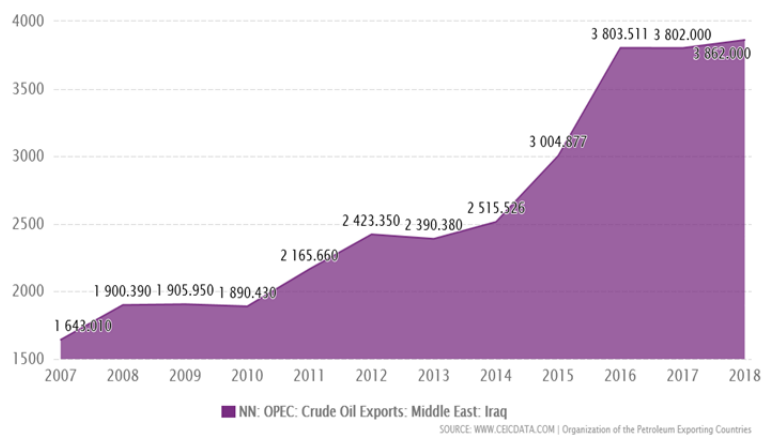
۲.۲.۴ میادین نفتی مشترک بین دو کشور

میادین مشترک نفتی می تواند مبنای همکاری دو کشور باشد، اما به همان میزان این عامل ظرفیت ایجاد تعارض و رقابت را دارد. اختلافات درمورد میادین مشترک همواره زمینه ساز تنش و بعضاً درگیری نظامی بین همسایگان بوده است (شالباف و دیگران ۱۳۹۴: ۶۲). آنچه تهدید جدی تری برای جمهوری اسلامی ایران به شمار می آید حوزه های نفتی مشترک با عراق است. درحالی که ایران از سه منطقه دهلران، پایدار غرب، و نفت شهر تولید اندکی دارد و از دو میدان بزرگ آزادگان و یادآوران بهره برداری چندانی انجام نمی شود، بسیاری از شرکت های بین المللی درحال استخراج از این منابع مشترک به سود عراق اند. میدان یادآوران از این نظر برای ایران حائز اهمیت است که طرف عراقی با سرعت درحال توسعه بخش غربی این میدان با کمک شرکت های بزرگ و چندملیتی است تا برداشت از آن را آغاز کند و ایران برای جلوگیری از عقب ماندگی لازم است تلاش بیش تری انجام دهد (مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۴: ۱۰). تولید عراق از این میدان از سال ۲۰۰۳ (به میزان ۵۰ هزار بشکه در روز) آغاز شد. پس از عقد قرارداد با شرکت های نفتی شل و پتروناس در سال ۲۰۰۹ میزان تولید از این میدان ۴۵ هزار بشکه در روز بود که در سال ۲۰۱۴ به ۲۱۰ هزار بشکه در روز افزایش یافت. قرار است طی بازه زمانی بیست ساله تولید نهایی از این میدان تا ۱/۸ میلیون بشکه در روز برسد (Shell Oil and Gas 2014). آن طور که وزارت نفت عراق اعلام کرده، این کشور تولید نفت خود از میدان آزادگان جنوبی را به بیش از ۲۱۰ هزار بشکه در روز رسانده است تا عملاً استخراج خود از این حوزه مشترک نفتی را به چهار برابر ایران برساند. اما درسوی دیگر، عراق در سال ۲۰۰۷ طرح حفاری، برداشت، و تولید نفت از میدان مجنون را همراه با شرکت های بین المللی نفتی مانند شل و به همراه سرمایه گذاری خارجی آغاز کرد. سایت نبض نفت، به نقل از رویترز، تولید نفت عراق در میدان نفتی مجنون را روزانه ۲۴۰ هزار بشکه در روز اعلام کرده، درحالی که عراق تولید روزانه از این میدان را تا سال ۲۰۲۱ روزانه ۴۵۰ هزار بشکه هدف گذاری کرده است (نبض نفت ۱۳۹۸). با توجه به حجم سرمایه گذاری و افزایش حجم برداشت عراق در میادین مشترک با ایران و قرار گرفتن ایران در موقعیت تحریم های پسابرجام، که پیش بینی ها از کند شدن فعالیت های ایران درمورد میادین مرزی حکایت دارد، احتمال وقوع تنش ها بیش تر خواهد شد.

جایگاه نفت در بستر روابط دوجانبه ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام ۱۵۱

۳.۲.۴ غافل ماندن ایران از جایگاه نفت عراق

تاکنون توجه و حساسیت جدی ایران متوجه جایگاه نفت عربستان بوده و کم‌تر به تهدید از سوی عراق و آینده نفت آن برای ایران به‌ویژه در دوران تحریم تمرکز شده است. عراق با برنامه‌های جدی درصدد کسب جایگاه ویژه‌ای در اوپک و بازار جهانی نفت و گاز است. از سال ۱۳۹۰ به بعد، با شدت گرفتن تحریم‌های نفتی ایران، عراق توانسته است کاهش نفت ایران را با افزایش ظرفیت خود جبران کند (آمار جداول ۹ و ۸). افزایش قدرت نفتی عراق (نمودار ۱) موجب کاهش قدرت چانه‌زنی و دیپلماسی انرژی جمهوری اسلامی می‌شود که خواسته یا ناخواسته به سود کشورهای تحریم‌کننده ایران بوده است. جدول ۷ نشان می‌دهد که عراق به راحتی توانسته است بازارهای نفتی ایران را به دست آورد.



نمودار ۱. افزایش تولید نفت عراق بعد از تحریم‌های قبل و بعد از برجام تا ۲۰۱۸

Source: Ceicdata, 2020

جدول ۷. مقاصد نفت خام صادراتی عراق طی سال ۲۰۱۷ (Source: OEC, 2020)

ردیف	کشور	درصد
۱	هند	۲۵
۲	چین	۲۲
۳	آمریکا	۱۷
۴	کره جنوبی	۹/۹
۵	یونان	۵/۷
۶	ایتالیا	۵
۷	هلند	۴/۹

بنابراین، می‌بایست جایگاه و نقش نفت عراق به صورت جدی مورد توجه مسئولان ایران واقع شود و با راهکارهای دیپلماتیک درصدد کنترل سیاست‌های نفتی عراق باشند.

۴.۲.۴ اوپک

تأسیسات هر پالایشگاه معمولاً برای پالایش نفت خام مشخصی طراحی شده است. پالایشگاه‌های چینی، ژاپنی، یا هندی، که به طور سنتی نفت خام ایران را خریدارند، اگر به دلیل تحریم‌ها نتوانند منابع مورد نیازشان را از فروشنده همیشگی دریافت کنند، به دنبال کشوری خواهند رفت که نفت خامش شبیه نفت ایران باشد. کشورهای مذکور می‌توانند نفت عراق را جانشین مطلوبی برای نفت ایران قرار دهند. ایران نزدیک به یک دهه پیش برنامه‌ریزی کرده بود که جایگاه دومین تولیدکننده نفت خام اوپک را حفظ کند، اما طبق تازه‌ترین گزارش اوپک، ایران هم‌اکنون پنجمین تولیدکننده نفت آن سازمان است. تولید نفت عراق در سال ۲۰۱۲ به ۳/۲ میلیون بشکه در روز رسید و این کشور با پیشی گرفتن از ایران به سومین صادرکننده نفت جهان تبدیل شد (طاهری‌فرد و دیگران ۱۳۹۴: ۶۱).

بنا به بررسی‌های اداره اطلاعات انرژی آمریکا، تولید نفت عراق در سال ۲۰۳۵ به ۸/۳ میلیون بشکه در روز خواهد رسید (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۴: ۱۵). عراق با این حجم تولید نفت نیازمند بازار فروش است. سیاست‌های تخفیفی نفت صادراتی عراق توانسته است بازار نفت کشورهای دیگر از جمله چین را از آن خود کند. این مسئله می‌تواند به تدریج موجب جانشینی نفت عراق با نفت ایران در چین شود و راهبرد انرژی چین از ایران به سمت عراق متمایل شود (طاهری‌فرد و دیگران ۱۳۹۴: ۶۱). درحالی‌که عراق با هدف قراردادن مشتریان نفتی سابق ایران قصد دارد بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نفت خام اروپا شود. جداول ۸ و ۹ میزان تولید و صادرات نفت ایران و عراق را طی بازه زمانی ۲۰۲۰-۲۰۰۷ نشان می‌دهد که از افزایش صادرات نفتی عراق در مقایسه با ایران نشان دارد. عامل اصلی کاهش صادرات ایران تحریم‌های بین‌المللی است. بنابراین، چنان‌چه بین دو کشور همسایه در میزان تولیدات نفتی خود در بازارهای جهانی تحت نظر اوپک تعاملی نباشد، چه‌بسا عراق گوی سبقت را از ایران برآید و باعث واگرایی روابط دو کشور شود.

جایگاه نفت در بستر روابط دوجانبه ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام ۱۵۳

جدول ۸. میزان تولید و صادرات نفت خام عراق (۲۰۱۹-۲۰۰۷)

سال	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵	۲۰۱۶*	۲۰۱۷*	۲۰۱۸*	۲۰۱۹*
کمیت													
تولید	۲/۰۳۵	۲/۲۸۶	۲/۲۲۶	۲/۳۵۸	۲/۶۵۳	۲/۹۴۲	۲/۹۸	۳/۱۱	۳/۴۶۸	۴/۶۳۳	۴/۴۶۹	۴/۴۱۰	۴/۵۳۹
صادرات	۱/۶۴۳	۱/۸۵	۱/۹۱۱	۱/۸۹۱	۲/۱۶۵	۲/۴۲۳	۲/۳۹	۲/۱۵۱	۳/۰۰۵	۳/۷۹۳	۳/۷۹۸	۳/۸۶۲	۳/۹۷۲

Source: Iraqs 2015 oil figures: The best of time, the worst of time, MEES.8 january 2016 & Fred.stlouisfed.org 2019

جدول ۹. میزان تولید و صادرات نفت ایران (۲۰۲۰-۲۰۰۸)

سال	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵	۲۰۱۶*	۲۰۱۷*	۲۰۱۸*	۲۰۱۹*	۲۰۲۰* (پیش‌بینی)
کمیت													
تولید	۳/۹۴۶	۳/۵۵۷	۳/۵۳۶	۳/۶۱۹	۳/۷۳۲	۳/۴۸۱	۳/۰۶۳	۳/۲۳۱	۲/۱۴۷	۳/۸۰۲	۳/۴۹۰	۲/۲۹۰	۲/۱۱۲
صادرات	۲/۳۷۱	۲/۰۵۶	۲/۰۲۱	۲/۰۳۳	۱/۸۰۳	۱/۶۰۶	۱/۴۳۵	۱/۵۷۴	۲/۱۴۷	۲/۱۵۱	۱/۸۵۰	۵۵۹ هزار	۱۵ هزار

منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

*Source: Fred.stlouisfed.org 2019.

۵. نتیجه‌گیری

در نگاه نخست، نفت ماده اولیه برای تولید در نظر گرفته می‌شود، اما از بعد از جنگ جهانی دوم از مؤلفه‌های بسیار تأثیرگذار در روابط بین‌الملل و روابط میان کشورها بوده است. تصور اولیه از نفت بر مبنای روابط متکی بر تأثیر آن در توسعه همکاری‌ها بوده است، اما شواهد و دلایل گوناگونی خلاف این موضوع را نشان می‌دهد. روابط کشورهایی چون عراق و ایران، از تولیدکنندگان بزرگ این ماده، متأثر از این عامل بوده است. از زمان کشف نفت در سال ۱۹۲۷ در عراق، این کشور یکی از کشورهای نفت‌خیز جهان بعد از عربستان و ایران شناخته شده است. ویژگی‌های خاص نفت عراق، موقعیت استراتژیک آن در منطقه، و نابه‌سامانی‌ها و اختلافات داخلی در این کشور سبب شده است که توجه بسیاری به آن باشد. در این میان، سقوط رژیم صدام و احیای تحریم‌های ایران در دوران قبل و بعد از برجام بیش از گذشته ضرورت توجه ایران به زمینه‌های همکاری با همسایگان، به‌ویژه عراق، را در حوزه‌های موضوعی خاص مانند نفت ایجاد کرده است. شناخت مؤلفه‌های مؤثر در روابط نفتی دو کشور می‌تواند زمینه‌های واگرایی و همگرایی میان طرفین را تقویت کند. یافته‌های این مقاله، با اتکا به داده‌ها و اطلاعات، نشان می‌دهد که عواملی هم‌چون میادین نفتی مشترک بین دو کشور، همکاری آموزش‌های فنی - مهندسی، سرمایه‌گذاری ایران در صنعت نفت عراق، انتقال خطوط نفتی عراق به ایران جهت تسهیل صادرات نفت این کشور، و استفاده از جزایر تنگه هرمز و جزایر نفتی ایران به‌منظور صادرات نفت عراق بسترهای همگرایی در روابط دو کشور را فراهم می‌کند و مواردی مانند میادین نفتی مشترک، مغفول‌ماندن ایران از جایگاه نفت عراق، افزایش جایگاه نفتی عراق و کاهش قدرت چانه‌زنی و دیپلماسی نفتی ایران، و تسلط آمریکا بر نفت عراق و نفت اقلیم کردستان عراق بسترهای واگرایی روابط دو کشور را فراهم کرده است.

با اتکا به چهارچوب نظری مقاله می‌توان گفت که مؤلفه نفت در روابط دو کشور، باوجود ظرفیت‌های فراوان برای همکاری و همگرایی، تحت تأثیر رقابت‌های دو کشور در بازارهای نفتی، تحریم‌های ایران، و فقدان تهدیدات امنیتی مشترک بلندمدت مؤلفه نفت را به عنصری رقابت‌زا تبدیل می‌کند تا زمینه‌ساز همگرایی. براساس رویکرد نظری پژوهش، نفت مؤلفه محوری و بنیادین شکل‌دهنده به روابط دو کشور نبوده است و غالباً عامل ثانوی و تابعی از مناسبات دیگر دو کشور است و از این حیث نمی‌تواند به‌تنهایی محور

همگرایی یا واگرایی باشد؛ هرچند به دلیل جایگاه نفت در اقتصاد هر دو کشور، می‌تواند زمینه‌های اولیه را برای تفاهم مهیا کند. در میان عوامل فوق دیپلماسی انرژی دو کشور بیش‌ترین ظرفیت را در این حوزه می‌تواند ایجاد کند، اما به همین نسبت گسترش تهدیدات امنیتی علیه ایران، درحالی‌که ذاتاً این تهدیدات متوجه عراق نیست، و احیای تحریم‌های نفتی علیه ایران از سال ۲۰۱۸ به بعد سبب شده است تا نفت به مقوله‌ای رقابت‌زا تبدیل شود. همکاری‌های گسترده عراق با شرکت‌های غربی در توسعه میادین نفت و گاز و جذب سرمایه خارجی این کشور را در عمل هم از سرمایه ایرانی بی‌نیاز کرده و فناوری ایرانی را قابل‌مقایسه با نوع غربی آن می‌داند. کاهش سهم ایران از بازارهای نفتی و تلاش زیاد عراق برای جانشینی آن محور دیگری است که در این حوزه زمینه‌ساز واگرایی و رقابت‌های پنهان می‌شود.

با اتکا به تحلیل‌ها، به نظر می‌رسد ضروری است که جمهوری اسلامی ایران با تحلیل دقیق موقعیت موجود و باتوجه به پیش‌بینی‌های کارگشا درباره آینده درصدد ایجاد ائتلاف جدی با عراق بریاید و ضمن تلاش برای حفظ سهم و ثروت خویش در مخازن مشترک و سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت نفت خود در راستای تبدیل تهدیدات احتمالی به فرصت‌های جدید برآید و با ایجاد همکاری زمینه تأمین منافع حداکثری را مهیا کند. ضمن این‌که نمی‌توان غافل شد که تحقق این دسته از همکاری در نهایت ارتباط وثیقی با تنش‌زدایی در سیاست خارجی، تلاش برای حل بنیادین مسائل با غرب، و کوشش برای کناررفتن تحریم‌ها دارد.

پی‌نوشت

۱. به شرایطی اطلاق می‌شود که در آن سازوکار بازار با بهره‌گیری از علائم قیمتی صرف نمی‌تواند تعادل را در اقتصاد برقرار کند. معمولاً ورود متغیرهای غیراقتصادی می‌تواند زمینه‌ساز این وضعیت شود.

کتاب‌نامه

- ایران پتروتک (۱۳۸۹)، «بررسی میدان‌های مشترک نفت و گاز ایران»:
<www.iranpetrotech.com/education/learning-papers/offshore-education>.
- اقتصاد آنلاین (۱۳۹۶)، «دستاورد روز نخست مذاکرات جهانگیری با مقامات عراقی»:
<www.eghtesadonline.com>.

- اوایل، داک (۱۳۹۵)، «میادین نفتی ایران»، شرکت نفت و گاز اروندان: www.aogc.ir/HomePage.aspx,fa-IR.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۵)، سیاست خارجی ایران در عراق جدید، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۶)، «ایران، عراق جدید و نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس»، راه‌برد، ش ۴۳.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۴)، زمینه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق، تهران: نشر تهران.
- پایگاه خبری تحلیلی نبض نفت (۱۳۹۸)، «عراق وضعیت فوق‌العاده را از میدان نفتی مجنون برداشت»: www.nabz-naft.ir.
- پین‌تر، دیوید اس. (۱۳۸۸)، «از آموزه نیکسون تا آموزه کارتر: ژئوپلیتیک نفت در دهه ۱۹۷۰»، ترجمه جواد اطاعت و حمیدرضا نصرتی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۸ و ۷.
- تخشید محمدرضا، متین مهدی (۱۳۹۰)، «تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس و تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق»، فصل‌نامه مطالعات جهان، دوره اول، ش ۱.
- توانا، کامبیز (۱۳۸۵)، «بازخوانی نئوکانسرواتیسم آمریکایی و وضعیت عراق و استراتژی ایران»، همشهری دیپلماتیک، نیمه خرداد، ش ۳.
- تقفی عامری، ناصر (۱۳۸۹)، «ایران و تحولات ژئوپلیتیک نفت و گاز»، مجموعه مقالات نفت و سیاست خارجی، پژوهشکده تحقیقات راه‌بردی مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- حاجی‌زاده علی‌رضا، سیدتقی ابطحی (۱۳۸۸)، «توسعه میدان دهلران»، نشریه تخصصی و فنی اکتشاف و تولید شرکت ملی نفت ایران، ش ۶۲.
- خواجوی، علی و دیگران (۱۳۹۵)، «ارزیابی اثر قراردادهای نفتی عراق بر تولید و صادرات نفت این کشور»، ماه‌نامه علمی-ترویجی اکتشافات و تولید نفت و گاز، ش ۱۳۴.
- دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۳)، «عراق می‌تواند میانجی ایران با اعراب شود»: www.irdiplomacy.ir/fa/page/1942989.
- دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۳)، «اقلیم کردستان رقیب نفتی جدید ایران»: www.irdiplomacy.ir/fa/page/1935478/html.
- دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۵)، «توافق نفتی عراق و مصر با پادرمیانی ایران»: www.ir-diplomacy.Ircomdulesleslarticleportal/phtml.
- دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۷)، «عراق به منافع ملی خود فکر می‌کند»: www.irdiplomacy.ir/fa/news.
- دنیای اقتصاد (۱۳۹۷)، «رئیس جمهور عراق در دیدار با روحانی مطرح کرد: ایده بغداد برای نظام جدید منطقه‌ای»: www.donya-e-eqtasad.com.
- دهقان، یدالله (۱۳۸۸)، «بررسی روابط سیاسی ایران و عراق در دوران ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد»، بولتن پژوهش و تحقیق، تهران: ابرار معاصر.
- رمضانی، روح‌الله (۱۳۸۳)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

جایگاه نفت در بستر روابط دوجانبه ایران و عراق در دوران احیای تحریم‌های پسابرجام ۱۵۷

شالباغ محسن و دیگران (۱۳۹۴)، «سیاست‌گذاری اداره مخازن مشترک نفتی و گازی: مطالعه موردی میادین مشترک ایران و عراق»، فصل‌نامه علمی - پژوهشی سیاست‌گذاری عمومی، دوره اول، ش ۴. شبکه اطلاع‌رسانی نفت و گاز (۱۳۹۵)، «دو تفاهم‌نامه نفتی میان ایران و عراق آماده امضا شد»: <www.shana.ir/fa/newsagency>.

شرکت ملی نفت ایران (۱۳۹۲)، «شرکت ملی حفاری ایران و عراق تفاهم‌نامه همکاری امضا کردند»: <www.nioc.ir>.

شرکت ملی نفت ایران (۱۳۹۷)، «امضای تفاهم‌نامه همکاری ملی حفاری و شرکت عراقی در زمینه حفاری و تعمیر چاه‌های نفت»: <www.nioc.ir>.

صادقی، سیدشمس‌الدین و دیگران (۱۳۹۵)، «ایران و عراق: چشم‌اندازی بر راهبردی‌شدن مناسبات دوجانبه»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، ش ۲۲.

طاهری‌فرد، علی و دیگران (۱۳۹۴)، «بررسی نقش عراق در تحولات آتی بازار جهان نفت»، فصل‌نامه علمی - ترویجی سیاست‌نامه علم و فناوری، س ۵، ش ۴.

عاقبتی، رضا (۱۳۸۷)، «معرفی یک میدان: طرح توسعه میدان آزادگان»، نشریه تخصصی و فنی اکتشاف و تولید شرکت ملی نفت ایران، ش ۵۱.

کاظم‌الزبیدی، حسن لطیف و دیگران (۱۳۹۰)، نفت و سیاست‌های نفتی عراق، ترجمه جواد اصغری، تهران: اندیشه‌سازان نور.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۴)، «بررسی وضعیت صنعت نفت عراق و پتانسیل‌های همکاری نفتی این کشور با ایران»، ش ۱۴۶۷۰.

المانیتور (۱۳۹۵)، «تفاهم‌نامه ایران و عراق بر سر اختلافات میادین مشترک نفت»: <www.tasnimnews.com/fa>.

منصوریان، تالین (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی قراردادهای خدماتی عراق و قراردادهای مشارکت در تولید منطقه کردستان»، ماه‌نامه علمی - ترویجی اکتشاف و تولید نفت و گاز، ش ۱۴.

میرترابی، سعید (۱۳۸۴)، «جایگاه خاورمیانه در نظام نفتی جدید جهان»، فصل‌نامه مطالعات خاورمیانه، س ۱۲، ش ۳.

نوروزی، محمد و امیرحسین غفاری (۱۳۹۳)، «تبیین الزامات دیپلماسی انرژی جمهوری اسلامی ایران و عراق با تأکید بر صنعت نفت»، دهمین همایش بین‌المللی انرژی:

<file:///C:/Users/Novin%20Pendar.NOVIN_PENDAR/Downloads/ERM507_442373282.pdf>.

نوروزی، محمد (۱۳۹۴)، «فرصت‌ها و تهدیدات نفت عراق برای جمهوری اسلامی ایران»، سایت مطالعات سیاستی نفت و گاز: <www.icmstudy.ir>.

وزارت نفت (۱۳۹۶)، «همکاری دوجانبه و تحولات بازار نفت، محور مذاکرات وزیران نفت ایران و عراق»: <www.mop.ir>.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۰)، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، تهران: پیکان.

References

- BP "Statistical Review World Energy" (2016): <[www.bp.com/statistical Review](http://www.bp.com/statistical-review)>.
- Calcuttawala, Zainab (2018), "Four New Oil Refineries in Iraq Will Add 700,000-bpd Capacity": <<https://oilprice.com/Latest-Energy-News/World-News/Four-New-Oil-Refineries-In-Iraq-Will-Add-700000-bpd-Capacity.html>>.
- Ceicdata (2020), "View Iraq's Crude Oil: Exports from 1980 to 2018 in the Chart": <<https://www.ceicdata.com/en/indicator/iraq/crude-oil-exports>>.
- Cordesman, Anthony H. (2003), "Middle Eastern Energy after the Iraq War: Current and Projected Trends", *Middle East Policy*, vol. 10, no. 4.
- Dorff, Robert H. (2003), "Strategy, Grand Strategy, and the Search for Security", *The Search for Security: A U.S. Grand Strategy for the Twenty First Century*, Max G. Manwaring, Edwin G. Corr, and Robin H. Dorff (eds.), Westport, CT: Praeger.
- Doyle, M. W. (2005), "Three Pillars of the Liberal Peace", *American Political Science Review*, 99. Fred.stlouisfed.org 2019.
- Global Firepower (2020), "Proven Oil Reserves": <<https://www.globalfirepower.com/proven-oil-reserves-by-country.asp>>.
- "Iran Oil Export by Destination" (12 Feb 2016), *MEES*.
- "Iraq to Revamp Basra Port as it Launches Heavy Grade" (22 May 2015), *MEES*.
- "Iraq Seeks Chinese Funding for Crucial Water Injection Project" (29 May 2015), *MEES*.
- "Iraq's 2015 Oil Figures: The Best of Time, the Worst of Time" (8 January 2016), *MEES*.
- Ismaila, J. (Jan 2012), The Rights to Export for and Exploit Petroleum. What Manner of Award of Rights is Best Suited for the Iraqi Petroleum Industry?
- Keohane, Robert O. and Joseph S. Nye (2011), *Power and Interdependence*, (Longman, 2011).
- Middle East Business Intelligence (2019), "Baghdad to Launch New Iraq Refinery Investment Model": <<https://www.meed.com/baghdads-new-iraq-refinery-investment-model>>.
- Murray, Williamson and Mark Grimsley (1994), *Introduction: on Strategy, the Making of Strategy: Rulers, States, and War*, Cambridge: Cambridge University Press.
- OECD (2020), "Where Does Iraq Export Crude Petroleum to?": <https://oec.world/en/visualize/tree_map/hs92/export/irq/show>.
- OPEC Annual Statistical Bulletin (2019), "OPEC Share of World Crude Oil Reserves": <https://www.opec.org/opec_web/en/data_graphs/330.htm>.
- "Shell Starts Crude Oil Exports from Iraq Majnoon Field" (2014), *Oil and Gas Journal*, April 7th.
- Snyder, Jack (2004), "One World Rival Theories", *Foreign Policy*.
- Survey, Iraq Ministry of Sources: Special Insector General for Iraq Reconstruction, *Middle East Economic*.
- U.S. Energy Information Administration (2020), "What Countries are the Top Producers and Consumers of Oil?": <<https://www.eia.gov/tools/faqs/faq.php?id>>.
- Walt, S. (1985), "Alliance Formation and the Balance of Power", *International Security*, vol. 9, no 4.
- Walt, S. (1987), *Origins of Alliances*, Ithaca: Cornell University Press.

ژئواکونومی و نظم منطقه‌ای (نوردیک، شرق آسیا، و خاورمیانه)

رضا رحمتی*

چکیده

در دو سده گذشته، به واسطه تفوق حوزه ژئوپولیتیک، مسائل ژئواکونومیک نیز متأثر از آن و به عنوان یکی از زیرشاخه‌های آن شناخته شده است و خصوصاً در ایران و از جانب جغرافی‌دانان سیاسی به عنوان یکی از زیرسیستم‌های سیاست جغرافیایی قلمداد شده است. این درحالی است که ژئواکونومی یکی از حوزه‌های مجزا با ژئوپولیتیک محسوب می‌شود و در مفاهیم و روش‌شناسی دو مسیر متفاوت از یکدیگر را طی می‌کنند. این موضوع وقتی با ملاحظات مربوط به نظم منطقه‌ای نیز مرتبط می‌شود با آسیب‌پذیری ژئوپولیتیک و ناتوانی آن در تحلیل بسیاری از موقعیت‌های هم‌گرایانه و واگرایانه هم‌راه می‌شود، به نحوی که بسیاری از کسانی که در بستر ژئواکونومی به مطالعات و تحقیقاتی دست زده‌اند معتقدند که نظم ژئواکونومیک با نظم ژئوپولیتیک متفاوت است (اگر متباین نباشد). این موضوع را می‌توان با مطالعه مقایسه‌ای بین سه منطقه «خاورمیانه»، «جنوب شرق آسیا»، و «نوردیک» مشاهده کرد. سؤال این است که چگونه ژئواکونومی وضعیت اخیر نظم منطقه‌ای در سه حوزه منطقه‌ای نوردیک، جنوب شرق آسیا، و خاورمیانه را صورت‌بندی می‌کند؟ فرضیه‌ای که در این جا می‌توان به آن اشاره کرد این است که باتوجه به متغیرهای الگویی کانتوری و اشپیگل، حوزه ژئواکونومیک منطقه نوردیک (کشورهای سوئد، نروژ، دانمارک، فنلاند، و ایسلند) واحد منطقه‌ای ژئواکونومیک، منطقه جنوب شرق آسیا به سمت تکامل هم‌گرایی با تکیه بر هویت جاذب و منطقه خاورمیانه منطقه ژئواکونومیک واگرایانه

* استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران، r.rahmati@basu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۸

را تجربه می‌کند. این مقاله ضمن بررسی ابعاد مفهومی و نظری به‌سراغ بررسی جایگاه ژئواکونومی بعد از فروپاشی نظم دوقطبی خواهد رفت و مؤلفه‌های تعیین‌کننده و تأثیرگذار ژئواکونومی را در شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای، باتوجه‌به نظرات دو اندیشمند روابط بین‌الملل، یعنی کانتوری و اشیپگل، درخصوص هم‌گرایی و واگرایی بررسی خواهد کرد و تأثیر تعیین‌کننده اقتصاد بر شکل‌دهی به امنیت و تغییر پارادایمی از ژئوپولیتیک به ژئواکونومی را در قوام و دوام نظم منطقه‌ای در سه منطقه نوردیک، جنوب شرق آسیا، و خاورمیانه واکاوی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ژئواکونومی، ژئوپولیتیک، نظم منطقه‌ای، نوردیک، جنوب شرق آسیا، خاورمیانه.

۱. مقدمه

تأکید بر عنصر اقتصادی برای تغییر محاسبات و در مرحله بعدی، به‌مثابه ابزار قدرت، یکی از مسائلی است که کنش‌گران از دیرباز از آن استفاده می‌کردند. از زمانی که دولت — شهرها در یونان قدرت را در دست داشتند تا زمانی که دولت ملتها به‌عنوان بازیگران اصلی پای به عرصه گذاشتند در همه ادوار استفاده از این ابزار موردتوجه بوده است. از دیرباز اگر دولت — شهرها، امپراطوری‌ها، و دولت‌ملتها می‌توانستند منابع رقیب یا دشمن را در دست گیرند، می‌توانستند نقش مؤثری در تعیین نتیجه رقابت یا دشمنی داشته باشند. اگرچه تأثیر رخدادهای اقتصادی در تعیین اولویت‌های سیاست جغرافیایی کشورها قدمتی طولانی داشته است، ورود سیستماتیک ادبیات مربوط به حوزه اقتصاد جغرافیایی برای بررسی و تحلیل امور و رویدادهای بین‌المللی اتفاقی است که بایستی آن را به دو دهه اخیر مربوط دانست.

اقتصاد یکی از مسائلی است که در دو دهه اخیر توجه بسیاری از اندیشمندان را به خود معطوف ساخته و عنصر تأثیرگذار در تعیین رفتار کنش‌گران در صحنه بین‌المللی بوده است. نقش ابزار اقتصاد در تعیین اولویت‌های سیاسی در سال‌های اخیر بسیار مهم و تعیین‌کننده بوده است، به‌گونه‌ای که می‌توان آن را علت معلول‌هایی به‌نام هم‌گرایی و واگرایی منطقه‌ای نام نهاد. میکروپراکتیک و ماکروپراکتیک اقتصاد جغرافیایی در صحنه عملی ترتیبات متفاوتی را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی به‌وجود آورده است. برای مثال، ژئواکونومی به‌اندازه‌ای که در اسکاندیناوی یا مدل نوردیک تأثیر هم‌گرایانه‌ای داشته در خاورمیانه نداشته است. سؤال اصلی مقاله این است که چگونه ژئواکونومی وضعیت اخیر از نظم منطقه‌ای در سه حوزه منطقه‌ای نوردیک، جنوب شرق آسیا، و خاورمیانه را صورت‌بندی می‌کند؟ فرضیه‌ای

که در این جا می‌توان به آن اشاره کرد این است که الگوی نظم ژئواکونومیک منطقه نوردیک (کشورهای سوئد، نروژ، دانمارک، فنلاند، و ایسلند) در قالب واحد منطقه‌ای ژئواکونومیک، منطقه جنوب شرق آسیا با تکامل هم‌گرایی با تکیه بر هویت جاذب و منطقه خاورمیانه با ماهیتی واگرایانه صورت‌بندی شده است.

مفروض بحث این است که بعد از جنگ سرد، ژئوپولیتیک توان تحلیل بسیاری از موقعیت‌های منازعه‌آمیز را از دست داده است و قدرت در حال تغییر پارادایمیک از بعد سیاست جغرافیایی (ژئوپولیتیک) به سمت اقتصاد جغرافیایی (ژئواکونومی) است. این مقاله، بعد از بررسی مقدمه و روش، چهارچوب تئوریک را با بررسی جایگاه ژئواکونومی بعد از فروپاشی نظم دوقطبی پی‌گیری خواهد کرد و با در نظر گرفتن ژئواکونومی به عنوان عامل شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای از نظر دو اندیشمند روابط بین‌الملل، یعنی کانتوری (Cantori) و اشپیگل (Spiegel)، تأثیر تعیین‌کننده اقتصاد بر شکل‌دهی به امنیت و تغییر پارادایمی از ژئوپولیتیک به ژئواکونومی را بیان خواهد کرد. سپس با مطالعه موردی حوزه ژئواکونومیک «واحد» منطقه نوردیک، حوزه ژئواکونومیک «جاذب» جنوب شرق آسیا، و نهایتاً حوزه ژئواکونومیک «واگرایانه» خاورمیانه را بررسی خواهد کرد.

۲. روش پژوهش

روش پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و مقایسه‌ای است و ابزار گردآوری اطلاعات آن کتابخانه‌ای و اسنادی از منابع چاپی و آمارها و نمودارهای موجود در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مؤسسات و سازمان‌های بین‌المللی، خصوصاً سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی هم‌چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (COMTRADE, OECD) خواهد بود.

۳. چهارچوب مفهومی و نظری

چهارچوب مفهومی این پژوهش با تمرکز بر مفاهیمی از جمله ژئوپولیتیک (geopolitics)، ژئواکونومی (geo-economics)، منطقه‌گرایی (regionalism)، انسجام منطقه‌ای (coherence)، ادغام (integration)، هم‌گرایی (convergence)، و واگرایی (divergence) صورت‌بندی شده است و چهارچوب نظری این تحقیق نیز، با توجه به تئوری هم‌گرایی منطقه‌ای (theory of regional integration) کانتوری و اشپیگل، بررسی خواهد شد و چهار مؤلفه و عنصر اصلی تشکیل‌دهنده هم‌گرایی منطقه‌ای در تفکرات آن‌ها بررسی می‌شود.

۱.۳ چهارچوب مفهومی ژئواکونومی

اصطلاح ژئواکونومی در فضای علمی به تازگی مورد بهره‌برداری محققان و نویسندگان قرار گرفته است. بسیاری از کسانی که از این اصطلاح استفاده می‌کنند آن را یکی از مباحث ژئوپولیتیک قلمداد می‌کنند و معتقدند که ژئواکونومی در واقع یک بعد از واقعیت ژئوپولیتیک محسوب می‌شود (میرحیدر و دیگران ۱۳۹۶: ۱۹). خصوصاً بسیاری از کسانی که از این واژه در ایران استفاده کرده‌اند و می‌کنند معتقدند که در استفاده از این واژه تعمداتی به لحاظ هستی‌شناختی و در پیوند با جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی وجود دارد. با مرور بسیاری از آثار (مقالات و کتب)ی که در این زمینه منتشر شده است به این مهم پی می‌بریم که غالب اندیشمندان و نویسندگانی که در سطح بومی موضوع «ژئواکونومی» را مورد بررسی و تشریح و تفسیر قرار داده‌اند به واقع نه با خاستگاه و ادبیات علم سیاست و روابط بین‌الملل که با ابتنا به رویکردهای جغرافیایی آن را بررسی کرده‌اند. به همین دلیل است که می‌بینیم به ژئواکونومی نه به مثابه ابزار قدرت، بلکه به مثابه رویکردی از دامنه و گستره جغرافیایی نگاه شده است. برای مثال، مقاله «تبیین مفهوم ژئواکونومی (اقتصاد ژئوپولیتیک) و توصیه‌هایی برای ایران» با در نظر گرفتن همین تقسیم‌بندی و تلاش برای گسترده کردن دامنه ژئوپولیتیک ژئواکونومی را به عنوان یکی از عناصر شاکله سیاست جغرافیایی در نظر می‌گیرد و در این زمینه می‌نویسد:

منظور از نسبت بین ژئواکونومی با ژئوپولیتیک دیدگاه سوم نسبت به ژئوپولیتیک است که در این چهارچوب ژئواکونومی به عنوان شاخه‌ای از ژئوپولیتیک مطرح می‌شود و به عبارتی بعد اقتصاد ژئوپولیتیک است. بنابراین، سه عنصر ژئوپولیتیک که جغرافیا، سیاست، و قدرت را شامل می‌شود که در فضای جغرافیایی ارزش‌های مختلفی مطرح می‌باشد که یکی از آن‌ها ارزش اقتصاد است. قدرت نیز دارای ابعاد و مؤلفه‌های مختلفی است که یکی از آن‌ها اقتصاد است. پس ژئوپولیتیک در دو عنصر از سه عنصر خود یعنی جغرافیا یا قدرت با اقتصاد پیوند می‌خورد و ناگزیر از توجه به آن است و این جاست که اقتصاد در ژئوپولیتیک مدنظر قرار می‌گیرد (مختاری هشی ۱۳۹۷: ۶۰-۶۱).

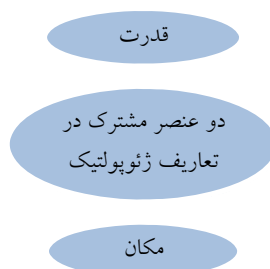
تأثیر عنصر اقتصادی بر مکان‌های جغرافیایی با دیدگاه کسانی که از منظر ژئوپولیتیک به تحولات و پدیده‌های بین‌المللی می‌نگرند به عنوان «تأثیر یکی از ابعاد فضای جغرافیایی»

است و بدین ترتیب براساس منظر و دیدگاه ایشان «هر بعدی از فضای جغرافیایی را یک شاخه‌ای از جغرافیا مطالعه می‌کند» (همان: ۶۱).

اما پیش از ارائه تعریفی از ژئواکونومی ضروری است که مشخص کنیم که آیا در تعاریفی که از ژئوپولیتیک ارائه شده است عنصر اقتصادی جزئی از کلیت بزرگ‌تر جغرافیایی است یا عنصر اقتصادی، خود، به صورت منطقه الفراغ حوزه سیاست و جغرافیاست یا اساساً عنصری مستقل محسوب می‌شود؟ برای پاسخ به این سؤال بایستی از زاویه نگاه جغرافیایی به ارائه تعریفی درخصوص ژئوپولیتیک پرداخت:

کلاز دادز، از جغرافی دانان سیاسی، معتقد است ژئوپولیتیک رویکرد ویژه‌ای به سیاست‌های جهانی است که بر اهمیت سرزمین و منابع تأکید دارد (Dodds 2000: 162). از دیگر جغرافی دانان پیتر تیلور است که ژئوپولیتیک را عبارت از «روابط تغییرناپذیر بین جغرافیا و قدرت استراتژیک» می‌داند (حافظنیا ۱۳۹۰). عزت‌الله عزتی، از جغرافی دانان ایرانی، نیز ژئوپولیتیک را «درک واقعیت‌های محیط جغرافیایی به منظور دستیابی به قدرت، به نحوی که بتوان در بالاترین سطح وارد بازی جهانی شد و منافع ملی و حیات ملی را حفظ کرد»، تلقی می‌کند (عزتی ۱۳۸۰: ۷). و نهایتاً، محمدرضا حافظنیا نیز ژئوپولیتیک را عبارت از «روابط متقابل جغرافیا، قدرت، و سیاست» می‌داند (حافظنیا ۱۳۷۹: ۸۵).

همان‌طور که از تعاریف فوق برمی‌آید، فصل مشترک همه تعریف‌هایی که از ژئوپولیتیک ارائه می‌شود دو عنصر «قدرت» و «مکان» است. به همین دلیل، رویکرد جغرافی دانان سیاسی درخصوص ژئوپولیتیک مورد توجه قرار گرفت که در دامنه مطالعات جغرافیایی اولویت با عنصر مکان است. اساساً فلسفه شکل‌گیری علم جغرافیا «مکان» یا «فضا» است.



شکل ۱. عناصر تعریف ژئوپولیتیک

این درحالی است که متفکران برای تعریف ژئواکونومی نگاه «ابزارمند» (instrumental) و نه «هدف‌مند» را مورد توجه قرار می‌دهند. آن‌ها برآن‌اند که زمانی که اشکال متنوع حکمرانی (اعم از حکمرانی سیاسی، جغرافیایی، و اقتصادی) طبقه‌بندی می‌شوند این ابزارها هستند (و نه اهداف) که باید مورد توجه قرار گیرند. دیوید بالدوین، نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل دانشگاه کلمبیا، زمانی گفته بود که «بمباران یک کتاب‌خانه جنگ فرهنگی خطاب نمی‌شود؛ بمب‌گذاری خانه‌ها جنگ مسکونی نامیده نمی‌شود؛ بمباران رآکتورهای هسته‌ای جنگ هسته‌ای نامیده نمی‌شود؛ و بمباران کارخانه‌ها نباید به‌عنوان جنگ اقتصادی برچسب‌گذاری شود». در چهارچوب تفکر او، «سیاست‌گذاری تجارت آزاد به‌لحاظ منطقی می‌تواند (و باید) به‌عنوان یک روش حکمرانی اقتصادی مورد توجه قرار گیرد» (Baldwin 1985: 58-59). بالدوین در دهه ۱۹۹۰ به‌دنبال «تفکر پیرامون اندیشه‌ورزی درباره حکمرانی اقتصادی است» و او این کار را با در نظر گرفتن هدف روشن در مورد استانداردهای دوگانه و موانع فکری‌ای که مانع انعکاس سیاست‌های کلان پیرامون تکنیک‌های ژئواکونومیک می‌شود انجام می‌دهد (ibid.: 40). اکنون سی سال است که بینش او روشن‌تر از قبل باقی مانده است و او هنوز هم درخصوص ضرورت جدایی ژئواکونومی از ژئوپولتیک سخن می‌گوید.

۲.۳ ضرورت نظری ژئواکونومی متفاوت از ژئوپولتیک

از اصطلاح ژئواکونومی (جغرافیای اقتصادی) امروزه در موارد بسیاری استفاده می‌شود، اما استفاده از آن تقریباً همیشه بدون معنای کاربردی خاصی صورت می‌گیرد. بعضی از مؤلفان تمایل دارند برای بهره‌برداری از اهداف اقتصادی از تعریف توان نظامی یا ژئوپولتیکی استفاده کنند. بعضی دیگر نیز ترجیح می‌دهند اصطلاح ژئواکونومی را به‌شیوه‌ای جامع‌تر و به این صورت تعریف کنند: «ایجاد رابطه تنگاتنگ میان اقتصاد، موقعیت ژئوپولتیک، و استراتژی در سطح بین‌المللی»؛ نوعی از یک تعریف کلی که بیش از آن‌که این اصطلاح را تعریف کند باعث ایجاد ابهام بیش‌تر درباره آن می‌شود. باوجوداین، بعضی افراد دیگر به‌طور عمده بر این نکته تأکید دارند که معنای این اصطلاح تجارت و محافظت از صنایع است (Blackwill and Haris 2017: 21). باین‌حال، بلک‌ویل و هاریس تعریفی به شرح زیر از ژئواکونومی ارائه داده‌اند:

استفاده از ابزارهای اقتصادی برای ترویج و دفاع از منافع ملی و به‌منظور ایجاد نتایج ژئوپولتیک مطلوب و اثرگذاری فعالیت‌های اقتصادی کشوری دیگر بر اهداف ژئوپولتیک یک کشور.

این تعریف برداشت از ژئواکونومی را هم به عنوان یک روش تحلیل و هم به عنوان شیوه حکمرانی در بر می‌گیرد. این تعریف سه بعد را در بر می‌گیرد (ibid.: 21). بعد نخست «استفاده از ابزارهای اقتصادی برای ترویج و دفاع از منافع ملی»؛ بعد دوم «عنصر اثرگذاری فعالیت‌های اقتصادی کشوری بر اهداف ژئوپولیتیک کشوری دیگر»، همان‌طور که بن استیل (Benn Steil)، مدیر اقتصاد بین‌الملل شورای روابط خارجی ایالات متحده آمریکا، توضیح می‌دهد، «بحران مالی اوکراین برای سال‌های متمادی به طول انجامیده است ... اما این تنها چشم‌انداز دولت فدرال [ایالات متحده] بود که هر ماه مقدار کمی دلار جدید را به بازار عرضه کند تا هزینه بازگشت طلب خود را ... فراتر از ظرفیت اوکراین برای پرداخت افزایش دهد ... بقیه احتمالاً به تاریخ می‌پیوندد». همان‌طور که استیل به درستی بیان می‌کند، در آن تاریخ تاحد زیادی «نقشی که گفت‌وگوی فشرده برای سرنگونی یانوکوویچ بازی می‌کرد و هرج و مرجی که به دنبال آن به وجود آمد به کلی نادیده گرفته شد» (ibid.). به لطف دو بخش خاص اقتصادی پیش‌رو، که به طور انکارناپذیری پی‌آمدهای ژئوپولیتیک به بار می‌آورند، دلایلی برای تفکر در این خصوص وجود دارد که احیای منافع در این حوزه خاص ژئواکونومیک می‌تواند گسترده و پایدار باشد. نخست بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۹ که اینک بعد از سال‌ها همچنان التهاب عمومی و تفسیرهای آکادمیک در خصوص تأویل ژئوپولیتیک آن بحران ادامه دارد (Lightfoot 2013). دوم ظهور چین است که تاکنون عمده‌تأ یک روایت اقتصادی است، اما چیزی که به طور گسترده قابل فهم است این است که بعضی از عمیق‌ترین تأثیرات ژئوپولیتیکی را که از زمان ظهور ایالات متحده بعد از جنگ جهانی دوم به عنوان قدرت پیش‌رو در جهان به وجود آمد ظهور چین نیز ایجاد کرد. هردوی این روایت‌ها به ظهور پدیده‌های اقتصادی و اثرات ژئوپولیتیکی آن‌ها در گزارش‌ها و تفسیرهای سیاست خارجی کمک کرده‌اند. نهایتاً بعد سوم «عنصر میانی» تعریف از ژئواکونومی است: «استفاده از ابزارهای اقتصاد ... برای ایجاد نتایج ژئوپولیتیک مطلوب».

۳.۳ اقتصاد، نیازی متفاوت از سیاست «جغرافیایی»

بنابراین، تعریف و ارائه گفتمانی جدید برای تشریح ابزار اقتصادی و تعیین ویژگی‌های اقتصادی در مسائل جغرافیایی نیازمند تغییر پارادایمی از ژئوپولیتیک به ژئواکونومی است.

این‌جا همان منطقه الفراغ و حوزه ژئواکونومیک است. خط لوله صلح نمونه بارز برای اهمیت این منطقه الفراغ است. ژئوپولیتیک می‌تواند نقش و تأثیر عنصر تصمیمات سیاسی و اولویت‌های سیاست خارجی کشورها براساس قدرت و موازن قدرت داخلی آن‌ها را در واگرایی ایران - پاکستان بررسی کند، اما آیا می‌توان مسئله را صرفاً به «تضاد ژئوپولیتیک یا ایدئولوژیک» تقلیل داد. آیا می‌توان معیارهای ثابت‌بخش و نظم‌آفرین در بین این کشورها را عنصر اصلی به نتیجه‌نرسیدن این خط لوله برشمرد یا علاوه‌بر عنصر امنیت ملی عناصر منازعه ایدئولوژیک و به‌طور کلی عناصر «سیاست سخت» (hard politics) ریشه را در جای دیگری، یعنی ابزار اقتصادی باید پی‌گیری کرد؟ برخی معتقدند رابطه ابزارمند بین اقتصاد و توسعه اهداف ژئوپولیتیک نیز با اغراق مورداستناد قرار گرفته است. این درحالی است که استفاده کشورها از بازوهای نظامی و ژئوپولیتیک برای ایجاد نتایج اقتصادی مطلوب مورداستفاده بوده است.

اگرچه برای اولین بار ایالات متحده آمریکا بود که در سال ۱۹۴۳ اداره‌ای با عنوان «اداره جنگ اقتصادی» ایجاد کرد (رحمتی ۱۳۹۸: ۱۲)، کسانی که به ورود ادبیات ژئواکونومیک برای تبیین برخی از رخدادها استناد می‌کنند برآن‌اند که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را می‌توان نقطه عطفی در این خصوص دانست. از بین رفتن مجادلات ژئوپولیتیک دو بلوک اقتصادی به‌هم‌راه افزایش نیازمندی کشورها به سازوکارهای عصر اطلاعات و ... سبب شد تا ابزارهای جدیدی در دست دولت‌ها قرار گیرد تا صحنه مناسبات را به نفع خویش تغییر دهند. غلبه راه‌حل‌های غیراستراتژیک، هم‌چون ترتیبات اقتصادی بین‌المللی، در این دوره مشهود بوده است. به‌عبارت دیگر، فرایند ایجاد نظم از نظرگاه صرفاً نظامی و با استفاده از تسلیحات هسته‌ای و بازدارندگی هسته‌ای (قدرت سخت) ایجاد نمی‌شود، بلکه این قدرت اقتصادی، توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی، بحران‌های زیست‌محیطی، و فقر و بحران‌های اجتماعی‌اند که در درجه اول امنیت ملی یک کشور را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند و در مرتبه بعدی هم‌گرایی و واگرایی منطقه‌ای را شکل‌بندی می‌کنند.

در همین خصوص، «جنگ ارزی، تبدیل شدن دلار به عنوان ارز هژمون، استفاده از شبکه اقتصادی بین‌المللی، بنیان‌نهادن نهادهای نظارتی اقتصادی، ایجاد تسهیلات مشروط، قوام و دوام هژمونی اقتصادی، و ...» را باید شیوه‌های ژئواکونومیک در حکم‌رانی جدید ایالات متحده آمریکا قلمداد کرد (همان: ۳۵-۴۷).

۴. متغیرهای ژئواکونومیک نظم منطقه‌ای

حال که اهمیت ژئواکونومی متفاوت از ژئوپولیتیک تصویر شد، مسئله کارکرد ژئواکونومی در شکل‌دادن به نظم منطقه‌ای پیش می‌آید و این که آیا نظم منطقه‌ای را می‌توان با استفاده از ویژگی‌های ژئواکونومیک تحلیل کرد. برای بررسی این موضوع ابتدا لازم است به یک ویژگی ذاتی ژئواکونومی، یعنی ماهیت ژانوسی هم‌گرایی - واگرایی آن، اشاره شود و سپس ابعاد مفهومی و موضوعی این موضوع با مطالعه مقایسه‌ای سه منطقه به صورت مطالعه موردی بررسی شود.

۱.۴ ویژگی ژانوسی ژئواکونومی

دو ویژگی‌ای که می‌توان برای ژئواکونومی برشمرد در ماهیت این مفهوم نهفته است؛ واگرایی و هم‌گرایی.

الف) ویژگی واگرایی ژئواکونومی؛ رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بر سر مسائل اقتصادی، موقعیت‌های اقتصادی، مسئله انرژی، و ... را می‌توان ویژگی واگرایی ژئواکونومی برشمرد.

ب) ویژگی هم‌گرایی ژئواکونومی؛ پیوند اقتصادی بین کشورها و به وجود آمدن شبکه‌ای درهم‌تنیده از روابط بین دولت‌ها و سازمان‌های اقتصادی و شرکت‌های بین‌المللی یکی دیگر از ویژگی‌های ژئواکونومی است که مربوط به چهره دیگر ژئواکونومی می‌شود.

بنابراین، می‌توان ژئواکونومی را ژانوسی دوچهره تشبیه کرد که هم جلوه صلح‌آمیز دارد و هم جلوه‌ای رقابت‌آمیز. جدا از ژئوپولیتیک و ژئواستراتژی، ژئواکونومی با پیوستگی روابط اقتصادی کشورها، خصوصاً قدرت‌های بزرگ، همراه است. اگرچه رای این پیوستگی «جنگ با ابزاری دیگر» می‌تواند رخ دهد، درک پیوند اقتصادی بین کشورها خصوصاً قدرت‌های بزرگ مسئله متمایزکننده این حوزه با سایر حوزه‌های امنیت‌محور «ژئو»^۱ محسوب می‌شود.

ژئواکونومی هم می‌تواند «منبع تنش» (ویژگی واگرایی) و هم می‌تواند «منبع همکاری منطقه‌ای و جهانی» (ویژگی هم‌گرایی) باشد. بنابراین، تلقی صرفاً واگرایی از آن چندان با واقعیت ژئواکونومی هم‌معنی نیست.

۲.۴ متغیرهای نظم‌سازی منطقه‌ای کانتوری و اشیگل، آثار ژئواکونومیک و الگوی مفهومی آنها

برای تحلیل هم‌گرایی و واگرایی ژئواکونومی از آرای دو پژوهش‌گر و نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل، یعنی کانتوری و اشیگل، که دیدگاه‌های برجسته‌ای درخصوص نظام منطقه‌ای داشته‌اند و در سال‌های دهه ۱۹۸۰ نظم و نظام منطقه‌ای را تحلیل کرده‌اند، بهره گرفته می‌شود. آنان چهار «متغیر الگویی» را به‌عنوان مهم‌ترین عوامل مؤثر درون منطقه‌ای برای تعیین حدود طبیعی یک منطقه و نیز میزان انسجام در آن معرفی می‌کنند (Cantori and Spiegel 1970: 1-8). در این‌جا، ضمن برشمردن این چهار متغیر، آثار ژئواکونومیکی که این متغیرها برجای می‌گذارند تا نظم منطقه‌ای با الگوی مشخصی صورت‌بندی شود تبیین و سپس الگوی مفهومی آنها تصویر می‌شود. این چهار متغیر و آثار ژئواکونومیک آنها بر نظم ژئواکونومیک منطقه‌ای عبارت‌اند از:

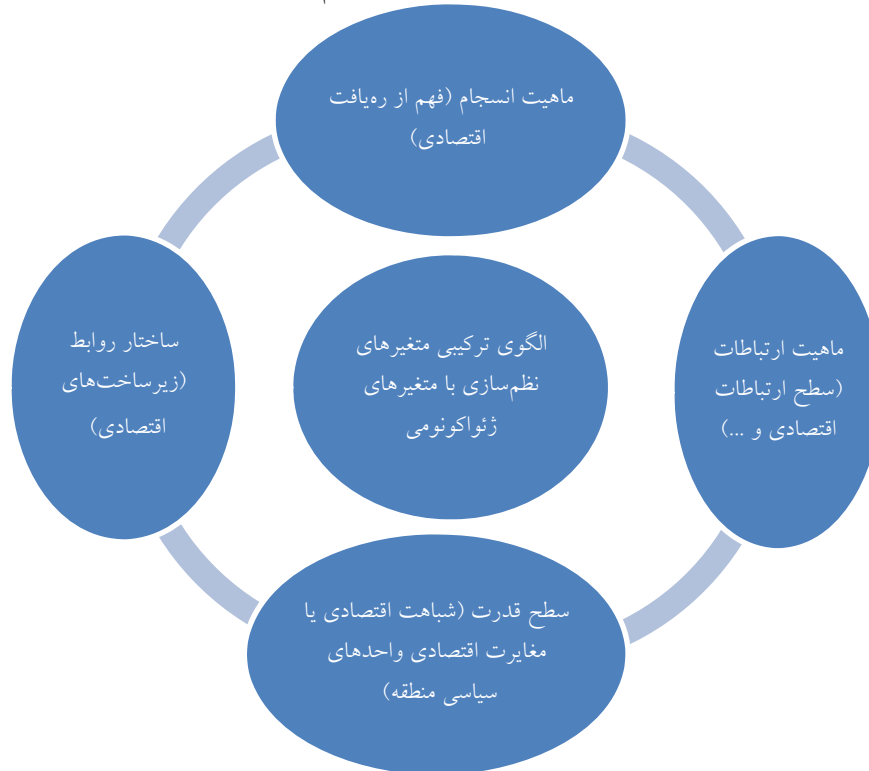
۱. ماهیت و میزان انسجام؛ منظور از انسجام اندازه «مشابهت» و نیز «مکمل‌بودن» واحدهای سیاسی یک منطقه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و وفاداری سازمانی است. در حوزه ژئواکونومیک، می‌توان ماهیت انسجام را «فهم از ره‌یافت اقتصادی» در یک منطقه قلمداد کرد. این‌که این ره‌یافت اقتصادی مشترک است یا متباین اثر فراوانی بر مدل نظم ژئواکونومیک موجود در آن منطقه دارد.

۲. ماهیت ارتباطات؛ به معنی درهم‌تنیدگی کشورهای منطقه از جهت ارتباط شهروندان، رسانه‌های مشترک، تبادل نظر نخبگان، ارتباط جاده‌ای و ریلی، و توریسم است. در حوزه ژئواکونومیک، منظور از ماهیت ارتباطات سطح ارتباطاتی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، امنیتی، و اقتصادی است که در آن منطقه وجود دارد و این جنس ارتباطات تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر مدل اقتصادی آن منطقه دارد.

۳. سطح قدرت؛ به توانایی بالقوه و بالفعل و نیز اراده کشور یا کشورهای یک سازمان در جهت هم‌سان‌سازی سیاست‌های سایر کشورها با سیاست‌های سازمان مربوط گفته می‌شود. در حوزه ژئواکونومیک، منظور این است که ساختار قدرت اقتصادی شاخص‌هایی شبیه به توسعه انسانی، آزادی تجاری، بازار آزاد، مالکیت خصوصی، حاکمیت قانون، و ... تا چه‌اندازه در واحدهای سیاسی دارای حاکمیت در منطقه مشابه یا مغایرند.

۴. ساختار روابط؛ در این‌جا پتانسیل و سابقه روابط کشورهای عضو در روابط فی‌مابین از ستیز تا اتحاد بررسی می‌شود (ibid.: 4-8). در این‌جا، منظور این است که زیرساخت‌های

اقتصادی موجود در منطقه توان این را دارند که قواعد موجود در مدل اقتصادی منطقه را صورت‌بندی کنند و این صورت‌بندی واگرایانه است یا هم‌گرایانه.



شکل ۲. مدل ترکیبی الگوی نظم در آرای کانتوری و اشیگل و متغیرهای ژئواکونومی

۵. مطالعات موردی نظم ژئواکونومیک (نوردیک، جنوب شرق آسیا، و خاورمیانه)

اگرچه ماهیت گزاره‌های به‌کاررفته این دو پژوهش‌گر لزوماً اقتصادی نیست و مسائل سیاسی و فرهنگی را در بر می‌گیرد، این گزاره‌ها قابلیت دارند که می‌توان از آنها برای تقویت ادبیات نظم‌سازی ژئواکونومیک استفاده کرد. لذا، استفاده از این ادبیات برای تقویت استدلال ژئواکونومیک و تأثیر قابل‌توجهی که بر تمایز هم‌گرایی با واگرایی در سطح منطقه‌ای برجای می‌گذارد می‌تواند مطالعات موردی متعددی را موردبررسی قرار دهد که در این‌جا به سه مطالعه موردی منطقه نوردیک، کشورهای حوزه آسیای جنوب شرقی، و منطقه خاورمیانه اشاره می‌شود.

۱.۵ نظم ژئواکونومیک «واحد» کشورهای نوردیک

کشورهای نوردیک (فنلاند، سوئد، نروژ، دانمارک، و ایسلند) معیار مناسبی برای تعریف امنیت ملی براساس ژئواکونومی و نه ژئوپولیتیک و حتی ژئواستراتژیک هستند. وابستگی و درهم‌تنیدگی اقتصاد ملی کشورهای نوردیک و پیوند آن‌ها با نظام اقتصادی بین‌المللی شبکه‌ای قوی را به وجود آورده است که اولاً سبب به وجود آمدن نیاز بلندمدت در شرکت‌های بین‌المللی برای حضور در کشورهای نوردیک شده و ثانیاً احساس امنیت روانی نسبت به کیفیت و بازدهی سرمایه‌گذاری آن‌ها را تحریک و تقویت کرده است. شورای وزیران حوزه نوردیک (Nordic Council of Ministers) در گزارشی به نام «وضعیت منطقه نوردیک در سال ۲۰۱۸»، که بخش‌های متعدد فرهنگی، جمعیت‌شناختی، اقتصادی، و ... را در بر می‌گیرد، در بخش اقتصادی این گزارش در خصوص وضعیت اقتصادی حوزه نوردیک در سال ۲۰۱۸ به این موضوع تأکید داشته است که «اقتصاد تجمیع‌شده کشورهای نوردیک دوازدهمین اقتصاد بزرگ دنیا محسوب می‌شود» (Grunfelder 2018: 16). جدا از جایگاه اقتصادی، آنچه در این جا مدنظر است «تعریف هم‌گرایانه منطقه نوردیک» به عنوان یک اقتصاد تجمیع‌شده است.

۱.۱.۵ ماهیت و میزان انسجام (فهم مشترک از ره‌یافت اقتصادی)

همان‌طور که گفته شد، حوزه نوردیک شامل کشورهای فنلاند، سوئد، نروژ، دانمارک، و ایسلند می‌شود. کشورهای حوزه نوردیک، با پشت‌سر گذاشتن مسیر توسعه‌یافتگی، وارد مرحله درک مشترک از ره‌یافت‌ها و سیاست‌های اقتصادی شده‌اند. در بین کشورهای حوزه نوردیک، دانمارک، فنلاند، و سوئد اعضای اتحادیه اروپا هستند، اگرچه تنها فنلاند بخشی از منطقه یورو (Eurozone) محسوب می‌شود. ایسلند و نروژ اعضای اتحادیه تجارت آزاد اروپا (European Free Trade Association/ EFTA) به‌شمار می‌روند. با این حال، جزایر فارو و گرینلند (که هر دو بخشی از پادشاهی دانمارک‌اند) اعضای هیچ‌یک از این نهادهای همکاری اقتصادی نیستند (ibid.: 16).

اقتصاد نوردیک با فهم نخبگان، مدل خاص توسعه‌یافتگی دولت رفاه فراگیر موجود در کشورها، سطح بالایی از امنیت اجتماعی، و ... توانست بحران اقتصادی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ را با درک مشترک منطقه‌ای پیش ببرد (Wooldridge 2013). آنچه کارشناسان به‌طور متداوم در خصوص وضعیت اقتصادی نوردیک بیان می‌کنند توانایی تمامی کشورهای حوزه

نوردیک به ترکیب سیستم رفاه مبتنی بر مالیات با مدیریت عمومی مناسب و رقابت در بخش کسب و کارهاست.

۲.۱.۵ ماهیت ارتباطات (سطح ارتباطات چندجانبه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، حقوقی، و اقتصادی)

واقعیت تاریخی در حوزه نوردیک این است که این پنج کشور هم در حوزه‌های سخت شبیه به مدل توسعه اقتصادی، دولت رفاه فراگیر، و ... با هم عجین و هم گرا شده‌اند و هم در حوزه پیوندهای فرهنگی از جمله تاریخ مشترک، زبان مشترک، دین مشترک، فرهنگ مشترک، سنت‌های تاریخی مشترک، و ... (Rahmati 2020: 221). در مقدمه گزارش‌های عمومی که به صورت مشترک در کشورهای حوزه نوردیک منتشر می‌شود، عموماً این عبارت وجود دارد: «یک اقتصاد متنوع اما قوی در ارتباط با اتحادیه اروپا به درستی در حال اجراست». در خصوص نگاه کشورهای حوزه نوردیک به سایر ترتیبات بین‌المللی نیز همین موضوع وجود دارد. استراتژی کلی کشورهای نوردیک را می‌توان بر ایند حرکتی دانست که اتحادیه اروپا در اهداف سال ۲۰۳۰ خود در نظر گرفته است. سه نیروی محرکه رشد اقتصادی در حوزه نوردیک به عنوان نیروهای حیاتی معرفی شده‌اند: ۱. رشد هوشمند مبتنی بر دانش و خلاقیت؛ ۲. رشد پایدار برای اقتصاد کارآمدتر، سبزتر، و رقابتی‌تر؛ و ۳. رشد انعطاف‌پذیر که اشتغال و هم‌بستگی اجتماعی و سرزمینی را نیز به دنبال داشته باشد (Grunfelder 2018: 17). در این چشم‌انداز، کشورهای نوردیک جایگاه خود را تا هفتمین اقتصاد بزرگ دنیا نیز در نظر گرفته‌اند. هم‌چنین، وقتی سازمان ملل متحد در ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۵ قطع‌نامه A/RES/70/1 را که شامل اهداف هفده‌گانه اقتصاد و توسعه (Sustainable Development Goals/ SDGs) برای کشورها می‌شد و این امر را پیش‌بینی کرد که تا پانزده سال آینده کشورها باید در جهت رسیدن به آن تلاش کنند، کشورهای حوزه نوردیک در همان زمان نیز به خوبی در حال اجرای این اهداف بودند. در یک ارزیابی کلی از کشورهای OECD، سوئد بالاترین رتبه را به دست آورد و بعد از آن دانمارک، فنلاند، و نروژ در رتبه‌های بعدی رتبه‌بندی سازمان ملل متحد قرار داشتند (Sachs et al. 2017).

باین حال، کشورهای حوزه نوردیک کماکان خود را متعهد به دستیابی اهداف تعریف‌شده این سازمان می‌دانند. علاوه بر این، شورای وزیران حوزه نوردیک دوازده عنوان هدف جدید را با عنوان «الگوهای مصرف و تولید پایدار» (ensure sustainable consumption)

and production patterns) انتخاب کرده است. درخصوص مسئله برداشت از موازنه قدرت و جایگاه قدرت در مناسبات بین‌المللی نیز همین موضوع وجود دارد. یکی از مؤلفه‌های اقتصادی کشورهای نوردیک روابط متقابل اقتصادی با کشورهای بزرگ و ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی در حوزه زیرساختی است. بنابراین، می‌توان پیوند بین‌المللی را به‌عنوان مؤلفه مهم و تعیین‌کننده اقتصاد این کشورها دانست.

اما درعین حال که کشورهای حوزه نوردیک درون خود به‌سمت بالاترین سطح هم‌گرایی حرکت می‌کنند و می‌توان کلیت کشورهای نوردیک را به‌سمت هم‌گرایی تعریف کرد و برابند روابط اتحادیه اروپا - نوردیک / جامعه بین‌الملل - نوردیک به‌سمت هم‌گرایی بوده است، برخی معتقدند ترتیبات اتحادیه اروپا سبب کندشدن مسیر هم‌گرایی در بین کشورهای نوردیک شده است. همان‌طور که پیتر ماتاسیچ و رونان بلایس در ۱۶ فوریه ۲۰۰۷ مقاله‌ای با عنوان «رابطه بین اتحادیه اروپا و کشورهای نوردیک: آیا یک بی‌اکراهی نوردیک به‌وجود آمده است؟» می‌نویسند: «دولت‌های حوزه نوردیک اغلب به سازوکارهای اتحادیه اروپا تردید دارند، درست است که آن‌ها عضوی از اتحادیه اروپا شده‌اند (مثل دانمارک، سوئد، و فنلاند) اما می‌دانیم که آن‌ها اغلب نسبت به این ماندن در وضعیت هوشیارند» (Matjašič 2007).

اما فرایندهای موجود نشان‌دهنده این است که کشورهای حوزه نوردیک در درون خود به سمت‌وسوی «درونی‌سازی هنجارها» (internalisation of norms) و «نهادینه‌سازی زمینه‌های مشترک» (institutionalisation of shared contexts) در قواعد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و حقوقی در حرکت‌اند. برخی از محققان بر این باورند که بازار داخلی و هم‌گرایی بین‌الملل «دو راهی هستند که کشورهای نوردیک را به‌سمت هم‌گرایی سوق داده‌اند» (Ljungberg 2013: 101).

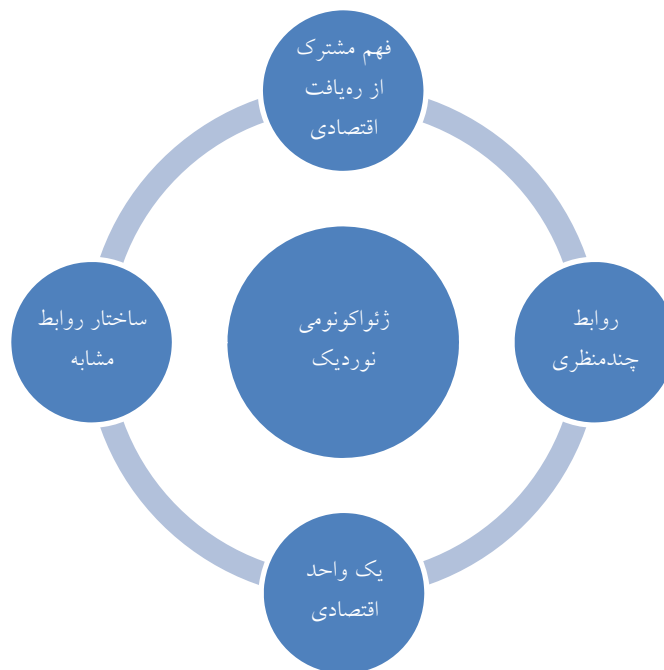
۳.۱.۵ ساختار روابط (زیرساخت‌های اقتصادی بین‌المللی)

دو مشابهت عمده در کشورهای حوزه نوردیک وجود دارد که ساختار روابط این کشورها را بسیار مشابه کرده است: نخست، نوع و جنس قدرت موجود در این کشورهاست. در این‌جا، منظور نوع احزاب سیاسی در کشورها، سیستم‌های سوسیال - دموکرات، اقتصادهای ترکیبی، سیاست‌های سبزی، و ... است. دوم، «وضعیت و اهمیت استراتژیک زیرساخت‌ها»ی آن‌ها در سطح جهانی و بین‌المللی است. برای مثال، کومون لولثا در سوئد محل استقرار مرکز داده (data center) جدید شرکت فیس‌بوک است. فیس‌بوک این

دیتاستر جدید را در شمال سوئد برای پشتیبانی از رشد روزافزون کاربرانش ایجاد کرده است. این دیتاستر در شهر لولئا اولین دیتاستر فیس‌بوک خارج از ایالات متحده است. ازجمله مزیت‌هایی که برای استقرار این دیتاستر در شمال سوئد برشمرده شده است مزیت سرما در شهر لولئا است و این‌که این شهر ساحلی در عرض جغرافیایی تقریباً همانند آلاسکا قرار گرفته است. هوای سرد به فیس‌بوک اجازه خواهد داد تا از آن برای خنک‌نگه‌داشتن ده‌ها هزار سرور درون کمپ استفاده کند. دیتاستر فیس‌بوک در لولئا عمدتاً از انرژی‌های تجدیدپذیر استفاده می‌کند؛ برخلاف دیتاسترهای این شرکت در اورگان و کالیفرنیا شمالی که برق تولیدی آن‌ها از ذغال سنگ است (Sverdlik 2018). استفاده تعمّدی از نمونه دیتاستر فیس‌بوک در لولئا به این دلیل بود که نشان داده شود آستانه آسیب‌پذیری امنیتی در برخورد با کشورهای نوردیک به پایین‌ترین سطح ممکن رسیده است. در نگرش‌سنجی‌ای که از شهروندان سوئد در این خصوص صورت گرفته است نزدیک به ۶۲٪ از شهروندان سوئدی موافق استقرار دیتاستر فیس‌بوک، یاهو، و گوگل در کشورشان بودند. این درحالی است که در همان نگرش‌سنجی، وقتی از شهروندان ایرانی این سؤال پرسیده شده است، نزدیک به ۵۰٪ از مخاطبان معتقد بودند که استقرار ترتیباتی شبیه به دیتاستر در کشورشان مسئله امنیتی است و حاضر به استقرار آن نیستند (Rahmati 2019: 117). هم‌چنین، این موضوع مهم است که ساختار روابط برون‌منطقه‌ای با منطقه نوردیک غیرسیاسی و کاملاً زیرساختی و متناسب با تأمین نیازهای شرکت‌های بین‌المللی است.

۴.۱.۵ سطح قدرت (نوردیک و یک واحد / unit اقتصادی)

بهترین واژه‌ای که برای توصیف وضعیت اقتصادی کشورهای نوردیک می‌توان از آن استفاده کرد «یکی‌بودن» (unity)، «یگانگی» (oneness)، و «واحد» است. این کشورها یک کل همگن (به‌لحاظ اقتصادی) را تشکیل می‌دهند. نظام اقتصادی کشورهای حوزه نوردیک دولت رفاه با گرایش‌های سوسیال دموکراتیک است. دولت در هر پنج کشور حوزه نوردیک خود را موظف به تأمین هزینه‌های کسانی می‌داند که از عهده هزینه‌های زندگی برنمی‌آیند. هر پنج کشور در شاخص‌های خوش‌بختی به هم شباهت دارند و از حیث مشابهتی که این پنج کشور در استانداردها و قواعد بین‌المللی و هنجارپذیری (normalization) از نظم بین‌المللی و ادغام (inclusion) در جامعه بین‌المللی دارند می‌توان آن‌ها را یک واحد سیاسی (political unit) منقسم یاد کرد.



شکل ۳. چرخه ژئواکونومیک جاذب در منطقه نوردیک

۲.۵ حوزه ژئواکونومیک جاذب جنوب شرق آسیا

با رشد اقتصادی مستمر و پایدار کشورهای حوزه جنوب شرق آسیا و دستیابی این کشورها به جایگاه اقتصادی موفق در سال‌های اخیر، این کشورها بیش‌تر مرکز ثقل اقتصاد جهان قرار گرفته‌اند. بنابراین، بسیاری از شرکت‌های بین‌المللی راه جنوب شرق آسیا را درپیش گرفته‌اند و اقتصادهای تازه‌صنعتی‌شده شرق و جنوب شرق آسیا را هدف‌گذاری کرده‌اند و درصدد دستیابی به سهم بیش‌تر عرضه در این بازارها هستند. ازجمله دلایل ژئواکونومیکی که می‌توان برای هم‌گرایی در این منطقه برشمرد عامل ادراکی، انسجام سیاسی کشورهای عضو، و زیرساخت‌های اقتصادی هم‌گراست.

۱.۲.۵ ماهیت و میزان انسجام (فهم مشترک از توسعه اقتصادی)

دویچ و نای معتقدند که «ایجاد نوعی احساس هویت باعث حمایت شدید از هم‌گرایی منطقه‌ای می‌شود. به نظر او، هرچه «جاذب‌های هویت‌بخش» شدیدتر باشد به‌همان نسبت امکان و سرعت همکاری و هم‌گرایی افزایش می‌یابد» (دویچ و نای ۱۳۷۵: ۶۸۱-۶۸۵).

در جنوب شرق آسیا، عنصر «هویت‌های جاذب» را می‌توان به‌صورت هم‌گرایانه مشاهده کرد، به‌گونه‌ای که یکی از مؤلفه‌های اساسی تشکیل‌دهنده عنصر فرهنگ و جامعه در آسیای جنوب شرقی مسئله ادراکی و شکل‌گیری «ما»ی مشترک در این منطقه است. بنابراین، به‌لحاظ «ادراکی - امنیتی»، این منطقه به مرحله بلوغ رسیده است. اگرچه این کشورها به‌لحاظ ادراکی ترتیبات امنیتی هم‌گرایانه‌ای را به‌وجود آورده‌اند، این ترتیبات الزامات اقتصادی را با خود به‌هم‌راه داشته است. در این منطقه، آ. سه. آن. به‌عنوان یک نهاد حقوقی و هویتی مستقل همکاری این منطقه را با جهان گسترش داده است. به این دلیل، نهادهای مکملی مانند سازمان همکاری آسیا - اروپا (آسم)، آسیا - پاسیفیک (اپک)، و آ. سه. آن. + ۳ ایجاد شده است. جهت‌گیری‌های واحد این کشورها در مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای، از جمله اعلام منطقه آسیای جنوب شرقی به‌عنوان منطقه عاری از سلاح‌های اتمی، اتخاذ مواضع مشترک در دیگر مسائل سیاسی سازمان ملل متحد، قرارگرفتن در گروه غیرمتعهدها، و تلاش برای حل مسالمت‌آمیز مسائل سیاسی نشانه‌های انسجام سازمانی آ. سه. آن. است (میرزایی ۱۳۹۶: ۱۲-۱۳).

۲.۲.۵ ساختار روابط (انسجام سیاسی به‌عنوان مقوم اقتصاد)

برخلاف حوزه نوردیک که مشابهت در جنس و نوع قدرت و حتی در چینش نیروهای اجتماعی تأثیرگذار بر زیست سیاسی در سطح داخلی کشورها وجود دارد، در جنوب شرق آسیا چنین مشابهتی وجود ندارد. بنابراین، به‌لحاظ سیاسی در حوزه آ. سه. آن. کشورهای دارای نظام دموکراسی، پادشاهی، دولت‌های کمونیستی، و حکومت نظامیان وجود دارند؛ اما باوجود تفاوت ظاهری در نظام‌های حکومتی، در سیستم سیاسی کشورهای عضو این اتحادیه شباهت نسبی دیده می‌شود. در کشورهای اندونزی، سنگاپور، و فیلیپین دموکراسی؛ در مالزی پادشاهی مشروطه با نهادهای لیبرال دموکراسی؛ در کامبوج پادشاهی با وفاداری به دموکراسی و سیستم چندحزبی؛ در تایلند و بروئی حکومت پادشاهی مشروطه دارای نظام پارلمانی در جهت کاهش اختیارات پادشاه و سپردن قدرت به‌دست نهادهای دموکراتیک نمایان‌گر تشابه نسبی در نظام حکومتی کشورهای آسیای جنوب شرقی است (امیدی ۱۳۸۵: ۱۳۵). همین انسجام نسبی سیاسی در میان اعضای آ. سه. آن. به این سازمان اجازه داده است که به‌عنوان مثال توافق‌نامه‌های مهم سیاسی زیر را به امضا برسانند و آن‌ها را به‌اجرا بگذارند:

- اعلامیه ۱۹۶۷ بانکوک برای تأسیس این سازمان؛

- پیمان دوستی بالی ۱۹۷۶؛

- اعلامیه زوپفن ۱۹۷۱ در کوالالامپور در مورد اعلام آسیای جنوب شرقی به عنوان منطقه صلح، آزادی، و بی طرفی؛
- پیمان بانکوک در ۱۹۹۷ برای اعلام منطقه به عنوان منطقه عاری از سلاح های هسته ای؛
- تدوین چشم انداز ۲۰۲۰ آ. سه. آن. در کوالالامپور در سال ۱۹۹۷؛
- توافق نامه بالی دوم در ۲۰۰۲ (میرزایی ۱۳۹۶: ۱۳-۱۴).

۳.۲.۵ ماهیت ارتباطات (زیرساخت های اقتصادی هم گرا و مکمل)

هم گرایی در بعد اقتصادی در آ. سه. آن. در قالب اِفتا (منطقه آزاد تجاری آ. سه. آن.) رخ داده است. برای مثال، نسبت تجارت درون منطقه ای در آ. سه. آن. چهار برابر منطقه اکو است. نظام های اقتصادی اعضای آن مشابه و اقتصاد کشورهای عضو مکمل یک دیگرند، میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی در منطقه قابل توجه بوده و حدود ۳/۵ درصد کل سرمایه گذاری خارجی در جهان را تا سال ۲۰۰۵ برای خود ثبت کرده است (امیدی ۱۳۸۸: ۹۹؛ سازمند ۱۳۸۸).

طبق آمارهای سازمان تجارت جهانی، در سال ۲۰۰۴ مجموع صادرات آ. سه. آن. ۴۵۱ میلیارد دلار برآورد شد که فقط ۳/۲۳ درصد آن درون منطقه ای (معادل ۱۰۵ میلیارد دلار) و ۷/۷۶ درصد دیگر آن را صادرات برون منطقه ای به ارزش ۳۶۴ میلیارد دلار تشکیل می دهد. مجموع واردات جهانی آ. سه. آن. نیز ۳۸۹ میلیارد دلار است که مانند صادرات اتحادیه ۳/۲۳ درصد آن مربوط به واردات درون منطقه ای و ۷/۷۶ درصد آن مربوط به صادرات برون منطقه ای می شود (WTO, Trade World Statistics 2003؛ امیدی ۱۳۸۸: ۱۳۴).

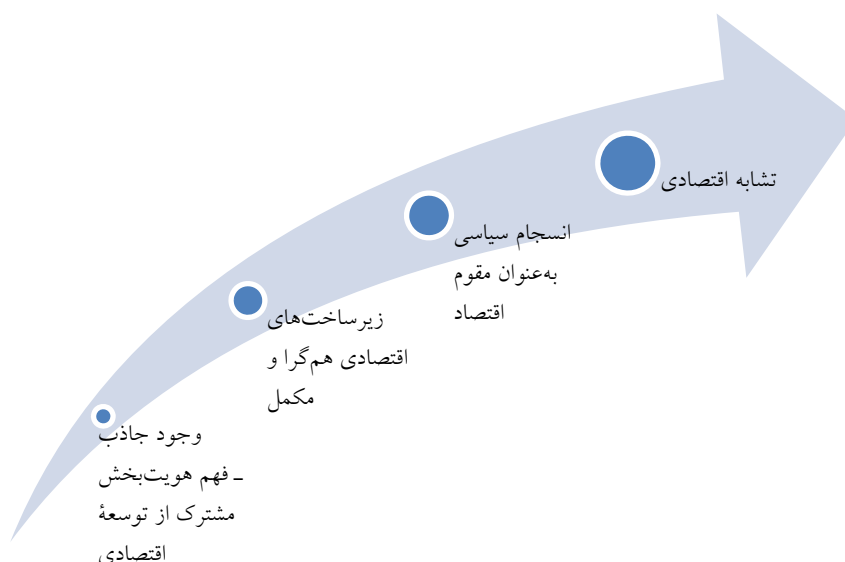


شکل ۴. تجارت کالای آ. سه. آن. با کشورهای درون منطقه و بیرون از منطقه

Source: ASEAN Statistical Highlights 2018, Jakarta: ASEAN Secretariat, October 2018.

۴.۲.۵ سطح قدرت (تشابه اقتصادی)

درمیان اعضای آ. سه. آن. که شامل دو گروه کشورهای اصلی و کشورهای تازه‌پیوسته به اتحادیه می‌شوند کشورهای مالزی، اندونزی، سنگاپور، تایلند، و فیلیپین اعضای اصلی اتحادیه محسوب می‌شوند که همگی دارای نظام اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری به‌شیوه غرب هستند. اما بقیه کشورهای، تا زمانی که نظام سوسیالیستی داشتند نتوانستند به این اتحادیه وارد شوند و بعد از طی مراحل درجهت گرایش به نظام اقتصاد آزاد و پس از طی مرحله گذار از نظام سوسیالیستی به نظام اقتصاد آزاد به عضویت اتحادیه آ. سه. آن. پذیرفته شدند (بروجردی ۱۳۸۰: ۲۴-۲۵، به نقل از امیدی ۱۳۸۵: ۱۳۳).



شکل ۵. ساختار روبه‌تکامل و هم‌گرایی منطقه جنوب شرق آسیا

۳.۵ حوزه ژئواکونومیک خاورمیانه

در خاورمیانه، که برخلاف دو حوزه دیگر ژئواکونومی ویژگی‌ای واگرایانه دارد، این موضوع را هم با استفاده از ادبیات نظری و متغیرهای الگویی کانتوری و اشیگل و هم با غلبه سیستم اثرگذاری می‌توان تأیید کرد (Cantori and Spiegel 1970: 5-10). بدین منظور که رقابت قدرت‌های درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای در حوزه انرژی سبب شده است تا انرژی در این کشورها به مثابه ابزاری برای رقابت و دشمنی باشد.

۱.۳.۵ اهمیت سیستم اثرگذار (قدرت‌های برون منطقه‌ای) در ژئواکونومی خاورمیانه

در خاورمیانه، سیستم اصلی اثرگذار (در تعریف کانتوری و اشیگل) سیستم سیاست‌ها و راه‌بردهای کشورهای برون منطقه‌ای است. اگرچه واقع‌گرایان ریشه بحران‌های خاورمیانه را رقابت‌های قدرت‌های برون منطقه‌ای، ایدئولوژی، و رقابت منطقه‌ای با بستر معمای امنیت تعریف می‌کنند، عنصر انرژی یکی از مهم‌ترین عناصری است که در رقابت منطقه‌ای در این منطقه دخیل بوده است. حتی رقابت قدرت‌های برون منطقه‌ای در این منطقه را نیز می‌توان با تحلیل جایگاه انرژی مشخص ساخت.

کشورهای تأثیرگذار در تأمین انرژی خاورمیانه عبارت‌اند از ایران، عربستان، کویت، قطر، امارات عربی متحده، عراق، عمان، و بحرین. عمده تأثیر این کشورها در تأمین انرژی در سطح بین‌المللی به نفت و گاز خلاصه می‌شود. موضوع تأمین نفت و گاز جهانی که بنا به برخی از آمارها تا ۷۰٪ انرژی جهانی را تشکیل می‌دهد و بنا به پیش‌بینی برخی از مؤسسات تا یک‌صد سال آینده نیز این نقش ادامه خواهد داشت سبب شده است که این منطقه هم نقش تعیین‌کننده‌ای در ساختار انرژی بین‌المللی داشته باشد و هم عرصه‌ای برای رقابت قدرت‌های برون منطقه‌ای قلمداد شود. در این بین، راه‌بردهای قدرت‌های برون منطقه‌ای کاملاً با هم متفاوت است که در زیر به برخی از بلوک‌های قدرت مداخله‌گر اشاره می‌شود:

آسیای جنوبی و شرقی: این کشورها به دلیل اهمیت انرژی برای آینده خود با نیاز به انرژی مواجه‌اند. بنابراین، اهمیت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس برای آن‌ها اهمیت اقتصادی خواهد بود. بنابراین، رویکرد هند، آسیای شرقی، چین، و ژاپن به منطقه رویکردی ژئواکونومیک است.

اروپا: اروپایی‌ها به دلیل منافع خود هم با آمریکایی‌ها در برخی از بحران‌های منطقه‌ای همکاری می‌کنند و هم در برخی از مسائل منطقه‌ای هم‌چون ایران و منازعه قطر با کشورهای دیگر شورای همکاری خلیج فارس دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به آمریکایی‌ها دارند. ضمن این‌که اروپا، به دلیل نزدیکی با منطقه خاورمیانه، خود را در معرض برخی از بحران‌ها از این منطقه از جمله بحران مهاجرت نیز می‌بیند. بنابراین، رویکرد اروپایی‌ها به منطقه رویکردی ژئوکالچر - ژئواکونومیک است.

روسیه: روسیه، که از منابع انرژی سرشاری خصوصاً در حوزه گازی برخوردار است، نگاهی ژئوپولتیک به منطقه خاورمیانه دارد. به همین دلیل است که تلاش می‌کند موازنه قدرت خود با آمریکا را حفظ کند. برای رسیدن به این موازنه نیز با فروش سلاح‌های استراتژیک به هم‌پیمانان خود، درگیر شدن در بحران‌های منطقه‌ای، ایجاد همکاری‌های

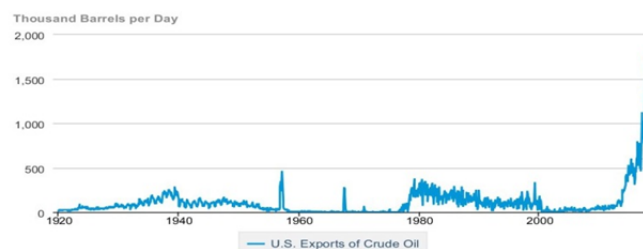
اقتصادی منطقه‌ای، ترتیبات امنیتی منطقه‌ای، و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های انرژی خاورمیانه سعی در دستیابی به این هدف دارد.

ایالات متحده: آمریکا را بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی در منطقه یاد کرده‌اند. به همین دلیل، گفته می‌شود علی‌رغم کشف منابع در حوزه نفت شیل (Shale Oil)، آمریکا هنوز هم به انرژی خاورمیانه نیاز دارد. باین حال، می‌توان گفت نگاه آمریکا به منطقه خاورمیانه نگاهی استراتژیک - ژئوپولیتیک است. یکی از مهم‌ترین دلایلی که می‌توان برای طرح بحث جای‌گزینی نظام‌های سیاسی از جانب برخی از قدرت‌های برون منطقه‌ای، از جمله آمریکا، در این منطقه یاد کرد بحث انرژی است.

ایالات متحده در یک دهه گذشته مبلغی بالغ بر ۲۳۰ میلیارد دلار برای استخراج گاز و نفت شیل (میان‌سنگی) سرمایه‌گذاری کرده است. همین پروژه سبب شده است تا آمریکایی‌ها سرعت صادرات نفت خود را به جهان افزایش دهند. هزینه اولیه و هزینه استخراج نفت شیل بالاست و به اعتقاد بسیاری از کارشناسان برای جبران این هزینه و به صرفه کردن استخراج نفت آمریکا در شیل، قیمت نفت باید بالغ بر هفتاد دلار باشد، اما در عین حال سیاست کاهش قیمت نفت خاورمیانه نیز جزو اهداف اصولی آمریکا محسوب می‌شود.

به همین دلیل، ایالات متحده در طول جنگ سرد با استفاده از سیاست مهار (containment) در تلاش بود تا نفوذ شوروی را در کشورهای خاورمیانه از بین ببرد. بعد از جنگ سرد نیز فرایند ایجاد بحران سیاسی و تداوم همان سیاست مهار در برابر برخی کشورهای تجدیدنظرطلب منطقه‌ای ادامه داشته است. در دو دهه اخیر نیز، درگیرسازی خاورمیانه برای کنترل قیمت نفت از جمله راه‌بردهای انرژی ایالات متحده در منطقه بوده است. نمودار زیر میزان صادرات نفت ایالات متحده را در یک‌صد سال گذشته نشان می‌دهد و بیان‌گر افزایش این میزان در سال‌های اخیر بوده است.

U.S. Exports of Crude Oil



Source: U.S. Energy Information Administration

شکل ۶. صادرات نفت آمریکا در صد سال گذشته

۲.۳.۵ ژئواکونومی واگرای خاورمیانه

۱.۲.۳.۵ ماهیت و میزان انسجام (هویت‌های غیرجاذب)

درخصوص ماهیت و میزان انسجام می‌توان به عنصر و فاکتور زیرساخت‌های واگرایانه و اقتصاد غیرمکمل کشورهای موجود در منطقه اشاره کرد. یکی دیگر از ویژگی‌های ژئواکونومیک منطقه خاورمیانه وجود زیرساخت‌هایی است که عامل واگرایی بین کشورها شده است. «خط لوله صلح» یکی از نمودهای همین موضوع است. تأمین انرژی گاز از جانب هند و پاکستان مسئله‌ای است که الزاماً منافع حیاتی این دو کشور را با منافع اقتصادی ایران به هم گره می‌زند، درعین حال، رویکرد هر دو کشور به سمت عدم همکاری برای به نتیجه رسیدن این خط لوله صلح جهت‌دهی شده است که در بررسی علل آن می‌توان به انگیزه‌های غیراقتصادی و اولویت‌های منازعه‌آمیز سیاسی اشاره کرد. ازجمله دلایلی که می‌توان برای نظم ژئواکونومیک واگرایانه این منطقه از آن یاد کرد موضوع اقتصادهای رانتیر، وابسته به نفت، غیرخصوصی، و مشابه به هم (که خود سبب به وجود نیامدن پیوندهای اقتصادی و سیاسی این کشورها به هم شده است)، و مهم‌تر از همه ماهیت نیازهای استراتژیک (درون و برون منطقه‌ای) کشورهای منطقه است. برای مثال، هیچ‌یک از کشورهای منطقه نسبت به هم مزیتی نسبی ندارند تا در یک تقسیم وظایف و تقسیم کارکردی وظیفه مکملی را ایفا کنند. بنابراین، عناصر «جاذب» ژئواکونومیک در این منطقه وجود ندارند و نیروهای سیاسی در این منطقه به سمت بیرون از مرکز در حرکت‌اند و به دنبال نیروهای برون منطقه‌ای بوده‌اند.

در همین زمینه، می‌توان به وسعت منطقه‌ای و متعاقباً پراکندگی جغرافیایی این منطقه به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل در شکل‌گیری ژئواکونومی واگرا اشاره کرد. به استثنای زیرسیستم خلیج فارس، که نسبتاً همگنی جغرافیایی وجود دارد، در سایر کشورهای خاورمیانه ما شاهد پروژه‌های زیرساختی هم‌گرایانه نیستیم. موانعی شبیه به سرزمین‌های بیابانی، ارتباطات دشوار، و ... سبب شده است تا شاهد هم‌گرایی در حوزه‌های حمل و نقل، راه‌آهن، خط لوله‌ها، جاده، شراکت دریایی، کشتی‌رانی، و ... در این منطقه نباشیم.

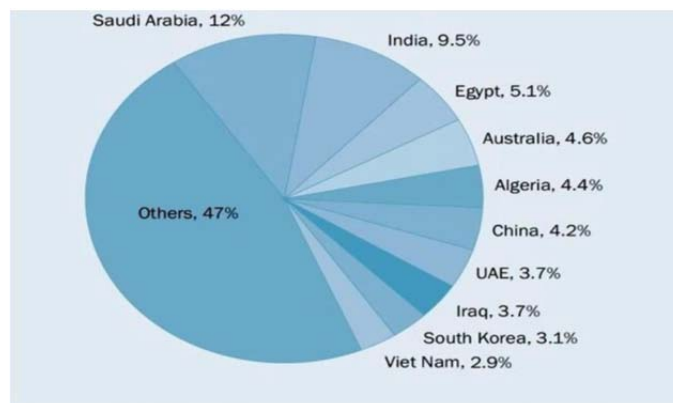
۲.۲.۳.۵ ماهیت ارتباطات (عرضه نیازهای قدرت‌های برون منطقه‌ای)

اگرچه منطقه خاورمیانه اهمیت بسیار زیادی در عرضه کالاهای استراتژیک دارد، این موضوع به سبب تعیین اولویت‌های غیراقتصادی‌ای که برای کشورهای برون منطقه‌ای دارد

و به آن اشاره شد عرصه رقابت منطقه‌ای برای ایجاد اختلال در نظم ژئواکونومیک منطقه‌ای است؛ چه این که هریک از قدرت‌های برون‌منطقه‌ای به نظم موجود در این منطقه از منطری متناسب با نیازها و راهبردهای اساسی خود در این منطقه می‌نگرند و به همین سبب ویژگی تأثیرگذار این منطقه به جای تأمین کالاهای استراتژیک بین‌المللی (که باتوجه به ویژگی کلی این منطقه بایستی عرضه‌کننده آن باشد) تبدیل به عرضه نیازهای راه‌بردی کشورهای برون‌منطقه‌ای می‌شود و ماهیت ارتباطات درون‌منطقه‌ای و برون‌منطقه‌ای در این منطقه وابسته به تأمین نیازهای بازیگران برون‌منطقه‌ای شده است. وابستگی این کشورها به بخش نفت و گاز نه تنها مصائبی در بعد حکم‌رانی در این کشورها ایجاد می‌کند و برای مثال نزدیک به پنجاه درصد از کل تولید ناخالص داخلی در کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه را در بر می‌گیرد، بلکه مانعی برای سرمایه‌گذاری خارجی نیز بوده است.

به همین دلیل است که هرچه از سال‌های ابتدایی قرن بیست و یکم فاصله گرفته می‌شود با روند منفی سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورها همراه هستیم. برای مثال، «براساس آمار بانک جهانی در سال ۲۰۱۵ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در خاورمیانه و شمال آفریقا در حدود ۵۴ میلیارد بوده است، درحالی که سال ۲۰۱۰ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در خاورمیانه رقمی حدود ۸۶ میلیارد را نشان می‌دهد که نشان‌دهنده کاهش سرمایه‌گذاری خارجی در این منطقه است که مستقیماً بر عدم توسعه اقتصاد در این منطقه تأثیر گذاشته است» (ارغوانی ۱۳۹۶: ۹۰-۹۱).

حتی درخصوص سرمایه‌گذاری‌های صورت گرفته در این منطقه نیز نگاهی به آمارها نشان می‌دهد که بیش‌تر سرمایه‌گذاری‌ها در بخش‌هایی شبیه به بخش نظامی و خرید تسلیحات بوده است. شکل ۷، که مؤسسه تحقیقات صلح استکهلم سیپری (SIPRI) درخصوص قراردادهای نظامی و سهم کشورهای مختلف جهان از بازار تسلیحات منتشر کرده است، بیان می‌کند که کشورهای خاورمیانه سهم بسیار بزرگی از بازار تسلیحات بین‌المللی در اختیار دارند. نگاهی به آمارها نشان می‌دهد که عربستان سعودی در چند سال اخیر، از سال ۲۰۱۴ تا سال ۲۰۱۸، هجده درصد کل فروش اسلحه آمریکا (حدود ۸ میلیارد دلار) را به خود اختصاص داده است که نشان‌دهنده رشد نزدیک به دویست درصدی خرید سلاح در این کشور بوده است. سلاح خریدن این کشور فقط منحصر به آمریکا نمی‌شود، انگلیس، فرانسه، آلمان، و سایر کشورها نیز در این لیست قرار دارند. به این آمار سهم خرید کشورهای دیگر خاورمیانه را نیز بایستی اضافه کرد.



شکل ۷. آمار سهم واردات تسلیحات از کشورهای بزرگ ۲۰۱۴-۲۰۱۸ (منبع: مؤسسه SIPRI: Data)

این موضوعات سبب شده است تا نیازهای استراتژیک قدرت‌های برون‌منطقه‌ای در تعیین اولویت‌های آن‌ها در این منطقه شکل بگیرد و کارکرد این منطقه در اقتصاد تسلیحاتی قدرت‌های برون منطقه‌ای تبدیل به یکی از عناصر نظم ژئواکونومیک واگرایانه شود.

۳.۲.۳.۵ ساختار روابط (پیوندهای برون‌منطقه‌ای غیراقتصادی)

از دیگر ویژگی‌های واگرایانه خاورمیانه در حوزه ژئواکونومیک ساختار روابط در این منطقه است که می‌توان آن را در پیوندهای غیراقتصادی بین کشورهای درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای مشاهده کرد. اساساً به دلیل ماهیت آنارشیک نظم منطقه‌ای در خاورمیانه و رویکردهای دنباله‌روی (bandwagoning) یا خودیاری‌ای (self-help) که در این منطقه حاکم شده است ترتیبات نظم منطقه‌ای نیز کاملاً در وضعیت آنارشیک قرار دارد و پیوندها در این منطقه غالباً نظامی و سیاسی است. در همین خصوص، نگاهی به درصد مخارج نظامی نسبت به تولید ناخالص داخلی در این کشورها نشان‌دهنده الگوی خاص پیوندهای نظامی و سیاسی در این منطقه است. در داده‌هایی که بانک جهانی منتشر کرده است نسبت مخارج نظامی به تولید ناخالص داخلی در کشورهای خاورمیانه، اتحادیه اروپا، و شرق آسیا تنها در سال ۲۰۱۵ به این شرح است: در خاورمیانه در سال ۲۰۱۵، میزان ۷/۸ درصد از تولید ناخالص داخلی در مخارج نظامی صرف شده است. این درحالی است که در همان سال در اتحادیه اروپا ۱/۵ درصد از تولید ناخالص داخلی و در شرق آسیا ۱/۸ درصد از تولید ناخالص داخلی در هزینه‌های نظامی مصرف شده است. این اختلاف نشان‌دهنده اولویت مسائل توسعه اقتصادی برای این کشورها نبوده است (World Bank 2015). بنابراین،

اولویت‌های اقتصادی در پیوندهای درون منطقه‌ای کم‌تر مرکز توجه بوده است. به همین دلیل، نیازهای طرفین در این منطقه نیازهای اقتصادی نیست، بنابراین، ژئواکونومی در این منطقه واگرایانه است.

۴.۲.۳.۵ سطح قدرت (توزیع نامتقارن قدرت)

نوع و جنس سیستم‌های سیاسی موجود در منطقه خاورمیانه با یک‌دیگر مشابهتی ندارد، برخی از سیستم‌ها انسداد دموکراتیک را تجربه می‌کنند، برخی شبه‌دموکراسی، و برخی نیز دموکراسی وارداتی. سطح و اندازه قدرت اقتصادی کشورهای خاورمیانه نیز در یک مقیاس برابر با هم نیست. همین موضوع سبب شده است تا در برخی از کشورهای این منطقه سطح درآمد سرانه ملی بالای دوازده هزار دلار باشد. برای مثال، «متوسط درآمد سرانه در شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۰۸ به متوسط ۲۸۵۱۹ دلار رسیده و در نهایت در سال ۲۰۱۱ به متوسط سرانه ۴۵۸۷۹ افزایش پیدا کرده است. بر این اساس، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با درآمد سرانه بیش از ۱۰۶۵۶ دلار (معیار رتبه‌بندی بانک جهانی) و متوسط سرانه درآمدی ۴۵۸۷۹ دلار در زمره کشورهای با درآمد سرانه بالا قرار می‌گیرند (Statistics: 2013، به نقل از اکبریان ۱۳۹۵: ۱۹۳). این درحالی است که این آمار در برخی از کشورهای این منطقه به چندصد دلار هم نرسد. این موضوع سبب شده است تا خاورمیانه را نتوان به عنوان یک منطقه هم‌گرا به لحاظ سطح قدرت اقتصادی برشمرد.



شکل ۸. ساختار واگرایانه (نیروهای گریز از مرکز) ژئواکونومیک خاورمیانه

قرارگرفتن خاورمیانه در وضعیت آنارشی میلیتاریستی، که در آن منطقه تأمین‌کننده نیازهای سستی اقتصادی - امنیتی قدرت‌های بزرگ بوده، سبب شده تا گسست سیاسی - امنیتی از یک طرف و تنش نظامی - دیپلماتیک از طرف دیگر بین کشورهای منطقه به‌عنوان معیار و مبنای شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای مستقر باشد و همین موضوع سبب واگرایی و گسست‌های هویتی - ایدئولوژیک در سطحی عمیق‌تر بین بازیگران منطقه‌ای شود. این تعارض منافع اقتصادی و استراتژیک سبب شده است تا روابط تجاری و نظامی کشورهای منطقه ناظر به جهت‌گیری بین‌المللی بازیگران بیرونی صورت‌بندی شود. این ادبیات را جام مرشایمر در «احاله مسئولیت» در واقع‌گرایی تهاجمی در خصوص رفتار عربستان سعودی به‌خوبی توضیح داده است.

۶. فرجام سخن

مطالعات مربوط به حوزه ژئواکونومیک از جمله مطالعاتی است که به ورود ادبیات و گفتمان جدید نیاز دارد. از نظر بسیاری از کسانی که بر موضوعات اقتصادی و اهمیت ابزارهای اقتصادی در تعیین اولویت‌های سیاسی تمرکز کرده‌اند موضوع مطالعه ژئوپولتیک از موضوع مطالعه ژئواکونومیک متمایز است و ژئوپولتیک از تحلیل موضوعاتی که عنصر اقتصاد در آن تعیین‌کننده است ناتوان است. خاصه آن‌که موضوع مربوط به حوزه نظم اقتصادی در منطقه باشد. در این پژوهش، با توجه و عنایت به نظریه هم‌گرایی منطقه‌ای و چهارچوب متغیرهای الگویی کانتوری و اشیگل، مسئله نیل به هم‌گرایی و واگرایی با چهارچوب ژئواکونومیک در سه منطقه نوردیک، جنوب شرق آسیا، و خاورمیانه موردبررسی قرار گرفت. اشاره شد که باتوجه به متغیرهای الگویی کانتوری و اشیگل در حوزه ژئواکونومیک، منطقه نوردیک (کشورهای سوئد، نروژ، دانمارک، فنلاند، و ایسلند) واحد منطقه‌ای ژئواکونومیک، منطقه جنوب شرق آسیا به‌سمت تکامل هم‌گرایی با تکیه بر هویت جاذب و خاورمیانه ماهیتی واگرایانه دارد. بنابراین، نگاهی به ساخت اقتصادی و هویت ژئواکونومیک حوزه نوردیک بیان‌گر وجود ارکان هویتی و اشتراکات جامعه‌شناختی در این منطقه است که سبب شده بالاترین صورت‌بندی نظم ژئواکونومیک در این منطقه به‌وجود آید. در حوزه جنوب شرق آسیا نیز باتوجه به نیازهای درون‌منطقه‌ای، انسجام، و هویت‌های اقتصادی - سیاسی جاذب و نهایتاً تفکیک وظایف اقتصادی با اصل مزیت نسبی نظم ژئواکونومیک با چشم‌اندازی بسیار مثبت در حال پیش‌رفتن است. اما به‌طور خاص درخصوص منطقه

خاورمیانه، چگونه می‌توان الگوهای نظم ژئواکونومی را به سمت هم‌گرایی یا تبدیل هویت‌ها به «عناصر جاذب» تغییر داد و مسیر موجود را دست‌خوش تغییر کرد؟ تجربه ژئواکونومیک حوزه نوردیک و حوزه جنوب شرق آسیا نشان می‌دهد که باتوجه به الگوهای همکاری و هم‌گرایی در سطح منطقه‌ای و به‌طور کلی منطقه‌گرایی، در صورتی که الگوهای نظم موجود در منطقه خاورمیانه بتوانند هویت‌های جاذب را از سطح فنی و غیرسیاسی با خود هم‌راه کنند، نیازهای استراتژیک منطقه‌ای رویکردی اقتصادی به خود بگیرند، و منازعات سیاسی - امنیتی در اولویت همکاری منطقه‌ای قرار نداشته باشند، ساختار روابط بین بازیگران درون منطقه‌ای نه براساس تأمین نیازهای قدرت‌های برون منطقه‌ای، بلکه متناسب با اولویت‌های اقتصادی و نیازهای توسعه‌ای منطقه‌ای صورت بگیرد و اندازه و سطح قدرت موجود در کشورهای منطقه متناسب‌تر توزیع شود، منطقه‌گرایی ژئواکونومیک در منطقه خاورمیانه می‌تواند چرخه‌های زیست را تجربه کند. موضوعی که باتوجه به رویکرد نظامی - سیاسی موجود در این منطقه و الگوهای دوستی - دشمنی‌ای که به وجود آمده است از یک سو و نیازهای استراتژیک - اقتصادی بازیگران برون منطقه‌ای از دیگر سو دست‌کم در میان مدت نمی‌توان و نباید انتظار آن را داشت.

پی‌نوشت

۱. منظور از حوزه‌های ژئو حوزه‌هایی هستند که ابعاد مختلف زندگی بشر را با موضوع جغرافیا موردبررسی قرار می‌دهند، هم‌چون ژئوپولیتیک، ژئوکالچر، ژئوپاور، و ژئواکونومی.

کتاب‌نامه

ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۶)، «بلوک‌های تجاری منطقه‌ای در خاورمیانه: بررسی چالش‌ها از منظر اقتصاد سیاسی»، فصل‌نامه سیاست خارجی، س ۳۱، ش ۴، زمستان.

اکبریان، رضا و محسن شکری (۱۳۹۵)، «جهانی‌شدن و منطقه‌گرایی اقتصادی در حوزه شورای همکاری خلیج فارس»، فصل‌نامه سیاست جهانی، دوره پنجم، ش ۲، تابستان.

امیدی، علی (۱۳۸۵)، «تأثیر ژئوپولیتیک در رخوت و هم‌گرایی در اکو و بالندگی آ. سه. آن»، فصل‌نامه ژئوپولیتیک، س ۲، ش ۱.

امیدی، علی (۱۳۸۸)، «منطقه‌گرایی در آسیا: نگاهی به سازمان‌های آ. سه. آن، سارک، و اکو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۰)، *اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک*، تهران: آستان قدس رضوی.
- دویچ، کارل و جوزف نای (۱۳۷۵)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه و تدوین وحید بزرگی، تهران: جهاد دانشگاهی.
- رحمتی، رضا (۱۳۹۸)، *جنگ اقتصادی*، تهران: دیدمان.
- سازمند، بهاره (۱۳۸۸)، *منطقه‌گرایی و هویت مشترک در جنوب شرقی آسیا*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰)، *ژئوپولیتیک در قرن بیستم*، تهران: سمت.
- مختاری هشی، حسین (۱۳۹۷)، «تبیین مفهوم ژئواکونومی (اقتصاد ژئوپولیتیک) و توصیه‌هایی برای ایران»، فصل‌نامه ژئوپولیتیک، س ۱۴، ش ۲، تابستان.
- میرحیدر، دره و دیگران (۱۳۹۶)، *مبانی جغرافیای سیاسی*، تهران: سمت.
- میرزایی، محمدمهدی و مریم شهبازی (۱۳۹۶)، «مقایسه تطبیقی سازمان‌های اکو و آ. سه. آن. دلایل هم‌گرایی و واگرایی»، فصل‌نامه سیاست، س ۴، ش ۱۶، زمستان.

References

- ASEAN Statistical Highlights (2018), Jakarta: ASEAN Secretariat, October 2018.
- Baldwin, David (1985), *Economic Statecraft*, Princeton University Press.
- Blackwill, Robert D. (2009), "The Geopolitical Consequences of the World Economic Recession- A Caution", RAND Corporation Occasional Paper.
- Blackwill, Robert D. and Jennifer M. Harris (2017), *War by Other Means: Geoeconomics and Statecraft*, Harvard University Press.
- Cantori, Louis and Steven Spiegel (1970), "The International Politics of Regions, A Comparative Approach", Los Angeles, University of California Press.
- Dodds, Klaus (2000), *Geopolitics in a Changing World*, Pearson Education Limited
- Grunfelder, Julien, Linus Rispling, and Gustaf Norlén (2018), "State of the Nordic Region 2018", *Nordic Council of Ministers*.
- Kirshner, Jonathan (2014), "Geopolitics after the Global Financial Crisis", *International Relations and Security Network*, September 3.
- Lightfoot, Jeff (2013), "The Strategic Implications of the Euro Crisis", *Fletcher Forum of World Affairs*, January 24.
- Ljungberg, Jonas and Lennart Schön (2013), "Domestic Market and International Integration: Paths to Industrialization in Nordic Countries", *Scandinavian Economic History Review* 61(2).
- Matjašič, Peter and Ronan Blaise (2007), "Relations Between the European Union and the Nordic Countries: Is There a Nordic Reluctance?":
<<https://www.thenewfederalist.eu/Relations-between-the-European-Union-and-the-Nordic-Countries-is>>.
- Mirtchev, Alexander (2013), "Europe's Strategic Future: Implications of the Eurozone Crisis", *International Relations and Security Network*, October 14.

- Nixon, Simon (2014), "EU's Next Challenges Are Geopolitical", *Wall Street Journal*, July 20.
- Rahmati, Reza (2019), "The Impact of Globalization on Iranian and Swedish Citizens", *Journal of Political Knowledge*, vol. 15, Issue 1 - Serial Number 29, Winter and Spring.
- Rahmati, Reza (2020), "Nordic Securitization Model: Transition of Environment from Securitizing to Normalizing", *Strategic Studies Quarterly*, vol. 22, Issue 86 - Serial Number 4, Winter.
- Sachs, J. et al. (2017), *SDG Index and Dashboards Report 2017*, New York: Bertelsmann Stiftung and Sustainable Development Solutions Network (SDSN).
- SIPRI Military Expenditure Database (2018): <<https://www.sipri.org/databases/milex>>.
- Sverdlik, Yevgeniy (2018), "Facebook Data Center Investment in Sweden Nears US\$1B": <<https://www.datacenterknowledge.com/facebook/facebook-data-center-investment-sweden-nears-us1b>>.
- Wooldridge, A. (2013), "The Nordic Light", *The Economist*, Special Report, 2 February.
- World Bank (2016), "Middle East and North Africa": <<http://data.worldbank.org/region/middle-east-and-north-africa>>.

جست‌وجوی زمینه‌های اقتصادی صلح با استفاده از نظریه بازی‌ها

صلاح سلیمیان*

محمدرسول الماسی‌فرد**

چکیده

باتوجه به پدیده جهانی‌شدن، امروزه سرمایه‌گذاران بیش از هر زمان دیگری به سرمایه‌گذاری در مفهوم جهانی آن توجه می‌کنند. از طرف دیگر، محققان عرصه روابط بین‌الملل، به‌ویژه در سنت لیبرال، بر تأثیر همکاری‌های اقتصادی بین‌الملل نظیر تجارت و سرمایه‌گذاری بر گسترش صلح و ممانعت از جنگ‌افروزی تأکید می‌کنند. بر این اساس، مقاله حاضر ضمن اشاره به مصداق‌های عینی از روابط بین‌الملل، کوشیده است با بهره‌گیری از «نظریه بازی‌ها» پاسخی متفاوت به این مهم ارائه دهد که «چگونه همکاری اقتصادی در قالب سرمایه‌گذاری بین‌الملل می‌تواند ضمن حداکثرسازی منفعت سرمایه‌گذاران مانع بروز جنگ و توسعه صلح نیز شود». مقاله با ارائه یک بازی ایستا بین بازیکنان به مدلسازی رفتار بین سرمایه‌گذاران و کشورها، باتوجه به استراتژی‌های ممکن برای هرکدام از بازیکنان، پرداخته است. در این راستا، ابتدا حالتی در نظر گرفته شده است که دو کشور نسبت به هم بی‌تفاوت باشند. سپس در حالت دوم، دو کشور در نظر گرفته شده است که با هم رقیب (دشمن) هستند و در حالت سوم سه کشور فرض شده است که یکی از آن‌ها رقیب و دیگری بی‌تفاوت است. باتوجه به تعادل به‌دست‌آمده در هر سه حالت، نتیجه کلی حاکی از آن است که سرمایه‌گذاری با تشکیل پرتفولیو در بازارهای مختلف و کشور داخل با ایجاد تعامل و صلح به بهترین پی‌آمد

* دکترای اقتصاد، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران.

** استادیار مدیریت بازرگانی، دانشکده مدیریت و حسابداری جوانرود، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
(نویسنده مسئول)، almasifard@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۲

(تعادل نش) دست می‌یابد. نتایج تحقیق به زبان منطق (ریاضی) اثر همکاری‌های اقتصادی بر توسعه صلح را تصدیق می‌کند، جایی که از طریق توسعه سرمایه‌گذاری بین‌الملل دولت‌ها به صلح و ازطرفی دیگر سرمایه‌گذاران به بهترین پی‌آمد دست می‌یابند.

کلیدواژه‌ها: سرمایه‌گذاری بین‌الملل، صلح، نظریه بازی‌ها، تعادل نش.

طبقه‌بندی JEL: F۵۲، CV۰، CV۱، D۵۰.

۱. مقدمه

موضوع جنگ و صلح در عرصه بین‌المللی همواره در کانون توجه دولت‌ها و کشورها بوده است. نگاهی گذرا به تاریخ سیاسی کشورها پر از جنگ‌ها و نزاع‌هایی است که ذکر نمونه‌های آن در سطح جهانی و منطقه‌ای طومار طولانی را تشکیل می‌دهد. جهان امروز در قرن بیست‌ویکم، پس از پشت‌سرگذاشتن دو جنگ جهانی، هم‌چنان در نقاط مختلف لشکرکشی‌ها، جنگ‌های نظامی، و به‌طور کلی تنش‌های سیاسی متعددی را به خود می‌بیند و این شرایطی است که دست‌یابی به صلح و امنیت پایدار را به دغدغه و هدفی اصلی در عرصه بین‌الملل تبدیل کرده است. در طول دهه‌های اخیر و در عصر جهانی‌شدن اقتصاد، این فرضیه که اقتصاد آزاد مانع جنگ می‌شود طرفداران زیادی یافته است (Gilpin 1987; Frieden and Lake 2000). به‌زعم گیلپین، اقتصاد برخلاف سیاست می‌تواند عامل پیوند و هم‌گرایی باشد؛ جایی که همکاری اقتصادی دولت‌ها براساس دستاوردهای مطلق باوجود امکان تفاوت انتفاع طرف‌ها سبب انتفاع کلیه طرف‌های همکاری می‌شود (Gilpin 1987: 31). در این راستا، محققان تصریح می‌کنند که چنان‌چه کشوری در روابط اقتصادی با کشور دیگر سود زیادی کسب کند، برای منازعه و درگیری احتمالی خود با این کشور این عامل (ضرر و زیان اقتصادی) را به‌طور جدی موردتوجه قرار خواهد داد. هم‌چنین، حتی اگر در زمان حاضر روابط تجاری گسترده‌ای با کشور موردنظر نداشته باشد، چنان‌چه آینده اقتصادی و همکاری تجاری مهمی را پیش‌بینی کنند، باز هم این موضوع عامل مهمی برای کاهش تعارض و اختلافات سیاسی است (Magee and Massoud 2011). علاوه‌براین، هم‌گرایی و وابستگی اقتصادی متقابل نه‌تنها احتمال وقوع جنگ را کاهش می‌دهد، بلکه میزان رفاه طرفین درگیر را افزایش می‌دهد و این نتیجه دلیلی قابل‌توجه برای تقویت حالت پرهیز از جنگ است (Frieden and Lake 2000; Feyrer 2009). بر این اساس، مبانی اقتصادی صلح اگر نگوییم بیش‌تر، اما به‌اندازه مبانی سیاسی آن اهمیت یافته است (Feyrer 2005: 31). یکی از موضوعات و زمینه‌های فکری موردتوجه در این رابطه بررسی امکان انجام

همکاری‌های اقتصادی نظیر تجارت و سرمایه‌گذاری متقابل در ضمن وجود اختلافات سیاسی و نیز اثر این همکاری‌ها بر گسترش صلح و ممانعت از جنگ‌افروزی است. پژوهش‌گران مختلف، به‌ویژه در سنت لیبرال، درصدد آزمون امکان برقراری روابط تجاری باوجود اختلافات در حوزه‌های دیگر و هم‌چنین مطالعه اثرات جانبی همکاری اقتصادی بر ثبات و صلح بین کشورها هستند (Gilpin 1987; Frieden and Lake 2000). در این راستا، مقاله حاضر نیز این پرسش کلیدی را موردتوجه قرار می‌دهد که «آیا همکاری اقتصادی در قالب سرمایه‌گذاری بین‌الملل می‌تواند مانع بروز جنگ و کاهش تنش سیاسی شود؟» مقاله، ضمن اشاره به مصداق‌های عینی، کوشیده است با بهره‌گیری از «نظریه بازی‌ها» رویکردی متفاوت در پاسخ به این مهم اتخاذ کند. نظریه بازی‌ها در تلاش است تا «موقعیت‌های مبتنی بر منافع متضاد» را مدل‌سازی کند. در این مقاله نیز با ارائه یک بازی ایستا به بررسی همکاری‌های اقتصادی بین‌الملل و تأثیر آن در صحنه روابط بین‌الملل (صلح) پرداخته خواهد شد؛ جایی که منافع متعارض سرمایه‌گذاران و دولت‌ها (کشورها) مدل‌سازی و موقعیت تعادلی آن شناسایی می‌شود. پیش از بحث راجع به نظریه بازی و مفاهیم کلیدی مرتبط با این رویکرد، دیدگاه‌های مختلف را درباره همکاری اقتصادی و صلح در عرصه بین‌الملل مرور خواهیم کرد. موضوع از آن منظر حائز اهمیت است که بدانیم جست‌وجوی زمینه‌های اقتصادی صلح دیدگاه‌های موافق و مخالف دارد!

۲. مبانی نظری پژوهش

در دیدگاه لیبرالیسم، اقتصاد آزاد می‌تواند مانع بروز جنگ شود و پایداری صلح را تضمین کند. درمقابل، رئالیست‌ها نه‌تنها اقتصاد لیبرال را مانعی در برابر جنگ نمی‌دانند، بلکه آن را محرک جنگ تلقی می‌کنند. مارکسیست‌ها نیز اقتصاد لیبرال را ذاتاً مستعد جنگ‌افروزی می‌دانند و به‌نظر آن‌ها، باوجود نظام سرمایه‌داری صلح و امنیت جهان همواره در معرض تهدید است. درادامه، ضمن اتکا به دیدگاه لیبرالیسم، موضع‌گیری‌های دو دیدگاه دیگر درباره همکاری‌های اقتصادی را نیز مرور خواهیم کرد.

۳. همکاری‌های اقتصادی بین‌الملل از منظر لیبرالیسم: دیدگاه موافق

نظریه‌های لیبرال بازار و سازوکار قیمت را مؤثرترین عامل سازمان‌دهی روابط اقتصادی داخلی و بین‌المللی می‌دانند. به‌نظر لیبرال‌ها، هیچ بنیانی برای نزاع در بازار نیست، اگر

موانعی در راه تجارت افراد وجود نداشته باشد. اندیشمندان لیبرال روابط بین‌الملل، ضمن اتکا بر مفروضات اساسی اقتصاد لیبرال، موضوع هماهنگی منافع و انتقال همگانی داخل مرزهای ملی را به عرصه بین‌المللی تسری می‌دهند (Frieden and Lake 2000: 11). در این چهارچوب، چنان‌چه در عرصه بین‌المللی تجارت آزاد جریان داشته باشد، همه کشورها از سطح مطلوبیت به‌صورت بهینه برخوردار خواهند بود و دلیل اقتصادی برای جنگ باقی نخواهد ماند. نکته دیگر در دیدگاه این دسته از اندیشمندان این است که همکاری اقتصادی دولت‌ها براساس دستاوردهای مطلق باوجود امکان تفاوت انتفاع طرفین سبب انتفاع کلیه طرف‌های همکار می‌شود. بنابراین، دولت‌ها برای تضمین صلح در روابط بین‌الملل باید زمینه‌های مبادلات آزاد اقتصادی را فراهم کنند (Gilpin 1987: 31). در چهارچوب مکتب لیبرال، اصولاً جنگ پدیده‌ای استثنایی است و اصل همکاری بر جامعه بشری غلبه دارد. بشر موجودی سوداگر است و معمولاً سود خود را در همکاری می‌بیند. به همین ترتیب، جنگ محصول برخی انحرافات در ذات انسان، ازجمله جاه‌طلبی، است. لیبرال‌ها می‌پذیرند که اشخاص به دنبال منافع خودند و برای آن به رقابت می‌پردازند. اما ازسوی دیگر، افراد منافع مشترک زیادی دارند و همین باعث تعهداتشان به جامعه و همکاری اجتماعی، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی، می‌شود. اگر مردم به این منطق برسند که نه تنها درون دولت‌ها، بلکه در فراسوی مرزهای بین‌المللی می‌توانند همکاری سودمند مشترکی داشته باشند، از جنگ و مناقشه پرهیز خواهند کرد (جکسون و سورنسون ۱۳۸۳: ۱۴۲-۱۴۳).

۴. همکاری اقتصادی بین‌الملل از منظر لیبرالیسم و مارکسیسم: دیدگاه‌های مخالف

رنالیست‌ها پیش از بحث درمورد نحوه تأثیرگذاری فعالیت‌های اقتصادی بر سیاست بین‌الملل این اصل را برای خود مفروض و مسلم می‌دانند که روابط بین‌الملل وضعیتی منازعه‌آمیز و جنگی دارد و در این راستا، اقتصاد نیز ابزار مهمی برای افزایش قدرت است. لذا، می‌توان گفت که مکتب رنالیسم روابط بین‌الملل را عمدتاً در چهارچوب وضعیت طبیعی منازعه‌آمیز هابزی تحلیل می‌کند که براساس آن، اقتصاد در خدمت قدرت است و قدرت باید برآیند و نتیجه خود را در وضعیت گریزناپذیر جنگ نشان دهد. در این فضا و باتوجه به این که عرصه روابط اقتصادی بین‌المللی منازعه‌آمیز است، آن‌ها توصیه می‌کنند که دولت‌ها باید با اتخاذ سیاست حمایتی اقتصاد ملی را هرچه بیش تر به سمت خودکفایی و

خوداتکایی سوق دهند (Gilpin 1987: 32-33). برخلاف لیبرال‌ها که اقتصاد باز و آزاد را زمینه مناسبی برای مهار جنگ و تحکیم صلح به حساب می‌آورند، در چهارچوب پارادایم رئالیسم، حتی اوضاع باز و آزاد اقتصادی نیز نمی‌تواند مانع اصل رقابت حاد بر سر قدرت شود. بنابراین، رقابت‌های اقتصادی در چهارچوب نظام سرمایه داری نیز جلوه‌ای از رقابت بر سر قدرت است و همین رقابت می‌تواند مقدمه‌ای برای برخوردهای خشونت‌آمیز و جنگ باشد. دولت‌ها، طبق این اصل که در اوضاع آنارشی غیر از قدرت ملی‌شان تضمینی برای جلوگیری از توسل به زور دولت‌های دیگر وجود ندارد، سیاست خود را براساس حداکثرسازی موقعیت قدرت ملی بنا می‌کنند. در این چهارچوب، منفعت بنیادی دولت‌ها بقاست، نه خوب‌زیستن. دولت‌ها برای دستاوردهایی که ممکن است از طریق همکاری‌های اقتصادی کسب کنند همکاری نمی‌کنند، بلکه این دستاوردها، در صورتی که در قدرت نسبی دولت‌ها تأثیر مثبت بگذارند، آن‌ها را به همکاری با هم‌دیگر می‌کشاند. در عمل نیز، از آن‌جاکه رقابت بر سر قدرت نوعی بازی با حاصل جمع صفر است، امکان همکاری محدود و احتمال نزاع بیش‌تر می‌شود (گریکو ۱۳۸۵: ۳۶۷-۳۷۰).

در مکتب مارکسیسم نیز نظریه‌های متعددی وجود دارد که به‌طور مشخص اقتصاد را عامل بی‌ثباتی و جنگ تلقی می‌کند. این مکتب، که بر ضدیت با اقتصاد آزاد متمرکز شده است، اقتصاد سرمایه‌داری را ذاتاً مستعد نزاع و جنگ می‌داند. برخلاف رئالیست‌ها، که رقابت دولت‌ها را دارای ماهیت سیاسی می‌دانند، مارکسیست‌ها سیاست را تابع و فرع اقتصاد برمی‌شمارند و سیاست بین‌الملل را با جوهره اقتصادی به‌تصویر می‌کشند. مارکسیست‌های امروزی، که در زمینه اقتصاد بین‌الملل مطالعه و تحقیق می‌کنند، اوضاع کارگران را در برابر رشد شرکت‌های چندملیتی، ادغام بازارهای مالی، و افزایش تحرک بین‌المللی سرمایه خطرناک می‌بینند. آن‌ها روابط اقتصادی میان کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای توسعه‌نیافته یا کم‌تر توسعه‌یافته را نابرابر و تقویت‌کننده شکاف طبقاتی در عرصه بین‌المللی و جهانی می‌دانند. از نظر مارکسیسم، روابط استثمار داخلی در عرصه بین‌المللی و جهانی نیز جریان دارد (Frieden and Lake 2000: 12-13).

۵. مصداق‌ها و شواهدی از منازعه و همکاری اقتصادی‌های بین‌الملل

همان‌طور که اشاره شد، پژوهش‌گران به‌طور مشخص در سنت لیبرال معتقدند که تعارضات سیاسی نه‌تنها مانعی حل‌نشده برای همکاری اقتصادی بین کشورهای دارای اختلاف

نیست، بلکه منطبق با ایده پژوهش حاضر چنین همکاری‌هایی، ضمن کاهش تعارضات بین کشورها، می‌تواند مانع درگیری‌های نظامی و تقویت صلح نیز شود. یک مصداق عینی از این مهم همکاری روزافزون چین و تایوان است که از سوی پژوهش گران لیبرال درباره همکاری اقتصادی بین‌الملل مطرح می‌شود. چین و تایوان بیش از هفت دهه است (از سال ۱۹۴۹) که تنش و اختلافات سیاسی دارند، اما وجود زمینه‌های اقتصادی مشترک دو کشور را به‌سوی هم‌گرایی بیش‌تر سوق داده است، به‌گونه‌ای که هم‌اکنون چین بزرگ‌ترین شریک تجاری تایوان است. آمار و ارقام ارائه‌شده از سوی وزارت امور اقتصادی تایوان حاکی از آن است که حدود ۷۷ درصد از تولیدکنندگان تایوانی در چین سرمایه‌گذاری کرده‌اند (Kastner 2005:17). رشد اقتصادی چین سرمایه‌گذاران تایوانی را به این سمت سوق داده است که اگر به سرمایه‌گذاری در سرزمین مادری اقدام نکنند، عقب خواهند افتاد (Norris 2007: 35-36). در طرف مقابل، حمایت از سرمایه‌گذاری‌های تایوان در چین روزبه‌روز بیش‌تر شده است. سیاست دولت چین بر توسعه اقتصادی این کشور تأکید دارد و این موضوع بر روابط چین با دیگر کشورها، از جمله تایوان، بازتاب می‌یابد و آن‌ها برای رشد خویش به دنبال ایجاد محیط بین‌المللی صلح‌آمیزند (Bickford 2005: 1). سیاست استراتژیک چین بر تعمیق و توسعه تعاملات بین‌تنگه‌ای (چین و تایوان) به‌عنوان بخشی از استراتژی چین برای اتحاد مجدد دو کشور محسوب می‌شود. درمجموع، اهمیت اقتصادی طرفین و گسترش روابط تجاری بین تایوان و چین اختلافات سیاسی بین این دو کشور را به حاشیه برده است (اگرچه اختلاف حل نشده است). به‌لحاظ تاریخی، مصداق دیگری نیز قابل طرح است. برای مثال، تعارضات و اختلافات دو کره به‌صورت تدریجی به یک تعامل اقتصادی سیاسی تبدیل شده است؛ جایی که به‌دلیل نیاز به سرمایه خارجی در کره شمالی و منافع اقتصادی برای کره جنوبی احتمال درگیری نظامی بین دو کشور کاهش یافته است یا وضعیت کشورهای اروپایی پس از جنگ جهانی دوم، جایی که با فاصله اندک پس از پایان جنگ جهانی دوم همکاری اقتصادی بین کشورهای متخاصم در جنگ شروع و گسترش یافت و به موضوعات مهم سیاسی در اروپا نیز تسری داده شد، تا این که پس از گذر زمان از طریق هم‌گرایی اتحادیه اروپا ساختار و ماهیت امروزی خود را پیدا کرد (کاظمی ۱۳۹۴؛ قنبرلو ۱۳۹۵). آشکارا این مصداق‌ها در چهارچوب اقتصاد لیبرال و دیدگاه موافق (منطبق با ایده مقاله) قرار می‌گیرند و به‌طور منطقی از منظر لیبرالیسم و مارکسیسم مصداق‌های مخالف و نقض نیز قابل طرح است.

۶. نظریه بازی‌ها

از زمان افلاطون (اگر او را پایه‌گذار سمبلیک عقلانیت تصور کنیم) چند باور اساسی در تفکرات منطقی بشر وجود داشت که تا نیمه دوم قرن بیستم دوام آورد، بدون این‌که موردچالش جدی قرار گیرد. بعضی از این موارد عبارت بودند از این‌که «هر گزاره یا درست است یا نادرست»؛ «هر گزاره درست به‌هر حال قابل اثبات است، گرچه ممکن است اثبات آن مشکل باشد»؛ و «حل هر برخورد و معارضه از طریق مغلوب شدن یکی از طرفین یا هردو عملی است». بخشی از دست‌آوردهای روشن‌فکری قرن بیستم و به‌طور مشخص در نیمه دوم قرن بیستم به‌چالش کشیدن این نوع جمع‌بندی‌ها از سوی منطق‌دانان و به‌طور خاص ریاضی‌دانان بود. در مورد اول ثابت شد که بسیاری از گزاره‌ها وجود دارند که نه صحیح‌اند و نه غلط. این امر نیز زمینه تحول در بعضی از رشته‌های ریاضی را ایجاد کرد که دست‌آوردهای هیجان‌انگیزی را به‌دست داد. در مورد دوم نیز ثابت شد که بسیاری از گزاره‌های صحیح وجود دارند که اصولاً قابل اثبات نیستند، بلکه ابعاد گزاره‌های صحیح غیر قابل اثبات بسیار وسیع‌تر از گزاره‌های قابل اثبات است. این زمینه نیز نه تنها حدود و محدودیت عقلانیت انسان را نشان داد، بلکه دامنه وسیع و جدیدی از عقلانیت را در برابر بشر باز کرد. ریشه‌های نظریه بازی مربوط به حیطه سوم از دست‌آوردهای منطق‌دانان در قرن بیستم است؛ یعنی امکان یافتن زمینه‌های تعادل و همکاری در معارضه (طیبیان ۱۳۸۹).

در طول تاریخ بشر معارضه‌های بزرگ بین قدرت‌ها نتایج فاجعه‌باری را برای جوامع بشری به‌دنبال داشته است. صرف‌نظر از بحث درباره طوماری از این فجایع و جنگ‌ها، مقوله معارضه پدیده‌ای فراگیر است که ممکن است بین دو موجودیت از جمله دو شرکت برای دست‌یابی به منابع یا سهم بازار، بین دو حزب برای دست‌یابی به کرسی‌های مجلس، بین دو کشور و دولت یا نظایر آن شکل بگیرد. در این شرایط یک پرسش قابل طرح این است که چگونه می‌توان در معارضات مختلف به تعادل و نقطه بهینه‌ای دست یافت؟ این تعادل از آن جهت حائز اهمیت است که احتمالاً تلاش برای نابودی یا منکوب کردن طرف مقابل نیز برای طرف پیروز راه‌حل بهینه‌ای نیست (طیبیان ۱۳۸۹). بر همین اساس، نظریه بازی با استفاده از مدل‌های ریاضی به تحلیل روش‌های همکاری یا رقابت موجودات منطقی و هوشمند می‌پردازد؛ نظریه بازی تلاش می‌کند تا رفتار ریاضی حاکم بر یک موقعیت راه‌بردی (تضارب منافع) را مدل‌سازی کند. این موقعیت زمانی پدید می‌آید که موفقیت یک فرد وابسته به راه‌بردهایی است که دیگران انتخاب می‌کنند. هدف نهایی این

دانش یافتن راهبرد بهینه برای بازیکنان است (Meyeson 1991). نظریه بازی در مطالعه طیف گسترده‌ای از موضوعات کاربرد دارد، از جمله نحوه تعامل تصمیم‌گیرندگان در محیط رقابتی به‌شکلی که نتایج تصمیم هر عامل مؤثر بر نتایج کسب‌شده سایر عوامل است. درواقع، ساختار اصلی نظریه بازی‌ها در اغلب تحلیل‌ها شامل ماتریسی چندبعدی است که در هر بعد مجموعه‌ای از گزینه‌ها قرار گرفته‌اند که در آرایه‌های این ماتریس نتایج کسب‌شده برای عوامل درازای ترکیب‌های مختلف از گزینه‌های موردانتظار است. یکی از اصلی‌ترین شرایط به‌کارگیری این نظریه در تحلیل محیط‌های رقابتی وفاداری عوامل متعامل در رعایت منطق بازی است (عبدلی ۱۳۹۱).

همان‌طور که اشاره شد، نظریه بازی‌ها در تلاش است تا موقعیت‌هایی را که در آن منافع افراد در تضاد است مدل‌سازی کند. هدف اصلی نظریه بازی‌ها دادن نگرش و دیدگاهی است که براساس آن بازیکنان بایستی عاقلانه رفتار کنند و قبل از این که دست به عملی بزنند به‌طور عمیق درباره آن فکر کنند و سپس عملی را انتخاب کنند که در جهت منافعشان باشد. نظریه بازی‌ها مخصوصاً زمانی مفید است که تعداد بازیکنان (عوامل) در تقابل محدود باشد، زیرا در این حالت رفتار هر بازیکن تأثیر معناداری در عایدی سایر بازیکنان دارد (عبدلی ۱۳۸۶). بازی‌ها ابعاد زیادی دارند و به‌سبب این ابعاد طبقه‌بندی‌های مختلفی از آن‌ها را می‌توان ارائه داد. صرف‌نظر از این طبقه‌بندی‌ها (که شرح همه آن‌ها به‌تفصیل ارائه می‌شود) یک شکل اصلی از بازی‌ها بازی‌های ایستا با اطلاعات کامل (static game of complete information) است (عبدلی ۱۳۹۱؛ Mas-Colell et al. 1995). در بازی‌های ایستا با اطلاعات کامل، به‌عنوان یکی از رایج‌ترین شکل‌های بازی، بازیکنان به‌طور هم‌زمان استراتژی خود را انتخاب می‌کنند و هر بازیکن عایدی سایر بازیکنان در بازی را کاملاً می‌داند (همان). فرض اساسی در این بازی این است که هر طرف بازی از انتخاب طرف مقابل اطلاعی ندارد و درواقع گویی هرکدام به‌طور هم‌زمان انتخاب خود را انجام می‌دهند. فرض اساسی دیگر در این بازی‌ها این است که کلیه پی‌آمدهای بازی برای همه بازیکنان معلوم باشد، یعنی هر بازیکن بداند درمقابل هر انتخاب خود و حریف چه عاید آن‌ها می‌شود. بسیاری از بازی‌های در دنیای واقعی از نوع بازی‌های ایستا هستند (عبدلی ۱۳۸۶).

۷. مفهوم تعادل (equilibrium concept) در نظریه بازی‌ها

از آن‌جاکه بازی‌ها ممکن است پی‌آمدهای زیادی داشته باشند، نمی‌توان درمورد نتیجه پایانی بازی برآوردی انجام داد. به‌منظور پیش‌گویی درمورد نتیجه بازی نیاز به بسط روش‌ها و

الگوریتم‌هایی است که مجموعه تمامی پی‌آمدها را به مجموعه کوچک‌تری محدود کند که پی‌آمدهای تعادلی نامیده می‌شوند. هم‌چنین باید ویژگی‌هایی را مشخص کرد که در پیدایش یک تعادل مفیدند. فرض کنید $a = (a^1, a^2, \dots, a^i, \dots, a^N)$ فهرست رفتارهایی باشند که N بازیکن اتخاذ می‌کنند (بازی می‌کنند). حال بازیکن خاصی را که با i نشان داده می‌شود در نظر بگیرید (i می‌تواند هر بازیکنی از بین ۱ تا N باشد). از پی‌آمد a رفتار بازی‌شده بازیکن i را جدا می‌کند و باقی‌مانده فهرست رفتار اتخاذی کلیه بازیکنان به‌استثنای بازیکن i با a^{-i} نشان داده می‌شود. به عبارت دیگر، $a^{-i} = (a^1, \dots, a^{i-1}, a^{i+1}, \dots, a^N)$ می‌توان گفت که یک پی‌آمد عبارت است از اجتماع رفتار اتخاذی بازیکن i و رفتار سایر بازیکنان. به عبارت دیگر، پی‌آمد a می‌تواند به صورت $a = (a^i, a^{-i})$ بیان شود (شای ۱۳۹۳).

۸. تعادل نش (Nash equilibrium)

در سال ۱۹۵۱ جان نش مفهوم جدیدی از تعادل را ارائه کرد (که قبلاً به وسیله کورنو در مطالعه انحصار دوجانبه به کار گرفته شده بود) که به یک مفهوم جدیدی از تعادل تبدیل شد و به طور معمول در تحلیل بازی‌ها مورد استفاده قرار گرفت. پی‌آمد $\hat{a} = (\hat{a}^1, \hat{a}^2, \dots, \hat{a}^N)$ (که به ازای هر $i = 1, 2, \dots, N$ $\hat{a}^i \in A^i$) تعادل نش (NE) نامیده می‌شود. اگر انحراف از پی‌آمد مربوطه به نفع هیچ بازیکنی نباشد، با فرض این که سایر بازیکنان از استراتژی بازی‌شده در پی‌آمدش منحرف نشوند. به عبارت دیگر، برای هر بازیکن i $i = 1, 2, \dots, N$ و به ازای کلیه رفتارهای $a^i \in A^i$ $\pi^i(\hat{a}^i, \hat{a}^{-i}) \geq \pi^i(a^i, \hat{a}^{-i})$ است. اگر

$$\begin{cases} \pi^i(\hat{a}^i, \hat{a}^{-i}) > \pi^i(a^i, \hat{a}^{-i}) & \text{برای بعضی } a^i \in A^i \\ \pi^i(\hat{a}^i, \hat{a}^{-i}) = \pi^i(a^i, \hat{a}^{-i}) & \text{برای بعضی } a^i \in A^i \end{cases}$$

آن‌گاه، این تعادل تعادل نش ضعیف نامیده می‌شود. در حالت کلی، یک تعادل در پی‌آمد رفتارهای غالب تعادل نش نیز است، اما یک تعادل نش همواره یک تعادل در رفتارهای غالب نیست (سوری ۱۳۸۶). در نهایت، باید گفت که اگر نظریه بازی‌ها در صدد ارائه جواب یکتا برای یک بازی باشد، باید آن جواب تعادل نش باشد. لذا، وقتی که بازیکنان در شرایط انتخاب استراتژی در یک بازی قرار می‌گیرند و امکان هیچ‌گونه تبادلی در باره انتخاب‌های هم‌دیگر بین آن‌ها وجود ندارد، در این حالت هر بازیکن باید باوری را نسبت به این که حریف (حریفان) چه انتخاب خواهد کرد داشته باشد. تعادل نش زمانی حاصل می‌شود که

اولاً هر بازیکن، باتوجه به باوری که درباره انتخاب حریف دارد، استراتژی ای را انتخاب کند که بیش ترین پی آمد را عایدش کند. ثانیاً، باور بازیکن صحیح باشد، یعنی عملاً حریف آن استراتژی را که در باور بازیکن شکل گرفته است انتخاب کند. استراتژی‌هایی که بازیکنان به این روش انتخاب می‌کنند استراتژی تعادلی نش آن‌ها را تشکیل می‌دهد (عبدلی ۱۳۸۶).

۹. پیشینه تحقیق

بررسی تحقیقات صورت گرفته نشان می‌دهد که موضوع «اقتصاد صلح» و «تأثیر همکاری‌های اقتصادی در توسعه صلح و ممانعت از جنگ‌افروزی» مورد توجه چندی از پژوهش‌گران قرار گرفته است؛ اگرچه جست‌وجوی اولیه از تحقیقات داخلی و خارجی موارد محدودی را به دست می‌دهد. این امر، به ویژه در ارتباط با ره یافت نظریه بازی‌ها، کاملاً مشهود است؛ جایی که به نظر موضوع همکاری‌های اقتصادی (سرمایه‌گذاری بین‌الملل) در پژوهشی دیگری با استفاده از رویکرد نظریه بازی‌ها به انجام نرسیده است. البته ذکر این نکته ضروری است که نظریه‌های بازی در پاسخ به بسیاری مناقشات، مذاکرات، و گزاره‌های متعارض حتی در سطح بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفته و مدل‌سازی شده است. در ادامه، به برخی از تحقیقات داخلی و خارجی مرتبط با پژوهش حاضر اشاره شده است.

کاظم شریف کاظمی (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «نسبت همکاری اقتصادی بین کشورها با صلح و امنیت» به طرح این ایده می‌پردازد که تقویت همکاری اقتصادی و تجاری می‌تواند با کمک به صلح و ثبات پایه‌های آن را تحکیم کند. تجارت می‌تواند در بسیاری از موارد موجب تسهیل سایر جنبه‌های روابط، از جمله روابط سیاسی، شود و در صورت استفاده از ظرفیت‌های منطقه‌ای، این الگو می‌تواند در روابط ایران با همسایگان نیز مورد استفاده قرار گیرد.

عبدالله قنبرلو (۱۳۹۵) در تحقیقی با عنوان «اقتصاد لیبرال و مسئله جنگ و صلح در روابط بین‌الملل» به بررسی ارتباط دو متغیر «اقتصاد لیبرال و مسئله جنگ و صلح در عرصه بین‌الملل از منظر سه مکتب لیبرالیسم، رئالیسم، و مارکسیسم می‌پردازد. در این تحقیق صدق و کذب دیدگاه یک مکتب خاص بحث نمی‌شود، بلکه به بررسی تطبیقی سه مکتب یادشده درباره اقتصاد و صلح پرداخته می‌شود.

فیلیپ اِگر (Egger 2005) در تحقیقی با عنوان «اقتصاد صلح: روندها و دورنمای اقتصادی فلسطین و بازار کار» به بررسی و تحلیل زمینه‌های اقتصادی صلح در مناقشه بین

اسرائیل و فلسطین می‌پردازد. به‌زعم او مسائل اقتصادی و اجتماعی بیش از مسائل سرزمینی در مناقشه بین این دو کشور می‌تواند تأثیرگذار باشد و همان‌گونه‌که در فوریه ۲۰۰۵ در گفت‌وگوهای مستقیم بین اسرائیل و فلسطین نتیجه شد، صلح طرفین مستلزم مبنای اقتصادی و اجتماعی قوی است؛ جایی که آینده پایدار برای سرزمین فلسطین به سیاست‌های اقتصادی و بازار نیروی کار متفاوت از شرایط فعلی نیاز دارد.

بارنت روبین (Rubin 2000) در پژوهشی با عنوان «اقتصاد سیاسی صلح و جنگ در افغانستان»، ضمن تحلیل شرایط خاص کشور افغانستان نظیر بزرگ‌ترین تولیدکننده مواد مخدر در جهان و شاه‌راه قاچاق به پاکستان، تصریح می‌کند که این اقتصاد مجرمانه، ضمن تأمین مالی طالبان و مخالفان آن، اقتصاد قانونی و شرایط استان‌های این کشور را نیز تضعیف کرده است. به‌زعم روبین، صلح پایدار در افغانستان صرفاً با خاتمه‌دادن به جنگ بیست‌ساله و توافق سیاسی حاصل نمی‌شود، بلکه این مهم نیازمند یک تحول اقتصادی منطقه‌ای است که شکل‌های دیگر از امرار معاش را ارائه می‌کند و پاسخ‌گویی را ارتقا می‌دهد.

نوربخش و همکاران (۱۳۹۴) در تحقیقی با استفاده از نظریه بازی‌ها به تحلیل منازعه ایران و آمریکا با محوریت برنامه هسته‌ای ایران در سه مقطع زمانی ۲۰۰۶، ۲۰۱۳، و ۲۰۱۵ پرداختند. نتایج آن‌ها نشان داد که چگونه تغییر در ترکیب بازیگران اصلی نظیر ایران، آمریکا، روسیه، چین، اروپا، و اسرائیل در هریک از مقاطع زمانی و تثبیت یا تغییر در اولویت‌های آنان منجر به نتایج متفاوتی شده است.

عطار و همکاران (۱۳۹۷) در تحقیقی به بررسی مناقشه هسته‌ای ایران و کشورهای ۵+۱ براساس نظریه بازی‌ها پرداختند. آن‌ها بدین منظور بازه زمانی ۱۳۸۴-۱۳۹۴ را در نظر گرفتند و با استفاده از نظریه بازی‌ها به‌روش توصیفی - تحلیلی به بررسی نتایج پرداختند. نتایج آن‌ها نشان داد که طرفین مناقشه از سال ۱۳۸۴ تا سال ۱۳۹۰ از بازی‌های جنگ فرسایشی و لبه پرتگاه در ذیل بازی‌های غیرهمکارانه استفاده می‌کردند (این بازی‌ها مبتنی بر عدم همکاری و تقابل است). از سال ۱۳۹۰ تا سال ۱۳۹۴ نیز به‌دلیل عدم تحقق اهداف طرفین و سخت‌تر شدن شرایط ادامه بازی‌ها، طرفین به بازی‌های چانه‌زنی و معمای زندانی در ذیل بازی‌های همکارانه روی آورده‌اند.

هارنر و همکاران (Horner et al. 2015) در تحقیقی به بررسی رابطه میانجی‌گری و صلح با طراحی سازوکار به‌منظور حل و فصل تعارض در روابط بین‌الملل پرداختند. آن‌ها نشان دادند که ارتباطات بی‌وقفه به کاهش احتمال درگیری کمک می‌کند، زیرا به طرفین متعارض اجازه می‌دهد که خود را فاش کنند.

کیمبروک و همکاران (Kimbrough et al. 2017) در تحقیقی به بررسی تئوری‌ها، کاربردها، و روندهای اخیر تعارض منافع و جنگ در اقتصاد پرداختند. آن‌ها مدل‌های اصلی جنگ و تعارض منافع را بررسی کردند و نشان دادند که در ادبیات تجربی اخیر، با هر دو داده آزمایشگاهی و میدانی، نتایج حاصل نظریه تعارض را تأیید می‌کنند. توجه به مطالعات انجام گرفته، که به برخی از آن‌ها اشاره شد، هم در بحث اقتصاد و صلح و هم در بحث نظریه بازی‌ها، پژوهش مؤید جنبه‌هایی از نوآوری در محتوا و شکل (روش) است.

۱۰. روش تحقیق

در این قسمت، روش تحقیق در قالب مدل سازی بازی ارائه خواهد شد. در کنار توضیحاتی که پیش از این درباره مفهوم نظری بازی‌ها ارائه شد، در این جا جزئیات دقیق طراحی بازی و مدل تحقیق تشریح می‌شود.

۱۱. مدل سازی بازی

قبل از پرداختن به مدل سازی بازی در حالت‌های گوناگون بایستی اشاره کرد که در این جا فرض شده است که به لحاظ اقتصادی کشور داخلی ضعیف‌تر از کشور ثالث و کشور ثالث نیز ضعیف‌تر از کشور رقیب (دشمن) است. لذا در این شرایط برای اقتصاد ضعیف‌تر، ماندن سرمایه در داخل اهمیت و مطلوبیت بالاتری دارد. هم چنین برای سادگی فرض شده است که، در صورتی که سرمایه‌گذار بخواهد در دو یا چند کشور سرمایه‌گذاری کند، به نسبت یک‌سان این کار را انجام خواهد داد. حال به مدل سازی بازی در حالت‌های مختلف پرداخته خواهد شد:

۱.۱۱ حالت اول: دو کشور بی تفاوت (اقتصاد پیش‌رفته و اقتصاد ضعیف)

برای حالت اول فرض می‌شود که سرمایه‌گذار بخواهد سرمایه‌گذاری خود را فقط در دو کشور، که نسبت به هم بی تفاوت‌اند، انجام دهد. در این جا فرض می‌شود که اقتصاد داخل ضعیف و اقتصاد کشور دیگر (ثالث) پیش‌رفته است. بازی بدین صورت شروع خواهد شد که ابتدا سرمایه‌گذار سه گزینه پیش‌رو خواهد داشت: ۱. همه سرمایه خود را در کشور داخل سرمایه‌گذاری کند (D)؛ ۲. همه سرمایه خود را فقط در کشور ثالث (بی تفاوت)

جست‌وجوی زمینه‌های اقتصادی صلح با استفاده از نظریه بازی‌ها ۲۰۱

سرمایه‌گذاری کند (T)؛ و ۳. سرمایه خود را در هر دو کشور داخل و ثالث سرمایه‌گذاری کند (به‌نسبتی یک‌سان) (C).

در مرحله بعد، دولت‌ها می‌توانند دو انتخاب داشته باشند: ۱. با هم تعامل و همکاری کنند (H)؛ ۲. نسبت به هم بی‌تفاوت باشند (با هم رابطه‌ای نداشته باشند) (B).
بایستی یادآور شد که برای اقتصاد ضعیف‌تر ماندن سرمایه در داخل مهم‌تر از کشور رقیب است. لذا، ماتریس بازی به‌صورت جدول ۱ خواهد بود:

جدول ۱. ماتریس بازی بین حالت‌های مختلف سرمایه‌گذاری و دو کشور بی‌تفاوت

سرمایه‌گذار	دولت			
	بی‌تفاوت (B)		تعامل (همکاری) (H)	
فقط داخل (D)	۱	۵	۲	۶
فقط ثالث (T)	۳	۱	۴	۲
داخل و ثالث (C)	۵	۳	۶	۴

در فرم ماتریسی بازی میان کشور داخل و سرمایه‌گذاران، به‌منظور به‌دست‌آوردن پی‌آمدهای هر استراتژی، می‌بایست اولویت‌های بازیکنان رتبه‌بندی شوند. یادآور می‌شود که زمانی سرمایه‌گذار در کشور ثالث سرمایه‌گذاری خواهد کرد که سود بیش‌تری را با ریسک کم‌تر دریافت کند.

حالت اول بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در داخل سرمایه‌گذاری کنند و دو کشور نسبت به هم بی‌تفاوت باشند (همکاری نکنند). برای این حالت کشور داخل پی‌آمد پنج و سرمایه‌گذاران پی‌آمد یک را به‌دست خواهند آورد. این بدترین حالت برای سرمایه‌گذاران است و بدین دلیل پایین خواهد بود که می‌توانستند با سرمایه‌گذاری در بازار دیگر هم سود خود را افزایش دهند و هم پرتفوی بهتری (ریسک کم‌تری) داشته باشند.

حالت دوم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور داخل سرمایه‌گذاری کنند و کشورها با هم تعامل کنند (صلح). این وضعیت بهترین حالت برای کشور داخل است و برای این حالت کشور داخل پی‌آمد شش و سرمایه‌گذاران پی‌آمد دو را به‌دست خواهند آورد.

حالت سوم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کنند و کشورها نسبت به هم بی‌تفاوت باشند. برای این حالت کشور داخل پی‌آمد یک و سرمایه‌گذاران پی‌آمد سه را به‌دست خواهند آورد. این پی‌آمد برای سرمایه‌گذاران بدین دلیل

بالاتر از حالت‌های اول و دوم است که در این شرایط سرمایه‌گذاری در کشور ثالث را زمانی انجام داده‌اند که بازدهی (سود) بالاتری داشته است. این حالت بدترین حالت برای کشور داخل است، زیرا همه سرمایه از کشور خارج شده است.

حالت چهارم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کنند و کشورها با هم تعامل کنند (صلح). برای این حالت کشور داخل پی‌آمد دو و سرمایه‌گذاران پی‌آمد چهار را به دست خواهند آورد.

حالت پنجم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کند و دو کشور نسبت به هم بی‌تفاوت باشند. پی‌آمد این حالت برای سرمایه‌گذار پنج و برای کشور داخل سه در نظر گرفته شده است.

حالت ششم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کند و صلح برقرار باشد. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت شش و پی‌آمد کشور داخل چهار است. این حالت بهترین حالت برای سرمایه‌گذار خواهد بود، زیرا هم پرتفوی بهتری تشکیل داده و هم صلح برقرار شده است. مجموعه استراتژی‌های دو بازیکن به شکل زیر است:

$$S_{\text{سرمایه‌گذار}} = \{D, T, C\}$$

$$S_{\text{کشور}} = \{H, B\}$$

ترکیب استراتژی‌های دو بازیکن نیز به صورت زیر است:

$$S = S_{\text{سرمایه‌گذار}} * S_{\text{کشور}} = \{(D, H), (D, B), (T, H), (T, B), (C, H), (C, B)\}$$

پی‌آمدهای بازی برای سرمایه‌گذار (I) و کشور داخل (G) را می‌توان براساس منطق به صورت زیر رتبه‌بندی کرد:

$$U_I(D, H) = 2, \quad U_G(D, H) = 6$$

$$U_I(D, B) = 1, \quad U_G(D, B) = 5$$

$$U_I(T, H) = 4, \quad U_G(T, H) = 2$$

$$U_I(T, B) = 3, \quad U_G(T, B) = 1$$

$$U_I(C, H) = 6, \quad U_G(C, H) = 4$$

$$U_I(C, B) = 5, \quad U_G(C, B) = 3$$

جست‌وجوی زمینه‌های اقتصادی صلح با استفاده از نظریهٔ بازی‌ها ۲۰۳

تعدادی از بازی‌ها این ویژگی مهم را دارند که برای برخی بازیکنان یا همهٔ آن‌ها انتخاب یک استراتژی کاملاً به انتخاب تمام استراتژی‌های دیگر او ارجحیت دارد، زیرا پی‌آمد حاصل از این استراتژی برای آن بازیکن نسبت به انتخاب استراتژی‌های دیگرش مطلوب‌تر و دارای پی‌آمد بیش‌تری است. طبیعی است که در این حالت بدون توجه به هر استراتژی‌ای که بازیکنان دیگر (حریفان) انتخاب می‌کنند آن بازیکن باید همان استراتژی مطلوب را انتخاب کند. اصطلاحاً این استراتژی را استراتژی غالب (dominate strategy) و سایر استراتژی‌های دیگر آن بازیکن را استراتژی‌های مغلوب (dominated strategy) او می‌نامند. اگر در یک بازی هر بازیکن استراتژی غالب داشته باشد، طبیعی است که آن‌ها استراتژی غالب را انتخاب خواهند کرد. لذا، ترکیب استراتژی‌هایی را که از استراتژی غالب بازیکنان تشکیل شده است «تعادل استراتژی غالب» (dominate strategy equilibrium) می‌گویند (عبدلی ۱۳۸۶).

در جدول ۲ تعادل بازی نشان داده شده است:

جدول ۲. حل ماتریس بازی و یافتن تعادل نش (سرمایه‌گذار و دو کشور بی‌تفاوت)

سرمایه‌گذار	دولت	
	بی‌تفاوت (B)	تعامل (همکاری) (H)
فقط داخل (D)	۱ ۵	۲ ۶
فقط ثالث (T)	۳ ۱	۴ ۲
داخل و ثالث (C)	۵ ۳	۶ ۴

در این بازی برای دولت استراتژی تعامل (صلح) بر استراتژی بی‌تفاوت بودن غالب است، یعنی بدون توجه به انتخاب بازیکن دیگر (سرمایه‌گذار) همواره تعامل را انتخاب می‌کند، زیرا پی‌آمد بالاتری را نصیبش می‌کند. برای سرمایه‌گذار نیز استراتژی سرمایه‌گذاری در داخل و ثالث (بدون توجه به انتخاب بازیکن دیگر) غالب است. لذا، در هر صورت آن را انتخاب و پی‌آمد بالاتری را کسب می‌کند.

باتوجه به نتایج حاصل‌شده، که تعادل نش بازی است، مشاهده می‌شود که پی‌آمد تعادلی در (C, H) اتفاق می‌افتد و این همان تعادل بازی است. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، در تعادل نش انحراف از پی‌آمد مربوطه به نفع هیچ بازیکنی نیست، با فرض این‌که سایر بازیکنان از استراتژی بازی‌شده در پی‌آمد نش منحرف نشوند.

۲.۱۱ حالت دوم: دو کشور رقیب (اقتصاد داخل ضعیف‌تر از اقتصاد دشمن)

برای این حالت فرض می‌شود که سرمایه‌گذار بخواهد سرمایه‌گذاری خود را فقط در دو کشور که با هم رقیب (دشمن) هستند انجام دهد. بازی بدین صورت شروع خواهد شد که ابتدا سرمایه‌گذار سه گزینه پیش‌رو خواهد داشت: ۱. همه سرمایه خود را در کشور داخل سرمایه‌گذاری کند (D)؛ ۲. همه سرمایه خود را فقط در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کند (E)؛ و ۳. سرمایه خود را در هر دو کشور داخل و رقیب سرمایه‌گذاری کند (به‌نسبتی یک‌سان) (C).

در مرحله بعد کشورها می‌توانند دو انتخاب داشته باشند: ۱. با هم تعامل کنند (به‌عبارت دیگر، صلح برقرار باشد) (P)؛ ۲. با هم تعامل نکنند (به‌عبارت دیگر، با هم وارد جنگ شوند) (W). لذا، ماتریس بازی به‌صورت جدول ۳ خواهد بود:

جدول ۳. ماتریس بازی بین حالت‌های مختلف سرمایه‌گذاری و دو کشور رقیب

سرمایه‌گذار	دولت	
	تعامل (صلح) (P)	عدم تعامل (جنگ) (W)
فقط داخل (D)	۶ ۴	۳ ۱
فقط دشمن (E)	۴ ۳	۱ ۲
داخل و دشمن (C)	۵ ۶	۲ ۵

در فرم ماتریسی بازی میان کشور داخل و سرمایه‌گذاران، به‌منظور به‌دست‌آوردن پی‌آمدهای هر استراتژی می‌بایست اولویت‌های بازیکنان رتبه‌بندی شوند. باتوجه‌به این‌که در شرایط عادی هیچ کشوری مایل به جنگ نیست (زیرا جنگ عواقب بسیار زیادی برای هر کشوری دارد)، لذا بهترین پی‌آمد برای کشورها تعامل (صلح) خواهد بود. بایستی یادآور شد که زمانی سرمایه‌گذار در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری خواهد کرد که سود بیشتری را با ریسک کم‌تر دریافت کند.

حالت اول بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در داخل سرمایه‌گذاری کنند و تعامل (صلح) برقرار باشد. این حالت بهترین پی‌آمد برای کشور داخل است. برای این حالت کشور داخل پی‌آمد شش و سرمایه‌گذاران پی‌آمد چهار را به‌دست خواهند آورد. این پی‌آمد برای سرمایه‌گذاران بدین دلیل کمی پایین خواهد بود که می‌توانستند با سرمایه‌گذاری در بازار دیگر هم سود خود را افزایش دهند و هم پرتفوی بهتری (ریسک کم‌تری) داشته باشند.

حالت دوم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در داخل سرمایه‌گذاری کنند و کشورها با هم تعامل نکنند (جنگ). برای این حالت کشور داخل پی‌آمد سه و سرمایه‌گذاران پی‌آمد یک را به دست خواهند آورد. این پی‌آمد برای سرمایه‌گذاران بدترین حالت خواهد بود، زیرا هم ریسک بالا و هم سود پایین را به دست می‌آورند.

حالت سوم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کنند و کشورها با هم تعامل کنند (صلح). برای این حالت کشور داخل پی‌آمد چهار و سرمایه‌گذاران پی‌آمد سه را به دست خواهند آورد.

حالت چهارم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کنند و کشور داخل با هم تعامل نکنند (جنگ). برای این حالت کشور داخل پی‌آمد یک و سرمایه‌گذاران پی‌آمد دو را به دست خواهند آورد. این حالت برای کشور داخل بدترین حالت است، زیرا از طرفی همه سرمایه از کشور خارج می‌شود و از طرف دیگر جنگ اتفاق خواهد افتاد. در این حالت برای سرمایه‌گذار پی‌آمد دو در نظر گرفته شده است، زیرا اگرچه جنگ اتفاق می‌افتد، سرمایه‌گذار از قسمتی از سرمایه خود مطمئن است که حفظ خواهد شد (چه کشور داخل پیروز باشد و چه کشور رقیب).

حالت پنجم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در خارج (کشور رقیب) سرمایه‌گذاری کند و صلح برقرار باشد. این حالت بهترین حالت برای سرمایه‌گذار خواهد بود، زیرا هم پرتفوی بزرگ‌تری تشکیل می‌دهد (ریسک کم‌تر) و هم به سود بیش‌تری خواهد رسید. پی‌آمد این حالت برای سرمایه‌گذار شش و برای کشور داخل پنج در نظر گرفته شده است.

حالت ششم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در خارج (کشور رقیب) سرمایه‌گذاری کند و جنگ برقرار باشد. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت پنج و پی‌آمد کشور داخل برابر با دو است. این‌که در این حالت برای سرمایه‌گذار پی‌آمد پنج در نظر گرفته شده بدین دلیل است که، به نسبت حالت چهار، لاقابل بخشی از سرمایه خود را در کشور داخل (کمک به رونق اقتصاد داخل) سرمایه‌گذاری کرده است.

مجموعه استراتژی‌های دو بازیکن به شکل زیر است:

$$S_{\text{سرمایه‌گذار}} = \{D, E, C\}$$

$$S_{\text{کشور}} = \{P, W\}$$

ترکیب استراتژی‌های دو بازیکن نیز به صورت زیر است:

$$S = S_{\text{کشور}} * S_{\text{سرمایه‌گذار}} = \{(D, P), (D, W), (E, P), (E, W), (C, P), (C, W)\}$$

پی‌آمدهای بازی برای سرمایه‌گذار (I) و کشور داخل (G) را می‌توان براساس منطق به صورت زیر رتبه‌بندی کرد:

$$U_I(D, P) = 4, \quad U_G(D, P) = 6$$

$$U_I(D, W) = 1, \quad U_G(D, W) = 3$$

$$U_I(E, P) = 3, \quad U_G(E, P) = 4$$

$$U_I(E, W) = 2, \quad U_G(E, W) = 1$$

$$U_I(C, P) = 6, \quad U_G(C, W) = 5$$

$$U_I(C, W) = 5, \quad U_G(C, W) = 2$$

در جدول ۴ تعادل بازی نشان داده شده است:

جدول ۴. حل ماتریس بازی و یافتن تعادل نش (سرمایه‌گذار و دو کشور دشمن)

سرمایه‌گذار	دولت	
	تعامل (صلح) (P)	عدم تعامل (جنگ) (W)
فقط داخل (D)	۴ ۶	۱ ۳
فقط دشمن (E)	۳ ۴	۲ ۱
داخل و دشمن (C)	۶ ۵	۵ ۲

در این بازی برای دولت استراتژی تعامل (صلح) بر استراتژی عدم تعامل (جنگ) غالب است، یعنی بدون توجه به انتخاب بازیکن دیگر (سرمایه‌گذار) همواره تعامل را انتخاب می‌کند، زیرا پی‌آمد بالاتری را نصیبش می‌کند. برای سرمایه‌گذار نیز استراتژی سرمایه‌گذاری در داخل و دشمن (بدون توجه به انتخاب بازیکن دیگر) غالب است. لذا، در هر صورت آن را انتخاب و پی‌آمد بالاتری را کسب می‌کند.

باتوجه به نتایج حاصل شده، که تعادل نش بازی است، مشاهده می‌شود که پی‌آمد تعادلی در (C, P) اتفاق می‌افتد و این همان تعادل نش بازی است. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، در تعادل نش، انحراف از پی‌آمد مربوطه به نفع هیچ بازیکنی نیست، با فرض این‌که سایر بازیکنان از استراتژی بازی شده در پی‌آمد نش منحرف نشوند.

۳.۱۱ حالت سوم: سه کشور (اقتصاد داخل ضعیف‌تر از اقتصاد ثالث و اقتصاد ثالث ضعیف‌تر از اقتصاد دشمن)

برای این حالت فرض می‌شود که سرمایه‌گذار بتواند سرمایه‌گذاری خود را در سه کشور داخل، ثالث، و رقیب (دشمن) انجام دهد. بازی بدین صورت شروع خواهد شد که ابتدا سرمایه‌گذار هفت گزینه پیش‌رو خواهد داشت: ۱. همه سرمایه خود را در کشور داخل سرمایه‌گذاری کند (D)؛ ۲. همه سرمایه خود را فقط در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کند (T)؛ ۳. همه سرمایه خود را فقط در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کند (E)؛ ۴. سرمایه خود را در هر دو کشور داخل و ثالث سرمایه‌گذاری کند (به‌نسبتی یک‌سان) (DT)؛ ۵. همه سرمایه خود را در کشور داخل و دشمن سرمایه‌گذاری کند (به‌نسبتی یک‌سان) (DE)؛ ۶. همه سرمایه خود را در کشور داخل، ثالث، و دشمن سرمایه‌گذاری کند (به‌نسبتی یک‌سان) (TE)؛ و ۷. سرمایه خود را در هر سه کشور داخل، ثالث، و دشمن سرمایه‌گذاری کند (به‌نسبتی یک‌سان) (DTE).

در مرحله بعد، کشورها می‌توانند دو انتخاب داشته باشند: ۱. با هم تعامل کنند (به‌عبارت‌دیگر، صلح برقرار باشد) (P)؛ ۲. نسبت به هم بی‌تفاوت باشند (B)؛ ۳. با هم تعامل نکنند (به‌عبارت‌دیگر، با هم وارد جنگ شوند) (W). لذا، ماتریس بازی به‌صورت جدول ۵ خواهد بود:

جدول ۵. ماتریس بازی بین حالت‌های مختلف سرمایه‌گذاری و سه کشور (داخل، ثالث، و دشمن)

سرمایه‌گذار	دولت					
	تعامل (صلح) (P)		بی‌تفاوت (B)		عدم تعامل (جنگ) (W)	
فقط داخل (D)	۳	۲۱	۲	۲۰	۱	۷
فقط ثالث (T)	۶	۱۳	۵	۱۲	۴	۳
فقط دشمن (E)	۹	۹	۸	۸	۷	۱
داخل و ثالث (DT)	۱۲	۱۹	۱۱	۱۸	۱۰	۶
داخل و دشمن (DE)	۱۵	۱۵	۱۴	۱۴	۱۳	۴
ثالث و دشمن (TE)	۱۸	۱۱	۱۷	۱۰	۱۶	۲
داخل، ثالث، و دشمن (DTE)	۲۱	۱۷	۲۰	۱۶	۱۹	۵

در فرم ماتریسی بازی میان کشورها و سرمایه‌گذاران، به‌منظور به‌دست‌آوردن پی‌آمدهای هر استراتژی، می‌بایست اولویت‌های بازیکنان رتبه‌بندی شود. با توجه به این که در شرایط

عادی هیچ کشوری مایل به جنگ نیست (زیرا جنگ عواقب بسیار زیادی برای هر کشوری دارد)، لذا بهترین پی‌آمد برای کشورها تعامل (صلح) خواهد بود. مجدداً بایستی یادآور شد که زمانی سرمایه‌گذار در سایر کشور داخل (ثالث و دشمن) سرمایه‌گذاری خواهد کرد که سود بیش‌تری را با ریسک کم‌تر دریافت کند.

حالت اول بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در داخل سرمایه‌گذاری کنند و تعامل (صلح) برقرار باشد. این حالت بهترین پی‌آمد برای کشور داخل است. برای این حالت کشور داخل پی‌آمد ۲۱ و سرمایه‌گذاران پی‌آمد سه را به‌دست خواهند آورد. این پی‌آمد برای سرمایه‌گذاران بدین دلیل پایین خواهد بود که می‌توانستند با سرمایه‌گذاری در بازار کشور دیگر هم سود خود را افزایش دهند و هم پرتفوی بهتری (ریسک کم‌تری) داشته باشند.

حالت دوم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در داخل سرمایه‌گذاری کنند و کشورها به هم بی‌تفاوت باشند. برای این حالت کشور داخل پی‌آمد بیست و سرمایه‌گذاران پی‌آمد دو را به‌دست خواهند آورد. این پی‌آمد برای سرمایه‌گذاران بدین دلیل پایین خواهد بود که، علاوه‌براین که می‌توانستند با سرمایه‌گذاری در بازار کشور دیگر هم سود خود را افزایش دهند و هم پرتفوی بهتری (ریسک کم‌تری) داشته باشند، اقتصاد داخل نیز با سایر اقتصادها در ارتباط نیست.

حالت سوم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در داخل سرمایه‌گذاری کنند و جنگ اتفاق بیفتد. این حالت بدترین پی‌آمد برای سرمایه‌گذاران است. برای این حالت کشور داخل پی‌آمد هفت و سرمایه‌گذاران پی‌آمد یک را به‌دست خواهند آورد.

حالت چهارم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کنند و کشورها با هم تعامل کنند (صلح). برای این حالت کشور داخل پی‌آمد سیزده و سرمایه‌گذاران پی‌آمد شش را به‌دست خواهند آورد.

حالت پنجم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کنند و کشورها نسبت به هم بی‌تفاوت باشند. برای این حالت کشور داخل پی‌آمد دوازده و سرمایه‌گذاران پی‌آمد پنج را به‌دست خواهند آورد.

حالت ششم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کنند و کشورها با هم تعامل نکنند (جنگ). برای این حالت کشور داخل پی‌آمد سه و سرمایه‌گذاران پی‌آمد چهار را به‌دست خواهند آورد.

حالت هفتم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کنند و کشورها با هم تعامل نکنند (صلح). برای این حالت کشور داخل پی‌آمد π و سرمایه‌گذاران نیز پی‌آمد π را به‌دست خواهند آورد.

حالت هشتم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کنند و کشورها به هم بی‌تفاوت باشند. برای این حالت کشور داخل پی‌آمد π و سرمایه‌گذاران نیز پی‌آمد π را به‌دست خواهند آورد.

حالت نهم بدین صورت است که سرمایه‌گذاران فقط در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کنند و کشورها با هم تعامل نکنند (جنگ). برای این حالت کشور داخل پی‌آمد π و سرمایه‌گذاران پی‌آمد π را به‌دست خواهند آورد. این حالت بدترین حالت برای کشور داخل است، زیرا هم سرمایه از آن‌ها خارج شده است و هم وارد جنگ شده‌اند. حالت دهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کند و صلح برقرار باشد. پی‌آمد این حالت برای سرمایه‌گذار دوازده و برای کشور داخل نوزده در نظر گرفته شده است.

حالت یازدهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کند و کشورها نسبت به هم بی‌تفاوت باشند. پی‌آمد این حالت برای سرمایه‌گذار یازده و برای کشور داخل هجده در نظر گرفته شده است.

حالت دوازدهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در کشور ثالث سرمایه‌گذاری کند و کشورها با هم تعامل نکنند (جنگ). پی‌آمد این حالت برای سرمایه‌گذار ده و برای کشور داخل شش در نظر گرفته شده است.

حالت سیزدهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کند و صلح برقرار باشد. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت پانزده و پی‌آمد کشور داخل برابر با پانزده است.

حالت چهاردهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کند و کشورها نسبت به هم بی‌تفاوت باشند. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت چهارده و پی‌آمد کشور داخل برابر با چهارده است.

حالت پانزدهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در داخل و هم در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کند و جنگ برقرار باشد. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت سیزده و پی‌آمد کشور داخل برابر با چهار است.

حالت شانزدهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در کشور ثالث و هم در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کند و صلح برقرار باشد. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت هجده و پی‌آمد کشور داخل برابر با یازده است.

حالت هفدهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در کشور ثالث و هم در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کند و کشورها نسبت به هم بی‌تفاوت باشند. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت هفده و پی‌آمد کشور داخل برابر با ده است.

حالت هجدهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را هم در کشور ثالث و هم در کشور رقیب (دشمن) سرمایه‌گذاری کند و جنگ برقرار باشد. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت شانزده و پی‌آمد کشور داخل برابر با دو است.

حالت نوزدهم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را در هر سه کشور (داخل، ثالث، و دشمن) سرمایه‌گذاری کند و صلح برقرار باشد. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت ۲۱ و پی‌آمد کشور داخل برابر با هفده است. این حالت بهترین پی‌آمد برای سرمایه‌گذار است که یک پرتفوی بزرگ (ریسک پایین) با بازدهی بالا (دست‌رسی به سایر بازارها) به‌دست آورده است.

حالت بیستم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را در هر سه کشور (داخل، ثالث، و دشمن) سرمایه‌گذاری کند و کشورها به هم بی‌تفاوت باشند. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت بیست و پی‌آمد کشور داخل برابر با شانزده است.

حالت بیست‌ویکم بدین صورت است که سرمایه‌گذار سرمایه خود را در هر سه کشور (داخل، ثالث، و دشمن) سرمایه‌گذاری کند و جنگ برقرار باشد. پی‌آمد سرمایه‌گذار در این حالت نوزده و پی‌آمد کشور داخل برابر با پنج است. مجموعه استراتژی‌های دو بازیکن به‌شکل زیر است:

$$S_{\text{سرمایه‌گذار}} = \{D, T, E, DT, DE, TE, DTE\}$$

$$S_{\text{کشور}} = \{P, B, W\}$$

ترکیب استراتژی‌های دو بازیکن نیز به‌صورت زیر است:

$$S = S_{\text{کشور}} * S_{\text{سرمایه‌گذار}} = \left\{ \begin{array}{l} (D, P), (D, B), (D, W), (T, P), (T, B), (T, W), (E, P), (E, B), (E, W), \\ (DT, P), (DT, B), (DT, W), (DE, P), (DE, B), (DE, W), (TE, P), (TE, B), (TE, W), \\ (DTE, P), (DTE, B), (DTE, W) \end{array} \right\}$$

پی‌آمدهای بازی برای سرمایه‌گذار (I) و کشور داخل (G) را می‌توان براساس منطق به‌صورت زیر رتبه‌بندی کرد:

$$U_I(D, P) = 3, \quad U_G(D, P) = 21$$

$$U_I(D, B) = 2, \quad U_G(D, B) = 20$$

$$U_I(D, W) = 1, \quad U_G(D, W) = 7$$

$$U_I(T, P) = 6, \quad U_G(T, P) = 13$$

$$U_I(T, B) = 5, \quad U_G(T, B) = 12$$

$$U_I(T, W) = 4, \quad U_G(T, W) = 3$$

$$U_I(E, P) = 9, \quad U_G(E, P) = 9$$

$$U_I(E, B) = 8, \quad U_G(E, B) = 8$$

$$U_I(E, W) = 7, \quad U_G(E, W) = 1$$

$$U_I(DT, P) = 12, \quad U_G(DT, P) = 19$$

$$U_I(DT, B) = 11, \quad U_G(DT, B) = 18$$

$$U_I(DT, W) = 10, \quad U_G(DT, W) = 6$$

$$U_I(DE, P) = 15, \quad U_G(DE, P) = 15$$

$$U_I(DE, B) = 14, \quad U_G(DE, B) = 14$$

$$U_I(DE, W) = 13, \quad U_G(DE, W) = 4$$

$$U_I(TE, P) = 18, \quad U_G(TE, P) = 11$$

$$U_I(TE, B) = 17, \quad U_G(TE, B) = 10$$

$$U_I(TE, W) = 16, \quad U_G(TE, W) = 2$$

$$U_I(DTE, P) = 21, \quad U_G(DTE, P) = 17$$

$$U_I(DTE, B) = 20, \quad U_G(DTE, B) = 16$$

$$U_I(DTE, W) = 19, \quad U_G(DTE, W) = 5$$

در ادامه، در جدول ۶ تعادل بازی نشان داده شده است:

جدول ۶. حل ماتریس بازی و یافتن تعادل نش (سرمایه‌گذار و سه کشور داخل، ثالث، و دشمن)

سرمایه‌گذار	دولت					
	تعامل (صلح) (P)		بی تفاوت (B)		عدم تعامل (جنگ) (W)	
فقط داخل (D)	۳	۲۱	۲	۲۰	۱	۷
فقط ثالث (T)	۶	۱۳	۵	۱۲	۴	۳
فقط دشمن (E)	۹	۹	۸	۸	۷	۱
داخل و ثالث (DT)	۱۲	۱۹	۱۱	۱۸	۱۰	۶
داخل و دشمن (DE)	۱۵	۱۵	۱۴	۱۴	۱۳	۴
ثالث و دشمن (TE)	۱۸	۱۱	۱۷	۱۰	۱۶	۲
داخل، ثالث، و دشمن (DTE)	۲۱	۱۷	۲۰	۱۶	۱۹	۵

در این بازی برای دولت استراتژی تعامل (صلح) بر هر دو استراتژی بی تفاوت بودن و عدم تعامل (جنگ) غالب است، یعنی بدون توجه به انتخاب بازیکن دیگر (سرمایه‌گذار) همواره تعامل را انتخاب می‌کند، زیرا پی آمد بالاتری را نصیبش می‌کند. برای سرمایه‌گذار نیز استراتژی سرمایه‌گذاری در داخل، ثالث، و دشمن (بدون توجه به انتخاب بازیکن دیگر) غالب است. لذا، در هر صورت آن را انتخاب و پی آمد بالاتری را کسب می‌کند.

باتوجه به نتایج حاصل شده که تعادل نش بازی است، مشاهده می‌شود که پی آمد تعادلی در (DTE, P) اتفاق می‌افتد و این همان تعادل نش بازی است. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، در تعادل نش انحراف از پی آمد مربوطه به نفع هیچ بازیکنی نیست، با فرض این که سایر بازیکنان از استراتژی بازی شده در پی آمد نش منحرف نشوند.

۱۲. نتیجه‌گیری و پیش‌نهادهای

موضوع جنگ و صلح در عرصه بین‌المللی همواره در کانون توجه دولت‌ها و کشورها بوده است. در جهت این مهم، رویکردهای فکری برآمده از علوم مختلف تلاش کرده‌اند که برای صلح و ثبات جهانی و ممانعت از جنگ راه کارهایی نو و متناسب با تحولات جهان امروز ارائه دهند. در این میان، حوزه «اقتصاد»، به ویژه به دلیل تحولات شگرف و عمیقی که یافته است، به متغیرهای مهمی در معادلات سیاسی و روابط بین‌الملل تبدیل شده است. محققان، به ویژه براساس دیدگاه لیبرالیسم، به منطق روابط اقتصادی بین‌المللی و آثار آن در توسعه

کشورها و صلح و امنیت بین‌المللی خوش‌بینانه نگریده‌اند و درعین حال، اراده دولت‌ها را برای رسیدن به وضع مطلوب مهم می‌دانند. در این راستا، سرمایه‌گذاران نیز در دنیای امروز بیش از هر زمان دیگری درخصوص سرمایه‌گذاری به مفهوم جهانی آن توجه می‌کنند، زیرا با تشکیل بازارهای جهانی و ایجاد فرصت‌های سرمایه‌گذاری سرمایه‌گذاران خود را به بازارهای داخلی محدود نمی‌کنند. ازطرفی دولت‌ها مایل‌اند تا سرمایه‌های داخلی در جهت تحقق بخشی اهداف داخلی مورداستفاده قرار گیرد و سرمایه تاحد ممکن از کشور خارج نشود. در این پژوهش، با استفاده از نظریه بازی‌ها و ارائه یک بازی ایستا بین بازیکنان، به مدل‌سازی بازی بین سرمایه‌گذاران و کشور داخل، باتوجه به استراتژی‌های ممکن هرکدام از بازیکنان، پرداخته شد. برای این منظور، سه کشور با اقتصادهای غیرمشابه (ضعیف، متوسط، و قدرت مند) در نظر گرفته شده است. ابتدا، حالتی در نظر گرفته شد که دو کشور نسبت به هم بی‌تفاوت باشند؛ در حالت دوم دو کشور در نظر گرفته شد که با هم رقیب (دشمن) هستند؛ و در حالت سوم سه کشور فرض شده است که یکی از آن‌ها رقیب و دیگری بی‌تفاوت است. نتایج برای حالت اول نشان داد که تعادل نش در خانه ای اتفاق می‌افتد که سرمایه‌گذار سرمایه خود را در هر دو کشور داخل و ثالث پخش کند و خود را به بازار داخلی محدود نکند و کشور داخل نیز استراتژی صلح (تعامل) را به کار ببرد. برای حالت دوم، تعادل نش در خانه ای اتفاق افتاد که سرمایه‌گذار سرمایه خود را در هر دو کشور داخل و رقیب (دشمن) پخش کند و خود را محدود به بازار داخلی نکند و کشور داخل نیز استراتژی صلح (تعامل) را به کار ببرد. برای حالت سوم نیز تعادل نش در خانه ای اتفاق می‌افتد که سرمایه‌گذار سرمایه خود را در هر سه کشور داخل، ثالث، و رقیب (دشمن) پخش کند و خود را به بازار داخلی محدود نکند و کشور داخل نیز استراتژی صلح (تعامل) را به کار ببرد. باتوجه به تعادل به دست آمده در هر سه حالت، نتیجه کلی مبنی بر این است که سرمایه‌گذار با تشکیل پرتفولیو و سرمایه‌گذاری در بازارهای مختلف و کشور داخل با ایجاد تعامل و صلح به بهترین پی‌آمد (تعادل نش) دست می‌یابد. آشکارا نتایج تحقیق به زبان منطق (ریاضی) اثر همکاری‌های اقتصادی بر توسعه صلح را تصدیق می‌کند؛ جایی که از طریق توسعه سرمایه‌گذاری بین‌الملل دولت‌ها به صلح و ازطرفی دیگر سرمایه‌گذاران به بهترین پی‌آمد دست می‌یابند. بر این اساس، پیش‌نهاد می‌شود تا دولت‌ها با توسعه و تقویت زمینه‌های سرمایه‌گذاری بین‌الملل و ایجاد بازارهای جهانی، و در سطح خرد، سرمایه‌گذاران با توسعه سرمایه‌گذاری بین‌الملل زمینه‌ساز صلح جهانی شوند.

کتاب‌نامه

- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون (۱۳۸۳)، *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان و احمد تقی‌زاده و حسن سعید کلاهی، تهران: میزان.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، *نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن*، تهران: سمت.
- سوری، علی (۱۳۸۶)، *نظریه بازی‌ها و کاربردهای اقتصادی*، تهران: دانشکده علوم اقتصادی.
- شای، آز (۱۳۹۳)، *اقتصاد صنعتی: نظریه و کاربردها*، ترجمه کیومرث شهبازی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طیبیان، م. (۱۳۸۹)، «در باب تعادل در معارضه»: <<http://drsayad.blogfa.com/post-1316.aspx>>.
- عبدلی، قهرمان (۱۳۸۶)، *نظریه بازی‌ها و کاربردهای آن (بازی‌های ایستا و پویا با اطلاعات کامل)*، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
- عبدلی، قهرمان (۱۳۹۱)، *نظریه بازی‌ها و کاربردهای آن (بازی‌های اطلاعات ناقص، تکاملی، و همکارانه)*، تهران: سمت.
- عطار، سعید، الهام رسولی ثانی آبادی، و معصومه جرگه (۱۳۹۷)، «بررسی مناقشه هسته‌ای ایران و کشور داخلی ۵+۱ براساس نظریه بازی‌ها»، فصل‌نامه پژوهش‌های راه‌بردی سیاست، ش ۲۷، پیاپی ۷.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۵)، «اقتصاد لیبرال و مسئله جنگ و صلح در روابط بین‌الملل»، فصل‌نامه اقتصاد تطبیقی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ش ۳.
- کاظمی شریف، کاظم (۱۳۹۴)، «نسبت همکاری اقتصادی بین کشورها با صلح و امنیت»، فصل‌نامه سیاست خارجی، س ۲۹، ش ۴.
- گریکو، جوزف ام. (۱۳۸۵)، *اقتصادارگریزی و محدودیت‌های همکاری: نقادی واقع‌گرا از نوترین نهادگرایی لیبرال*، مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ویراسته اندرو لینکلتر، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: وزارت امور خارجه.
- مس کال، ای.، ام. دی. وینستون، و جی. آر. گرین (۱۳۹۴)، *اقتصاد خرد*، ترجمه مجید دشتبان فاروجی و امیر جباری و ایوب فرامرزی، تهران: نور علم.
- نوربخش، سیدهادی، سیدمحمدحسین غفوری، و عباس ملکی (۱۳۹۴)، «به‌کارگیری نظریه بازی‌ها در تحلیل منازعه ایران و آمریکا با محوریت هسته‌ای ایران»، راه‌برد، س ۲۴، ش ۷۴.

References

- Bickford, Thomas J. (2005), "Opportunities, Risks, and the Issue of Taiwan", *Foreign Policy in Focus*: <<http://www.fpif.org>>.
- Egger, Ph. (2005), "The Economics of Peace: Trends and Prospects of the Palestinian Economy and Labor Market", *International Labor Review*, 144 (1).
- Feyrer, James (2009), "Distance, Trade, and Income – The 1967 to 1975 Closing of the Suez Canal as a Natural Experiment", *NBER Working Paper no. 15557*: <<https://www.nber.org/papers/w15557>>.

- Frieden, J. A. and D. A. Lake (2000), "Introduction: International Politics and International Economics", *International Political Economy: Perspectives on Global Power and Wealth*, Jeffrey A. Frieden and David A. Lake (eds.), London and New York: Routledge
- Gibbons, R. (1997), "An Introduction to Applicable Game Theory", *Journal of Economic Perspective*, 11 (1).
- Gilpin, R. (1987), *The Political Economy of International Relations*, with the Assistance of Jean M. Gilpin, Princeton: Princeton University Press.
- Horner, J., M. Morelli, and F. Squintani (2015), "Mediation and Peace", *The Review of Economic Studies*, 82 (4).
- Kastner, Scott (2005), "Does Economic Interdependence Constrain, Inform, or Transform? Preliminary Evidence from the Relationship across the Taiwan Strait", Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Hilton Hawaiian Village, Honolulu, Hawaii, Mar 05: <http://www.allacademic.com/meta/p70968_index.html>.
- Kimbrough, E. O., K. Laughren, and R. Sheremeta (2017), *War and Conflict in Economics: Theories, Applications, and Recent Trends. Discussion Papers dp17-10*, Department of Economics, Simon Fraser University: <<https://mpra.ub.uni-muenchen.de/80277>>.
- Mas-Colell, A., M. D. Whinston, and J. R. Green (1995), *Microeconomic Theory*, London: Oxford University Press.
- Magee, Christopher S. P. and Tansa George Massoud (2011), "Openness and Internal Conflict", *Peace Research*, vol. 48, issue 1.
- Myerson, Roger B. (1991), *Game Theory: Analysis of Conflict*, Harvard University Press: <<https://wikipedia.org/game theory>>.
- Norris, William (2007), "The Ties That Bind: Economics and Security across the Taiwan Strait", Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association 48th Annual Convention, Hilton Chicago, Chicago, IL, USA, Feb 28: <http://www.allacademic.com/meta/p178680_index.html>.
- Popescu, Maria-Floriana and Gheorghe Hurduzeu (2015), "Energy Challenges for Europe-Scenarios of the Importance of Natural Gas Prices from a Game Theory Perspective", *Journal of Game Theory*, 4 (2).
- Rubin, Barnett R. (2000), "The Political Economy of War and Peace in Afghanistan", *World Development*, vol. 28, no. 10.

نقش قدرت نمادین در روابط خارجی ترکیه و آسیای مرکزی

مجید استوار*

سیدمهدی مرادی**، مجتبی استوار***

چکیده

آسیای مرکزی از مناطقی است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی محل رقابت و نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای به‌خصوص ترکیه قرار گرفت. طی دو دهه اخیر، ترکیه با استفاده از روابط فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی تلاش گسترده‌ای را برای نهادینه کردن قدرت خود در این منطقه آغاز کرده است. پرسش نویسندگان مقاله این است که نخبگان سیاسی ترکیه چگونه به تحکیم قدرت نمادین در آسیای مرکزی موفق شده‌اند؟ به‌منظور پاسخ به این پرسش از نظریه پیر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، درباره زبان و قدرت نمادین بهره می‌گیریم و چهارچوب نظری مقاله را بر این اساس استوار می‌کنیم. فرضیه مقاله این است که نخبگان سیاسی ترکیه با بهره‌گیری از سرمایه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، و نمادین با ارائه چهره‌ای نمادین از قدرت به افزایش حوزه نفوذ خود در میدان سیاسی آسیای مرکزی مبادرت کردند. از این رو، شناخت ماهیت قدرت نمادین و به‌کارگیری آن در سیاست خارجی ترکیه از سال ۲۰۰۲ میلادی در آسیای مرکزی هدف اصلی مقاله حاضر است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ترکیه با اتکا بر سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و نمادین درصدد گسترش حوزه نفوذ خود در منطقه است. در این مقاله از روش تحقیق کیفی استفاده شده و شیوه گردآوری اطلاعات اسنادی (کتابخانه‌ای) است.

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت، رشت، ایران (نویسنده مسئول)، ostovar@iaurasht.ac.ir

** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت، رشت، ایران.

*** دکترای روابط بین‌الملل، مربی آموزشی دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۴

کلیدواژه‌ها: نمادها، قدرت نمادین، نخبگان سیاسی، ترکیه، آسیای مرکزی.

۱. مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظام دوقطبی، تحولات نوینی در نظام بین‌الملل رخ داد و مجموعه‌ای جدید از بازیگران نوظهور را به میدان سیاسی بین‌المللی وارد کرد. ترکیه یکی از این بازیگران جدید بود که روند قدرت‌مند شدن آن طی دو دهه اخیر توجه بسیاری از تحلیل‌گران بین‌المللی را به خود جلب کرده است. رشد مداوم اقتصادی در اوج بحران‌های اقتصادی اروپا، افزایش اعتبار بین‌المللی، تقویت رقابت‌های انتخاباتی، و تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای از مهم‌ترین علل علاقه‌مندی پژوهش‌گران سیاست بین‌الملل به ترکیه جدید بوده است.

آسیای مرکزی از مهم‌ترین مناطقی است که ترکیه طی دو دهه اخیر با طراحی سیاست خارجی جدید خود به دنبال توسعه روابط همه‌جانبه فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی با آن است. به لحاظ تاریخی و جغرافیایی، پنج جمهوری ترک‌زبان و مسلمان آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، و قرقیزستان در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز پیوندی تاریخی با ترکیه دارند. زبان مشترک، آیین‌ها و رسوم مشترک، و نیاز اقتصادی منطقه به جذب سرمایه‌گذاری خارجی سبب شد که اهمیت روابط ترکیه با این کشورها ابعادی نمادین به خود بگیرد. با به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲ در میدان سیاسی ترکیه، سیاست داخلی و خارجی این کشور به تدریج تغییر کرد. محوریت اوراسیا در مبانی فکری دولت مردان جدید تأثیرات عمیقی در سیاست خارجی ترکیه گذاشت. ترکیه با تمرکز بر ابعاد نمادین قدرت و تضعیف دخالت نظامیان در سیاست تلاش کرد تا تسلط خود را در داخل و کشورهای آسیای مرکزی تثبیت کند. پرسش نویسندگان مقاله این است که نخبگان سیاسی ترکیه چگونه توانسته‌اند قدرت نمادین خود بر آسیای مرکزی را تحکیم کنند؟ پاسخ به این پرسش با فرضیه مقاله این است که نخبگان سیاسی ترکیه با بهره‌گیری از سرمایه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، و نمادین با ارائه چهره‌ای نمادین از قدرت حوزه نفوذ خود در میدان سیاسی آسیای مرکزی را افزایش دادند.

از این رو، شناخت ماهیت این قدرت و به کارگیری آن در سیاست خارجی ترکیه از سال ۲۰۰۲ به بعد بسیار حائز اهمیت است. بر این مبنا، با اتکا بر چهارچوب نظری پیر بوردیو (Pierre Bourdieu) درباره هابیتوس (منش یا ساختمان ذهنی) و نقش چهار سرمایه فرهنگی،

اجتماعی، اقتصادی، و نمادین بازیگران سیاسی در میدان‌های سیاسی و شکل‌گیری قدرت نمادین تلاش می‌کنیم بر کاربست آن از سوی ترکیه در منطقه آسیای مرکزی متمرکز شویم و از این رهگذر فرضیه مقاله را بررسی کنیم.

۱.۱ روش پژوهش

روش تحقیق این مقاله کیفی و شیوه گردآوری اطلاعات اسنادی (کتاب‌خانه‌ای) است. بنابراین تلاش کردیم که با جمع‌آوری و تحلیل اسناد و مدارک مربوط به روابط ترکیه و آسیای مرکزی، فرضیه خود را ثابت کنیم. از آن‌جاکه بحث و بررسی نمادها و قدرت نمادین در چهارچوب مکتب تعامل‌گرایی نمادین (symbolic interactionism) از جامعه‌شناسی نشئت می‌گیرد، در اجرای این پژوهش در حوزه روابط بین‌الملل با اتکا بر روش تحلیل کیفی سعی کردیم نمادهای تأثیرگذار سیاست خارجی ترکیه در آسیای مرکزی، برنامه‌ها، و سیاست‌های رسمی و تدوین‌شده را واکاوی کنیم.

۲.۱ پیشینه پژوهش

پژوهش‌های روابط خارجی ترکیه و آسیای مرکزی از دو منظر تأثیرگذاری ترکیه در این منطقه را بررسی کرده‌اند. از یک‌سو، بخشی از این پژوهش‌ها با تمرکز بر عوامل مادی به جایگاه اقتصادی و استراتژیک ترکیه در آسیای مرکزی اشاره کرده‌اند. مطالعات (Sheel K. Asopa (2008 و Bulent Aras (2001 نیاز ترکیه به منابع انرژی و اقتصادی آسیای مرکزی و تغییر کارکرد دولت ترکیه در سیاست بین‌الملل را بررسی می‌کنند. زیبایی‌شناسی برژینسکی در کتاب چشم‌انداز/استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی (۱۳۹۲)، ضمن بررسی احتمال افول قدرت آمریکا در آینده، نقش مناطق ژئوپلیتیک اوراسیا و بی‌ثباتی کشورهای اوراسیا در آینده را به بحث می‌گذارد. احمد داود اوغلو در عمق راه‌بردی: موقعیت ترکیه در صحنه بین‌المللی (۱۳۹۱) استراتژی‌های آینده ترکیه و حزب عدالت و توسعه در مناطق گوناگون را ترسیم کرده است و به آسیای مرکزی، در جایگاه منطقه‌ای استراتژیک در سیاست خارجی و اقتصادی ترکیه، توجه می‌کند. درمقابل عباسقلی عسگریان در بررسی تحلیلی چالش‌های روند منطقه‌ای‌سازی آسیای مرکزی (۱۳۹۴)، به عوامل و موانع سیاسی، امنیتی، اقتصادی، و فرهنگی درون‌منطقه‌ای و دخالت بازیگران فرامنطقه‌ای در ناکامی منطقه‌گرایی بازیگران سیاسی در آسیای مرکزی اشاره می‌کند.

از سوی دیگر، نقطه عزیمت پاره‌ای دیگر از این پژوهش‌ها بر تأثیر عوامل غیرمادی فرهنگی، زبانی، و ایدئولوژیکی ترکیه در آسیای مرکزی متمرکز شده است. امیلیان کوالسکی در سلسله‌مقالاتی (۱۳۹۵) درباره وضعیت روابط ترکیه و آسیای مرکزی از منظر تعاملات هویتی، زبانی، و اقتصادی در منطقه بحث می‌کند. هلن رز ایباو در کتاب جنبش مدنی گولن (۱۳۹۵) ابعاد جنبش فتح‌الله گلن در تأسیس جامعه دینی و نوگرای ترکیه را توصیف و با تحلیلی جامعه‌شناختی جامعه ترکیه را واکاوی می‌کند. مهناز گودرزی و فرشته معبودی‌نژاد در مقاله قدرت نرم در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی (۱۳۹۵) و حمید احمدی در ترکیه، پان‌ترکیسم و آسیای مرکزی (۱۳۸۸)، نیز با طرح ایده‌های فرهنگی، هویتی، و ایدئولوژیک‌ساز به سیاست‌ورزی حزب عدالت و توسعه و قدرت نرم ترکیه بر آسیای مرکزی متمرکز شده‌اند.

همه نویسندگان این آثار تلاش کرده‌اند قدرت هژمونیک ترکیه را با تمرکز بر ابعاد سلطه اقتصادی و ایدئولوژیک آن بر آسیای مرکزی موردتوجه قرار دهند. اما هیچ‌یک به نقش نمادها و قدرت نمادین در روابط خارجی ترکیه و آسیای مرکزی توجه نکرده‌اند. مسئله‌ای که طی دو دهه اخیر به عاملی ماندگار در اذهان ملت‌ها در ایجاد و پذیرش سلطه نمادین در روابط خارجی دولت‌ها تبدیل شده است. این پژوهش می‌کوشد این ابعاد مغفول را با بررسی نقش قدرت نمادین در روابط خارجی ترکیه و آسیای مرکزی واکاوی کند؛ موضوعی که در مطالعات پیشین به آن توجه نشده است. بررسی ابعاد نمادین قدرت ترکیه در آسیای مرکزی از نوآوری‌های این پژوهش است.

۳.۱ چهارچوب نظری

۱.۳.۱ نماد (symbol)

غریب‌ترین و عجیب‌ترین اسطوره‌ها بیان‌گر نیاز بشر به وجه فردی یا اجتماعی حیات است که طی تاریخ در قالب «نماد» خود را نشان می‌دهد. امیل دورکیم با عنوان «توتم» از این‌گونه نشان‌ها برای توصیف انسان از خود یاد می‌کند (دورکیم ۱۳۸۶: ۱۵۷) و بعضی دیگر مفهوم نماد را برای بیان جلوه‌های معنادار زندگی بشر به کار می‌برند. انسان‌ها با کاربرد نمادها مانند زبان درباره گذشته و پیش‌بینی آینده تأمل می‌کنند. نمادها با درهم‌شکستن مرزهای زمانی و مکانی سبب پیوند انسان‌ها می‌شود و جهان را از منظر دیگران می‌نگرد (ریتزر ۱۳۸۶: ۳۱۶).

نگاهی اجمالی به جهان امروز ما را با جهانی سرشار از نمادهایی مواجه می‌کند که ساختارهای به‌ظاهر عقلانی را در قالب نمادین برای انسان‌ها معنی می‌کند. اندیشهٔ نمادسازی با تکیه بر رسانه‌های دیداری و شنیداری به‌سرعت در حال توسعه است. چهره‌های بازیگران، فوتبالیست‌ها، سیاست‌مداران، و غیره از سوی بنگاه‌های تبلیغاتی و شبکه‌های تصویری با هاله‌ای از تقدس و نمادین برای جامعه بازنمایی می‌شود. این مسئله جامعه‌شناسان را با این موضوع مواجه کرده است که عموماً انسان‌ها اسیر ایماژهای خودساخته‌اند و در دنیای ایماژینر زندگی می‌کنند.

وابستگی به نمادها، آیین‌ها، و نشان‌ها نمونه‌ای از زندگی در دنیای ایماژینر است. بنابراین آرام‌ها، پرچم‌ها، توت‌ها، یونیفرم‌ها، آرایش و مدل موها، نام‌ها و القاب، مُد و لباس، آداب معاشرت، تغذیه، فاصله‌ها، مذهب، و بسیاری دیگر از این موارد نمادهای خودساخته بشر برای استمرار زندگی اجتماعی در جهان امروز است.

نتیجه این که نمادها سازندهٔ جامعه‌اند و به‌تعبیر یونگ شکل‌گیری و تولد آرام نمادها به توسعهٔ اندیشه‌ها و رفتارهای فرهنگی در جوامع کمک می‌کند. برای نمونه، در زندگی قبیله‌ای اشیای بت‌گونه تقدس دارند، سپس با توت‌ها به مرحلهٔ پیشرفته‌تری از شکل‌گیری نمادها می‌رسیم. توت‌ها به اندیشهٔ جامعهٔ سازمان‌یافتهٔ بشر اشاره دارد. نتیجه آن‌که جامعه در عمل نمایش و تحقق کامل نمادهایش را شروع می‌کند، بنابراین نمادها عوامل سازندهٔ جوامع‌اند. به‌طور کلی، نمادپردازی به توسعهٔ فرهنگی جوامع و خودآگاهی بشریت کمکی انکارناپذیر کرده است (اوداینیک ۱۳۷۹: ۲۱-۲۳).

بر همین اساس، توجه به امر نمادین و ایجاد سلطهٔ نمادی درکنار سلطهٔ فیزیکی اهمیت بسیاری دارد و دولت‌ها درکنار ابزارهای سخت قدرت درصددند که ابزارهای نرم قدرت را به‌منظور تداوم سلطه و مشروعیت بر ملت‌ها به‌کار گیرند. قدرت‌های بزرگ در تلاش برای تسلط بر ملت‌ها از نمادها بهرهٔ فراوان می‌برند. بهره‌گیری از هنر هم‌چون موسیقی، ادبیات، تئاتر، و سینما درکنار تولید دانش و تکنولوژی به ابزارهای سلطهٔ نمادین این دولت‌ها در جهان حاضر تبدیل شده است. بنابراین در دوران مدرن سلطهٔ نمادین به وجه اصلی اعمال قدرت تبدیل شده است و دولت‌ها از این طریق حوزهٔ نفوذ خود را گسترش می‌دهند.

۲.۳.۱ قدرت نمادین (symbolic power)

مفهوم قدرت از دیرباز مورد توجه نویسندگان و محققان روابط بین‌الملل بوده است. در قرون وسطی منبع قدرت از خدا ناشی می‌شد و اتباع با اطاعت از رهبران این جهانی از

خداوند اطاعت می‌کردند. در معنای سنتی، قدرت به کارگیری زور و اعمال سلطه فیزیکی درک می‌شد و در دوران جدید قدرت را برحسب درک آن تمییز می‌دهند و جزوی از منش انسان‌هاست که در ارتباط آن‌ها با دیگران اعمال می‌شود و با سلطه و اعمال سلطه پیوند دارد (های ۱۳۸۵: ۲۷۸).

بر این مبنا، جهان غرب در قرن بیست و یکم با تکیه بر این قدرت نرم در فرهنگ غربی را مشروع کرده و از آن فرهنگی جهانی ساخته است. امروزه غرب با رسانه، مد، مک‌دونالد و هالیوود، و دموکراسی سرمایه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی لازم برای همه کشورها را تأمین می‌کند و با تحت‌تأثیر قرار دادن سبک زندگی، انتظارات سیاسی و اجتماعی جدیدی را در کشورهای در حال توسعه ایجاد می‌کند. بنابراین از منظر جامعه‌شناسی سیاسی کارکرد قدرت از منازعات سیاسی و اجتماعی درون جامعه نشئت می‌گیرد و موضوع سلطه نمادین را در کانون توجه قرار می‌دهد.

طی چند دهه اخیر ماهیت قدرت تحولاتی بنیادین یافته و ابعاد فرارمطامی پیدا کرده است. پس از جنگ سرد تئوری‌های سخت‌افزاری قدرت به تئوری‌های نرم و نمادین تغییر یافت. در ابتدای دهه ۱۹۹۰، جوزف نای (Joseph Nye) از قدرت نرم سخن گفت و پیر بردیو از قدرت نمادین. در متون سیاست خارجی بیش‌ترین مباحث به قدرت نرم و تأثیرات آن در روابط کشورها اختصاص دارد و کم‌تر به کاربست قدرت نمادین در سیاست خارجی کشورها توجه شده است. مفهوم قدرت نمادین به‌طور اخص به پیر بردیو متعلق است. وی با بهره‌گیری از داده‌های قوم‌نگارانه نشان می‌دهد که قدرت امری انعطاف‌پذیر است و براساس ساختارهای متفاوت هر جامعه کاربردی منحصر به فرد دارد. از نظر پیر بردیو، قدرت دولت به قدرت فیزیکی منحصر نیست و دولت گروهی است که در سرزمین معینی انحصار خشونت سمبولیک را به خود منحصر می‌داند. از نظر وی، عرصه نمادین این نظم را مشروع می‌کند و این به معنای هم‌سوسازی ساختارهای ذهنی با ساختارهای اجتماعی است. از نظر وی، قدرت نمادین قدرتی است که با بیان نحوه دیدن و باور کردن جهان هستی را شکل می‌دهد و نحوه کنش در جهان نیز از این طریق تنظیم می‌شود و این قدرتی است که معادل و حتی بیش‌تر از قدرت فیزیکی اهمیت دارد.

از نگاه پیر بردیو، ارتباطات مشروع به‌طور دائمی ارتباطات قدرت نمادین اندیشه‌هاست که میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان آن اندیشه در جریان است و هر تبادل زبان‌شناختی بالقوه شامل نقشی از قدرت است. بنابراین قدرت نمادین در سراسر جهان در قالب ایفای نقش و عملکرد در مشروعیت کلمات و به‌کاربرندگان آن قدرت جلوه

می‌یابد (Bourdieu and Wacquant 1992: 142-148). بوردیو میدان را صحنه نبرد در نظر می‌گیرد و معتقد است که میدان بازاری رقابتی است که در آن انواع سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و نمادین جریان دارد و میدان قدرت و سیاست و سلسله‌مراتب قدرت مهم‌ترین میدان تعیین‌کننده ساختار همه میدان‌هاست. وی در تحلیل میدان‌ها سه مرحله را مطرح می‌کند. در نخستین مرحله، که شناخت رابطه میدان‌های دیگر با میدان سیاسی است، تلاش می‌شود برتری میدان قدرت منعکس شود. دومین مرحله ترسیم ساختار عینی روابط میان جایگاه‌های درون میدان است. در مرحله سوم، می‌بایست ماهیت ساختمان ذهنی عواملی که انواع جایگاه‌های درون میدان را اشغال می‌کنند مشخص کرد. قدرت و جایگاه این عوامل درون میدان به سرمایه‌ای بستگی دارد که این عوامل در اختیار دارند (ریترز ۱۳۸۶: ۷۲۲).

بنابراین بوردیو با تأکید بر هابیتوس (منش یا ساختمان ذهنی) و معرفی چهار سرمایه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و نمادین بر اهمیت بازیگران در میدان‌های سیاسی و شکل‌گیری قدرت نمادین تأکید می‌کند.

– **هابیتوس (ساختمان ذهنی):** فرهنگ فردی و ساخت‌پذیر افراد در بستر تاریخی است که میدان قدرت را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. رفتارهای برآمده از خصلت به‌مرور ساخت‌پذیر می‌شوند و در نهایت خاصیت ساخت‌بخشی می‌یابند. بنابراین عملکرد بازیگران سیاسی داخلی و بین‌المللی حاصل خصلت‌ها از یک سو و الزامات ساختارها و میدان‌های سیاسی و اجتماعی از سوی دیگر است.

– **سرمایه فرهنگی:** دانش مشروعی است که به مالکان این سرمایه در مناسبات اجتماعی و سیاسی تمایزی بی‌بدیل می‌بخشد.

– **سرمایه اقتصادی:** به مجموعه‌ای از دارایی افراد اطلاق می‌شود که کنش‌گر با اتکا به این سرمایه از امکان مالی بالایی در جهت ساخت‌بخشی در جامعه برخوردار می‌شود.

– **سرمایه اجتماعی:** روابط اجتماعی ارزش‌مند و قدرت‌آفرین بازیگران است (نقیب‌زاده و استوار ۱۳۹۱: ۲۸۳-۲۸۵).

– **سرمایه نمادین:** منزلت و جایگاه نمادینی است که بازیگران در اختیار دارند. «اشغال‌کنندگان جایگاه‌های درون میدان‌ها به صورت فردی یا جمعی به دنبال حفاظت از موقعیت‌ها و جایگاه‌هایشان هستند» (Bourdieu and Wacquant 1992: 101). از آن‌جاکه بخش زیادی از سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر نخبگان سیاسی حاکم است، براساس روش شناختی بوردیو، شناخت ساختمان ذهنی، باورها، و عملکرد آنان اجتناب‌ناپذیر است.

بنابراین به‌منظور شناخت کارکرد قدرت نمادین به فهم ذهنیت نخبگان سیاسی ترکیه نیازمندیم. نخبگانی که با بهره‌گیری از سرمایه‌های زبانی، تاریخی، و اقتصادی و ارائه چهره‌ای نمادین از قدرت ترکیه به افزایش حوزه نفوذ این کشور در میدان سیاسی آسیای مرکزی مبادرت کردند.

۴.۱ ساختمان ذهنی نخبگان سیاسی

نخبگان مهم‌ترین و اصلی‌ترین نیروهای اجتماعی هر جامعه‌اند که توان تغییر اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی و پیشرفت جامعه را دارند. از این میان، نخبگان سیاسی مهم‌ترین گروه‌اند که در تعیین مسیر توسعه اقتصادی و اجتماعی بسیاری از کشورها تأثیرگذارند (باتامور ۱۳۹۲: ۱۲۰). از آن‌جاکه مسئله اصلی این مقاله چگونگی شکل‌گیری ترکیه نوین و تأثیرگذاری آن در آسیای مرکزی است، مفهوم نخبگان سیاسی موردتوجه قرار گرفته است. بنابراین شناخت ساختمان ذهنی (هابیتوس) نخبگان سیاسی مهم‌تر از نهادهای سیاسی و ساختارهای رسمی این کشورها در فرایند توسعه است.

سیاست داخلی و خارجی ترکیه نیز بیرون از دایره ذهنیت نخبگان سیاسی آن کشور نیست. تا زمانی که دگرگونی‌های هویت و منفعت در ترکیه درک نشود، نقش این کشور در آسیای مرکزی و دیگر نقاط دنیا فهم‌شدنی نخواهد بود. رویدادهای بیرونی و دگردیسی ذاتی سیاست‌ورزی نخبگان در شکل‌گیری این هویت تأثیرگذار بوده است. هویت ملی ترکیه تحت تأثیر سه لایه فرهنگی دین، قومیت، و فراملیت اسلامی، ترکی، و اروپایی بوده است. بر همین مبنا، ترکیه از دین، زبان، و سایر عناصر فرهنگی به‌منظور کسب منافع خود در مناطق بیرونی بهره می‌گیرد (هاکان یاووز ۱۳۹۱: ۳۳۲). سیاست‌ورزی نخبگان سیاسی ترکیه در یک قرن اخیر تحت تأثیر این هویت ملی حداقل سه دوره تاریخ‌ساز را تجربه کرده است. دوره کمالیست‌ها، اوزال، و اردوغان. در این سه دوره، طبق رویدادهای بیرونی و دگردیسی‌ای که در نخبگان ترکیه پدید آمد، این کشور به یکی از مهم‌ترین بازیگران سیاسی و اقتصادی در سیاست بین‌الملل تبدیل شد. در ادامه، به‌منظور بررسی ذهنیت نخبگان سیاسی، صرفاً دوره تسلط حزب عدالت و توسعه با محوریت رجب طیب اردوغان را بررسی می‌کنیم.

اصلاحات اقتصادی دوره تورگوت اوزال بعد از دهه ۱۹۸۰، زمینه را برای قدرت‌یابی بخش خصوصی و حاشیه‌نشینی نسبی پاره‌ای از نخبگان سیاسی دولت‌گرا فراهم کرد. وی

تمام موانع خصوصی سازی ترکیه را برطرف و زمینه رشد سرمایه داری جدید را فراهم کرد. در دوره اوزال دیوان سالاران نظامی و غیر نظامی دچار زوال شدند و به واسطه خلق فرصت های جدید اقتصادی، سیاسی، و ارتباطی، ساختار طبقاتی و پیوندهای سیاسی سکولار را در ترکیه نهادینه کردند (همان: ۴۴). اوزال تلاش کرد با صورت بندی ساختار جدید دولت منطبق با موقعیت بین المللی، از یک سو جریانات ملی گرایی را از طریق ایجاد هماهنگی میان غرب گرایی و سنت گرایی در ترکیه کنترل و از سوی دیگر راهبرد تطبیق با اروپا و آمریکا را تثبیت کند. در واقع تلاش های وی بستر لازم برای پیوستگی تاریخی ترکیه در میان جریانات سیاسی را ایجاد کرد و خط نوعثمانی گرایی وی درون خود جنبش های عثمانی گرایی، اسلام گرایی، غرب گرایی، و ترک گرایی را تداوم بخشید (داود اوغلو ۱۳۹۱: ۹۴-۹۶).

فروپاشی شوروی فرصت خوبی را در اختیار میراث کمالیست ها و اسلام گرایان ترکیه قرار داد تا ناخودآگاه تاریخی ترکان را در نزدیکی به آسیای مرکزی بیدار کنند. هویت مشترک ترکی را که کمالیست ها بدون پیوند به روابط خارجی تداوم بخشیده بودند اکنون به اولویت مهم سیاست خارجی تبدیل شده بود (کاوالسکی ۱۳۹۵: ۱۶۹). همین سیاست گذاری ها جایگاهی جدید را برای ترکیه در آستانه سال های ۲۰۰۰ به بعد فراهم کرد. در واقع، تلفیق شرق و غرب و تبیین جایگاه ترکیه در جهان غرب نتیجه سیاست های نوعثمانی گرایی تورگوت اوزال بود.

بعد از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲، این حزب از سیاست خارجی به مثابه ابزاری به منظور دوری از اتهام اسلام گرایی افراطی و تحکیم مشروعیت درونی و بیرونی بهره برد. نخبگان سیاسی جدید نخبگان سیاسی کمالیست را رقیب سیاسی خود تلقی می کردند و با درپیش گرفتن سیاستی عمل گرایانه سیاست خارجی ترکیه را هم زمان با نگاه به غرب و منطقه آسیای مرکزی و خاورمیانه مورد ملاحظه قرار دادند.

ترکیب گفتمان های متعدد داخلی نظیر اسلام گرایی، ملی گرایی، و سکولار از سوی نخبگان جدید، جامعه ترکیه را به نقطه تعادل و همزیستی دموکراتیک نزدیک کرد و توجه به نوعثمانی گرایی و عمق استراتژیک ترکیه بیش از همیشه مورد تأکید سیاست گذاران جدید قرار گرفت.

از نظر احمد داود اوغلو، از معماران اصلی سیاست خارجی جدید ترکیه،

ترکیه فقط و فقط در صورتی که بتواند ذخیره غنی تاریخی و امکانات سیاست جغرافیایی و اقتصاد جغرافیایی خود را با نوسازی سیاسی داخلی مؤثر و متناسب پیوند بزند، این امکان را خواهد داشت که موقعیت بین‌المللی خود را در قرن آینده تقویت کند و حوزه‌های تأثیر و نفوذ خود را شکل دهد (داود اوغلو ۱۳۹۱: ۸۹).

رجب طیب اردوغان، رهبر حزب عدالت و توسعه، با استفاده از بسترهای ساخت‌یافته در دولت‌های پیشین، اصلاحات اقتصادی و سیاسی وسیعی را در سیاست خارجی ترکیه بنیاد نهاد. اصلاحات اقتصادی و سیاسی داخل مانند حذف لیر قدیم، کاستن از قدرت نظامیان، اصلاح قانون اساسی، و گسترش روابط تجاری و اقتصادی با اتحادیه اروپا از تحولات جدید در ترکیه خبر می‌داد. ترکیه جدید با رهبری حزب عدالت و توسعه ترکیبی از میراث عثمانی، رسالت اجتماعی، و آرمان کمالیستی اروپایی شدن است. این حزب به آینده‌ای می‌اندیشد که ترکیه را هم‌زمان اروپایی و مسلمان نگاه دارد (هاکان یاوز ۱۳۹۱: ۲۳۰).

ترکیه امروزی با بهره‌گیری از میراث تاریخی و ارائه چهره‌ای نمادین از خود در منطقه و عرصه بین‌الملل و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و توریستی در کنار نظام چندحزبی و پارلمانی موفق شده است به رشد اقتصادی و توسعه متوازن دست یابد (نوریان ۱۳۹۳: ۱۵۱). رشد مثبت اقتصادی، تغییر قانون اساسی، کنار گذاشتن کامل ارتش در سپهر سیاسی، و افزایش اختیارات رئیس‌جمهور میراث بزرگی بود که اردوغان با تلاش و هزینه‌های بسیاری آن را عملی کرد. در نتیجه، ساختمان ذهنی نخبگان سیاسی ترکیه بر مبنای قدرت‌یابی ترکیه در مناطقی نظیر خاورمیانه و آسیای مرکزی و گسترش میدان نفوذ در این مناطق تبیین می‌شود.

۵.۱ سرمایه‌های تأثیرگذار در تحکیم سلطه ترکیه بر آسیای مرکزی

در دوره حاکمیت شوروی بر آسیای مرکزی، ساختار اقتصادی و اجتماعی این منطقه تک‌محصولی و وابسته بود و مناسبات اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی ضعف‌های جدی داشت. در سال‌های پس از استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی از شوروی، اوضاع اقتصادی این کشورها آن‌چنان آشفته بود که نیکلاشیمولیف، اقتصاددان شوروی، معتقد بود که این کشورها بدون کمک‌های بلاعوض اقتصادی دوام نخواهند داشت (شهابی ۱۳۷۱: ۱۲۵). نظام برنامه‌ریزی به‌شدت متمرکز اقتصادی شوروی این کشورها را از نوآوری بازداشته بود و اقتصاد آن‌ها را براساس نظریه مارکسیستی وابستگی به هم متصل کرد و هرکدام از این کشورها در یک زمینه کشاورزی توسعه یافتند و در زمینه توسعه صنعتی وضعیت تأسف‌باری داشتند.

از نظر دیدگاهی کلاسیک، سیاست خارجی ترکیه تحت تأثیر سه متغیر جغرافیا و موقعیت استراتژیک، تاریخ، و اقتصاد است و ترک‌ها به لحاظ منطقه‌ای پُلی میان شرق و غرب یا اسلام و مسیحیت‌اند (گوهری مقدم و مددلو ۱۳۹۵: ۱۳۱). بر این اساس، پس از فروپاشی شوروی، ترکیه با بهره‌گیری از قابلیت‌های بالقوه خود در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی برنامه وسیعی را به منظور نفوذ در کشورهای تازه استقلال یافته به ویژه ترک‌زبان آسیای مرکزی دنبال کرد. ترکیه درصدد بود به کانال اصلی ارتباط این کشورها با غرب تبدیل شود و قدرت نفوذ خود را در این منطقه تثبیت کند. ترکیه بر آن بود که از یک سو با ارائه شیوه حکمرانی دور از بنیادگرایی اسلامی به این کشورها، چهره‌ای نمادین از خود به نمایش بگذارد و از سوی دیگر از کمک‌های غرب بهره‌مند شود. ترکیه از سال ۱۹۹۲ به بعد در تلاش بود که این کشورها از کمک‌های نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل، سازمان همکاری‌های اقتصادی (اکو)، ناتو، و منطقه همکاری اقتصادی دریای سیاه برخوردار شوند و در صورت لزوم آن‌ها را در سازمان‌هایی مانند اکو عضو کند. ترکیه با برگزاری کنگره‌های سالانه رهبران کشورهای تازه استقلال یافته (به جز تاجیکستان) با طرح پیش‌نهادهایی درباره ایجاد «بازار مشترک ترک»، «بازار مشترک المنافع ترکی»، و تأسیس «بانک سرمایه‌گذاری واحد» و «بانک توسعه» برای آسیای مرکزی مسلمان درصدد برآمد زمینه‌های هم‌گرایی اقتصادی این کشورها با خود را فراهم کند (احمدی ۱۳۸۸: ۵).

نقش‌آفرینی اقتصادی در سیاست خارجی ترکیه از سال ۲۰۰۲، با معماری داود اوغلو، بر مبنای برقراری توازن میان شرق و غرب به جای نگاه غرب‌گرایانه استوار شده است. داود اوغلو عنصر انسانی را راه‌بردی‌ترین قدرت ترکیه معرفی می‌کند. وی توسعه راه‌بردی ترکیه را در گرو رابطه مشروعیت میان دولت عمیق با ملت عمیق می‌داند که توان شکل‌گیری قدرت غیرفیزیکی را دارد (داود اوغلو ۱۳۹۱: ۵۱-۵۲). در چهارچوب فکری داود اوغلو، ترکیه با اتکا بر عناصر تاریخی و نوظهور به دنبال کسب نفوذ اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی است. این کشور با همسایه‌های آسیای مرکزی رابطه‌ای تاریخی و فرهنگی دارد و بر مبنای همین پیشینه درصدد گسترش حوزه نفوذ خود در منطقه است. در ادامه براساس چهارچوب نظری مقاله به چهار سرمایه تأثیرگذار در تحکیم سلطه ترکیه بر آسیای مرکزی اشاره می‌کنیم.

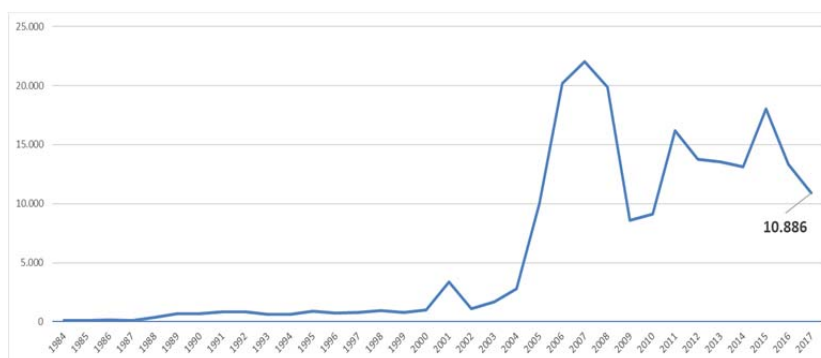
۲. سرمایه اقتصادی ترکیه در آسیای مرکزی

امروزه توجه به ابعاد اقتصادی در روابط خارجی کشورها بیش از روابط امنیتی و سیاسی در سیاست خارجی حائز اهمیت است. از نظر بازیگران جدید سیاسی در ترکیه، تأثیر اقتصاد

در کاهش منازعات و تقویت روابط دوستانه بسیار اهمیت دارد. همانند تورگوت اوزال، اردوغان نیز معتقد بود فرصت‌های جهانی‌شدن و آزادسازی اقتصادی برای ترکیه اهمیت دارد و سبب شکل‌گیری سرمایه‌سبز (بهرهای آناتولی یا همان سرمایه اسلامی) در شهرهایی مانند قونیه و قیصریه و قدرت‌یابی اسلام‌گرایان می‌شود (قهرمانپور ۱۳۸۸: ۱۴۸). در پی تحولات دو دهه گذشته، نیروهای اقتصادی فعالی پدیدار شدند که حاصل تلاش سال‌ها زحمت سیاست‌مداران است.

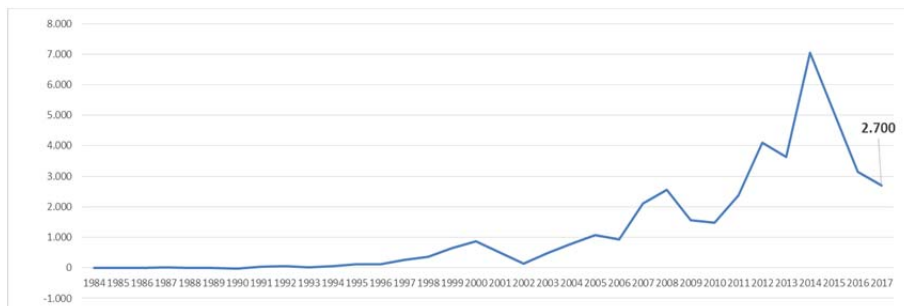
کتاب‌هایی نظیر ژئوپلتیک جدید ترکیه: از بالکان تا غرب چین (Fuller and Lesser 1993) و ترکیه در سیاست خارجی جهانی: قدرت چندمنطقه‌ای در حال ظهور (Rubin and Kirisci 2001) همگی بر جایگاه ترکیه در مرکزیت مناطق مهم استراتژیک (شامل آسیای مرکزی) تأکید دارند و اغلب آن را اهرم حیاتی تأمین منافع غرب می‌دانند (کاوالسکی ۱۳۹۵: ۱۷۲).

طی سال‌های شکوفایی اقتصادی ترکیه، اروپا و آمریکا از این کشور در جایگاه نماد و الگوی توسعه برای دولت‌های آسیای مرکزی یاد می‌کردند. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ترکیه از ۱/۰۸۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۱۰/۸۸۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷ رسیده است. سیاست‌های ترکیه در جذب سرمایه خارجی سبب شده است حجم سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور به‌طور محسوسی افزایش یابد و از ۱۴/۶ میلیارد دلار طی سال‌های ۲۰۰۲-۱۹۸۴ به ۱۹۳/۳ میلیارد دلار طی سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۰۳ برسد (www.ticaret.gov.tr 2018). هم‌چنین GDP ترکیه از ۲۳۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۸۵۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷ رسیده است (World Bank 2018).



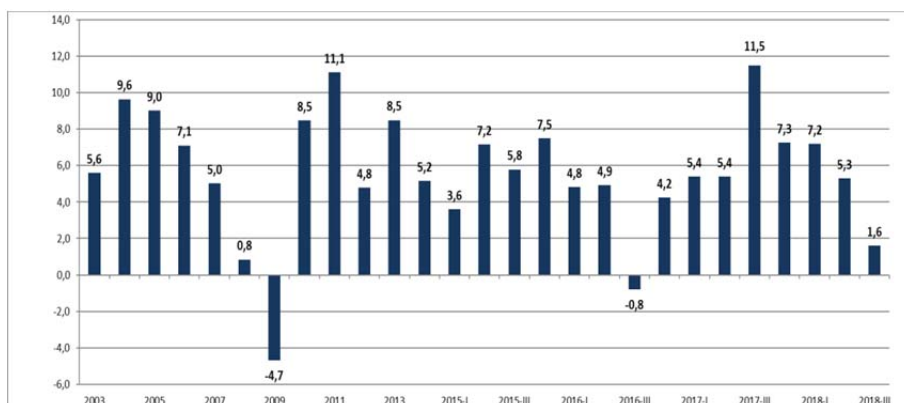
نمودار ۱. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) ترکیه

Source: Ministry of Trade 2018: 40



نمودار ۲. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی شهروندان ترکیه
(Turkish Citizens' Direct Investments Abroad) در خارج از کشور

Source: Ministry of Trade 2018: 41



نمودار ۳. نرخ رشد اقتصادی (economic growth rates) ترکیه (۲۰۱۸-۲۰۰۳)

Source: Ministry of Trade 2018: 9

گرایش‌های بین‌المللی ترکیه خط‌مشی‌های اقتصادی کشور در سیاست خارجی و حرکت به‌سوی اقتصاد بازار را در دهه ۱۹۸۰ شکل داد و بستر حقوقی لازم را برای حضور شرکت‌های خصوصی خارجی در این کشور فراهم کرد. پیوند با غرب و تلاش در جهت عضویت این کشور در اتحادیه اروپا تأمین‌کننده نیازهای اقتصادی و سیاسی ترکیه بود و حتی به گسترش روابط اتحادیه اروپا با کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز انجامید. ترکیه از این طریق هم نیازهای خود را تأمین می‌کرد و هم نقش جهانی‌تری به اتحادیه می‌بخشید. اکنون ترکیه ۱۵۷ نمایندگی بازرگانی خارجی و ۳ نمایندگی دائم خارج از کشور دارد (www.ticaret.gov.tr 2018).

درواقع، آسیای مرکزی فقط برای غرب مهم نبود، بلکه ترکیه نیز در تنظیم اقتصاد سیاست خارجی به آن نیاز داشت. پس از فروپاشی شوروی، این کشور سعی کرد برای حفظ جایگاه خود در ناتو، اهمیت خود را در آسیای مرکزی و قفقاز برای غرب یادآور شود و با توسعه روابط خود با این منطقه، خود را در جایگاه پل ارتباطی روابط ناتو و آسیای مرکزی معرفی کند. در نتیجه، از طریق گسترش روابط اقتصادی در زمینه‌های نفت و گاز و انجام پروژه‌های بزرگی نظیر خطوط لوله انتقال نفت و گاز حوزه دریای خزر از طریق ترکیه به دریای مدیترانه سهم درخورتوجهی در این منطقه به‌دست آورد (صارمی شهاب ۱۳۸۸: ۲۱۱-۲۰۸). از نظر سیاست‌گذاران و نخبگان سیاسی ترکیه، توسعه ترکیه می‌تواند نمادی برای توسعه آسیای مرکزی باشد. هویت و زبان مشترک با چهار کشور ترک‌زبان آسیای مرکزی، دموکراسی اسلامی، سکولار، و اقتصاد بازار بدیل مناسبی برای جانشینی نفوذ شوروی در آسیای مرکزی بود (کاوالسکی ۱۳۹۵: ۱۷۶).

وزارت امور خارجه ترکیه از سال ۲۰۱۵ چهار هدف راهبرد انرژی را برای توسعه کشور موردتوجه قرار داد. براساس این راهبرد، تبدیل ترکیه به مسیر امن عبور خطوط انرژی، گسترش استفاده از انرژی‌های نو، مشارکت در تأمین امنیت انرژی اروپا، و حرکت به‌سوی خودکفایی در تأمین انرژی مدنظر سیاست‌گذاران ترک قرار گرفته است (<http://www.mfa.gov.tr>). پنج کشور حوزه آسیای مرکزی منابع و ذخایر ارزش‌مندی دارند که علاقه‌مندی ترکیه را به‌منظور نزدیکی بیش‌تر با آن‌ها برمی‌انگیزد. قزاقستان، ترکمنستان، و ازبکستان ذخایر طبیعی هیدروکربنی و آهن و قرقیزستان و تاجیکستان منابع هیدروژنی دارند. موقعیت جغرافیایی تاجیکستان و قرقیزستان نیز به‌گونه‌ای است که امکان کنترل جریان آب رودخانه‌های آسیای مرکزی یعنی آمودریا و سیردریا را در اختیار دارند و علاوه‌بر جاذبه‌های توریستی در هر دو کشور، قرقیزستان ذخایر طلا و تاجیکستان سنگ‌های گران‌قیمت دارد (عسگریان ۱۳۹۴: ۱۵۹-۱۶۰). قرقیزستان و تاجیکستان منابع عمده گاز و نفت ندارند، اما منابع سرشار آب دارند و حدود ۶۰ درصد آب آسیای مرکزی در تاجیکستان قرار دارد که با سرمایه‌گذاری لازم می‌توان از آن برق تولید کرد (متقی دستنایی ۱۳۹۵: ۶۶). بر مبنای آمار، حجم واردات ترکیه از قزاقستان در سال ۲۰۱۲ حدود ۳/۳ میلیارد دلار بوده است که عمدتاً نفت و گاز را شامل می‌شد (<https://www.economy.gov.tr>). هم‌چنین شرکت‌های ترکیه‌ای در سال ۲۰۱۴ طرح‌های سرمایه‌گذاری به ارزش ۱/۹ میلیارد دلار را در این کشور انجام داده‌اند و در سال ۲۰۱۵ این سرمایه‌گذاری را به ۲/۰۵ میلیارد دلار رسانده‌اند. حجم تجارت ترکیه با ازبکستان در سال ۲۰۱۵ به ۱/۲

میلیارد دلار رسید و حدود ۵۱۹ شرکت ترکی در این کشور فعال‌اند. شرکت‌ها و دفاتر اقتصادی ترکیه در زمینه‌های نساجی، مواد غذایی، داروسازی، ساخت‌وساز، و مدیریت هتل در این کشور فعالیت می‌کنند. ترکیه هفدهمین کشور سرمایه‌گذار قزاقستان با ایجاد پانزده‌هزار فرصت شغلی شناخته می‌شود. تأسیس شورای تجارت جهانی ترکیه (World Turkish Business Council/ DTIK) در سال ۲۰۰۸ به منظور هماهنگی‌های تجاری مشترک با کشورهای دیگر از دیگر اقدامات در جهت افزایش سرمایه اقتصادی ترکیه در آسیای مرکزی است. آذربایجان، قرقیزستان، و قزاقستان در سال ۲۰۱۱ در آنکارا به عضویت این شورا درآمدند (گودرزی و معبودی‌نژاد ۱۳۹۵: ۱۴۴-۱۴۶).

باتوجه به این که کشورهای منطقه آسیای مرکزی محدوده‌ای قفل شده در خشکی‌های بزرگ آسیا و اروپاست، این کشورها به کشورهایی مانند ایران و ترکیه نیاز مبرمی دارند تا ارتباطات و تجارت آزاد خود را توسعه دهند. به سبب تنش‌ها و تقابل‌های ایالات متحده آمریکا و ایران، مسیر ایران در جایگاه یکی از بهترین و به صرفه‌ترین مسیرهای دسترسی به بازارهای جهانی در حاشیه قرار گرفته و ترکیه جانشین ایران شده است (متمقی دستنابی ۱۳۹۵: ۶۸-۶۹). با احداث خط لوله انتقال نفت و گاز این منطقه از مسیر ترکیه، بیش‌ترین بهره نصیب ترکیه شده و موقعیت آن را در آسیای مرکزی تثبیت کرده است.

ترکیه با استفاده از موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک خود و نقش آفرینی در انتقال انرژی به سایر نقاط دنیا، جایگاهی ممتاز و نمادین در روابط بین‌الملل پیدا کرده است و از این طریق هم نیازهای انرژی داخلی خود را تأمین می‌کند و هم کانون انتقال انرژی به اروپا شده است. در عمل نیز تجارت و توسعه از گرایش‌های دولت اردوغان در بازسازی و گسترش مناسبات با کشورهای همسایه و آسیای مرکزی است و این شیوه به منزله الگوی توسعه‌گرایانه ترکیه ابعادی نمادین برای دولت‌های آسیای مرکزی پیدا کرد و این دولت‌ها در ابتدای شکل‌گیری تاحدود زیادی از سرمایه اقتصادی ساخت‌یافته و روبه‌رشد ترکیه الهام گرفتند.

۱.۲ سرمایه فرهنگی ترکیه در آسیای مرکزی

پس از استقلال کشورهای آسیای مرکزی، ترکیه با استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای و کانال‌های متعدد تلویزیونی، روزنامه‌ها، و شبکه‌های اجتماعی تلاش‌های وسیعی را برای وحدت زبانی، آیینی، و خطی آغاز کرد. ترکیه با تأسیس مدارس و دانشگاه‌های جدید در این کشورها به دنبال جذب جوانان و دانشجویان آن‌ها، به منظور ساخت‌پذیری نسل آینده،

برنامه‌های بنیادینی را دنبال می‌کند. به‌ویژه آن‌که چهار جمهوری از میان پنج جمهوری آسیای مرکزی ترک‌زبان‌اند. از مهم‌ترین اقدامات فرهنگی ترکیه در این جمهوری‌ها اقدام در جهت تبدیل حروف روسی به لاتین است. برخی از این کشورها نظیر ترکمنستان، آذربایجان، ازبکستان، و قزاقستان همانند ترکیه حروف لاتین را به‌جای حروف روسی به‌کار بردند. ترکیه از طریق نهادهای آموزشی دولتی اقدامات وسیعی را در نگارش تاریخ مشترک برای این کشورها تدارک دید تا سرمایه فرهنگی لازم را برای سلطه‌ای نمادین در آسیای مرکزی فراهم کند (احمدی ۱۳۸۸: ۶).

ترکیه با ساخت سریال‌های تأثیرگذار تاریخی و انتقال فرهنگ ترکی و عثمانی‌گرایی در چند سال اخیر، فضای فرهنگی و رسانه‌ای این جمهوری‌ها را تحت‌تأثیر الگوهای فرهنگی خود قرار داده است. در تاجیکستان با سرمایه‌گذاری سفارت ترکیه تأسیس مرکزی به نام «هم‌صدا» را شاهدیم که با امکاناتی فنی مجهز به استودیویی برای دوبله فیلم‌ها و سریال‌های ترکی است تا سرمایه‌های فرهنگی تاجیکستان را تحت‌تأثیر نمادهای موردنظر خود قرار دهد. ترکیه تا پیش از ظهور اسلام‌گرایان ترک در دولت، برای پشتیبانی از فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی در منطقه به فاصله یک سال پس از استقلال کشورهای منطقه آسیای مرکزی، در سال ۱۹۹۲ با همکاری وزارت خارجه خود مؤسسه «تیکا» را به‌منظور کمک در زمینه‌های اقتصادی، فنی، فرهنگی، و آموزشی به کشورهای ترک‌زبان تأسیس کرد. چاپ کتاب‌های متنوع درباره زبان و ادبیات ترکی و انتشار نشریه‌های پژوهشی و هفته‌نامه‌ها به دو زبان ترکی و انگلیسی از جمله فعالیت‌های فرهنگی این مؤسسه است (محمدی ۱۳۹۱).

با همه برنامه‌هایی که ترکیه در گسترش زبان و فرهنگ ترکی در این منطقه در پیش گرفت، پس از مدتی ازبکستان و ترکمنستان به‌جای پان‌ترکیسم بر ناسیونالیسم ازبکی، ترکمنی، قزاق، و قرقیز تأکید کردند و حتی با زبان و تغییر خط و تاریخ‌نویسی ترکیه برای جهان ترک رویه‌ای مخالف در پیش گرفتند. علاوه بر آن، کشورهای آسیای مرکزی درباره این‌که ترکیه راه ارتباط آن‌ها با غرب باشد روی خوش نشان ندادند و مستقیم با غرب (آمریکا و اروپا) و اسرائیل ارتباط برقرار کردند (احمدی ۱۳۸۸: ۱۱-۱۳). درواقع، دولت جدید ترکیه به رهبری اردوغان با نگاهی ابزاری بر پیوندهای فرهنگی و زبانی خود با دولت‌های آسیای مرکزی تلاش کرد با توجه بیش‌تر به ارزش‌های دموکراتیک و پارلمانی، اقتصاد بازار، و سکولاریسم منافع اقتصادی و سیاسی خود را تأمین کند (Aras 2009: 67). بر همین اساس، می‌توان گفت که رهبران آسیای مرکزی پس از استقلال از شوروی همواره

درباره هویت و حاکمیت خود در مقابل هویت‌های رقیب نگران بودند و به اقدامات فرهنگی ترکیه در یک‌پارچه‌سازی هویت ملی و فرهنگی روی خوش نشان ندادند.

۲.۲ سرمایه اجتماعی ترکیه در آسیای مرکزی

از دیگر اقدامات ترکیه و کشورهای ترک‌زبان منطقه تأسیس «کنگره دوستی، برادری و همکاری کشورهای ترکی و اجتماعات ترک» (Friendship, Brotherhood and Cooperation Congress of Turkish States and Turkish Communities) در سال ۱۹۹۳ بود. در نخستین اجلاس، که سران همه کشورهای ترک‌زبان منطقه و رهبران احزاب سیاسی ترکیه حضور داشتند، بر سرمایه اجتماعی وحدت و هویت مشترک ترکی تأکید شد. به‌منظور گسترش سرمایه اجتماعی ترکیه در آسیای مرکزی، اردوغان در اجلاس سال ۲۰۰۷ در باکو خواستار تشکیل اتحادیه کشورهای ترک‌زبان به‌منزله ابزار نخست هماهنگی در سیاست خارجی آن‌ها شد. در سال ۲۰۰۸ نیز در مجمع بین‌پارلمانی کشورهای ترک‌زبان در استانبول با حضور رؤسای پارلمان‌های آذربایجان، قرقیزستان، قزاقستان، و ترکیه بر اتحاد و پیشرفت منطقه‌ای تأکید شد (احمدی ۱۳۸۸: ۷-۸).

تأکید بر تأثیرگذاری ترکیه، به‌منزله قدرتی منطقه‌ای، از سرمایه‌های اجتماعی ترکیه است. این کشور در دوران حاکمیت کمالیست‌ها همواره خود را قدرتی غربی تصور می‌کرد و به خاورمیانه و آسیای مرکزی توجهی نداشت. از دهه ۱۹۹۰ این رویکرد تغییر کرد و اولویت سیاست خارجی‌اش را بر تقویت قدرت منطقه‌ای بنا نهاد. ترکیه طی یک دهه گذشته در همه مسائل منطقه‌ای اظهارنظر کرده و با بازیگری فعال درصدد تبدیل‌شدن به ابرقدرت منطقه‌ای و قدرتی جهانی در سیاست بین‌الملل است (ساعی و محمدزاده ۱۳۹۲: ۴۹-۵۰). در سال ۲۰۱۰ وزارت دیپلماسی اجتماعی (Ministry of Social Diplomacy Turkey) ترکیه زیرنظر نخست‌وزیر راه‌اندازی شد. این وزارت‌خانه از مراکز مهم گسترش قدرت نمادین ترکیه است. تمرکز بر کمک‌های انسان‌دوستانه به دیگر کشورها و فراهم‌کردن آموزش کم‌توانان از اهداف این وزارت‌خانه در کشورهای هدف است. در سال ۲۰۱۱-۲۰۱۲ کمک به توسعه آموزش افراد سال‌مند قزاقستان و راه‌اندازی مدارس، وسایل، و تجهیزات کمک‌آموزشی برای نابینایان موردتوجه این مرکز قرار گرفت. دیپلماسی اجتماعی ترکیه با محوریت تعدادی سازمان خدمات‌رسان در زمینه‌های آموزش کارشناسان، تأمین وسایل کمک آموزشی مدارس، بیمارستان‌ها، و کمک‌های اجتماعی و بشردوستانه در کشورهای هدف از جمله آسیای مرکزی فعالیت می‌کند (گودرزی و معبودی‌نژاد ۱۳۹۵: ۱۴۶-۱۴۹).

ترکیه از طریق برگزاری فستیوال‌ها تلاش می‌کند سرمایه اجتماعی خود را فراتر از مرزهای جغرافیایی گسترش دهد. از سال ۲۰۰۰ آژانس توسعه و همکاری بین‌المللی ترکیه (تیکا) (Turkish International Cooperation and Development Agency/ TIKA) طرح ترک‌شناسی را در ۲۱ کشور به اجرا گذاشت تا زبان ترکیه را در این کشورها گسترش دهد. در سال ۲۰۰۷ به منظور ترویج فرهنگ، تاریخ، زبان، و ادبیات ترک مؤسسه یونس امره (Yunus Emer) تأسیس شد. این مؤسسه در همه کشورهای آسیای مرکزی فعالیت می‌کند و وظیفه دارد تا با فعالیت‌های فکری و فرهنگی سرمایه اجتماعی ترکیه را در این کشورها افزایش دهد. تأسیس مدارس و دانشگاه‌های ترکی در تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان، و ترکمنستان اهتمام این کشور به افزایش ارتباط و نفوذ سیاسی و فرهنگی در این منطقه را نشان می‌دهد (گودرزی و معبودی‌نژاد ۱۳۹۵: ۱۴۱-۱۴۴).

۳.۲ سرمایه نمادین ترکیه در آسیای مرکزی

از علل تمایل کشورهای آسیای مرکزی به ترکیه علاقه به استقلال بیش‌تر از روسیه و تنوع‌بخشی به روابط با دیگر قدرت‌های منطقه بود. ترکیه نیز با بهره‌گیری از توان اقتصادی و فرهنگی خود فرصت‌های جدیدی را برای توسعه روابط با آسیای مرکزی فراهم کرد. ترکیه به منظور اعمال قدرت نمادین، علاوه بر تأسیس مؤسسات ملی و فرهنگی، به تأسیس مجامع و اتحادیه‌ها با این دولت‌ها مبادرت کرد. آژانس توسعه و همکاری بین‌المللی ترکیه از سال ۱۹۹۲ به‌منزله یکی از ابزارهای سیاست خارجی در گسترش روابط در زمینه‌های توریسم، بهداشت، کشاورزی، آموزش، و صنعت با کشورهای آسیای مرکزی جایگاه ویژه‌ای دارد. در سال ۲۰۱۲ تعداد دفاتر این آژانس به ۳۳ دفتر در سطح منطقه رسید که نشان‌دهنده ابعاد نمادین اعمال قدرت ترکیه است (گودرزی و معبودی‌نژاد ۱۳۹۵: ۱۴۰).

از دیگر اقدامات نمادین ترکیه محکومیت اسرائیل در حمله به کاروان بشردوستانه ترکیه به فلسطین، موسوم به ناوگان آزادی غزه، در سال ۲۰۱۰ بود که در آن واقعه تعدادی از شهروندان ترکیه کشته شدند و اردوغان به شدت اسرائیل را محکوم کرد، سفیر خود را فراخواند، و موجی از اعتراض و محکومیت بین‌المللی را برای اسرائیل ایجاد کرد. دولت اردوغان با به‌چالش کشیدن خط‌مشی سرکوب‌گرانه تل‌آویو علیه فلسطینیان به توسعه همکاری با کشورهای مسلمان توجه ویژه‌ای کرد (قنبرلو ۱۳۹۴: ۲۵۲). این حرکت نمادین از سوی مسلمانان آسیای مرکزی با استقبال زیادی روبه‌رو شد و برای ترکیه نوعی مانور قدرت و احیای سرمایه نمادین در میان مسلمانان منطقه بود.

از نظر برخی پژوهش‌گران، با روی کار آمدن اردوغان و جانشینی عثمانی‌گرایی با پان‌ترکیسم، دولت ترکیه به گسترش قرائت اسلام‌گرایی خود در منطقه توجه ویژه‌ای داشته است و سعی می‌کند با گسترش مناسبات اقتصادی و اجتماعی قدرت خود را در منطقه تثبیت کند. هل معتقد است، به‌رغم گرایش‌های سکولاریستی دولت ترکیه، اقدامات فرهنگی و رسانه‌ای ترکیه سبب گسترش اسلام در آسیای مرکزی شده است (Hale 2003: 293).

روی هم‌رفته، ترکیه پس از سال ۲۰۰۲ تلاش کرده با بهره‌گیری از سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی تأثیرگذارترین سرمایه یعنی سرمایه نمادین در آسیای مرکزی را صاحب شود و سلطه نمادین خود را بر این منطقه تثبیت کند و از این رهگذر در سال‌های اخیر به تقویت نمادهای اسلامی در منطقه آسیای مرکزی توجه کرده است. اما در ترسیم آینده آسیای مرکزی، افزون‌بر ترکیه، کنش‌گران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تلاش خواهند کرد که نفوذ همه‌جانبه خود در این منطقه را نهادینه کنند و از شکل‌گیری هویت مشترک و فرایند دولت‌سازی و منطقه‌ای‌شدن به‌دست ترکیه ممانعت کنند. روسیه در کانون این برخورد با بلندپروازی‌های ترک‌ها قرار دارد (کاولسکی ۱۳۹۵: ۱۸۲) و همان‌طور که طی یک دهه اخیر شاهدیم، علاوه‌بر روسیه، دخالت ترکیه در شکل‌گیری منازعات خاورمیانه سبب کاهش سرمایه نمادین این کشور در آسیای مرکزی شده است.

۳. نتیجه‌گیری

منطقه آسیای مرکزی به واسطه پیوستگی‌های جغرافیایی، تاریخی، و فرهنگی با ترکیه به‌شکل بالقوه‌ای تحت تأثیر بازیگری این کشور است. هرچند ترکیه با بهره‌گیری از قدرت نمادین به‌دنبال هم‌گرایی منطقه‌ای میان خود و کشورهای آسیای مرکزی است، با ارزیابی تجربه دو دهه اخیر درمی‌یابیم که در روند به‌کارگیری سیاست‌های توسعه‌ای با هریک از این کشورها متفاوت عمل کرده است. در این میان، تاجیکستان و قرقیزستان به‌لحاظ توسعه اقتصادی از بقیه کشورهای منطقه در سطح ضعیف‌تری قرار دارند و به همین دلیل ترکیه به‌جای تأکید انحصاری بر همگرایی منطقه‌ای از طریق همکاری با کشورهای توسعه‌یافته منافع کشورهای همسایه را در نظر نمی‌گیرد. به‌لحاظ فرهنگی نیز به‌رغم آن‌که ترکیه ابتدا به‌دنبال استقرار ناسیونالیسم ترک در کشورهای ترک‌زبان آسیای مرکزی بود، این سیاست نیز با موانعی جدی روبه‌رو شد.

از اواخر دهه ۱۹۹۰ ترکیه تلاش کرد پان‌ترکیسم را جانشین آموزه‌های کمالیسم در این مناطق کند، اما مقاومت کشورهای این منطقه در برابر پان‌ترکیسم سبب شد این سیاست را کنار گذارد و با گفتمان نوعثمانی‌گرایی و اسلام‌گرایی، ضمن کاهش اختلافات با همسایه‌ها، گسترش همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی را با کشورهای آسیای مرکزی دنبال کند. این رویکرد در مقایسه با گذشته سودمندی و واقع‌گرایی بیش‌تری داشت، اما اقدامات مداخله‌جویانه ترکیه در منطقه خاورمیانه و گسترش بنیادگرایی اسلامی، به سیاست نفوذ همه‌جانبه ترکیه در آسیای مرکزی آسیب‌های جدی وارد کرد. مجموعه اقدامات ترکیه در حمایت از گروه‌های تکفیری و داعش در منطقه خاورمیانه با نگرانی بعضی از دولت‌های آسیای مرکزی روبه‌رو شد و محدودیت‌هایی را بر فعالیت ترکیه در این کشورها ایجاد کرد. با تمام تلاش‌های ترکیه در به‌کارگیری قدرت نمادین در آسیای مرکزی طی دو دهه اخیر، مجموعه اقدامات دولت اردوغان در حمایت از گروه‌های تکفیری در بحران سوریه و عراق، هم‌چنین عضویت تعدادی از شهروندان آسیای مرکزی در این گروه‌های تروریستی، دولت‌های آسیای مرکزی را درباره سیاست‌های نوعثمانی‌گرایی ترکیه نگران کرده است و دولت‌هایی نظیر ازبکستان محدودیت‌هایی را بر سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی ترکیه ایجاد کرده‌اند. قدرت نمادین برای این‌که هم‌چنان موردقبال قرار گیرد به بازآفرینی و به‌روزرسانی نمادهایی برای ایجاد حقانیت نیاز دارد؛ حقانیتی که براساس سرمایه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و نمادین شکل می‌یابد و نهادینه می‌شود. مسئله‌ای که ترکیه با حمایت از داعش و بنیادگرایی در سال‌های اخیر به آن بی‌توجه بوده است.

بنابراین تجدید حیات ناسیونالیسم روسی و تسلط ستیزه‌جویانه روسیه بر آسیای مرکزی از یک سو و ورود کنش‌گران فرامنطقه‌ای دیگر به آسیای مرکزی و تنوع فرصت‌ها از سوی دیگر سبب شده است که ترکیه در بهره‌گیری از نمادها و قدرت نمادین، به‌منظور سلطه نمادین بر آسیای مرکزی در سال‌های اخیر، با موانع جدی روبه‌رو شود. در نتیجه، نقش ترکیه در آسیای مرکزی به همکاری‌های اقتصادی محدود و منحصر شده است.

کتاب‌نامه

- احمدی، حمید (۱۳۸۸)، «ترکیه، پان‌ترکیسم و آسیای مرکزی»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، س ۲، ش ۵.
 اوداینیک، ولودیمیر والتر (۱۳۷۹)، *یونگ و سیاست: اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی کارل گوستاو یونگ*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

نقش قدرت نمادین در روابط خارجی ترکیه و آسیای مرکزی ۲۳۷

- ایبوا، هلن رز (۱۳۹۵)، جنبش مدنی گولن: تحلیلی جامعه‌شناختی از جنبش منبعث از اسلام میانه‌رو، ترجمه شجاع احمدوند و علی‌اصغر حیدری، تهران: علم و دانش.
- باتامور، تی. بی. (۱۳۹۲)، *نخبگان و جامعه*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پردیس دانش.
- داود اوغلو، احمد (۱۳۹۱)، *عمق راه‌بردی: موقعیت ترکیه در صحنه بین‌المللی*، ترجمه محمدحسین نوحی‌نژاد ممقانی، تهران: امیرکبیر.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۶)، *صور بنیانی حیات دینی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: مرکز.
- ریترز، جورج (۱۳۸۶)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- برژینسکی، زبگنیف (۱۳۹۲)، *چشم‌انداز استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی*، ترجمه سعید حاجی ناصری و سیدفریدالدین حسینی، تهران: میزان.
- ساعی، احمد و مرتضی محمدزاده (۱۳۹۲)، «حزب عدالت و توسعه و هژمونی کمالیسم»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ششم، ش ۲.
- شهابی، سهراب (۱۳۷۱)، «مروری بر وضعیت اقتصادی جمهوری‌های آسیای مرکزی»، *فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز*، س ۱، ش ۲.
- صارمی شهاب، اصغر (۱۳۸۸)، «جهانی‌شدن و سیاست خارجی جمهوری ترکیه»، در *دولت و جهانی‌شدن در خاورمیانه*، به‌اهتمام امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- عسگریان، عباسقلی (۱۳۹۴)، «بررسی تحلیلی چالش‌های روند منطقه‌سازی آسیای مرکزی»، *فصل‌نامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۹۰.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۴)، *مبانی سیاست خارجی تطبیقی: بررسی سه الگوی ایران، ترکیه و چین*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قهرمان‌پور، رحمان (۱۳۸۸)، «جهانی‌شدن و تأثیر آن بر رابطه دولت — جامعه در ترکیه»، در *دولت و جهانی‌شدن در خاورمیانه*، به‌اهتمام امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- کوالسکی، امیلیان (۱۳۹۵)، *آسیای مرکزی جدید: تأثیر منطقه‌ای کنش‌گران بین‌المللی*، ترجمه فردین افتخاری، تهران: مخاطب.
- گوهری مقدم، ابوذر و رامین مددلو (۱۳۹۵)، «ریشه‌های عثمانی‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه»، *فصل‌نامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، س ۵، ش ۱۷.
- گودرزی، مهناز و فرشته معبودی‌نژاد (۱۳۹۵)، «قدرت نرم ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی»، *فصل‌نامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۹۳.
- متقی دستنایی، افشین (۱۳۹۵)، «تحلیل ژئوپلیتیکی موانع شکل‌گیری همگرایی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز»، *فصل‌نامه مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره هشتم، ش ۱.
- محمدی، فاطمه (۱۳۹۱)، *آسیای مرکزی گرفتار در برزخ هویت‌یابی*، مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا.
- نقیب‌زاده، احمد و مجید استوار (۱۳۹۱)، «بوردیو و قدرت نمادین»، *فصل‌نامه سیاست*، دوره ۴۲، ش ۲.

نوریان، عبدالحسن (۱۳۹۳)، «نقش نخبگان سیاسی در رشد و توسعه متوازن جوامع معاصر آسیایی»، جستارهای سیاسی معاصر، س ۵، ش ۲.

هاکان یاووز، م. (۱۳۹۱)، سکولاریسم و دموکراسی/اسلامی در ترکیه، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر نی.

های، کالین (۱۳۸۵)، درآمدی/انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

References

- Aras, Bulent (2003), "Turkish Foreign Policy Towards Iran Ideology & Foreign Policy", *Journal of Third World Studies*, vol. 18, no. 1.
- Aras, Bulent (2001), *New Geopolitics of Eurasia and Turkey's Position*, London: Routledge Press.
- Asopa, Sheel K. (2008), *Turkey in Central Asia*, Standard Publishers.
- Bourdieu, Pierre and Loic J. D. Wacquant (1992), *An Invitation to Reflexive Sociology*, The University of Chicago Press.
- Hale, William (2003), *Turkish Foreign Policy: 1774-2000*, London: Frank Cass.
- Ministry of Trade (2018), *Republic of Turkey*: <www.trade.gov.tr>.
- "Republic of Turkey, Ministry of Economy" (2012): <<https://www.economy.gov.tr>>.
- Republic of Turkey, Ministry of Foreign Affair (2017): <<http://www.mfa.gov.tr/turkeys-energy-strategy.en.mfa>>.
- Republic of Turkey, Ministry of Trade, Economic Outlook (2018): <www.ticaret.gov.ir>.
- World Bank (2018): <[www.worldbank.org/en/country/turkey/GDP Growth](http://www.worldbank.org/en/country/turkey/GDP%20Growth)>.

اقتباس از مرکز و خیزش از پیرامون: مزیت عقب‌ماندگی، انتقال تکنولوژی، و صنعتی‌شدن چین

سجاد بهرامی مقدم*

چکیده

در پی انقلاب صنعتی در انگلستان و رشد کشورهای صنعتی، چین به کشوری عقب‌مانده در پیرامون تمدن مدرن بدل شد و اکنون در میانه انتقال از پیرامون به جمع کشورهای توسعه‌یافته صنعتی است. این مقاله واقعیت این انتقال بزرگ از چشم‌انداز نظریه مزیت‌های عقب‌ماندگی گرشنکرون را بررسی می‌کند. طبق این نظریه هنگامی که اراده سیاسی در رهبران جاماندگان از روندهای توسعه‌یافتگی صنعتی برای جبران عقب‌ماندگی‌ها شکل بگیرد، این دیررسیدگان ظرفیت وسیع و مشوق‌های نیرومندی برای یادگیری رویه‌های موفق و تکنولوژی‌ها و ابداعات کشورهای پیش‌رو دارند. آن‌ها از مزیت‌های بزرگ عقب‌ماندگی برخوردارند. از جمله این مزیت‌ها دسترسی به ظرفیت‌های تکنولوژیکی است که دولت‌های پیش‌رو طی چندین قرن برای کسب آن‌ها هزینه‌های سنگین تحقیق، توسعه، سعی، خطا، و ... را متحمل شده‌اند، اما دولت‌های به‌جامانده می‌توانند بدون پرداخت این هزینه‌ها و در بازه زمانی کوتاه‌تری با اتخاذ سیاست‌های صحیح این تکنولوژی‌ها را انتقال دهند و رشد شتابان‌تری در روند صنعتی‌شدن داشته باشند. همان‌طور که در این مقاله توضیح داده شده، این تحول در چین رخ داده است. چین از سال ۱۹۷۸ م برای تبدیل این مزیت و ظرفیت نهفته به مزیتی اقتصادی در مسیر هم‌تراز شدن با آمریکا، در جایگاه پیشرفته‌ترین اقتصاد بزرگ صنعتی، بر انتقال تکنولوژی

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران،
sbahrami@guilan.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۲

متمرکز شده است. چین هنوز در مقایسه با آمریکا عقب است، اما این شکاف را کاهش داده و به سرحد نوآوری نزدیک شده است. بنابراین، دیگر نمی‌تواند با قاپیدن و اقتباس تکنولوژی‌های ارزان از ایالات متحده رشد شتابان گذشته را داشته باشد و می‌بایست دیگر هزینه‌های سنگین تحقیق و توسعه در نوآوری‌ها را خودش تقبل کند. بنابراین، نرخ رشد اقتصادی‌اش از میانگین چهار دهه گذشته کم‌تر خواهد بود. دلالت این یافته‌ها برای ایران ضرورت شکل‌گیری اراده‌ای در متنفذترین الیت‌های سیاسی برای پرکردن شکاف تکنولوژی با دولت‌های پیش‌رو است.

کلیدواژه‌ها: مزیت عقب‌ماندگی، چین، صنعتی‌شدن دیررسیدگان، انتقال فناوری، مرکز و پیرامون.

۱. مقدمه

انتقال تکنولوژی به معنای انتقال فناوری از سازنده یا مبدأ به بازیگری در خارج است. تکنولوژی، به معنای ابزار تغییر بشر در محیط، تاریخی طولانی دارد. جدای از شواهد پراکنده، مقارن با پاگرفتن تمدن‌های زراعی در حدود پنج‌هزار سال پیش، چین در ردیف بین‌النهرین، دره نیل، دره سند، و ایندوس از مراکز خلاقیت و نوآوری بود. در زمینه‌هایی از جمله ابزارها و فنون جنگ، کشاورزی، معدن‌کاوی و فلزات، حمل‌ونقل، علوم گوناگون، و نهادهای گوناگون زندگی اجتماعی این مراکز تمدن در مقایسه با آن‌هایی که در بیابان، استپ، یا صحراهای اطراف زندگی می‌کردند در فنون و تکنولوژی پیش‌تاز بودند. این پیشاهنگی به‌طور کلی به این مراکز تمدن برتری و تفوق می‌بخشید، چراکه به تدارک پیشرفته‌ترین فنون و ابزارها برای حفاظت از خود قادر بودند. در مقیاس بزرگ، در برهه‌هایی که رشد فنون و تکنولوژی در مراکز تمدن کند بود و تولید انواع ابزارهای جنگ به زیرساخت‌های ابتدایی‌تری نیاز داشت، جوامعی که در صحراها، بیابان‌ها، و استپ‌های اطراف زندگی می‌کردند فرصت یافتند که با اقتباس فنون و ابزارهای جنگ از مراکز تمدن آن‌ها را مقهور کنند و امپراتوری‌های خود را بر میراث آن‌ها بسازند (Oman 1924: 12). هجوم به بین‌النهرین و برآمدن امپراتوری هخامنش و سپس امپراتوری اشکانی و ساسانی بر میراث آن، هجوم اعراب مسلمان از بیابان به امپراتوری ساسانی و ایجاد امپراتوری اعراب مسلمان بر میراث آن، و سپس هجوم مغول‌ها از استپ‌ها به مرکز خلافت و ایجاد امپراتوری مغول بر میراث تسخیرشده تمدن بین‌النهرین، با اقتباس فنون و تکنولوژی مرکز، ممکن شده است. تمدن چین در مقایسه با جوامع پیرامونی خود قدمی در تکنولوژی و

فنون جلوتر بود، به همین دلیل برای قرن‌های متمادی مانا بود. این پیشاهنگی در مجموع چین را قادر می‌کرد که پیچیده‌ترین ابزارهای دفاعی را بسازد و از خود حفاظت کند (Elvin 1973: 313). در برهه‌ای از تاریخ، مغول‌های استپ‌گرد با اقتباس دستاوردهای تمدن چین در زمینه سلاح‌های جنگ، تا قلب این تمدن پیش‌روی کردند (ibid.: 18)، اما تمدن خلاق چین، به‌رغم این نشیب‌ها، همچنان تا قرن نوزدهم دوام آورد.

در میانه قرن نوزدهم، پس از قرن‌ها، به تمدن پنج‌هزارساله چین از دریا هجومی سهمگین وارد شد. این مهاجمان قوای نظامی انگلستان بودند. انگلستان که در نرخ نوآوری‌های تکنولوژیکی همه جوامع را پشت سر گذاشته و در میانه انقلابی صنعتی واقع شده بود، قابلیت ساخت سلاح‌ها و تجهیزات به‌مراتب قوی‌تری را کسب کرده بود و با توسل به این ابزارهای برتر چین را مقهور و به حوزه‌ای برای نفوذ استعماری بدل کرد. طی قرن‌ی که چین به عرصه کشمکش‌های استعماری تنزل یافته بود، ایالات متحده با انتقال تکنولوژی از انگلستان و افزایش خلاقیت خود از کشورهای دیگر پیشی گرفت و به جایگاه عالی‌ترین مرکز نوآوری، خلاقیت، ثروت، و قدرت ارتقا یافت. بنابراین چین، که هم‌چون دیگر کشورهای جهان سومی پیرامون تمدن مدرن (در حاشیه) مانده بود، در سال ۱۹۴۹ از دل سده‌ای از تحقیر حاکمیت خود را بازیافت. در حاشیه تمدن مدرنی که در مرکز آن ایالات متحده با یادگیری و سپس نوآوری و خلاقیت از انگلستان سبقت گرفته بود.

از آغاز رویارویی چین با هجوم نظامی مدرن پرسش‌های مهمی در چین مطرح شد. از جمله این‌که راه‌کار چین برای رهایی از عقب‌ماندگی در برابر قدرت‌های مدرن صنعتی چه باشد؟ پاسخ‌های متفاوت و جریان‌سازی در برهه‌های مختلف به این پرسش داده شد. از سال ۱۹۷۸ رهبران سیاسی، که موقعیت‌های کلیدی فرمان‌دهی در حکم‌رانی را کسب کرده بودند و البته متنفذترین و الهام‌بخش‌ترین‌شان دنگ شیائوپینگ بود، انتقال تکنولوژی از مرکز تمدن مدرن و مدرنیزاسیون صنعتی چین را راه‌حل عقب‌ماندگی یافتند. در این زمینه، یعنی انتقال فناوری و ظهور چین، آثار ارزش‌مندی در دسترس است، از جمله روزنبرگ و بویل از منظر توسعه مرکب و ناموزون تأثیر رشد چین در برگزیت و انتخابات ۲۰۱۶ ریاست‌جمهوری آمریکا را بررسی و پدیده برگزیت و ظهور ترامپ را تحت تأثیر پی‌آمدهای رشد چین ارزیابی کردند (Rosenberg and Boyle 2019). شورای روابط خارجی آمریکا نیز در گزارشی عواقب امنیتی رشد فناوری در چین برای ایالات متحده را بررسی کرده است و تفوق ایالات متحده را در عرصه بین‌المللی از جمله مستلزم پیش‌تازی در خلاقیت و نوآوری‌های تکنولوژیک می‌داند، پیش‌تازی‌ای که بنا بر این گزارش با چالش چین روبه‌رو

شده است (Manyika et al. 2019). در کتاب چین در جست‌وجوی فناوری خارجی، منتشرشده راتلج، نیز نویسندگان به تأثیر فناوری خارجی در رشد چین اشاره کرده‌اند (Hannas and Tatlow 2020). در اثری دیگر، زنگلین و هولزمان استراتژی چین برای کسب رهبری در نوآوری‌های فناوری را بررسی و سیاست‌های چندمرحله‌ای چین را برای نیل به این هدف تا سال ۲۰۴۹ تجزیه و تحلیل کرده‌اند (Zenglein and Holzmann 2019). این‌ها فقط معدودی از آثار ارزشمند مرتبط با موضوع این مقاله است. در این مقاله، جدای از آثار مذکور، سیاست‌های چین برای جبران عقب‌ماندگی تکنولوژیک و صنعتی شدن برق‌آسای این کشور با استفاده از مزیت‌های عقب‌ماندگی بررسی می‌شود. بر این اساس، در ادامه نخست تئوری مزیت‌های عقب‌ماندگی و رشد ناموزون مرور می‌شود، سپس مقاله به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ در قسمت نخست انتقال فناوری از مرکز تمدن مدرن به چین تجزیه و تحلیل می‌شود و سپس توسعه صنعتی و خیزش چین از پیرامون تبیین و در نتیجه‌گیری یافته‌ها بررسی می‌شود.

۲. رهیافت مفهومی: رشد ناموزون و مزیت عقب‌ماندگی (advantages of backwardness)

در عصر مدرن، جهان از آغاز انقلاب صنعتی به جهانی نابرابر بدل شده است. مساعی نظری برای توضیح این نابرابری‌ها شکل گرفته است. تروتسکی قانون توسعه ناموزون و سپس مرکب را نه فقط برای تبیین نابرابری بین دولت‌ها، بلکه برای توضیح رشد نابرابر در درون کشورها ارائه کرد. تروتسکی بر این باور بود که جوامع عقب‌مانده مجبور نیستند که همان مراحل رشد کشورهای توسعه‌یافته را طی کنند، بلکه می‌توانند در مراحل میانی پیشرفت خیز بردارند و از پیش‌کسوتانشان جلو بیفتند. این ایده تروتسکی برخلاف نظریه‌هایی بود که بر این باور بودند که کشورهای عقب‌مانده می‌بایست همان مراحل رشد پیش‌کسوتان را طی کنند (گیلپین ۱۳۹۸: ۱۹۹). اما بیش از تروتسکی، گرشنکرون مسئله توسعه ناموزون بین کشورهای گوناگون را مطالعه کرده است. گرشنکرون توسعه این کشورها را توسعه دیرآیند (late development) می‌خواند. به این معنی که در روندهای توسعه صنعتی بسیاری از کشورها در پیشرفت جا مانده‌اند. این عقب‌ماندگی هزینه‌های سنگینی با خود دارد از جمله فقر، آن‌هم زمانی که بشر در دیگر جوامع متری برای فقر راه‌حلی یافته است. از منظر گرشنکرون، توسعه دیرآیند مزیت‌هایی دارد. از جمله این

مزیت‌ها این است که کشورهای توسعه‌نیافته بدون صرف هزینه‌های سنگین تحقیق و توسعه برای نوآوری‌های فنی و تکنولوژیکی می‌توانند بدون پرداخت این هزینه‌ها، نوآوری‌ها و تکنولوژی‌ها را متناسب با مراحل مدرنیزاسیون صنعتی خود، از کشورهایی که در مرکز تمدن مدرن‌اند، اقتباس و با انتقال آن‌ها عقب‌ماندگی‌هایشان را جبران کنند و پس از جبران عقب‌ماندگی‌ها، هنگامی که به مرز نوآوری‌های تکنولوژیکی رسیدند و با کشورهای پیشرفته هم‌تراز شدند، به اقتصادهای خلاق تبدیل شوند. اقتصادهای خلاق که در نوآوری به جمع پیش‌تازان می‌پیوندند و چه‌بسا از پیش‌تازان سابق نیز پیشی می‌گیرند (Gerschenkron 1962: 56).

طبق نظریه مزیت‌های عقب‌ماندگی گرشنکرون، دولت‌های دیرآمده در فرایند صنعتی‌شدن مزایای مهمی در مقایسه با دولت‌های صنعتی‌شده دارند. این نظریه با نظریه توسعه نامتوازن هم‌پوشانی‌هایی دارد. او پس از بررسی انقلاب صنعتی در انگلستان و اشاعه آن به کشورهای گوناگون اروپایی از جمله روسیه، فرانسه، و آلمان به نتایجی دست یافت که از آن‌ها به نام قوانین عام یاد می‌کند (Selwyn 2011: 432). وی این قوانین عام را ذیل دو مفهوم مزیت‌های عقب‌ماندگی و توسعه ناموزون تئوریزه کرده است. بر این اساس، گرشنکرون نظریه رایج روستو درباره مراحل رشد را نقد کرد. روستو در مراحل رشد (rostow's stages of growth) ضرورت رشد مرحله‌به‌مرحله کشورهای توسعه‌نیافته را بررسی کرده و نظریه‌ای ارائه داده بود که طبق آن این کشورها همان مسیر و مراحل توسعه‌یافتگی جوامع پیش‌رو را طی خواهند کرد. اما از نظر گرشنکرون، عقب‌گرد اقتصادی می‌تواند مزایایی داشته باشد و کشورهای عقب‌مانده می‌توانند بازدهی بالایی برای سرمایه‌های جدید خلق کنند و بدون طی فرایند خسته‌کننده سعی و خطا، از فناوری‌های کشورهای ثروتمند تقلید کنند. به‌باور او، هرچه شکاف موردنظر وسیع‌تر باشد، منافع آن‌هایی که روی آن می‌پرند بیش‌تر خواهد بود. چرا؟ برای آن‌که چیزهای یادگرفتنی زیادتری وجود خواهد داشت، از جمله اشتباهاتی که نباید تکرار کرد. در نتیجه، اگر کشورهای عقب‌مانده جهیدن را بپذیرند، سریع‌تر از پیشینیان خود رشد خواهند کرد. به‌باور گرشنکرون، رشد این‌گونه کشورها ناگهانی، برق‌آسا، و استثنایی است (Gerschenkron 1962: 81-86). تکنولوژی‌های جدید موجب تقویت جابه‌جایی عوامل تولید و ایجاد تنوع بیش‌تر در تولیدات می‌شوند. علاوه بر آن، تکنولوژی باعث تغییر هزینه نسبی تولید و افزایش مزیت نسبی بنگاه‌ها و در نهایت کشورها می‌شود. دستیابی به تکنولوژی‌های جدید، بدون پرداخت هزینه‌های سنگین تحقیق و توسعه، به بنگاه‌های اقتصادی کشورهای عقب‌مانده اجازه می‌دهد توان

تولیدی خود را ارتقا دهند که این امر نیز به رشد ظرفیت، کاهش هزینه، افزایش کیفیت، افزایش سرعت در تحویل کالا، و رشد اقتصادی می‌انجامد.

اما این نرخ رشد شتابان‌تر از نرخ رشد کشورهای توسعه‌یافته صنعتی خواهد بود. درواقع، کشورهای مادر در مرکز تمدن مدرن با صرف هزینه‌های مختلف و طی بازه زمانی بلندمدت به این تکنولوژی‌ها دست یافته‌اند. درحالی‌که اگر کشورهای عقب‌مانده سیاست‌های درست و استراتژی‌های متناسب با مزیت‌های نسبی‌شان اتخاذ کنند و تغییرات نهادی صحیحی در روند اقتباس و انتقال تکنولوژی از مرکز در پیش بگیرند، می‌توانند در بازه زمانی کوتاه‌تری حجم عظیمی از تکنولوژی را به شیوه‌ای صحیح از کشورهای پیشرفته، بدون پرداخت هزینه‌هایی که طی زمانی طولانی صرف ابداع آن‌ها شده است، وارد کنند و در نتیجه آن حجم شگرف در بازه زمانی کوتاه‌تر، نرخ رشد این کشورها شتابان‌تر از کشورهای صنعتی در روند صنعتی‌شدن است. علاوه‌بر انتقال حجم شگرف تکنولوژی، ظرفیت‌های بکر کشورهای عقب‌مانده نیز مؤلفه‌ای مهم در این نرخ رشد شتابان یا جهش و خیز صنعتی‌شدن است (Selwyn 2011: 434).

ازمنظر گرشنکرون، این مسئولیت برعهده حکومت‌های جوامع عقب‌مانده است که با تغییرات نهادی و ساختاری انتقال تکنولوژی از جوامع پیش‌رو را تسهیل کنند تا رشدشان شتاب بگیرد. بنابراین، وسعت عقب‌ماندگی این کشورها را ناگزیر می‌کند که حکومت‌هایی مداخله‌گر داشته باشند که با تغییرات نهادی موقعیت را برای اخذ، اقتباس، و انتقال تکنولوژی فراهم کنند. در دیدگاه تئوریک او، کمبود منابع سرمایه‌ای نمی‌تواند مانعی برای دستیابی به تکنولوژی‌ها و نوآوری‌های کشورهای صنعتی باشد. گرشنکرون به پارادایم توسعه صنعتی با نقش دولت می‌رسد، نقش دولت‌ها در پیش‌برد توسعه اقتصادی از منظر لیبرالیسم اقتصادی و نئولیبرالیسم و سیاست‌های مشتق‌شده تعدیل ساختاری در تحقق توسعه انکار می‌شود. اما نظریه مزیت‌های عقب‌ماندگی و توسعه ناموزون گرشنکرون در طبقه‌بندی نظریه‌هایی قرار می‌گیرد که برای دولت در توسعه صنعتی کشورهای عقب‌مانده نقشی کلیدی قائل‌اند. درواقع، اقتصادهای شکوفای آسیایی، که از نیمه دوم قرن بیستم به جمع کشورهای توسعه‌یافته صنعتی پیوسته‌اند، مؤید ضرورت نقش دولت در پیش‌برد تغییرات نهادی است، اما این امر به‌منزله تصدیق استراتژی‌ها و سیاست‌های دولت‌های مداخله‌گر چین قبل از ۱۹۷۸، هند دموکراتیک قبل از ۱۹۹۰، و شوروی نیست، بلکه مؤید برنامه‌ریزی عقلایی با جهت‌گیری اقتصاد بازار دولت‌های توسعه‌گراست.

۳. نرخ رشدهای مختلف و پیرامونی شدن چین در جهان نامتوازن

نرخ رشد در کشورهای گوناگون مختلف است. این اختلاف در نرخ رشد طی زمان باعث شکاف در ثروت و قدرت بین کشورها می‌شود. برای مثال، فرض کنیم که دو دولت در سال ۱۸۱۰ هر دو سرانه تولید ناخالص داخلی یک‌سان هزار دلار داشته باشند، ولی با نرخ ۱ درصد و دومی با نرخ ۲ درصد در سال اقتصادشان رشد کند. این تفاوت در آغاز ناچیز به نظر می‌رسد، اما در بلندمدت سبب نتایج بسیار متفاوتی می‌شود. به طوری که طی دوره زمانی فرضی دویست ساله، سرانه اولی به ۷۳۱۶ دلار در سال خواهد رسید، در حالی که سرانه دومی ۵۲۴۸۵ دلار در سال خواهد شد. بنابراین، اختلاف در نرخ رشد اقتصادی طی زمان پیآمدهای چشم‌گیری دارد و به شکل‌گیری جهانی نابرابر منجر می‌شود. جهانی که در آن دولت‌ها در نتیجه نرخ رشدهای مختلف اقتصادی در میزان ثروت و در نتیجه قدرت و نفوذ به قدرت‌های کوچک‌تر و بزرگ‌تر تقسیم می‌شوند. این مثال فرضی بود، اما بیان‌گر واقعیت رخ داده از ابتدای انقلاب صنعتی است (عجم اوغلو و دیگران ۱۳۹۷: ۸۶۷).

در نتیجه شیوع نوآوری‌های تکنولوژیکی در انگلستان، نرخ رشد اقتصادی در این کشور شتابی بی‌سابقه گرفت. انقلاب صنعتی فرایندی نسبتاً تدریجی بود که از اواخر قرن هجدهم در انگلستان آغاز شد و در نتیجه آن انگلستان به ثروت‌مندترین و قدرت‌مندترین دولت جهان تبدیل شد. شتاب در نوآوری‌ها در فنون و تکنولوژی سبب شکل‌گیری رقابت‌پذیرترین صنایع و پیچیده‌ترین ابزارهای جنگ در انگلستان شد. همان‌طور که در پی رشد فناوری و متعاقب آن رشد اقتصادی، انگلستان به ثروت‌مندترین و قدرت‌مندترین دولت جهان تبدیل می‌شد، این قدرت نابرابر به این دولت ظرفیت نفوذی جهانی بخشید. بنابراین فقط دولت‌های بزرگی توانایی هم‌اوردی تمام‌عیار با انگلستان را داشتند که با نرخ رشدی شتابان‌تر از انگلستان سبقت بگیرند (Buzan and Lawson 2015: 176-178). این رخ داد بزرگ با پیشی گرفتن ایالات متحده در نرخ رشد اقتصادی از سال ۱۸۷۰ به بعد به واقعیت پیوست و در نتیجه آن ایالات متحده به ثروت‌مندترین و قدرت‌مندترین دولت در جهان تبدیل شد. قدرت نابرابری که آمریکا را به کسب نفوذی جهانی قادر کرده است. بنابراین اگر در قرن نوزدهم انگلستان سهمی به‌شدت نامتقارن از قدرت جهان داشت، در قرن بیستم و دهه‌های آغازین قرن بیست و یکم ایالات متحده سهمی نامتقارن از قدرت و در نتیجه نفوذ جهانی دارد. بنابراین کشورها در جهانی نامتوازن حیات دارند، جهانی نامتوازن و نابرابر در قدرت که در نرخ رشدهای ناموزون ریشه دارد. تخمین زده می‌شود که سهم چین از حدود ۳۰ درصد تولید ناخالص جهان طی بازه زمانی ۱۸۰۰-۱۹۰۰ حدود ۶ درصد

تنزل یافته است. درحالی‌که روندهای رشد اقتصادی در ایالات متحده در سیری افزایشی قرار گرفته بود، به‌طوری‌که در سالی که چین به استقلال دست یافت (۱۹۴۹)، آمریکا بیش از یک‌چهارم مجموع تولید ناخالص جهان را داشت (بنگرید به زکریا ۱۳۹۷).

از آن سال به بعد، چین ذیل رهبری مائو تسه دانگ شوروی را الگوی برنامه‌های صنعتی خود قرار داد. در دوره استالین چین تلاش کرد که در زمینه صنایع سنگین و صنعت سلاح‌های هسته‌ای با انتقال و اقتباس از شوروی صنایع خود را ارتقا دهد. پس از استالین، مائو به خوداتکایی برای موفقیت در فناوری ناگزیر شد، اما گرایش‌های مائو به جهش و انقلاب در صنایع به نتایج مطلوب اقتصادی منجر نمی‌شد، بلکه فاجعه می‌آفرید. مائو گرایش‌های نامعلوم و مغشوشی به علوم و تکنولوژی داشت و تا پایان عمر این معضل را حل نکرد که چگونه می‌توان علوم مدرن را به استحضا گرفت و نظام آموزشی و دانشگاه‌ها را به جولانگاه تاخت‌وتاز ضدیت با علوم مدرن تبدیل کرد و درعین حال انتظار پیشرفت صنعتی، آن هم شتابان‌تر از جوامع صنعتی، داشت؟ صنعت و اقتصادی که در نفس خود بدون پیشرفت در علوم و فنون مدرن تحقق‌پذیر نبود. پیش از مرگ مائو، چوئن لای نخست‌وزیر قویاً عمل‌گرای او، در آخرین سخن‌رانی خود در حزب کمونیست خلق ضرورت نوسازی چین در کشاورزی، صنعت، دفاع، علم، و تکنولوژی را بیان کرد. چوئن لای در آخرین هفته‌های عمر خود با عباراتی این ضرورت را استتاجی از رهبر بزرگ انقلاب کمونیستی خلق صدر مائو خواند، درحالی‌که در آیین مائو نوسازی چین طبق این اصول چهارگانه در حکم کفر مطلق بود. پس از درگذشت چوئن لای و مائو در ۱۹۷۶، دنگ شیائوپینگ در ۱۹۷۸ به رهبری رسید (بهرامی مقدم ۱۳۹۷).

ذیل رهبری دنگ، چین برای بازسازی و مدرنیزاسیون صنعت، دفاع، و کشاورزی انتقال فنون و تکنولوژی از مرکز تمدن مدرن و در رأس آن ایالات متحده را در ریافتی تدریجی و عمل‌گرایانه گنجاند. پیش‌از آن ژاپن، کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ، و سنگاپور با اقتباس و انتقال تکنولوژی از ایالات متحده و دیگر دولت‌های توسعه‌یافته صنعتی در روندهای صنعتی شدن، افزایش تولید، و صادرات قرار گرفته بودند، به‌طوری‌که سنگاپور در مقام آخرین کشور از این مجموعه تا دهه ۱۹۹۰، گپ در تکنولوژی و فنون را پر کرد و به سرحد نوآوری رسید. درواقع انتقال این جوامع از جوامع فقیر آسیایی به جوامع توسعه‌یافته صنعتی و خلاق در نوآوری الهام‌بخش چین شد. به‌طوری‌که دنگ شیائوپینگ در بازدید از سنگاپور، تحت‌تأثیر موفقیت‌های اعجاب‌برانگیز سنگاپور و عمق عقب‌ماندگی چین، بیان داشت که می‌بایست ده‌ها سنگاپور در چین بسازیم. شیائوپینگ پی برده بود که ساختن چین

بدون گسترش و ارتقای ظرفیت‌های تولیدی در کلاس بازارهای به‌شدت رقابتی جهان غیرممکن است (Vogel 2011: 66). در این راستا بود که مفهوم مبارزه طبقاتی را بازتفسیر کرد و الیت‌های متنفذ پولیت بورو را متقاعد کرد که بدون آزادسازی نیروهای تولید (liberating productive force) و در کشوری غوطه‌ور در فقر با ظرفیت‌های ناچیز تولیدی تحقق سوسیالیسم امکان‌پذیر نیست. بنابراین، چین می‌بایست برای جذب تکنولوژی مدرن و مدرنیزاسیون صنعتی سیاست‌هایش را متحول کند.

۴. رهیافت انتقال تکنولوژی از مرکز تمدن مدرن

انتقال تکنولوژی یعنی واردکردن عوامل تکنولوژیک خاص از کشورهای پیشرفته به کشورهای به‌جامانده به‌منظور توان‌مندی آن‌ها در تهیه و به‌کارگیری ابزارهای تولیدی جدید و گسترش و توسعه ابزارهای دردست برای پرکردن شکاف عقب‌ماندگی در شکل رهیافتی کلان که این امر در چین دنبال می‌شود. همان‌طور که گفته شد، دره زردرود و دلتای یانگ‌تسه در قلب سرزمین چین در هزاره‌های پیشامدرن مهد تمدنی خلاق بوده که هزاران نهاد، ابزار، فنون، و فناوری از خلاقیت‌های آن طی قرن‌های متوالی بوده است. پیدایش امپراتوری به‌منزله نوعی از سامان‌یافتگی سازمان سیاسی، ابداع خط، اختراع ابزارهای زندگی روزمره در حوزه‌های گوناگون، و ابزارهای جنگ فقط مواردی از رهاوردهای تمدن شکوفای پیشامدرن چین بوده است. درکنار دیگر عوامل، پیش‌تازی در نوآوری و خلاقیت در مقایسه با جوامع پیرامونی تمدن چین به بقای آن طی هزاره‌ها کمک می‌کرد و درمجموع سرزمین پادشاهی میانه می‌توانست از خود حفاظت کند (بهرامی مقدم ۱۳۹۷: ۱۳۳).

این کلیت امنیت خاطر از میانه قرن نوزدهم فرو ریخته و محیط بیرونی در پی انقلاب در صنعت در انگلستان و تکثیر و اشاعه این انقلاب به‌ویژه در ایالات متحده به محیطی پرمخاطره برای چین تبدیل شده است. اگرچه جوامع پیرامونی استپ‌گرد با قاپیدن و اقتباس فنون جنگ از امپراتوری باشکوه میانه طی قرون به این امپراتوری دست‌اندازی می‌کردند، فقط پس از انقلاب صنعتی در انگلستان بود که چین با این‌چنین تمدنی در وزن خویش، بلکه با دستاوردهای برتر و ابزار و فنونی پیچیده‌تر، رویارو می‌شد. پس از قرن‌ی طولانی از تحقیر و ۲۶ سال سیاست‌های مائو تسه دانگ، چین از ۱۹۷۸ عمل‌گرایانه بر انتقال و اقتباس و قاپیدن تکنولوژی‌ها و فنون مدرن برای جبران این عقب‌ماندگی بزرگ متمرکز شده است. در این زمینه، مؤسسه‌ها و نهادهای چینی با حمایت حکومت از شیوه‌های گوناگونی برای

دست‌رسی به تکنولوژی‌های مدرن استفاده کرده‌اند که برخی از این شیوه‌ها قانونی‌اند و برخی نیز مشروع شناخته نمی‌شوند. فقط شرکت‌های چینی در جست‌وجوی دستیابی به تکنولوژی‌های شرکت‌ها و مؤسسات در ایالات متحده، در مقام مرکز خلاقیت و نوآوری، نیستند، اما چین برخلاف دیگر کشورها سیاست‌های طرح‌ریزی‌شده‌ای برای انتقال تکنولوژی به‌منزله یکی از اولویت‌های حکومت اتخاذ کرده است و در این زمینه از راه‌کارهای مؤثری استفاده می‌کند تا بدین طریق با غلبه بر عقب‌ماندگی‌ها به هم‌طرازی با کشورهای توسعه‌یافته صنعتی برسد و حتی از آن‌ها پیشی گیرد (Vogel 2011: 82). در این زمینه چین به راه‌کارهای مؤثری متوسل شده است که در ادامه بررسی می‌شوند.

۱.۴ انتقال تکنولوژی از طریق مناطق ویژه اقتصادی

میراث مائو در ۱۹۷۸ چینی متحد اما بسیار فقیر بود. نخستین سیاست‌های عملیاتی برای کمک به انتقال تکنولوژی و فنون ایجاد حوزه‌های ویژه اقتصادی بود که در استان‌های جنوبی در فوجیان و گواندونگ طی زمان ۱۹۷۹-۱۹۸۰ شکل گرفت. در این دو حوزه، که قلمروهایی کوچک و محدود داشتند، دولت در جایگاه عاملیت قواعد و ساختاری نهادی را برای فعالیت‌های اقتصادی بازنگری و بازتعریف کرد. این تغییرات در قواعد سبب تسهیل فعالیت شرکت‌ها و مؤسسات خارجی در این دو حوزه شد، درحالی‌که قواعد و ساختارهای نهادی در قلمرو وسیع ملی بدون تغییر باقی مانده بود. پیش‌برد تغییرات در قواعد در این دو حوزه سبب تسهیل و ترغیب سرمایه‌گذاری خارجی می‌شد. مقامات عالی و متنفذ پکن اراده‌ای راسخ و عزمی جدی برای گسترش ظرفیت‌های تولید صنعتی، صادرات انبوه، و اشتغال چندصد میلیونی داشتند. مقامات عالی حزب پی برده بودند که چین عقب مانده است و برای تهیه تجهیزات و صنایع و گسترش ظرفیت‌های تولید صنعتی کشور منابع ارزی ندارد. آن‌ها دریافته بودند که مزیت نسبی چین نیروی کار چندصد میلیونی فقیر و کم‌مهارتش است (Wang 1999: 32).

در فوجیان و گواندونگ نیز این نیروی کار فقیر مزیتی بود که شرکت‌ها و مؤسسات خارجی را برای سرمایه‌گذاری در مناطق ویژه ترغیب می‌کرد. در نتیجه آن، با انتقال تکنولوژی با تأمین سرمایه مالی دیاسپورای چینی و شرکت‌های خارجی، گواندونگ و سپس فوجیان به بزرگ‌ترین استان‌های صادرکننده محصولات تولیدی کارخانه‌ای چین تبدیل شدند. این موفقیت رهبران سیاسی را به گسترش مناطق ویژه ترغیب کرد. در این

زمینه، در ۱۹۸۴ سیاست شهرهای بندری باز (open port cities) اتخاذ شد که تا ۱۹۸۵ به سیاست حوزه‌های توسعه اقتصاد و تجارت تغییر کرد و برطبق آن در نواحی ساحلی، باتوجه به تجربه گواندوونگ و فوجیان، قواعد و مقررات یا به عبارتی ساختار نهادی بازتعریف و فرصت‌ها و محدودیت‌های فعالیت‌های اقتصادی بازبینی می‌شد. بر این اساس، دوازده حوزه جدید در کمربند ساحلی تأسیس شد. این حوزه‌ها، درکنار دو حوزه قبلی در گواندوونگ و فوجیان، در آغاز گسترش حضور و فعالیت شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی و مالی از اقتصادهای موفق آسیایی را شاهد بود که پیش‌تر عقب‌ماندگی‌های تکنولوژیکی را با اقتباس و انتقال از ایالات متحده برطرف کرده بودند. سپس شرکت‌های ایالات متحده و دیگر کشورهای صنعتی تجهیزات، تکنولوژی، و فنون مدرن را به این حوزه‌ها منتقل کردند و با بهره‌گیری از نیروی کار ارزان چین فعالیت‌های خود را گسترش دادند. این نوع ظرفیت‌های صنعتی نوین با نقش شرکت‌ها و مؤسسات خارجی در حوزه‌های ساحلی در چین ساخته و از طرفی اشتغال برای هزاران نیروی کار فقیر چینی فراهم می‌شد. در پی این سیاست‌ها، گواندوونگ به مرکز بزرگ تولید کالاهای الکترونیکی و صنایع مرتبط به قطعات و تجهیزات کامپیوتر تبدیل شد. این صنایع عمده صنایع کاربر بودند. از ۱۹۹۵ حکومت برای جذب تکنولوژی‌های بالا و سرمایه‌بر، حوزه‌های توسعه تکنولوژی‌های بالا را در سه منطقه ایجاد کرد. در این حوزه‌ها قواعدی که برای فعالیت بازبینی شده بود، فرصت‌ها و محدودیت‌های فعالیت شرکت‌ها و مؤسسات خارجی و شرکای داخلی‌شان را متناسب با هدف جذب و انتقال تکنولوژی‌های بالا تعریف می‌کرد. بعدها این حوزه‌های جذب تکنولوژی‌های بالا به ۵۳ حوزه افزایش یافت که عمدتاً در استان کینگهای و دو منطقه خودمختار تبت و نینگکسی راه‌اندازی شدند. هریک از این حوزه‌ها شامل تعدادی پارک صنعتی یا پارک‌های علم و فناوری است که برای سرمایه‌گذاری مؤسسات خارجی و داخلی طراحی شده است. این حوزه‌های جذب تکنولوژی بالا در مقایسه با دیگر مناطق و حوزه‌ها متمرکزترند که در هرکدام یک مرکز تحقیق دانشگاهی و یک مرکز نوآوری برای عملیاتی کردن فناوری برای توسعه محصولات، شرکت‌ها، و مؤسسات بازرگانی و اقتصادی برای بهره‌گیری از نوآوری‌ها در بهبود و ارتقای محصولات تولیدی قرار دارد. حوزه‌های توسعه تکنولوژی بالا با استقرار صنایع و مؤسسات با تکنولوژی بالای خارجی و قواعدی که حکومت برای ضرورت شراکت با شرکت‌های داخلی درکنار مزایا و برخورداری‌ها ایجاد کرده است، در ادامه سیاست‌های مناطق که از ۱۹۷۹ در گواندوونگ آغاز شد، به انتقال تکنولوژی به چین ادامه می‌دهند (O'Connor 2019: 7).

۲.۴ انتقال تکنولوژی از طریق جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (foreign direct investment)

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از مهم‌ترین روش‌های انتقال تکنولوژی از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه است. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جریانی ترکیبی از سرمایه و تکنولوژی است. قواعد و رژیم سرمایه‌گذاری خارجی چین از ۱۹۷۹ دست‌خوش تغییر شده است تا متناسب با ضرورت‌های توسعه صنعتی محیط مطلوب نهادی را فراهم کند تا چین به بستری مساعد برای جذب تکنولوژی تبدیل شود. از مشخصه‌های این تغییرات نهادی تدوین مقررات و اجرای سیاست‌های حقوقی بوده است که سرمایه‌گذاری خارجی را به انتقال تکنولوژی به چین ترغیب کند. در سطح کلان، در سومین نشست یازدهمین کمیته مرکزی حزب کمونیست در ۱۹۷۸، تحقق چهار اصل کشاورزی مدرن، صنعت مدرن، دفاع ملی مدرن، و علوم و تکنولوژی مدرن به منزله اجزای تشکیل‌دهنده اهداف سیاست رفروم و بازگشایی درب‌ها ذکر شدند (Bowles and White 2019: 27).

در آن نشست دسترسی به تکنولوژی و ماشین‌آلات صنعتی مدرن برای گسترش ظرفیت‌های تولید و صادرات ضرورتی اساسی خوانده شد. در برنامه‌های پنج‌ساله توسعه، از ۱۹۸۱ به بعد، بر تأثیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در انتقال تکنولوژی به چین تأکید شده است. در برنامه ۱۹۸۱ مقرر شد که قواعدی برای ورود سرمایه‌های مستقیم خارجی ترسیم شود که مؤسسات و شرکت‌های خارجی را به انتقال تکنولوژی‌های متناسب با نیازها و ضرورت‌های چین ناگزیر کند. هم‌چنین بر اهمیت ترغیب صادرات برای کسب منابع ارزی به منظور تهیه ماشین‌آلات، تجهیزات، زیرساخت‌های مکانیکی و فنی، و استقرار کارخانه‌های تولیدی تأکید شد. طی دهه ۱۹۸۰، رهبران متنفذ و عمل‌گرای چین با مخالفت ذی‌نفعان با وضعیت اسفباری مواجه بودند؛ ذی‌نفعانی که به‌مثابه الیت‌ها و ائتلاف‌هایی از رانت‌جویان سال‌ها به هزینه کشور تأمین منافع کرده بودند و تغییرات جدید رانت‌ها و منافع تنگ‌نظرانه آن‌ها را به‌مخاطره می‌انداخت. این الیت‌ها و ائتلاف‌های رانت‌جو نیات واقعی خود را در ذیل پوشش حفاظت از دستاوردهای انقلاب کمونیستی خلق و میراث مائوتسه دانگ در شکل جزئیات و دگماهای غیرعقلایی پنهان می‌کردند (Wedeman 2003: 16).

بنابراین انتقال تکنولوژی از طریق جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی علاوه بر مشکلات و موانع اقتصادی و حقوقی با مانع منافع متعارض رادیکال‌های سیاسی نیز روبه‌رو شد.

بنابراین مجموعه‌قواعدی که در سال‌های ۱۹۷۹، ۱۹۸۶، و ۱۹۸۸ درباره جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تدوین شد، قواعدی در مقایسه با مؤسسات خارجی ترسیم می‌کرد که دگماهای غیرفنی در آن تأثیرگذار بود. در قوانینی که در سال ۱۹۹۵ تصویب شد، سرمایه‌گذاری‌های خارجی به چهار دسته تقسیم شد: سرمایه‌گذاری‌های ممنوعه، سرمایه‌گذاری‌های محدود که با سخت‌گیری بیش‌تری همراه بود، سرمایه‌گذاری‌های مجاز، و سرمایه‌گذاری‌هایی که به ترغیب بیش‌تر سرمایه‌گذاران نیاز داشت (Ming 1999: 18).

این قوانین هدف مشخص بسط همکاری اقتصادی و مبادله تکنولوژی با کشورهای خارجی را دنبال می‌کرد. قوانینی که درباره مشارکت شرکت‌های خارجی و چینی تدوین شد، این شرکت‌ها را به فعالیت در کارخانه‌ها با تکنولوژی بالا و با جهت‌گیری صادرات تشویق می‌کرد. هم‌چنین دولت قوانینی تدوین کرد که برطبق آن هرگونه قرارداد واردات تکنولوژی به چین، در صورتی که شامل توسعه ظرفیت تکنولوژی چین نباشد، رد می‌شد. این قانون در سال ۱۹۸۵ تصویب و در سال ۲۰۰۱ باتوجه به تحولات صنعتی چین این‌گونه بازبینی شد که قراردادهای واردات تکنولوژی در صورتی پذیرفته می‌شود که شامل انتقال تکنولوژی‌های پیشرفته به چین باشد. به‌طور کلی، مشوق‌هایی از قبیل معافیت‌های مالیاتی، نرخ‌های نازل برای استفاده از زمین، و انعطاف‌پذیری نیروی کار را اتخاذ کردند و در دست‌رس سرمایه‌گذاران خارجی قرار دادند. برای درونی‌کردن فناوری وارداتی در چین تلاش گسترده‌ای انجام شده است. سیاست‌های گام‌به‌گام حکومت در این زمینه به‌گونه‌ای بوده است که انتخاب فناوری وارداتی با نیازهای چین متناسب بوده و در جهت تقویت ظرفیت‌های درونی کشور قرار گرفته است. به‌طوری‌که دولت تلاش می‌کند همواره فهرستی از اولویت‌های خود را برای ورود فناوری اعلام و مدیریت کلان دقیقی در این عرصه اعمال کند تا از واردات فناوری‌های تکراری و نامناسب جلوگیری شود. هم‌چنین دولت وظیفه خود می‌داند قوانین و مقررات لازم را در راستای تضمین حمایت مالی مناسب برای جذب فناوری وارداتی و مشارکت کامل واحدهای تحقیق و توسعه در تمام مراحل معرفی فناوری وارداتی و جذب و اصلاح آن اتخاذ کند. از موفقیت‌های اساسی چینی‌ها ایجاد سیستم قوی علوم و فناوری از طریق جذب سرمایه خارجی در بسیاری از صنایع بوده است. واضح است که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فقط منبع سرمایه و تکنولوژی نیست. ممکن است کشورها برای ارتقای فناوری‌های پیچیده از تحقیق و توسعه داخلی استفاده کنند. در این باره وجه دیگر سرمایه‌گذاری مستقیم چین در خارج از میانه دهه ۱۹۹۰ است، تاجایی که چین به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار خارجی در جهان تبدیل شده است و این

سرمایه‌گذاری‌ها نیز در تقویت روند انتقال دانش و تکنولوژی به شرکت‌ها و صنایع مادر در چین تأثیرگذارند (Zhou 2019: 26).

۳.۴ انتقال تکنولوژی از طریق سرمایه‌گذاری مشترک (joint venture)

در سرمایه‌گذاری مشترک دو یا چند شرکت در زمینه فعالیت‌های مشترک بر سر هزینه‌ها و چگونگی تقسیم دستاوردها به توافق می‌رسند و همکاری می‌کنند. این نوع سرمایه‌گذاری‌ها معمولاً هدف تأمین سرمایه مالی یا دسترسی به فناوری‌ها را دنبال می‌کنند. چین مشوق‌هایی را تعریف کرده است تا مؤسسات اقتصادی و فناوری را به سرمایه‌گذاری مشترک برای دسترسی به تجهیزات و تکنولوژی‌های پیشرفته در ایالات متحده ترغیب کند. طبق برآورد دپارتمان ابتکارات دفاعی پنتاگون، طی فاصله زمانی ۲۰۱۵-۲۰۱۷، ده الی ۱۶ درصد از سرمایه‌گذاری‌های خارجی در پروژه‌های استارت‌آپ‌ها در آمریکا به دست مؤسسات چینی انجام شده است. این پروژه‌ها با مشارکت مؤسسات آمریکایی یا چندملیتی اهداف تعیین شده حل مسائل تکنولوژیکی را در صنایع گوناگون دنبال می‌کنند. چین در سال ۲۰۱۷ معادل دو میلیارد و صد میلیون دلار و در سال ۲۰۱۸ نیز سه میلیارد و سی صد میلیون دلار در پروژه‌های مشترک برای حل مجهولات تکنولوژیکی در صنایع در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده است. این سرمایه‌گذاری‌های مشترک مؤسسات خصوصی و دولتی چین در زمینه اولویت‌های توسعه صنعتی این کشور است (Bowles and White 2019: 36).

شیوه دیگر همکاری مشترک و توافق‌هایی است که طبق آن دو یا چند مؤسسه منابعشان را به فرصت‌ها و اهداف مشترک بازرگانی اختصاص می‌دهند. از این طریق، مؤسسات چینی شیوه‌ای برای مالکیت بر نوآوری‌های تکنولوژیکی مشترک یافته‌اند. به‌طور کلی، مؤسسات چینی از این شیوه همکاری مشترک برای مالکیت بر تکنولوژی‌های بالا یا پیشرفته استفاده می‌کنند و با دسترسی و انتقال این تکنولوژی‌ها به صنایع مادر در چین، تداوم رشد تولید و رقابت‌پذیری تولیدات و در نتیجه توان صادرات کشور را تقویت می‌کنند. طبق گزارش وزارت بازرگانی چین، فقط در سال ۲۰۱۵ بیش از شش هزار مورد از این نوع همکاری‌های مشترک از سوی مؤسسات و شرکت‌های چینی با مشارکت مؤسسات خارجی، به ویژه ایالات متحده، انجام شده است. حکومت قواعدی در این باره ترسیم کرده است که در بسیاری از زمینه‌ها شرکت‌های خارجی متقاضی همکاری در چین ناگزیرند که

اقتباس از مرکز، خیزش از پیرامون: مزیت عقب‌ماندگی، انتقال تکنولوژی، و صنعتی شدن چین ۲۵۳

با پیش شرط انتقال تکنولوژی به چین با شرکت‌های چینی وارد توافق‌های مشترک همکاری شوند. حکومت این شرکت‌ها را ترغیب می‌کند که فعالیتشان به پیشرفت تکنولوژی در صنایع معرفی شده وزارت بازرگانی چین منجر شود (Jiang 2018: 82).

۴.۴ انتقال تکنولوژی از مسیر فرایند اخذ پروانه (licensing requirements)

حکومت چین از قواعد فعالیت‌های اقتصادی خارجی در چین برای مقاصد جذب تکنولوژی نیز استفاده می‌کند. پروانه‌ها یا مجوزهای قانونی اجازه‌نامه‌هایی‌اند که مؤسسات و شرکت‌های خارجی بدون اخذ آن اجازه فعالیت در چین را ندارند. دامنه این فعالیت‌های نیازمند اخذ پروانه‌های رسمی گسترده است و زمینه‌های مختلف تجارت و بازرگانی را شامل می‌شود. حکومت مقرر کرده که بیش از صد فعالیت بازرگانی از جمله تولید محصولات غذایی، دارو، معدن‌کاوی، خدمات، و ارتباطات بدون اخذ پروانه‌های رسمی برای بازرگانان خارجی ممنوع است. از طرفی، اخذ این پروانه‌ها مستلزم فرایند و تعهداتی است که در آن بازرگانان یا مؤسسات خارجی از انتقال فنون، تکنولوژی، و تجهیزات به چین ناگزیرند، زیرا در بخش‌های مربوط در آن صنایع چین به تأمین آن‌ها از جوامع توسعه یافته صنعتی نیازمند است. علاوه بر آن، بازرگانان و شرکت‌های خارجی متعهد می‌شوند که جزئیات و داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز درباره فرایند تولید، عرضه، و انتقال این محصولات را برای اخذ مجوز فعالیت در چین به نهادهای مربوط دولتی ارائه کنند. در این فرایند مطالبه نوع داده‌ها و اطلاعات درباره تولید، عرضه، و انتقال این محصولات از طرف‌های خارجی به نیازها و ضرورت‌های صنایع همتای چینی بستگی دارد و باتوجه به مسائل تکنولوژیکی، که صنایع مشابه چینی با آن مواجه‌اند، نوع و شیوه ارائه این اطلاعات و داده‌های فرایند تولید به نهادهای دولتی جهت اخذ مجوز فعالیت در چین داده می‌شود. بنابر گزارش اتاق بازرگانی ایالات متحده در چین، در سال ۲۰۱۹ حدود ۳۵ درصد از پروانه‌های اخذ شده از سوی مؤسسات آمریکایی برای فعالیت بازرگانی در چین با چالش‌های دشوار در روند ارائه داده‌ها و اطلاعات فرایند تولید محصولات و کالاها همراه بوده است. درکل، چین به‌رغم عضویت در سازمان تجارت جهانی، از ساختار نهادی و قواعد و مقررات برای اجبار بازرگانان خارجی به ارائه داده‌های فنی و تخصصی فرایند تولید محصولات در روند اخذ پروانه فعالیت استفاده می‌کند (Prud'homme 2018: 158).

۵.۴ انتقال تکنولوژی از مسیر همکاری‌های علمی

چین از ظرفیت‌های آزمایشگاهی و دانشگاهی نیز برای بهره‌گیری از متخصصان کشورهای توسعه‌یافته صنعتی به‌منظور کسب دستاوردهای جدید تکنولوژیکی استفاده می‌کند. برای مثال در سال ۲۰۰۶ از یک‌صد دانشگاه و مؤسسه آموزشی و پژوهشی برتر جهان، یک‌هزار متخصص خارجی به چین دعوت شدند تا در پروژه‌های تخصصی و فوق‌تخصصی در زمینه نوآوری مشارکت کنند. در سال ۲۰۰۹ نیز ۳۹ نفر از برندگان جایزه نوبل برای همکاری در پروژه‌های تحقیقاتی با مؤسسات چینی وارد شراکت شدند. از دسامبر ۲۰۰۸ تا میانه سال ۲۰۱۴ نیز دستورکار مشخصی در چین اجرا شد که طی آن بیش از ۴۰۰۰ نفر از متخصصان خارجی در این بازه زمانی وارد همکاری تخصصی با آزمایشگاه‌های مختلف و مراکز گوناگون تحقیقات تکنولوژی‌ها و نوآوری‌های پیشرفته شدند. حکومت چین هم‌چنین از همکاری بین دانشگاه‌ها با دانشگاه‌های برتر دنیا برای دسترسی به نوآوری‌های تکنولوژیکی استفاده می‌کند (Howell 2018).

در این زمینه، مؤسسات تحقیقاتی چینی و مراکز تحقیقاتی شرکت‌ها در ایالات متحده آزمایشگاه‌ها و مراکز تحقیق و توسعه ایجاد می‌کنند و از این طریق از ظرفیت‌ها و فرصت‌های علمی در ایالات متحده بهره می‌گیرند. هم‌چنین حکومت چین از اعزام دانشجوی، محقق، و استاد دانشگاه از دانشگاه‌های چین به دانشگاه‌های ایالات متحده در این زمینه حمایت می‌کند. به‌طوری‌که طی فاصله ۲۰۰۸-۲۰۱۸، بیش از ۲۵۰۰ متخصص علوم مهندسی و نظامی چینی برای ارتقای دانش فنی خود با برنامه‌های حمایتی دولت از فرصت‌های علمی در دانشگاه‌های ایالات متحده برخوردار شدند. در همین زمینه، سالانه ده‌ها هزار نفر از دانشجویان چینی از دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و پژوهشی ایالات متحده فارغ‌التحصیل می‌شوند. در سال تحصیلی ۲۰۱۷-۲۰۱۸، بیش از ۳۶۰ هزار دانشجوی چینی در مؤسسات و دانشگاه‌های ایالات متحده مشغول تحصیل بوده‌اند. از طرفی، روند بازگشت دانشجویان چینی تحصیل کرده در خارج به کشورشان روبه‌افزایش است. درواقع، از سال ۱۹۷۸ ذیل رهبری دنگ شیائوپینگ، موج مطالعه و یادگیری از جهان خارج دانشگاه‌های چین را فرا گرفت و طی دوره موج مطالعه (study abroad wave) در خارج، که قویاً از جانب رهبری کشور حمایت می‌شد، بالغ بر سه‌ونیم میلیون دانشجوی چینی به ایالات متحده و دیگر کشورهای صنعتی رفتند. برآورد می‌شود تا سال ۲۰۱۴ بیش از یک میلیون و هشت‌صد هزار نفر از آن‌هایی که در آن موج به خارج رفتند به چین بازگشته‌اند. آن‌ها نه‌فقط

در دانشگاه‌های ایالات متحده و دیگر جوامع صنعتی تحصیل کرده‌اند، بلکه سال‌ها در صنایع، سازمان‌ها، و نهادهای گوناگون در جهان توسعه‌یافته مشغول کار و فعالیت بوده‌اند و با دانشی ارتقایافته به نهادهای سازمان‌ها، و صنایع چین بازگشته‌اند. در مجموع، چین به کشوری تبدیل شده است که بیش‌ترین دانشجوی را در دانشگاه‌های خارجی دارد. به‌طوری‌که حدود ۲۵ درصد از کل دانشجویان خارجی در دانشگاه‌های جهان از چین هستند. برای نمونه در سال ۲۰۱۸ بیش از شش صد هزار دانشجوی چینی برای تحصیل در خارج کشورشان را ترک کردند، آن‌ها به شبکه وسیع دانشگاهیان و یادگیری علوم و فنون و دانش بشری می‌پیوندند (Zhou 2019: 27-34).

۵. جبران نسبی عقب‌ماندگی تکنولوژیکی چین

پس از دهه‌ها جذب تکنولوژی از کشورهای پیشرفته، باتوجه به نزدیک‌شدن به مرزهای نوآوری طی دهه گذشته، چین بر هزینه‌های تحقیق و توسعه افزوده است، تاجایی‌که پس از ایالات متحده به بزرگ‌ترین کشور در زمینه مخارج تحقیق و توسعه تبدیل شده است. به‌طوری‌که در سال ۲۰۰۷ معادل ۱۲۹ میلیارد دلار صرف تحقیق و توسعه در نوآوری‌های تکنولوژیک کرده است. این رقم در سال ۲۰۱۹ به ۳۵۴ میلیارد دلار افزایش یافته و در همان سال ایالات متحده بالغ بر ۵۸۰ میلیارد دلار در این زمینه هزینه کرده است. این ارقام نشان می‌دهد که شکاف در هزینه تحقیق و توسعه در بین چین و ایالات متحده کاهش یافته است؛ به‌طوری‌که در قیاس با دهه ۱۹۹۰ رشد چین شتابان و درجهت کم‌ترکردن فاصله با ایالات متحده است و اگرچه در بین ۲۵۰۰ شرکت، که بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران در تحقیق و توسعه در جهان‌اند، سهم شرکت‌های ایالات متحده از قبیل اپل، مایکروسافت، و اینتل به‌مراتب بیش‌تر است، اما تا سال ۲۰۱۷ شرکت‌های چینی از قبیل علی‌بابا، هواوی، و تنسنت به‌ترتیب رتبه‌های ۵، ۵۱، و ۶۱ را در این جمع کسب کرده‌اند. درکل در سال ۲۰۰۷، شرکت‌های چینی معادل ۲۶ درصد شرکت‌های آمریکایی بودجه صرف تحقیق و توسعه می‌کردند و در سال ۲۰۱۷ معادل ۵۶ درصد مخارج شرکت‌های آمریکایی در این زمینه هزینه کرده‌اند (Atkinson 2019: 8).

در زمینه انرژی‌های پاک، چین در سال ۲۰۰۶ معادل ۳۲ درصد از بودجه تحقیق توسعه آمریکا را در این زمینه صرف کرده است که این رقم تا سال ۲۰۱۷ به حدود ۷۰ درصد بودجه تخصیصی شرکت‌های آمریکایی در این زمینه افزایش پیدا کرده است. هم‌چنین

در زمینه شرکت‌های مرتبط به تکنولوژی‌های پیشرفته از قبیل نرم‌افزار، سخت‌افزار، ارتباطات، و مواد شیمیایی دارویی، در سال ۲۰۰۹ فقط دو شرکت از چین به جمع یکصد شرکت اول دنیا پیوسته بودند، درحالی‌که در آن سال ۲۶ شرکت آمریکایی جزو این صد شرکت اول بوده‌اند. بنابراین، در این زمینه شکاف عقب‌ماندگی چین به کوشش‌های بیش‌تری برای برطرف‌کردن نیاز دارد.

در حوزه صنعت و تجارت تا سال ۲۰۰۶ صادرات محصولات کارخانه‌های چین ۹ درصد بیش‌تر از صادرات این نوع محصولات به وسیله آمریکا بود. در سال ۲۰۱۶، چین ۸۱ درصد بیش‌تر از آمریکا صادرات محصولات کارخانه‌ای داشته است که نشان می‌دهد در این زمینه چین به مراتب از ایالات متحده جلو افتاده است. در زمینه صنایع با تکنولوژی بالا، چین در سال ۲۰۰۶ معادل ۱۳۹ درصد تولیدات با تکنولوژی بالای ایالات متحده تولید کرده بود که در سال ۲۰۱۶ این رقم به ۲۰۳ درصد افزایش یافت و نشان می‌دهد چین در این زمینه از ایالات متحده سبقت گرفته است. باید توجه داشت که ارزش افزوده‌ای که در این تولیدات عاید چین می‌شود کم‌تر از ارزش افزوده عایدی ایالات متحده است که دلیلی خارج از این بحث دارد (Shen et al. 2020: 7).

در زمینه تجهیزات راه‌آهن چین در سال ۲۰۱۶ معادل ۶۱۸ درصد ایالات متحده در این زمینه صادرات داشته است. در زمینه ماشین‌آلات الکترونیکی ارزش افزوده‌ای که از صادرات آن برای چین حاصل می‌شود معادل ۴۲۲ درصد ارزش افزوده این نوع کالاها در آمریکاست. در زمینه تولید ابر کامپیوترها، در سال ۲۰۱۸ ایالات متحده ۱۰۹ مورد و چین ۲۲۷ مورد تولید کرده است، اما باید توجه داشت که این زمینه هم جزو زمینه‌هایی است که کیفیت، ظرفیت، و سودآوری محصول تولیدی چین هنوز کم‌تر از ایالات متحده است. در زمینه صنعت ربات نیز همین‌گونه است، یعنی چین در تولید کمی از آمریکا سبقت گرفته، اما در ارزش افزوده و کیفیت محصول هنوز از آمریکا عقب‌تر است. این موارد نمونه‌هایی است که تأثیر جذب و رشد تکنولوژی در چین را در جبران عقب‌ماندگی، که از آغاز عصر مدرن با آن روبه‌رو شده است، نشان می‌دهد. آمار و ارقام و نمونه‌های بسیار بیش‌تر نشان می‌دهد که چین در زمینه پیشرفت تکنولوژیکی نرخ رشد شتابان‌تری در مقایسه با نرخ رشد تکنولوژیک ایالات متحده دارد که البته این نرخ رشد شتابان تاحدودی نتیجه تحقیق و توسعه در چین است و بیش‌تر آن نتیجه سرعت جذب تکنولوژی‌های جهان توسعه‌یافته در چین است. درواقع، پس از چهار دهه انتقال و اقتباس تکنولوژی از ایالات متحده و متحدان صنعتی‌اش، چین به مرزهای نوآوری‌ها نزدیک شده است.

اقتباس از مرکز، خیزش از پیرامون: مزیت عقب‌ماندگی، انتقال تکنولوژی، و صنعتی‌شدن چین ۲۵۷

به عبارتی، بسیاری از زمینه‌های شکاف در عقب‌ماندگی تکنولوژیک را پر کرده و در ادامه آن بر تحقق اهداف برنامه اساسی «Made in China 2025» تمرکز کرده است که در نهایت تا میانه قرن بیست‌ویکم چین را به اقتصادی خلاق و پیش‌رو در نوآوری تبدیل می‌کند (Atkinson and Foote 2019: 8).

طبق این برنامه، چین تا سال ۲۰۲۵ در زمینه صنایع با تکنولوژی بالا می‌بایست تاحدود دست‌کم ۷۰ درصد در زمینه تکنولوژی از جهان خارج بی‌نیاز شود. این برنامه جاه‌طلبی بزرگی در مسیر طولانی جبران عقب‌ماندگی‌های تکنولوژیکی سی‌صد سال گذشته است؛ مسیری که پکن آن را بازتحقق منزلت از دست‌رفته هزاران ساله تاریخی خود می‌خواند، برنامه‌ای که پیشاهنگی ایالات متحده در نوآوری‌های تکنولوژیکی را به چالش خواهد کشید، پیشوایی که برای حفاظت از سهم نامتقارن ایالات متحده از ثروت، قدرت، و نفوذ جهانی حیاتی است. گفتنی است، طی هفتاد سال گذشته، شوروی و سپس ژاپن از مصادیقی بودند که چالش‌های بزرگی برای پیشوایی تکنولوژیک آمریکا ایجاد کردند، چالش‌هایی که ناکام باقی ماند. درمورد چین نیز تردید است، اما روشن است که چین در میانه روند انتقال از کشوری عقب‌مانده به جمع کشورهای توسعه‌یافته صنعتی قرار گرفته است. در ادامه، این روند انتقال بررسی می‌شود.

۶. مدرنیزاسیون صنعتی چین و خیزش از پیرامون

صنعتی‌شدن فرایندی است که طی آن اقتصاد از کشاورزی به تولید کالاهای کارخانه‌ای انتقال می‌یابد. به‌طور اساسی، اقتصاد هر کشوری به سه بخش کشاورزی، صنعت، و خدمات تقسیم می‌شود. صنعتی‌شدن یعنی بخش صنعت به بزرگ‌ترین بخش تبدیل شود. مرحله بعدی نیز بزرگ‌ترشدن بخش خدمات است. مقارن با انقلاب زراعی در هزاره‌های پیشامدرن، بخش کشاورزی چین گسترش یافت و امپراتوری چین مبتنی بر اقتصاد کشاورزی بود و بخش‌های صنعتی و خدمات بسیار کوچک‌تری داشت. در پی انقلاب صنعتی در انگلستان، برای اولین بار به‌طور چشم‌گیری بخش صنعت در مقایسه با بخش کشاورزی و البته خدمات وسیع‌تر شد (Buzan and Lawson 2015: 173-177).

در ۱۹۷۸ سهم بخش کشاورزی از تولید ناخالص داخلی چین حدود ۲۸ درصد و سهم این بخش از اشتغال بیش از ۷۰ درصد بود. در روند صنعتی‌شدن سهم بخش کشاورزی از تولید ناخالص داخلی و اشتغال به‌ترتیب به ۷ و ۲۶ درصد در سال ۲۰۱۸ کاهش یافته و

سهم صنعت و خدمات به حدود ۴۰ و ۵۳ درصد از تولید ناخالص داخلی افزایش یافته است (Kolodko 2020: 4).

کل تولید ناخالص داخلی چین نیز از ۱۴۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ به ۱۴۱۴۰ میلیارد دلار افزایش یافته است، که حاصل نرخ رشد شتابان قریب ۱۰ درصد طی چهار دهه پس از درگذشت مائو بوده است. این نرخ رشد شتابان در کنار دیگر عوامل تابعی از نرخ انتقال فنون و تکنولوژی از کشورهای پیشرفته و در رأس آن ایالات متحده بوده است. برای درک پی‌آمدهای این نرخ شتابان رشد، در قیاس با چین، کل تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۱۹۷۸ حدود ۷۷ میلیارد دلار بوده است که تا سال ۲۰۱۹ به ۴۵۰ میلیارد دلار افزایش یافته و این افزایش عمدتاً نتیجه رشد قیمت نفت در بازار جهانی است (Brent 2019).

در روند صنعتی شدن تا سال ۲۰۱۵، چین به بزرگ‌ترین تولیدکننده محصولات و فرآورده‌های صنعتی در جهان تبدیل شده، به‌طوری‌که در آن سال بیش از دو تریلیون دلار تولید صنعتی داشته است. در مقایسه با آن، تولید صنعتی ایالات متحده ۱۸۷۰ میلیارد دلار و برای ژاپن، آلمان، و کره جنوبی به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکنندگان صنعتی نیز به‌ترتیب ۱۰۶۳ میلیارد دلار، ۷۰۰ میلیارد دلار، و ۳۷۲ میلیارد دلار بوده است. بدین ترتیب، سهم چین از مجموع تولیدات صنعتی جهان تا این سال به ۲۰ درصد رسیده است، درحالی‌که سهم ایالات متحده ۱۸ درصد بوده است. گفتنی است که بخش تولیدات کارخانه‌ای در ایالات متحده سهم کم‌تری از مجموع تولید هر سال کشور است. باوجوداین، ایالات متحده طی صد سال گذشته در زمینه تولید صنعتی در جهان پیش‌تاز بوده و از سال ۲۰۱۰ چین در این شاخص از آن پیش‌افتاده است. مجموع صادرات و واردات چین نیز به ۴۱۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷ افزایش یافته است که نشان می‌دهد که به‌ترتیب صادرات و واردات چین از ۱۰ میلیارد دلار و ۱۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ به ۲۲۰۰ میلیارد دلار و ۱۸۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷ افزایش یافته است و چین به بزرگ‌ترین صادرکننده جهان تبدیل شده است. یعنی جایگاهی را کسب کرده که بیش از نیم‌قرن متعلق به ایالات متحده بوده است (Naughton 2019: 27-35).

در این میان، ده مورد ذیل به‌ترتیب صادرات عمده چین را تشکیل داده‌اند: ماشین‌آلات و تجهیزات برقی ۶۷۱ میلیارد دلار؛ ماشین‌آلات از جمله رایانه ۴۱۷ میلیارد دلار؛ مبلمان، ملحفه، روشنایی، علائم، و ساختمان‌های پیش‌ساخته ۹۹/۵ میلیارد دلار؛ پلاستیک و محصولات آن ۸۴/۴ میلیارد دلار؛ وسایل نقلیه ۷۴/۴ میلیارد دلار، دستگاه‌های نوری، فنی، و پزشکی ۷۳ میلیارد دلار؛ لباس گره یا قلاب‌دوزی و لوازم جانبی ۷۱/۴ میلیارد دلار؛

اقتباس از مرکز، خیزش از پیرامون: مزیت عقب‌ماندگی، انتقال تکنولوژی، و صنعتی شدن چین ۲۵۹

محصولات آهن و فولاد ۶۹/۶ میلیارد دلار؛ پوشاک و لوازم جانبی (گره یا قلاب‌دوزی) ۶۶/۸ میلیارد دلار؛ و اسباب‌بازی‌ها و بازی‌ها ۶۲/۸ میلیارد دلار که نشان‌دهنده تأثیر اساسی تولیدات و محصولات صنعتی کارخانه‌ها در صادرات چین در جایگاه بزرگ‌ترین صادرکننده جهان است. این چنین دستاوردی بدون انتقال تکنولوژی‌های مدرن به چین غیرممکن بود (Shen 2020).

در این میان، سهم مناطق ویژه اقتصادی از مجموع صادرات چین معادل ۶۰ درصد است. هم‌چنین سهم این مناطق از مجموع تولید ناخالص داخلی چین ۲۲ درصد است و ۴۵ درصد از مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کل کشور نیز در این مناطق جذب شده که نشان‌دهنده تأثیر مهم سیاست مناطق اقتصادی و موفقیت کلی آن در چین است. در مقایسه با آن، در ایران بدون تحول تفکر کلان کشور به تفکر استراتژیک انتقال تکنولوژی و خیزش صنعتی، سیاست مناطق آزاد طی سه دهه گذشته تأثیر کمی در انتقال تکنولوژی به کشور داشته، بلکه بیش از آن به مبادی‌ای برای واردات بیش‌تر تبدیل شده است.

در پی سیاست‌های عمل‌گرایانه‌ای که برای جبران عقب‌ماندگی صنعتی چین از ۱۹۷۸ اتخاذ شده و مکانیزم‌هایی که در این زمینه برای انتقال و جذب جریان تکنولوژی در دستورکار قرار گرفته است، تا سال ۲۰۱۸ بیش از ۹۶۱ هزار مؤسسه و شرکت خارجی در چین سرمایه‌گذاری کرده‌اند و طی بیست‌سال گذشته بیش از ۱۶۰۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی در چین جذب شده است و چین در رقابت تنگاتنگ با ایالات متحده به دومین جذب‌کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان ارتقا یافته که باتوجه‌به قواعد و ساختار نهادی که حکومت برای جذب تکنولوژی از جهان خارج متحول کرده است، برآورد می‌شود این جریان سرمایه تأثیری حیاتی در انتقال تکنولوژی مدرن به چین داشته است. درواقع، مزیت نسبی چین ارتش گسترده کارگران بی‌کاری بود که در دوره رهبری مائوتسه دانگ در نتیجه سیاست‌های کلان مبتنی بر مارکسیسم آن‌چنان به فقر و فائقه رانده شده بودند که با کم‌ترین دست‌مزدها حاضر به کار در بخش‌های اقتصادی بودند. چین منابع ارزی درخور ملاحظه‌ای برای تأمین نسبتی شگرف از تجهیزات و تکنولوژی‌های کارخانه‌ای برای گسترش ظرفیت تولید و صادرات نداشت و این مسئله را با درایت از طریق جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی چاره کرد (Atkinson 2019: 4).

سراریزشدن جریان تکنولوژی از مسیر مکانیزم‌های مختلف طراحی‌شده حکومت به چین در ترکیب با کار ارزان و انبوه درکنار دیگر سیاست‌های دولت به رشد شتابان اقتصادی چین در درجه اول در بخش صنعت و سپس بخش خدمات انجامیده است و چین در میانه

انتقال به کشوری صنعتی و توسعه یافته قرار گرفته است. مزیت‌های عقب‌ماندگی چین و بهره‌گیری صحیح رهبران این کشور از ۱۹۷۸ به بعد از این مزیت‌ها سبب شده است که چین رشدی بی‌سابقه را در تاریخ جدید قدرت‌های بزرگ رقم بزند. به عبارتی، ایالات متحده و دیگر قدرت‌های بزرگ در عصر مدرن در بازه زمانی به مراتب طولانی‌تر و با میانگین نرخ رشد اقتصادی کم‌تری به قدرت‌های صنعتی تبدیل شدند. از آنجاکه چین از مزیت‌های عقب‌ماندگی، که در ره‌یافت مفهومی مطرح شد، برخوردار بوده، ظرفیت بی‌سابقه‌ای در رشد شتابان در تاریخ مدرن ظهور قدرت‌های بزرگ از خود نشان داده است. انتقال تکنولوژی از مرکز تمدن مدرن یعنی ایالات متحده و متحدان صنعتی‌اش در ترکیب با مزیت‌های داخلی چین خیزش این کشور برای انتقال از کشوری در پیرامون به کشوری توسعه یافته در جمع دولت‌های صنعتی شده مدرن را سبب شده است. این خیزش در افزایش سهم چین از تولید صنعتی و دیگر شاخص‌ها نمایان شده است. به طوری که درکل سهم چین از مجموع تولید ناخالص سالیانه جهان از کم‌تر از ۲ درصد در سال ۱۹۸۹ به بیش از ۱۵ درصد رسیده است. در مقایسه، روسیه که در ۱۹۸۹ دومین تولیدکننده بزرگ صنعتی پس از ایالات متحده بود به رتبه پانزدهم تنزل یافته (O'Connor 2019: 12)، که بیان‌گر موفقیت نسبی سیاست‌های ثمربخش چین است.

۷. نتیجه‌گیری

اگر سبقت در نرخ نوآوری سبب پیشی گرفتن انگلستان و سپس ایالات متحده شده است، چین با اقتباس نوآوری‌های دولت‌های صنعتی نرخ رشدی بی‌سابقه را در تاریخ ظهور قدرت‌های بزرگ رقم زده است. از مهم‌ترین سودمندی‌های نوآوری در تکنولوژی تقویت رشد اقتصادی است. نوآوری تکنولوژیک می‌تواند به تولید بیش‌تر از نهاده‌های ثابت بینجامد و رشد اقتصادی به معنای افزایش تولید است. کشورها با بهره‌وری بالا در جایی به مرز امکانات تولید می‌رسند، نقطه‌ای که در آن همه عوامل و امکانات تولید را به کار گرفته‌اند. در این نقطه رشد اقتصادی متوقف می‌شود، مگر این که آن کشور با نوآوری مستمر در تکنولوژی بهره‌وری را افزایش دهد تا تولید بیش‌تر و بیش‌تر شود و رشد اقتصادی استمرار داشته باشد. چین پیشامدرن هم‌سنگ تمدن‌های بین‌النهرین، دره نیل، دره سند، و ایندوس در عصر پیشامدرن جزو قلمروهایی بوده است که در مجموع نوآور و خلاق محسوب می‌شده‌اند. روندهای نوآوری به شکل‌گیری تمدن مبتنی بر اقتصاد کشاورزی در چین انجامیده است. نوآوری‌ها در زمینه‌های مختلف در قلمرو چین پخش

می‌شد و همان‌طور که به بهبود عملکرد اقتصادی، افزایش ثروت، و رونق و شکوفایی کمک می‌کرد، نسبتی از آن به پیشرفت ابزارها و فنون دفاعی برای محافظت از تمدن چین در برابر جوامع پیرامونی ترجمه می‌شد. بنابراین، تمدن چین در نتیجه نوآوری و خلاقیت بالاتر در مقایسه با جوامع پیرامون، توانست از خود حفاظت کند. در کنار دیگر عوامل، بقای این تمدن پیشامدرن طی قرن‌های متمادی نتیجه استمرار نوآوری و خلاقیت‌های درونی بود. در برهه‌هایی جوامع پیرامون، به‌ویژه مغول‌های استپ‌گرد که در سطوح نازل‌تری حیات اجتماعی داشتند، با اقتباس ابزارهای جنگی از چین توانستند به این تمدن دست‌اندازی کنند، اما پیشاهنگی در رشد به بقای هزاران ساله چین کمک کرد تا این‌که از میانه قرن هجدهم نرخ رشد نوآوری‌های تکنولوژیکی در انگلستان شتاب گرفت و انقلاب صنعتی در انگلیس شکفت. در نتیجه آن نرخ بهره‌وری دست‌خوش بهبودی بی‌سابقه در انگلیس شد و این دولت از جمله در زمینه جنگ به ابزارهایی جدید و پیچیده‌تر دست یافت، درحالی‌که در شرق پیشرفت چشم‌گیری از جمله در سلاح‌های جنگ، که نتیجه نوآوری در تمدن‌های بین‌النهرین، دره نیل، سند، ایندوس، و چین بودند، رخ نداده بود و امپراتوری‌های شرقی هم‌چنان از سلاح‌ها و ابزارهای تمدن‌های خلاق مذکور استفاده می‌کردند. انگلیس تا قرن نوزدهم در میانه انقلابی صنعتی قرار گرفت و مجهز به دستاوردهای نو، در میانه قرن، امپراتوری پیشامدرن چین را در هم شکست. شکست سنگین و بی‌سابقه‌ای که قلمرو تمدن پیشامدرن چین را به حوزه‌ای برای نفوذ استعماری انگلستان تبدیل کرد، سپس دیگر دولت‌های مدرن، که با اقتباس از انگلستان نوسازی و بازسازی کرده بودند، وارد کشمکش برای نفوذ در چین شدند. این دوره تا ۱۹۴۹ یعنی یک قرن به طول انجامید. هنگامی‌که در میانه قرن بیستم، پس از قرنی تحقیر، چین خود را بازمی‌یافت، انقلاب صنعتی از انگلستان به شماری از جوامع گسترش یافته بود و شمار بیش‌تری نیز به‌صورت مغشوش و پراکنده از دستاوردهای انگلستان بهره گرفته بودند. در این میان، ایالات متحده با اقتباس از انگلستان انقلاب صنعتی را در قلمرو خود تکثیر کرد و به رشدی بی‌سابقه دست یافت و به قدرت‌مندترین دولت در جهان تبدیل شد. پکن مشحون از ترس و تردید به چنین محیط بیرونی‌ای می‌نگریست که در آن از قدرت جا مانده بود. مائو تse دانگ راه را در فراگیری از شوروی و بازسازی چین برطبق باورها و ایده‌های مارکسیستی یافته بود. پس از درگذشت او، چین از ۱۹۷۸ ذیل رهبری الیت‌های متنفذ توسعه‌گرا با پیش‌برد تغییرات نهادی و بازتعریف قواعد در حوزه‌های مختلف و انتقال تکنولوژی از جوامع پیشرفته و در مرکز آن ایالات متحده اهداف خود را در ره‌یافتی عمل‌گرایانه گنجانیده و پیش برده است و

با اقتباس و قاپیدن نوآوری‌ها متناسب با مزیت‌های نسبی ظرفیت عظیمی از تکنولوژی‌های مدرن را جذب کرده و بهره‌وری، تولید، و رشد اقتصادی خود را شتاب بخشیده است. به‌طوری‌که طی سال‌های ۱۹۷۸-۲۰۱۵، میانگین نرخ رشد اقتصادی چین تقریباً ۱۰ درصد بوده است. چنین رشد شتابانی در تاریخ قدرت‌های بزرگ بی‌سابقه بوده است. درواقع چین از این مزیت عقب‌ماندگی استفاده کرده است تا آن‌چه کشورهای مثل انگلستان و ایالات متحده در فنون و تکنولوژی طی بیش از یک قرن به‌دست آورده‌اند متناسب با مزیت‌های نسبی خود طی چهار دهه به چین منتقل کند و در بازه زمانی کوتاه‌تری مدرنیزاسیون صنعتی را پیش ببرد، سیاستی که در قاره اروپا نخست از سوی بلژیک، فرانسه، آلمان و در آسیا از سوی ژاپن، تایوان، کره جنوبی، هنگ‌کنگ، و سنگاپور پیش برده شده بود. در آسیا، صنعتی‌شدن ژاپن برای کره جنوبی الهام‌بخش بود. هم‌چنین تایوان و هنگ‌کنگ از آن فراگرفتند و سنگاپور نیز از این چهار اقتصاد پیش‌رو آسیایی فراگرفت. در سال ۱۹۷۸ دنگ شیائوپینگ در دیدار از سنگاپور آن‌چنان تحت‌تأثیر توسعه صنعتی این کشور قرار گرفت که اعلان داشت که می‌بایست ده‌ها سنگاپور در سرزمین پهناور چین بسازیم. همه این جوامع توسعه‌یافته صنعتی برای چین الهام‌بخش بوده‌اند.

کتاب‌نامه

- بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۷)، «مواجهه چین و غرب مدرن، امتناع، یادگیری و دگرگونی»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره هشتم، ش ۱، پیاپی ۲۷.
- زکریا، فرید (۱۳۹۸)، *از ثروت به قدرت، ریشه‌های نامتعارف نقش جهانی آمریکا*، ترجمه نجف شیخ‌سرای، محسن توکلین، و حسین علی یارخی، تهران: روزنه.
- عجم اوغلو، دارون، دیوید لیسون، و جان لیست (۱۳۹۷)، *کلیات علم اقتصاد*، ترجمه سیدعلیرضا بهشتی شیرازی و محمدحسین نعیمی‌پور، تهران: روزنه.
- گیلین، رابرت (۱۳۹۸)، *جنگ و تغییر در سیاست جهان*، ترجمه سجاد بهرامی مقدم، تهران: مخاطب.

References

- Atkinson, R. D. and C. Foot (2019), "Is China Catching Up to the United States in Innovation?", *Information Technology and Innovation Foundation*.
- Bowles, P. and G. White (2019), *The Political Economy of China's Financial Reforms: Finance in Late Development*, Routledge.
- Buzan, B. and G. Lawson (2015), *The Global Transformation: History, Modernity and the Making of International Relations*, vol. 135, Cambridge University Press.
- Deng, Y. (2011), *Ancient Chinese Inventions*, Cambridge University Press.

اقتباس از مرکز، خیزش از پیرامون: مزیت عقب‌ماندگی، انتقال تکنولوژی، و صنعتی‌شدن چین ۲۶۳

- Elvin, Mark (1973), *The Pattern of the Chinese Past: A Social and Economic Interpretation*, Stanford University Press
- Feenstra, R. C. and A. Sasahara (2018), "The 'China Shock,' Exports and US Employment: A Global Input-Output Analysis", *Review of International Economics*, 26(5).
- Gavin, Weightman (2007), *The Industrial Revolutionaries: The Making of the Modern World, 1776-1914*, New York: Grove Press.
- Gerschenkron, A. (1962), *Economic Backwardness in Historical Perspective: a Book of Essays* (no. 330.947 G381), Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press.
- Glaser, B. S. (2019), "Made in China 2025 and the Future of American Industry", *Center for Strategic International Studies*.
- Hannas, W. C. and D. K. Tatlow (eds.). (2020), *China's Quest for Foreign Technology: Beyond Espionage*, Routledge.
- Howell, S. T. (2018), Joint Ventures and Technology Adoption: A Chinese Industrial Policy that Backfired, *Research Policy*, 47(8).
- Jiang, K. et al. (2018), *International Joint Ventures and Internal vs. External Technology Transfer: Evidence from China*, no. w24455, National Bureau of Economic Research.
- Kolodko, G. W. (2020), *China and the Future of Globalization: The Political Economy of China's Rise*, Bloomsbury.
- Manyika, J., W. H. McRaven, and A. Segal (2019), *Innovation and National Security: Keeping Our Edge*, Council on Foreign Relations.
- Ming, W. X. and Z. Xing (1999), "A New Strategy of Technology Transfer to China", *International Journal of Operations & Production Management*.
- Naughton, B. (2019), "China's International Political Economy-the Changing Economic Context", in: *Handbook on the International Political Economy of China*, Edward Elgar.
- O'Connor, S. (2019), "How Chinese Companies Facilitate Technology Transfer from the United States", *US-China Economic and Security Review Commission Staff Research Report*.
- Oman, Charles (1924), *A History of the Art of War in the Middle Ages*, vol. 2, Methuen & Company Limited.
- Prud'homme, D. (2019), "Reform of China's 'Forced' Technology Transfer Policies", *University of Oxford Law Faculty's OBLB*.
- Prud'homme, D., M. von Zedtwitz, J. J. Thraen, M. and Bader (2018), "Forced Technology Transfer", Policies: Workings in China and Strategic Implications", *Technological Forecasting and Social Change*, 134.
- Rosenberg, J. and C. Boyle (2019), "Understanding 2016: China, Brexit and Trump in the History of Uneven and Combined Development", *Journal of Historical Sociology*, 32(1).
- Selwyn, B. (2011), "Trotsky, Gerschenkron and the Political Economy of late Capitalist Development", *Economy and Society*, 40(3).
- Shen, Y. et al. (2020), "Sustainable Total Factor Productivity Growth: The Case of China", *Journal of Cleaner Production*, 256, 120727.
- Sit, V. F. (1988), "China's Export-Oriented Open Areas: The Export Processing Zone Concept", *Asian Survey*.

- Stephen, Brent (2019), "The Secret of Their Success, How China Rode the Foreign Technology Wave", *American Interest Magazine*, Published on: October 22, 2019.
- Vogel, E. F. (2011), *Deng Xiaoping and the Transformation of China*, vol. 10, Belknap Press of Harvard University Press.
- Walsh, K. A. (1999), "U.S. Commercial Technology Transfers to the People's Republic of China", A Report to the Office of Strategic Industries and Economic Security, Bureau of Export Administration: <www.bis.doc.gov>.
- Wang, S. (1999), *The Political Economy of Uneven Development: The Case of China*, ME Sharpe.
- Wedeman, A. H. (2003), *From Mao to Market: Rent Seeking, Local Protectionism, and Marketization in China*, Cambridge University Press.
- William, Rosen (2010), *The Most Powerful Idea in the World: A Story of Steam, Industry, and Invention*, New York: Random House.
- Yueh, L. and J. Van Reenen (2012), "Why Has China Grown so Fast?", *The Role of International Technology Transfer*.
- Zenglein, M. J. and A. Holzmann (2019), "Evolving Made in China 2025: China's Industrial Policy in the Quest for Global Tech Leadership", *MERICs Papers on China*, (8), 2019-07.
- Zhou, W., H. Jiang, Q. and Kong (2019), "Technology Transfer under China's Foreign Investment Regime: Does the WTO Provide a Solution?", *Forthcoming (2020)*, 54(3).

تحولات نقش و کارکرد زنان در نظام اقتصاد سیاسی ژاپن از دهه ۱۹۹۰ به بعد

محمدجواد رنجکش*

سعیده گرامیان**

چکیده

جهانی‌شدن اقتصاد آثار چندی بر امور داخلی و بیرونی جوامع هم‌چون امور حاکمیتی آن به‌هم‌راه داشته است. در این بین، نقش دولت به‌منزله تنها نهاد دارای اقتدار عالی به‌منظور پاسخ‌گویی به تحولات بیرونی و انطباق با آن‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد. این انطباق پی‌آمدهای داخلی بر تمامی نهادها، ترتیبات، طبقات اجتماعی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی دارد. هدف نگارندگان در این مقاله تحلیل واکنش‌ها و پاسخ‌های دولت ژاپن و هواداران فمینیست به تغییرات در اقتصاد سیاسی و هم‌چنین الگوهای تشکیل خانواده از دهه ۱۹۹۰ باتوجه به گفت‌وگوهای مشترک بین اقتصاد سیاسی و نهاد خانواده در ژاپن است. از این‌رو، پرسش این مقاله این است که چه رابطه‌ای بین بازسازی اقتصاد سیاسی و تحول خانواده‌ها و نقش‌های جنسیتی زنان در ژاپن معاصر از دهه ۱۹۹۰ به بعد وجود داشته است؟ فرضیه نوشتار این است که بازسازی اقتصاد سیاسی متأثر از تحولات پدیدۀ جهانی‌شدن، زنان ژاپنی را بر آن داشته تا جهشی شتاب‌زده از مدل فوردیستی زندگی خانوادگی به یک ایده خوداتکایی فردی داشته باشند. یافته‌ها نشان می‌دهد که این تحولات پی‌آمدهایی هم‌چون رشد مطالبات برابرخواهانه زنان، کاهش ازدواج و نرخ تولد،

* استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد،

مشهد، ایران (نویسنده مسئول)، ranjkesh@um.ac.ir

** استادیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، مشهد، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۶

تضعیف نهاد سنتی خانواده، و در نتیجه لزوم دخالت دولت در سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی را به‌همراه داشته است. روش پژوهش در این نوشتار از نوع توصیفی — تحلیلی و برپایه گردآوری اسناد کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

کلیدواژه‌ها: جهانی‌شدن، ژاپن، سیاست‌های دولتی، زنان، اقتصاد سیاسی.

۱. مقدمه

اقتصاد سیاسی مانند همه حوزه‌های دیگر زیست انسانی و جوامع بر اثر عواملی چند، به‌ویژه پدیده جهانی‌شدن، انقلاب اطلاعات، و ارتباطات و تحولات نظام بین‌الملل در دو دهه اخیر تغییرات شگرفی را تجربه کرده است. از آن‌جاکه در سپهر مطالعات اقتصاد سیاسی صحبت از رابطه دولت (حاکمیت/ قدرت سیاسی) و مالکیت (بازار/ قدرت اقتصادی) می‌شود، می‌توان متأثر از انواع روابط نهادهای مختلف سیاسی و اقتصادی در جوامع گوناگون از اقتصادهای سیاسی و نه فقط یک گونه از آن سخن به میان راند. یکی از انواع جالب مطالعاتی اقتصاد سیاسی مدل ژاپنی است. پیشرفت‌های فوق‌العاده توسعه‌ای این کشور و قرار گرفتن در اردوگاه لیبرالیستی و درعین حال، تفاوت‌های خاص این کشور با سرمایه‌داری نوع آنگلو آمریکن (Anglo-American) محققان زیادی را به مطالعه ابعاد مختلف اقتصاد سیاسی این کشور واداشته است. تا آن‌جاکه یکی از ابعاد مهم را نوع رابطه نهادهای سه‌گانه سیاسی، اقتصادی، و جامعه‌شناختی این کشور می‌دانند.

خانواده ژاپنی و اقتصاد سیاسی این کشور نیز مانند دیگر جوامع در حال گذارند و دو مرجع عمده‌ای هستند که دانشگاهیان و منتقدان اجتماعی در داخل و خارج از ژاپن برای نشان دادن ماهیت گذار از دهه ۱۹۹۰ استفاده کرده‌اند. خانواده ژاپنی نماد ثبات و هماهنگی نهادی است که دولت ژاپن را از موفقیت‌های اقتصادی معجزه‌آسایی از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۷۰ هدایت کرده است. مثلاً، فوگل (Fugel) در کتاب *طبقه متوسط جدید ژاپن* (۱۹۶۳) بر خانواده‌های کارگران شرکت‌هایی تمرکز می‌کند که در حومه توکیو زندگی می‌کنند و طی آن زوج‌ها تقسیم کار تقریباً جنسیتی را انجام می‌دهند و مراقبت از بچه‌ها برعهده پرستاران است و فرایند جامعه‌پذیری به آن‌ها انتقال داده می‌شود. از نگاه فوگل، این نوع از خانواده ژاپنی بنیانی بسیار قوی است که از دل آن رشد اقتصادی منحصربه‌فرد پس از جنگ ژاپن به‌وجود آمد. پیوند مشابهی میان ماهیت خانواده ژاپنی و معجزه اقتصادی این کشور را دیگر متخصصان ژاپن نیز مطرح و تأیید کرده‌اند (Garon 1997: 62).

پیوند بین خانواده و اقتصاد سیاسی ملی به واسطه رکود اقتصادی سال‌های دهه ۱۹۹۰ سست شد و در این بین، عملکرد اقتصادی پایین معاصر ژاپن با بی‌ثباتی خانواده‌ها هم‌راه بود. این پدیده که بازتاب آن را می‌توان در کاهش ازدواج و نرخ تولد مشاهده کرد، در بحث‌های دانشگاهی، دولتی، و عامیانه بازتاب داشته است (Takeda 2003: 162). با وجود این که ژاپن یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های اقتصادی در جهان است، مشارکت زنان در سیاست و اقتصاد هنوز بسیار محدود است. ژاپن در برنامه توسعه سازمان ملل متحد در زمینه اقدامات توان‌مندسازی جنسیتی (Gender Enabling Measures/ GEM) رتبه ۴۳ را دارد. این در مقایسه با رتبه یازدهم ژاپن در شاخص توسعه انسانی (Human Development Indicator/ HDI) در سال ۲۰۰۵ کاملاً متفاوت است (www.UN.org/UNDP/Articles/7843).

رتبه نسبتاً پایین ژاپن در زمینه توان‌مندسازی جنسیتی پی‌آمد سیستم‌های سیاسی و اقتصادی پس از جنگ بود که طی آن انتظار می‌رفت زنان مشارکت غیرمستقیمی در حفظ و توسعه اقتصاد ملی از طریق مسئولیت‌های خانگی خود انجام دهند و درواقع با مشارکت زنان در انجام امور خانگی مردان دست‌مزد دریافت کنند. با این حال، تغییرات اقتصادی اخیر، به‌ویژه عقلانی‌کردن سیستم اشتغال، این فرض بلندمدت را تحلیل کرده است. در نتیجه، تاحدی به‌علت حضور اندک مهاجران خارجی نرخ اشتغال زنان بیش‌تر شده و این امر روند روبه‌کاهش ازدواج و نرخ تولد را تشدید کرده است. این روند دولت ژاپن را به‌طور هم‌زمان با دو مسئله متضاد روبه‌رو کرده است: بازسازی اقتصاد سیاسی و گذار جمعیت‌شناختی ناشی از بی‌ثباتی خانواده استاندارد. در مقابله با این وضعیت، مورد ژاپن صورت پیشرفته‌ای از ترتیبات زیست سیاسی را برای بازنمودن وضعیت اقتصاد سیاسی و جمعیت براساس الزامات «اقتصاد جدید» پیش روی علاقه‌مندان این حوزه می‌نهد. ترتیبات خانوادگی و نقش جنسیتی زنان به‌واسطه باز شکل‌گیری مبتنی بر ترتیبات زیست سیاسی به‌سرعت در حال تغییر است، درحالی‌که نوعی نبود تعادل در ابتکارات دولتی با هدف گسترش مشارکت زنان در اشتغال هم‌چنان به قوت خود باقی مانده است.

از این رو، پرسش این مقاله این است که چه رابطه‌ای بین بازسازی اقتصاد سیاسی و تحول خانواده‌ها و نقش‌های جنسیتی زنان در ژاپن معاصر از دهه ۱۹۹۰ به بعد وجود داشته است؟ روش پژوهش این نوشتار از نوع توصیفی — تحلیلی و برپایه گردآوری اسناد کتاب‌خانه‌ای و اینترنتی است.

۲. بنیان نظری: جهانی‌شدن اقتصادی و اقتصاد سیاسی جنسیتی

آنتونی گیدنز (Anthony Giddnes)، جامعه‌شناس ساختارگرای سازه‌انگار، در مجموعه آثار خود به‌ویژه کتاب *جامعه‌شناسی ارتباط دقتی* را میان پدیده‌های فرامرزی هم‌چون جهانی‌شدن، شیوع سرمایه‌داری، و مدرنیته با تحولات داخلی جوامع هم‌چون نهاد خانواده، اقتصاد، وضعیت کار، و حتی روابط جنسیتی، فرهنگ، و سیاست ترسیم کرده است. او معتقد است که جهانی‌شدن نه تنها پدیده‌ای متعلق به روابط فرامرزی است، بلکه محلی است و در زندگی همه ما تأثیر می‌گذارد (گیدنز ۱۳۸۹: ۷۶). از نظر او، جهانی‌شدن اغلب به‌صورت پدیده‌ای اقتصادی تشریح شده است. در این جا نقش اصلی به شرکت‌های فراملیتی داده می‌شود که فعالیت‌های عظیم آن‌ها مرزهای ملی را درمی‌نوردد و بر فرایندهای تولید جهانی و توزیع بین‌المللی کار سایه می‌اندازد. برخی هم به ادغام و یک‌پارچگی الکترونیکی بازارهای مالی جهانی و حجم عظیم جریان سرمایه جهانی اشاره می‌کنند و بعضی هم متوجه دامنه بی‌سابقه تجارت جهانی‌اند که بسیار وسیع‌تر از همه ادوار گذشته است (همان: ۷۷).

گیدنز زوال شکل‌های سنتی زندگی خانوادگی را هم بازتابی از جهانی‌شدن و هم عامل مهمی در جهانی‌شدن می‌داند. به نظر او، طی چند دهه گذشته جوامع غربی و صنعتی شاهد چنان چرخش و تحولی در الگوهای خانواده بوده‌اند که برای نسل‌های پیشین تصورناپذیر بود. گرایش مردم به ازدواج کردن کم‌تر از گذشته است و اگر هم ازدواج کنند، در سن بالاتری ازدواج می‌کنند. نرخ طلاق افزایش چشم‌گیری یافته است و این یکی از عوامل افزایش خانواده‌های تک‌والدی است. گیدنز این پدیده را به جوامع غربی و حتی صنعتی منحصر نمی‌داند و در مثال خود از چین و دیگر کشورهای آسیایی به‌منزله کشورهای که این‌گونه آثار به آن‌جا سرایت می‌کند، نام می‌برد (همان: ۲۵۰). در ادامه، دو دیدگاه نظری درباره خانواده را روبه‌روی هم قرار می‌دهد: دیدگاه کارکردگرایی که جامعه را هم‌چون مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی می‌بیند که کارکردهای معینی برای تضمین تداوم و وفاق جامعه دارند و خانواده وظایف مهمی را به‌انجام می‌رساند که جزو نیازهای اساسی جامعه‌اند و به بقای نظم اجتماعی کمک می‌کنند. در این بین، او از نوعی خانواده به‌نام خانواده عرفی یاد می‌کند که در آن یکی از بزرگسالان می‌توانست بیرون از خانه کار کند و دومی مراقب خانه و کودکان باشد. در عمل، این تخصصی‌شدن نقش‌ها در خانواده هسته‌ای مستلزم این بود که شوهر، در جایگاه نان‌آور خانواده، نقش «ابزاری» را برعهده بگیرد و زن نقش

«احساسی» و عاطفی را در خانه قبول کند. در نقطه مقابل نظریه کارکردگرایی، نظریه فمینیسم با طرح سه دغدغه و زیرسؤال بردن تقسیم کار خانگی، خشونت در خانه، و فعالیت‌های تیمارداری به برهم‌ریختن نظم سستی نقش‌های خانوادگی و برابری زنان در عرصه‌های زندگی اقتصادی و سیاسی منجر شده است و کار با دست‌مزد را جای‌گزین کار خانگی بدون دست‌مزد کرده است (همان: ۲۵۷).

گیدنز دو روند یا عصر فوردیسم (fordism) و پسافوردیسم (post-fordism) را در حیات اقتصادی جوامع صنعتی با هم مقایسه می‌کند. در دوره فوردیسم که با ویژگی‌هایی چون تولید انبوه، خطی‌بودن تولید، نظم و انضباط مکانیکی، و نبود وجدان در کارگران مواجه است، گرچه میزان تولید افزایش می‌یابد، این روند متناسب دوران جهانی‌شدن نیست و برای پاسخ‌گویی به نیازهای بازار و کاهش انعطاف‌ناپذیری آن روند پسافوردیسم جای‌گزین می‌شود. این تحولات موجب حضور بیش از پیش زنان در عرصه فعالیت‌های اقتصادی، کاهش نرخ موالید، تک‌فرزندی‌شدن خانواده‌ها، ماشینی‌شدن کارهای خانگی، مشارکت بیش‌تر مردان در حوزه کارهای خانگی، و ترویج افکار مساوات‌گرایانه در نهضت زنان شده است (همان: ۵۶۳). درآمد میانگین سالانه زنان در ژاپن حدود پنجاه درصد میزان مشابه مردان است که آمار بسیار خوبی است. هرچند زنان از لحاظ حقوقی به برابری قابل ملاحظه‌ای با مردان رسیده‌اند، هنوز نوعی تبعیض نانوشته نسبت به زنان در محیط‌های کاری وجود دارد. غالباً، کارهای سطح پایین به زنان سپرده می‌شود و در هنگام ازدواج یا وضع حمل وضعیت استخدامی آنان به حالت تعلیق درمی‌آید. هرچند در سالیان اخیر این روند کمی بهتر شده است، هنوز این تغییرات ناچیز است.

۳. خانواده ژاپنی در گذار اقتصاد سیاسی

کشور ژاپن با داشتن تولید ناخالص داخلی به میزان پنج تریلیون دلار در سال ۲۰۲۰ سومین قدرت اقتصادی دنیا (پس از آمریکا و چین) بود و در آسیا نیز رتبه دوم را از این لحاظ دارد (<https://www.mojnews.com>). سیستم اقتصادی ژاپن سرمایه‌داری است و به مکانیسم بازار وابسته است؛ اما نوع سرمایه‌داری حاکم بر اقتصاد ژاپن تفاوت‌هایی جدی با انواع اروپایی و آمریکایی دارد. در ژاپن رابطه سه‌گانه‌ای میان نهاد دولت، بنگاه‌های اقتصادی، و نهاد خانواده وجود دارد و میزان حمایت‌های اجتماعی از نیروی کار به مراتب از نوع سرمایه‌داری کلاسیک و ناب بیش‌تر است (گیلین ۱۳۸۹: ۱۸۷). در فرایند صنعتی‌شدن ژاپن، دولت در

یک سیر تکاملی به شکل‌گیری بخش خصوصی توان‌مند کمک کرده است. ابتدا، در دوره امپراتور میجی، دولت در زیرساخت‌های اقتصادی سرمایه‌گذاری کرد و بنگاه‌های دولتی تأسیس شدند و سپس، خصوصی‌سازی با انتخاب تعداد محدودی از تجار و افراد بانفوذ و ثروت‌مند آغاز شد و کسب‌وکارهای گروهی و خانوادگی ایجاد شدند. درجه بالایی از هماهنگی و همکاری میان دولت و بخش خصوصی منتخب (گروه‌های کسب‌وکار بزرگ) تا زمان تکامل بازارهای کارآمد در اقتصاد پس از جنگ ادامه داشت و دولت با ابزارهای مهمی چون سیاست صنعتی و هدایت اعتبارات بانکی از بخش خصوصی حمایت کرد. سپس، بخش خصوصی به تدریج میان بنگاه‌های کوچک و متوسط با بنگاه‌های بزرگ روابطی را شکل داد و پس از رسیدن ژاپن به مرحله توسعه‌یافتگی حمایت دولت از سوی بنگاه‌های بزرگ به بنگاه‌های کوچک و متوسط و ایجاد محیط مساعد کسب‌وکار معطوف شد. ژاپنی‌ها معتقد بودند مکانیسم بازار برای هدایت سرمایه‌گذاری به طرف صنایعی که بالاترین رشد را برای کل اقتصاد به ارمغان می‌آورد، ناتوان است و بنابراین ساختار انگیزشی‌ای از طریق مسابقه‌هایی مبتنی بر رقابت را با مزایای همکاری و تعاون در میان شرکت‌ها و بین دولت و بخش خصوصی تلفیق کردند. در سال ۱۸۵۴ وقتی که آخرین دولت حکومت نظامی ژاپن (Tokugawa Shogunate) برای اولین بار درهای کشور را به روی تجارت خارجی با غربی‌ها باز کرد و بر آخرین سال‌های دوره ادو (Bakumatsu) تأثیر گذاشت، ژاپن وارد چند مرحله توسعه اقتصادی شد. انقلاب صنعتی ابتدا در صنعت نساجی و به‌خصوص در زمینه پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی که برپایه کارگاه‌های خانگی در نواحی روستایی بنا شده بود، به‌وجود آمد. حکومت برای ترفیع و ترویج صنعتی‌شدن به این نتیجه رسید و تصمیم گرفت تا زمانی که به بخش خصوصی کمک می‌کند تا برنامه‌ریزی کند و منابع را تخصیص دهد، بخش خصوصی به بهترین نحوی برای ایفای نقش موتور رشد اقتصادی بودن جامعه تجهیز شود. بزرگ‌ترین نقش حکومت در شکوفاشدن چرخه اقتصادی و تجاری این بود که کمک کند تا اوضاع اقتصادی برای چنین رشد و توسعه‌ای در بخش خصوصی مهیا شود. به‌طور خلاصه، حکومت فقط نقش راه‌نما را بازی می‌کرد و بنگاه‌ها تولید و تجارت را انجام می‌دادند. داده‌های آماری مربوط به خانواده‌های ژاپنی نشان می‌دهد که نوع خاصی از خانواده از میانه دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ موقعیت مسلطی را به خود اختصاص داده است. جامعه‌شناس برجسته ژاپنی، اوچیای، عبارت «سیستم خانواده پس از جنگ» را برای اشاره به این خانواده خاص به کار می‌برد. این مدل خانواده سه ویژگی متمایز دارد: ۱. تغییر در نقش زنان خانه‌دار برای زنان؛ ۲. برابری باروری؛ و ۳. اثر تحولات جمعیتی که به افزایش

«طبیعی» تعداد خانواده‌های هسته‌ای منجر می‌شود. به عبارت دیگر، در دوره زمانی‌ای که اقتصاد سیاسی ژاپن رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ای داشت، نظام خانوادگی پس از جنگ با مشخصات «خانواده مدرن» شکل غالب خانواده بود (Ochiai 1997: 97). مهم‌تر از همه این‌که این نوع از خانواده پایه‌ای برای رشد اقتصادی پس از جنگ بود. در چهارچوب نظام خانوادگی پس از جنگ زوج‌ها تقسیم کار تقریباً جنسیتی را انجام دادند. به این ترتیب، نظام خانوادگی پس از جنگ روند بازتولید جمعیت مولد ملی را تسریع کرد و اقتصاد و دولت ملی مؤثر را مطابق با عقلانیت اقتصادی آن زمان بازتولید کرد.

در اواسط دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه پس از شوک‌های نفتی این دهه، اقتصاد ژاپن تغییرات ساختاری پیدا کرد و روند رشد نسبتاً آهسته‌تر شد. تقریباً در همان زمان آمار مربوط به خانواده نیز نشانه‌هایی از تحول را نشان می‌دهد. مثلاً، میزان باروری کل از ۲/۱ در سال ۱۹۷۰ به ۱/۴۲ در سال ۱۹۹۵ و ۱/۲۹ در سال ۲۰۰۴ کاهش یافت. نرخ ازدواج نیز از ۱۰ در سال ۱۹۷۰ به ۶/۴ در سال ۱۹۹۵ و ۵/۹ در سال ۲۰۰۳ کاهش یافت، درحالی‌که نرخ طلاق از کم‌تر از ۱٪ به ۱/۷۸٪ و ۲/۲۵٪ افزایش یافت (Ochiai 1997). اوچای استدلالت می‌کند که چنین تغییرات آماری‌ای (کاهش میزان ازدواج و میزان تولد و افزایش نرخ طلاق) مشترکاتی با تغییرات دوم جمعیتی در شمال و غرب اروپا دارد. با این حال، او خاطرنشان می‌کند که نرخ پایین تولد خارج از حیطه ازدواج رسمی نشان‌دهنده پایداری نهاد ازدواج به‌منزله یک توافق مشروع برای فعالیت‌های تولیدمثل در ژاپن است. هم‌زمان، نسبت جمعیت سال‌مندان (بیش از ۶۵ سال) از ۷٪ در سال ۱۹۷۰ به حدود ۱۵٪ در سال ۱۹۹۵ افزایش یافت، درحالی‌که تعداد زنان متأهل شاغل بیش‌تر از کل تعداد کارمندان زن در دهه ۱۹۷۰ شد و در مقایسه با ۳۲/۵ برای زنان مجرد و ۱۰٪ برای زنان مطلقه و بیوه‌ها در سال ۱۹۸۰ به ۵۷/۴٪ رسید. به تعبیر اوساوا (Osawa)، افزایش تعداد زنان ازدواج کرده پایه «جامعه رفاه به‌سبک ژاپنی» را سست کرده است؛ چراکه این قشر ارائه‌کننده خدمات مراقبتی و مادرانه‌اند و بخش ضروری نظام رفاهی دولتی را تشکیل می‌دهند (Osawa 1993; Harada 1992). در کل، میانه دهه ۱۹۷۰ مقطع متمایزی برای خانواده‌های ژاپنی بود. بدین ترتیب، صورت‌بندی و ویژگی‌های خانواده در ژاپن تغییر کرد و از مدل پیشین همگن سیستم خانواده پس از جنگ فاصله گرفت، درحالی‌که چهارچوب سازمانی و اصولی موجود خانواده دست‌نخورده باقی ماند.

از سوی دیگر، واقعیت متغیر خانواده‌های ژاپنی با یک چالش ایدئولوژیک برای نهاد خانواده پس از جنگ هم‌زمان شد. این شعار جنبش لیبرالی زنان ژاپنی در دهه ۱۹۷۰ که در اعتراض‌های خیابانی بر روی پلاکاردها به چشم می‌خورد با عنوان «ای مادر، آیا ازدواج

باعث شادمانی می‌گردد» بیان‌گر مخالفت عمیق و شک و تردید درمورد چهارچوب متعارف خانواده‌های سنتی و الگوهای زندگی زنان بود (Yamada 2007: 32). بررسی‌های جدی درباره اجزای اصلی خانواده‌های ژاپنی پس از جنگ، از جمله عشق، ساختار قدرت داخلی در خانواده و تقسیم جنسیتی و موقعیت فرودستی زنان بر اثر اقدامات جمعی و بسیاری از نوشته‌ها و بحث‌ها به دست آمد. با این حال، مادر بودن و اهمیت فعالیت‌های تولیدمثل موضوع مهمی بود که توجه بسیاری از فمینیست‌ها (دانشگاهیان و فعالان) را به خود جلب کرد. حاملگی (چه به سقط جنین منجر می‌شد یا تولد فرزند) و فرزندپروری دو عاملی بودند که باعث می‌شدند زندگی زنان با مراقبت از دیگران گره بخورد و آن‌ها را در تناقض بین نیازهای مختلف قرار می‌داد. فولبر (Fulber) این وضعیت را در قیاس با اصطلاح «معمای زندانی»، «زندانی عشق» می‌نامد. از این رو، فمینیست‌های ژاپنی در دهه ۱۹۷۰ با مشکل «زندانیان عشق» مواجه بودند.

با آغاز و تعمیق رکود اقتصادی در اواسط دهه ۱۹۹۰ و پذیرش غیررسمی آن تحول خانواده‌ها نیز از لحاظ صورت‌بندی و اندیشه به واقعیت ثابت‌شده‌ای مبدل شد. همان‌طور که اشاره شد، در جامعه معاصر ژاپن افراد کم‌تر به تشکیل خانواده تمایل دارند و اگر این کار را بکنند، تعهد به خانواده در مراحل بعد در زندگی‌شان است. علاوه بر این، هم‌بستگی نهادی خانواده از طریق قرار گرفتن در معرض روابط آسیب‌پذیر، شکننده، و در نتیجه «مخاطره‌آمیز» میان اعضای خانواده کم‌رنگ شده است و دیگر خانواده در زندگی افراد یک ضرورت یا نفع در نظر گرفته نمی‌شود. برخی از جامعه‌شناسان در ژاپن این روند را با عنوان «فردگرایی خانواده» خلاصه کرده‌اند (Ochiai 1997; Ida 1998). اصطلاحات جدید برای تجزیه و تحلیل فردگرایی خانواده مثل اصطلاح ژاپنی (ازدواج به تأخیر افتاده / bankonka) و (مجردهای مزاحم / parasaito shinguru) در رسانه‌ها، اسناد دولتی، و گفتمان علمی باب شده است. در نتیجه، تاریخ‌سازی نظام خانواده پس از جنگ پیشرفت کرده است.

گذار از سیستم خانواده پس از جنگ به فردی شدن خانواده نشان‌دهنده تحولی انکارناپذیر در الگوهای تشکیل خانواده در ژاپن است. با وجود این، بررسی دقیق‌تر این فرایند نشان می‌دهد که قطعاً پیوستگی و تداوم، به‌ویژه در این سه مورد، وجود دارد:

اول، بر روابط عاشقانه بین زن و شوهر به‌طور مداوم، به‌منزله عنصر ضروری خانواده، تأکید شده و هنوز هم وجود دارد. مجموعه‌ای از نظرسنجی‌های دولتی و پروژه‌های تحقیقاتی نشان می‌دهد که بسیاری از جوانان ژاپنی نه به این علت که حامدانه مخالف ازدواج هستند، بلکه به این دلیل که منتظر یک شریک مطلوب‌اند هنوز مجردند. برای آنان

ازدواج پروژه‌ای عاطفی است تا بتوانند با کسی که دوستش دارند زندگی شادی داشته باشند (Ogura 2003: 62). باوجوداین، هرچه بر روابط عاشقانه بیش‌تر تأکید می‌شود، ازدواج بیش‌تر به پروژه‌ای شرطی تبدیل می‌شود که احتمال شکست در آن وجود دارد. همان‌طور که گیدنز اشاره می‌کند، چنین روابط «بازتاب‌محوری» ناپایدارند، زیرا همیشه تحت نظارت ثابت عاطفی برای اطمینان از تأیید رابطه‌اند (گیدنز ۱۳۸۴: ۲۷۶). درنتیجه، ازدواج و تشکیل خانواده به‌طور فزاینده‌ای در جامعه معاصر ژاپن عملی «پرمخاطره» است.

دوم، هنوز به‌نظر می‌رسد که بچه‌ها در ازدواج مهم‌اند. باتوجه‌به نرخ بسیار پایین تولد بدون ازدواج در ژاپن در مقایسه با دیگر کشورهای صنعتی پیشرفته، ازدواج تنها آرمان قانونی برای داشتن فرزندان است. براساس یک نظرسنجی جامعه‌شناختی درباره مادر بودن، بسیاری از زنان، به‌ویژه زنان تحصیل‌کرده، فکر می‌کنند که باید بیش‌ترین تلاش را برای به‌دست‌آوردن فرزندان داشته باشند (Yamada 2000: 30). درعین‌حال، تقاضای مکرر درمیان مادران جوان برای همکاری همسران خود در زمینه پرورش کودک به‌منظور ایجاد خانواده‌ای شاد وجود دارد (Funabashi 2000: 81). هم‌چنین، نظرسنجی صورت‌گرفته در «مؤسسه اقتصاد خانوار» نشان می‌دهد که افرادی که انتظارات نسبتاً بالایی برای تحصیلات فرزند دارند تمایل دارند تا ایده فرزندداری را به تعویق بیندازند یا حتی رها کنند (Higuchi and Ota 2004: 184). این نشان می‌دهد که کیفیت فرزندپروری هنوز برای تشکیل خانواده بسیار حیاتی است و بدین‌ترتیب خانواده را پروژه‌ای باارزش‌تر می‌کند. دلایل متعددی وجود دارد که چرا نرخ تولد خارج از ازدواج در ژاپن به‌طور قابل توجهی پایین‌تر از دیگر کشورهای پیشرفته صنعتی است، چراکه دو مورد قابل توجه است: اول، طبق قانون کودکان متولد خارج از ازدواج در شیوه‌ای متفاوت در سیستم ثبت‌نام خانواده (koseki) ثبت می‌شوند. از آن‌جاکه ثبت‌نام خانوادگی در ابتدای مدرسه و ورود به شغل موردنیاز است، شیوه متفاوت ثبت‌نام خانواده این کودکان را دل‌سرد می‌کند. دوم، واقعیت مجردماندن بسیار ناگوار است. طبق گزارش منتشرشده وزارت بهداشت، کار و رفاه (Ministry of Health, Labor, and Welfare /MHLW) تقریباً ۸٪ از زنان مجرد به کار مشغول‌اند و حدود ۵۰٪ از آنان مشغول به کار نیمه‌وقت‌اند. درآمد مجردان در سال ۲۰۰۳، ۲/۲۴ میلیون ین بود. درمقابل، متوسط درآمد به‌طور میانگین ۵۷۹/۷ میلیون ین بود و متوسط درآمد خانوارهای دارای بیش از یک کودک ۷۰۲/۶ میلیون ین است. انگ قانونی و اجتماعی و وضعیت اقتصادی دشوار زنان را متقاعد می‌کند که خارج از ازدواج وضع حمل نکنند (گیدنز ۱۳۸۰: ۳۴۹).

سوم، می‌توان پیوند نزدیکی را بین وضعیت اجتماعی — اقتصادی و الگوهای تشکیل خانواده مشاهده کرد. نظام خانوادگی پس از جنگ شکل مطلوب خانواده برای عقلانیت اقتصادی دوره رشد اقتصادی بالا بود. به لحاظ منطقی، تحول در وضعیت اقتصادی باید در خانواده تأثیر بگذارد و درواقع، به نظر می‌رسد که این امر محقق شده است. نظرسنجی طولانی‌مدت تیم مؤسسه اقتصاد خانوار نشان می‌دهد که رکود اقتصادی دهه ۱۹۹۰ به منزله مانعی برای ازدواج و تولد کودک عمل کرده است. علاوه بر این، تنظیم مجدد سیستم اشتغال باعث کاهش سطح درآمدها، کاهش فرصت‌ها برای مشاغل قانونی و تمام‌وقت، و بازسازی شرکت‌های بزرگ (شامل بی‌کاری و مازاد کارگران) شده است. این امر باعث سازمان‌دهی مجدد ترتیبات اقتصادی خانوار شده است. در نتیجه، روابط جنسیتی متعارف در خانواده باید تغییر کند. هرچه زنان بیش‌تری، در صورت امکان، به مشاغل نیمه‌وقت روی بیاورند، قدرت نان‌آوری همسرانشان ضعیف می‌شود و این هم باعث تخریب آن چیزی می‌شود که رابرسون و سوزوکی آن را «تصور هژمونیک از مردانگی / salaryman doxa» در جایگاه نیروی محرکه اصلی اقتصاد ژاپن در ژاپن پس از جنگ می‌نامند (Roberson and Suzuki 2009: 219).

بنابراین، بر اثر تحول جمعیت‌شناختی و ایدئولوژیکی در ۱۹۹۰، خانواده به منزله سازمانی پرمخاطره و آسیب‌پذیر جلوه کرده است. ایجاد یک خانواده «باکیفیت» نیازمند تعهد عاطفی و مالی است، اما همیشه خطر شکست وجود دارد؛ چراکه وضعیت اقتصادی خانواده‌های ژاپنی نامعلوم است و ایده‌های موجود خانواده به‌طور فزاینده‌ای بی‌اهمیت‌اند. در چنین وضعیتی، شگفت‌انگیز نیست که بسیاری از جوانان ژاپنی تمایل دارند تشکیل خانواده را به تعویق بیندازند یا این ایده را به‌طور کامل رها کنند. با این حال، از لحاظ حکومت‌داری این روند نگرانی‌ای جدی است. هم‌راه با رشد بی‌سابقه جمعیت، کاهش میزان ازدواج، و کاهش میزان تولد ناشی از اجتناب از تشکیل خانواده کمبود جمعیت تولیدکننده در آینده را نشان می‌دهد که اقتصاد ملی و سیستم تأمین اجتماعی را حفظ می‌کند. به همین علت، سیاست جمعیت به قانون دستورکار دولت بازگشته و دولت اقدامات خود را، از جمله سیاست‌هایی برای برابری جنسیتی، در نظر گرفته است که هدف آن حل مشکلات در روابط خانوادگی است.

۴. دولت، اقتصاد، و جریان زن‌باوری

مطابق برنامه اقدام کنفرانس جهانی زنان در سال ۱۹۹۵ در پکن، قانون اساسی ۱۹۹۹ به‌عنوان تغییر عمده پارادایم خط‌مشی‌های مربوط به زنان در ژاپن به‌منظور تسهیل آموزش

جنسیت در نظام سیاسی ملی در نظر گرفته شد (Osawa 2002: 160). این قانون اصول را ارائه کرده و چهارچوب اجرای سیاست را تعریف نموده است. با این حال، همان‌طور که در ماده ۴ دیده می‌شود، قانون اساسی خواهان تجدیدنظر در نظام اجتماعی و اقتصادی موجود مطابق با ایده حاکم‌ساختن امر جنسیتی شده است. طبق قانون اساسی، مقامات ملی و محلی مسئول نظارت بر مقررات فعلی و قوانین آتی هستند تا به این ترتیب شرایط ماده ۴ که «سیستم‌های اجتماعی و شیوه‌ها تا حد امکان در انتخاب فعالیت‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارد» را برآورده سازد. به همین ترتیب، هدف اصلی این قانون شامل برخی از عناصری است که می‌تواند تغییرات رادیکالی را در روابط جنسیتی در عرصه اجتماعی و اقتصادی ایجاد کند.

اگرچه تلاش‌های زیادی از سوی فمینیست‌های ژاپنی (فعالان، دانشگاهیان، بوروکرات‌ها، و سیاست‌مداران) صورت گرفته و همچنین، به‌منظور تحقق قانون اساسی عوامل مؤثری در فضای سیاسی وجود دارد، مسئله جمعیت در کانون بحث‌های دولت درباره جامعه‌ای با برابری جنسیتی است. از زمان «شوگ ۱/۵۷» در ۱۹۸۹ (اشاره به پایین‌آمدن نرخ تولد)، نگرانی‌هایی از سوی چهره‌های برجسته سیاسی و تجاری بیان شده است و در سال ۱۹۹۶، تولد کودکان به موضوع مهم سیاسی تبدیل شد که در سخنرانی افتتاحیه نخست‌وزیر در پارلمان، مقدم بر موضوعات دیپلماسی، دفاع، و امور مالی ملی عنوان شد. این توجه شدید به مسئله نرخ تولد ناشی از اضطراب پیش‌بینی تغییر ساختار جمعیت به علت کاهش جمعیت تولیدی و افزایش طول عمر بود. به‌منظور حفظ و ارتقای اقتصاد ملی، حفظ و تولید یک جامعه مولد با جمعیت «تولیدکننده» با اندازه کافی ضروری است. با این حال، جوانان ژاپنی، به‌ویژه زنان، به‌واسطه بار سنگین فرزندآوری و مراقبت از آنان از ازدواج و فرزنددارشدن اجتناب می‌ورزند. بر این اساس، بهبود میزان نرخ تولد بدون تغییر ساختار جنسیتی موجود در خانواده، که بیش‌تر مسئولیت‌های مراقبت از کودکان را به زنان اختصاص می‌دهد، نمی‌تواند به‌دست آید و به همین علت است که برابری جنسیتی از سوی دولت در مرکز دستورکار سیاسی آن قرار گرفته است.

ذکر این نکته لازم است که منطق دهه ۱۹۹۰ با تأکید بر تساوی جنسیتی برای تغییر رفتارهای زناشویی و باروری، حاکی از تغییر رویکرد است؛ بدین معنی که ایده متعارف «فرستادن زنان به خانه بخت» فقط به‌منظور انجام دادن وظایف باروری را کنار می‌گذارد. مثلاً، در گزارشی از سوی شورای مشورتی به نخست‌وزیر در زمینه کاهش میزان تولد، اهمیت برابری جنسیتی برای مقابله با مسئله تولد به این شرح بیان شده است:

غیرواقع‌بینانه است فرض کنیم که زنان باید به خانه‌های خود بازگردند تا نرخ تولد افزایش یابد. چنین ایده‌ای در تضاد با آرمان جامعه‌ای با برابری جنسیتی است و علاوه بر این، باتوجه به این چشم‌انداز که نیروی کار در آینده کاهش خواهد یافت، محدود نمودن فرصت‌های شغلی زنان نامناسب و غیرمنطقی است (Shoshika 1998: 39).

در این جا ظرفیت باروری زنان بر توانایی کاری آن‌ها (و درواقع پرداخت مالیات) اولویت و برتری ندارد، و علاوه بر این، سهم زنان در فعالیت اقتصادی به‌منزلهٔ پادزهری برای کمبود نیروی کار پیش‌بینی شده است. به عبارت دیگر، این گزارش نشان می‌دهد که ایستار دولت از مدل مرد نان‌آور/ زن خانه‌دار به سمت مدل کارمندان بالغ تغییر یافته است که همهٔ جمعیت مسئول دریافت مزد خود درقبال کاری است که انجام می‌دهند (Lewis 2000: 173). در همین باره، تلاش عمدهٔ فمینیست‌ها برای برابری جنسیتی و استقلال اقتصادی زنان، با نگرانی‌های دولت درمورد ساختار جمعیت آینده و حفظ توسعهٔ اقتصادی، که بر اثر کاهش نرخ تولد رخ داده، درهم آمیخته است. درواقع، در سیاست ملی برابری جنسیتی به‌منزلهٔ ابزاری نهادی به‌منظور تقویت عقلانیت اقتصادی در یک جامعهٔ سرمایه‌داری جهانی و پیشرفته ارتقا یافته است. در این باره، اوساوا معتقد است که ایجاد برابری جنسیتی در جامعهٔ ژاپن، از طریق افزایش کارآیی اقتصادی با بهینه‌سازی تخصیص منابع انسانی، افزایش هزینهٔ مصرف نیروی مصرف‌کننده‌ها از طریق ایجاد تقاضا برای خدمات داخلی کاهش خطرات و نبود اطمینان برای مدیریت اقتصاد خانوار، به افزایش احیای اقتصاد ملی کمک خواهد کرد (Osawa 2002). به گفتهٔ او، مدل متعارف خانواده، که نظام خانوادگی پس از جنگ آن را تحکیم کرده است، سازمانی خانوادگی است که برای اقتصاد تولید انبوه فوردیست مناسب است که در آن نان‌آوران عامل اصلی در اندوختن سودند و به‌واسطهٔ کار خانگی بدون حقوق همسرانشان تقویت می‌شوند. برای وفق‌دادن ساختار اقتصادی به اقتصاد جدید جهانی، تنظیم مجدد روابط خانوادگی ضروری است. بنابراین، برابری جنسیتی به‌منزلهٔ ابزار مفیدی برای بهبود اقتصاد ملی معرفی شده است. این برداشت وجود داشت که سیاست‌گذاری که عمیقاً بر سازمان‌دهی روابط خانوادگی تأثیر گذاشته است (تصویب قانون پیش‌گیری از خشونت خانگی، بازنگری قانون فرصت شغلی برابر و دیگر قوانین مرتبط با کار و هم‌چنین، امنیت اجتماعی و سیستم‌های مالیاتی) تحقق عملی یابد.

به‌طور خاص، مزایای استراتژیکی برای استفاده از چنین منطقی وجود دارد، به‌ویژه برای کسب حمایت از جامعهٔ کسب‌وکار که تمایل دارد از هزینه‌های احتمالی اجرای سیاست‌های برابری جنسیتی آگاه باشد. با این حال، هرچه‌قدر منافع اقتصادی برابری

جنسیتی مشخص شود، اهمیت یک فرد «تولیدکننده» در جست‌وجوی معنی، مسئولیت، حس موفقیت شخصی، به‌حداکثر رساندن «کیفیت زندگی»، و از این‌رو، «کار» بیش‌تر تأیید می‌شود. در چهارچوبی که اقتصاد سیاسی بین‌المللی و ملی در حال تغییر است، ائتلاف بین برابری جنسیتی و خودمولدی، یعنی مدل هژمونیک سوژه‌بودن، در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری باعث دوگانگی‌هایی می‌شود. باتوجه‌به این گفته‌ها به‌طور خاص باید سه مبحث بررسی شود.

اول، گفتنی است که اصطلاح ژاپنی برای برابری جنسیتی (danjo kyodo sankaku) به «مشارکت جمعی» زنان و مردان ترجمه می‌شود و فقط معنای «برابری» ندارد. اوساوا توضیح می‌دهد که پس‌زمینه این پیچیدگی تمایل به اصطلاح «برابری» (byodo) بین دنیای کسب‌وکار و بوروکراتیک است. برای این نخبگان اجتماعی شکاف‌های موجود نتیجه استعدادها و تلاش‌های افراد است. علاوه‌براین، اصل برابری زنان و مردان در قانون اساسی مورد تجدیدنظر قرار گرفته است (ماده ۱۴) و از این‌رو، نیازی به قانون جدید برای تضمین برابری نیست. درواقع، گفتمان حاکم در پارلمان بارها و بارها تأکید کرده که نیازی نیست قانون اساسی برابری نتایج را تضمین کند، بلکه هدف تضمین برابری فرصت‌هاست. اگرچه به‌نظر می‌رسد که این برداشت با برداشت اوساوا در تضاد باشد، اما آنچه مستفاد می‌شود این است که برابری جنسیتی باید برای افراد فرصت‌هایی را به‌منظور رقابت در حوزه اقتصادی و اجتماعی ارائه کند، اما تأثیر آن در تحقق عدالت جنسیتی مبهم است.

دوم، واقعیت «مشارکت اجتماعی» نیازمند بررسی است. سیاست ملی برابری جنسیتی منطبق با ارتقای نیروی کار انعطاف‌پذیرتر است. بزرگ‌ترین گروه ذی‌نفع در ژاپن، یعنی Nikkeiren، گزارشی را درمورد سبک مدیریت جدید ژاپن در سال ۱۹۹۵ منتشر کرد و اشتغال دائم و تمام‌وقت را در واکنش به جهانی‌شدن و رکود اقتصادی توصیه کرد (Crump 2003: 62). به‌طور متعارف، زنان از فرصت اشتغال اصلی در قالب مدیریت ژاپنی (پرداخت حقوق و دست‌مزد، اشتغال مادام‌العمر، و اتحادیه‌های کارگری) کنار گذاشته شده‌اند. با این حال، همان‌طور که کرامپ خاطرنشان می‌کند، گزارش توصیه‌مانند ۱۹۹۵ «دربدارنده گسترش بخش‌های فرعی به نیروی کار دائمی مردانه (و ممکن است اتحادیه‌های کارگری) در شرکت‌های بزرگ» است. به‌عبارت دیگر، سطح امنیت شغلی حتی برای کارکنان اصلی کاهش یافته است و توانایی نان‌آوری آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. در این‌جا نیاز به تغییر به مدل کارگر بالغ یا در وضعیت اقتصادی کاهش شغل دائمی احساس می‌شود، همان‌طور که لوئیس (Lewis) دقیقاً توصیف می‌کند، تغییر به یک مدل

«یک‌ونیم حقوق‌بگیر خانگی» زنان بیش‌تری را به مشاغل پاره‌وقت سوق می‌دهد. به عبارت دیگر، برابری جنسیتی بخش مهمی از ارتقای اقتصاد و مکمل خروج از امنیت شغلی است که زمانی شرکت‌های بزرگ ارائه می‌کردند.

سوم، باتوجه به مشارکت اقتصادی زنان مسئله مراقبت نسبتاً توسعه نیافته است. با در نظر گرفتن میزان نسبتاً کم مشارکت زنان در بازار کار ژاپن و تأکید بر روی مادری در گذشته، اسناد دولتی پر از پیش‌نهادها برای برون‌سپاری و تجاری‌سازی کارهای مراقبتی است تا زنان را تشویق کنند که شیوه زندگی متفاوت دیگری را در کار با حقوق داشته باشند. با وجود این، مشارکت در کار مراقبت (برای کودکان، سالمندان، و دیگران) به جز توصیه‌های گاه‌به‌گاه در مورد آشنایی با چگونگی ترک والدین، بدون پیش‌نهاد اقدامات خاص برای تشویق مردان به این کار به‌ندرت ذکر شده است. بر این اساس، دامنه سیاست برابری جنسیتی شامل بحث‌هایی که در میان فمینیست‌های غربی وجود دارد مبنی بر «اخلاق مراقبت»، که در چهارچوب شهروندی دموکراتیک قرار می‌گیرد، نیست و مسئله مراقبت هنوز به اندازه کافی تبیین نشده و توسعه نیافته است.

به همین ترتیب، سیاست‌های مربوط به برابری جنسیتی از دهه ۱۹۹۰ ابهام در مورد اقتصاد سیاسی بین‌المللی و ملی خود را نشان داده‌اند. یکی از محققان فمینیستی در میزگردی در سال ۲۰۰۳ عنوان کرد که روند تدوین قانون اساسی، نتیجه مصالحه بین گروه‌های مختلف ذی‌نفع از جمله رهبران کسب‌وکار Keidanren که به دنبال عقلانیت اقتصادی دنیای کسب‌وکارند و فمینیست‌ها، که برای مشارکت اجتماعی زنان و نابودی تقسیم جنسیتی کار فعالیت می‌کنند، بود. در عین حال، مشکلات اقتصاد ژاپن هم‌چنان ادامه دارد و نیاز به اصلاحات بیش‌تر در اقتصاد سنتی و ترتیبات اجتماعی وجود دارد. سیاست اصلاحات ساختاری کابینه کوئیزومی (Kuizomi) در این زمینه مطرح شد و جنبش تحول در روابط خانوادگی پیش‌نهادشده سیاست برابری جنسیتی جایگاه برجسته‌ای دارد.

۵. اصلاحات ساختاری روابط خانوادگی

هنگامی که کوئیزومی در سال ۲۰۰۱ به نخست‌وزیری رسید، اراده خود را برای اجرای سیاست‌های اصلاحات ساختاری به‌طور قاطعانه اعلام کرد. برای او «توسعه اقتصادی بدون اصلاحات ساختاری» متصور نبود. اگرچه سیاست‌های اصلاحات ساختاری ممکن بود باعث بروز «درد» در زندگی روزمره مردم شود، احیای قدرت اقتصادی ژاپن و قدرت دولت فقط از طریق چنین اصلاحات قوی‌ای به‌دست می‌آمد (Kusano 2005: 74).

چگونگی اصلاح اقتصاد ژاپن مسئله بسیار بحث‌برانگیزی در داخل و خارج از کشور بود. از آن‌جاکه بحران اقتصادی آن سال‌ها در سراسر مناطق مختلف کاهش یافته است، به‌طور طبیعی تعبیه فرمولی برای مقابله با این موضوع نیاز به یک رویکرد چندجانبه داشت. با این حال، دولت کویزومی سیاست‌های اصلاحات ساختاری را در مرکز برنامه کاری سیاسی خود قرار داد، که اوج آن را می‌توان انتصاب تاکناکا هیزو (Takenaka Hizo)، که اقتصاددانی نئولیبرال بود، در جایگاه وزیر امور اقتصادی دانست. پیش از این، تاکناکا در نهاد نخست‌وزیری در بخش شوراهای مشورتی در اصلاحات اقتصادی خدمت و همراه با دیگر اقتصاددانان از نیاز فوری برای اصلاحات ساختاری اقتصاد ژاپن حمایت می‌کرد.

از نگاه مکتب اصلاحات ساختاری، عملکرد اقتصادی بر اثر موانع ساختاری از فرصت‌های تاریخی برای توسعه اقتصادی مستقل بازداشته شده است و لطمه می‌بیند. طرفداران امروز اصلاحات ساختاری ادعا می‌کنند که سیستم اقتصادی ژاپن منطبق با چالش‌های ناشی از یک بازار جهانی نیست؛ زیرا فاقد انعطاف‌پذیری است و بین منابع انسانی در بازار کار ژاپن و مهارت‌های مورد نیاز کارفرمایان انطباقی وجود ندارد و فرهنگ وابستگی مانع از کارآفرینی می‌شود. مکتب اصلاحات ساختاری فرض می‌کند که مشکلات اقتصادی در دهه ۱۹۹۰ در نهادهای سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی و ترتیبات ژاپن پس از جنگ ریشه داشت. بنابراین، این مکتب به شدت خواستار ایجاد تغییراتی در این ساختارهاست، هرچند تغییرات پیش‌نهادی ممکن است باعث رنج و مصائب مردم ژاپن شود.

بنابراین، اصلاحات ساختاری برپایه اصول نئولیبرال استوار است. در واقع، اسناد دولتی در مورد اصلاحات ساختاری مشحون از ایده‌های نئولیبرالی از جمله اصول بازار، دولت کوچک، خصوصی‌سازی، رفع محدودیت، انعطاف‌پذیری، کارآیی، و کارآفرینی‌اند. اصلاحات ساختاری مداخلات دولت را در امور اقتصادی و اجتماعی برای عملکرد سالم اقتصاد مضر می‌داند و خواهان برچیده شدن آن است (Yoshikawa 2003: 48). از این‌رو، اصلاحات ساختاری به دنبال کاهش مداخله دولتی از طریق کاهش وظایف دولت، ارائه کمک‌های سرمایه‌گذاری به تأسیس زیرساخت‌های اجتماعی مانند جاده‌ها، ایجاد نهادهای بیمه‌ای و تضمینی به منظور محافظت از پس‌اندازها برای سازمان‌های خصوصی و افراد است. بنابراین، در این فرایند گفتمان «خودمسئولیتی» نمایان می‌شود. بر اثر پیاده‌سازی سیاست‌های اصلاحات ساختاری، روند فعلی خدمات دولتی کاهش یافته و این امر به تضعیف سیستم رفاهی منجر شده است. ریسک‌های اجتماعی و خصوصی که دولت پس

از آن از طریق تدابیر رفاهی محافظت می‌کرد، به افراد منتقل شده است و از این به بعد افراد در جایگاه بازیگران مسئول شناخته می‌شوند. هم‌زمان، «فرهنگ وابستگی» که به‌طور گسترده در بوروکراسی ژاپنی، مقامات محلی، شرکت‌ها، و افراد قابل مشاهده بود، مشکل‌ساز می‌شود (Yashiro 1999: 48; Noguchi and Tanka 2001: 269).

اعمال اصلاحات ساختاری در مورد جنسیت هم اثرات مشهودی دارد. در قالب منطق سیاسی و از آن‌جاکه هر فردی باید وظیفه‌شناس باشد، این توقع وجود دارد که هر زن ژاپنی به یک کارگزار مستقل و رقابت‌جو در اقتصاد این کشور تبدیل شود. به بیان ساده، مطابق با مسیر سیاست برابری جنسیتی، زنان ژاپنی امروز باید نقش دارندگان درآمد و مالیات‌دهندگان را بازی کنند تا وظیفه‌شناس باشند، درحالی‌که هنوز عامل تولیدمثل هستند. مثلاً، دفتر نخست‌وزیر جزوه‌ای را با عنوان «کتابچه راهنمای زندگی روزمره و اصلاحات سازمانی» در سال ۲۰۰۲ منتشر کرد. در این جزوه برخی از تأثیرات سیاست‌های اصلاحات ساختاری در زندگی روزمره مردم بررسی شده است و یک فصل آن به امر مراقبت و کارهای زنان در خانه اختصاص دارد. با مطالعه این کتابچه می‌توان دریافت که دولت تلاش می‌کند تا کار مراقبت را از طریق رسیدگی به مسئله مزمن کمبود پرستاران و خانه‌های مراقبت سال‌مندان از طریق قانون بیمه مراقبت پرستاری که اخیراً اجرا می‌شود، برون‌سپاری و تجاری‌سازی کند (Peng 2002: 150; Campbell and Ikegami 2003: 71). باوجود وعده اصلاح نهادی سیاست دولت ژاپن تصویری روشن از مسئله امور خانه‌داری و مراقبت‌های آینده یا ارائه‌دهندگان آن پیش روی نمی‌نهد. اول، طرح دولت ژاپن در مورد مشارکت مردانه در کار مراقبت به‌طور چشم‌گیری ساکت است. نمونه‌هایی از کشورهای دیگر هم‌چون کشورهای اسکاندیناوی نشان می‌دهد که ایجاد ترتیبات سازمانی برای گسترش سهم مردان در کار خانه‌داری ضروری است (Lister 2002: 27; Lewis and Giullari 2005: 201). باوجود این، هیچ اقدامی برای تشویق مردان برای مشارکت در کار مراقبت وجود ندارد و از این‌رو، کتابچه یادشده در مورد رویکرد دولت به اخلاق مراقبت جهت‌گیری مشخصی ندارد. دوم، در فصلی از این کتابچه که تأثیر مثبت سیاست‌های اصلاحات ساختاری را در ایجاد شغل توضیح می‌دهد، انتظار می‌رود بخش خدمات مربوط به کارهای خانگی و مراقبت از جمله مراقبت از کودکان و سال‌مندان، سهم زیادی از اشتغال (۲/۷۵ میلیون شغل) را در مقایسه با بخش خدمات با اطلاعات، تدارکات، و استخدام کارگران (۰/۹ میلیون)، صنعت مسکن (۰/۵۵ میلیون)، و خدمات پزشکی (۰/۵ میلیون) ایجاد کند. به عبارت دیگر، کالاسازی مراقبت اقدامی برای افزایش فرصت‌های شغلی است. با این حال، همان‌طور که

فولبر اشاره کرده است، کارهای خانگی و مراقبت‌های ویژه به‌طور معمول مشاغل پایین درجه دوم در نظر گرفته می‌شود. به این ترتیب، بسیاری از زنان در موقعیت‌های نامعلوم خود باقی می‌مانند و دیگران از این کارها اجتناب می‌کنند. در مجموع، به نظر می‌رسد که نگرانی اصلی دولت در اصلاح ساختاری روابط خانوادگی بر بازسازی اقتصادی از طریق تبدیل زنان به کارگرانی که بابت امور مراقبت و خانه‌داری دست‌مزد دریافت می‌کنند تا طبقه‌بندی مراقبت متمرکز بوده است. در این موضع، دولت ژاپن اصلاحات امنیت اجتماعی و سیستم‌های مالیاتی و دیگر سیاست‌های خانواده را انجام داده است. لامبرت بر آن است که این اصلاحات تغییر عمده‌ای در نظام سیاست‌های خانوادگی پس از جنگ در ژاپن انجام داده که عمیقاً در نقش‌های جنسیتی در داخل خانواده نهفته است (Lambert 2007).

بنابراین، سیاست‌های اصلاحات ساختاری از طریق تغییر افراد (زنان و مردان) به عوامل مستقل، که به‌صورت کامل با خطرات روزمره مقابله می‌کنند و فرصت‌های زندگی خود را به حداکثر می‌رسانند، تلاش می‌کند که زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی را تغییر دهند. به این معنا، انسان‌ها از نگاه اصلاحات ساختاری «خودساخته» هستند. خودساخته فردی است که تلاش می‌کند خود را در ارزش‌های سرمایه‌داری لیبرال مفیدتر، پربارتر، و رقابتی‌تر سازد. پیش‌زمینه ظهور این چهارچوب هنجاری مکتب تاجریسم انگلیسی است که در آن اصلاحات نئولیبرال سیستم رفاه اجتماعی را که بار خطرات اجتماعی را به دوش می‌کشد از بین می‌برد. مهم‌تر از همه این است که خودساخته، همان‌طور که نویسنده‌ای به نام رز (Rose) توضیح می‌دهد، شکل پیشرفته وضعیت زیست سیاسی است که رفتار حکومت از طریق تولید فردیت و از راه نظارت و مراقبت از فرد انجام می‌شود. این پیشرفت به این معناست که مراقبت و نظارت در پویش داخلی افراد رخ می‌دهد و از این‌رو، افراد خودساخته نیازی به مراقبت‌های بیرونی ندارند (فوکو ۱۳۸۴: ۷۹). ترتیبات زیست سیاسی در دوره قبلی براساس کل جمعیت یا خانواده بود، درحالی‌که سیاست زیستی معاصر مردم را فردگرا می‌کند. با این حال، همان‌طور که رز به‌درستی اشاره می‌کند، این بدان معنا نیست که دولت به‌طور کامل از نقش داخلی خود در برخورد با مسائل اقتصادی، اجتماعی، و خصوصی کنار می‌رود (Rose 2001). در عوض، «تصاویر حال حاضر از دولت توانمند، دولت تسهیل‌گر، دولت به‌عنوان انیماتور» و مطابق با تأکید تونی بلر (Tony Blair) که «دولت نباید محو شود، بلکه اداره شود» است. گمبل (Gembel) اظهار می‌دارد که نقش هماهنگ‌کننده تحریک اقتصاد ملی برای انطباق با بازار جهانی بسیار حساس و بنیادین است. از این‌رو، به‌منظور پیشرفت و به‌روزرسانی فرصت‌های اقتصادی، نئولیبرال‌ها مداخلات سیاسی را تحمل می‌کنند.

باتوجه به این منطق، اصلاحات ساختاری نئولیبرال در ژاپن توجه خود را به طبقه‌بندی خانه‌داری و فردیت زنان معطوف می‌کند و اهمیت مولدبودن را تقویت می‌کند و «مولدبودن» با عقلانیت اقتصادی قضاوت می‌شود. در این فرایند، مثلاً با تأکید بر کار در جزوه بحث‌شده در مطالب قبلی، بحث درمورد سیاست‌های برابری جنسیتی در دهه ۱۹۹۰ که سیاست‌گذاران انجام دادند اختصاص داده شده است. سیاست برابری جنسیتی در دهه ۱۹۹۰، چشم‌اندازی را ارائه داد که در آن هر دو زن و مرد می‌توانند آزادانه سبک‌های زندگی و شیوه زندگی خود را انتخاب کنند و فرصت‌هایی برای تحقق‌بخشیدن به پتانسیل‌هایشان بدون توجه به جنس خود داشته باشند. این دیدگاه را قطعاً گفتمان اصلاحات ساختاری به اشتراک گذاشته است. هم‌زمان، هنگامی که سیاست‌های اصلاحات ساختاری از اهمیت مولدبودن و فرد سازنده حمایت می‌کند، اقدامات آن‌ها برای اطمینان از برابری فرصت‌ها هنوز ناکافی است. درعوض، همان‌طور که بسیاری پیش از این تصریح کرده‌اند، اجرای سیاست‌های اصلاحی ساختاری ناسازگار است، زیرا تلاش‌های دولت برای اصلاح نئولیبرال، به‌ویژه در زمینه بازار کار و اصلاحات بازنشستگی، هنوز هم برپایه «اصلاح» و مدل مرد نان‌آور است. اختلاف بین منطق و واقعیت اصلاحات به‌منظور حفظ ساختار جنسیتی اشتغال به‌کار گرفته می‌شود و در این راستا سیاست‌های اصلاحی ساختاری زنان را به‌منزله «کارگر بالغ جنسی» بسیج می‌کند. علاوه‌براین، همه زنان ژاپنی نمی‌توانند هنجار فردی سازنده و مولد را بپذیرند. باوجوداین، در وضعیتی که مولدبودن به‌منزله چهارچوب هنجاری فردیت ارائه می‌شود، بهره‌وری فردی در جایگاه مکانیسم انتخاب افراد عمل می‌کند و در این زمینه، وضعیتی را مطرح می‌کند که زنان و مردان غیرمولد در بازار کار به حاشیه رانده می‌شوند و آن‌ها را به مشاغل با مزیت کم‌تر مانند کار مراقبت مجبور می‌کند. در این تعبیر، در اقتصاد نوین جهانی، تأمین گروهی از کارگران غیرمتخصص و ارزان هم ضروری است. اصلاحات ساختاری روابط خانوادگی در ژاپن برای رسیدن به این هدف است، که بیش‌تر ناشی از تلاش‌های «فمینیست‌های دولتی» در دهه ۱۹۹۰ است.

در واقع، باتوجه به پیشرفت‌های انجام‌شده از طریق اصلاحات ساختاری بسیاری از محققان در زمینه مطالعات جنسیتی در ژاپن، بین نئولیبرالیزه‌شدن نظام دولتی و سیاست برابری جنسیتی که «فمینیست‌های دولتی» مطرح کرده‌اند، قرار دارند. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، اوساوا، که از تأثیرگذارترین چهره‌های برابری جنسیتی دهه ۱۹۹۰ به‌شمار می‌رود، به‌علت اجرای سیاست‌های متناقض که به شکاف گسترده‌ای در میان زنان منجر شده است از منتقدان دولت است. درعین حال، دولت ملی ژاپن که از بیش‌ترین نمایندگان

زن در مجلس نمایندگان در دوره پس از جنگ در سال ۲۰۰۵ بهره می‌برد، به‌طور رسمی برنامه و سیاست «چالش دوباره» را با نگاهی به افراد مولد و خودساخته آغاز کرده است. حتی در این سیاست جدید نیز مسئله مراقبت نادیده گرفته شده است. با پایان نخست‌وزیری کویزومی در سپتامبر ۲۰۰۶، شینزو ابه (Shinzu Abe) نخست‌وزیر شد. ابه رأی سیاست‌های اصلاحات ساختاری را حفظ کرد و سیاست «چالش دوباره» شعار اصلی او بود.

۶. نتیجه‌گیری

ویژگی‌ها و پی‌آمدهای جهانی‌شدن اقتصاد در دهه آخر قرن بیستم باعث اتخاذ سیاست برابری جنسیتی در اوایل دهه ۱۹۹۰ تا اصلاحات ساختاری در سال ۲۰۰۰ در ژاپن گردیده است. درواقع، براساس نظام اقتصادی این کشور سه مرحله از نقش زنان در اقتصاد و جامعه قابل مشاهده است: مرحله نخست، دوران سنتی که زنان با کار در خانه و مراقبت تعریف می‌شدند و سلطه مردانه به‌واسطه به‌حاشیه‌راندن نقش تولیدی زنان به‌دست می‌آید؛ مرحله دوم، دوران پس از جنگ جهانی دوم که به‌واسطه الزامات بازسازی و توسعه، زنان به‌نسبت در فرایند تولید و حضور اجتماعی قرار گرفتند و الهام‌بخش مطالبات برابرخواهانه و فمینیست‌گرایانه است؛ مرحله آخر، باتوجه‌به نیروهای درونی جهانی‌شدن اقتصاد ویژگی‌های اقتصادپسامدرنیستی در این کشور و در حوزه کارکردی زنان بروز می‌کند. از پی‌آمدهای این دوره که در این نوشتار مدنظر است می‌توان به این موارد اشاره کرد: یک‌سو، اصرار بر این است که زنان به‌طور فزاینده‌ای تولیدکننده و مسئولیت‌پذیر باشند؛ ازسوی دیگر، حرکت به‌سوی برون‌سپاری و تجاری‌سازی وظایف خانه‌داری و مراقبت بیش‌تر از همیشه انجام می‌شود. به این واسطه، عملکرد خانواده‌های ژاپنی در اقتصاد سیاسی ملی و بین‌المللی به‌منظور بقا در اقتصاد جهانی موردبازنگری قرار گرفته و مسئله اخلاق مراقبت به‌واسطه دیدگاه اقتصادی روابط خانوادگی کنار گذاشته شده است. چنین تغییر سیاستی بیش‌تر تمایل به فرایند فردگرا بودن خانواده را تسهیل می‌کند و زنان و مردان را در جایگاه افراد مولد تشویق می‌کند، درحالی‌که همان‌گونه‌که قبلاً ذکر شد، تناقض در روند اصلاحات ساختار جنسیتی اقتصاد سیاسی را حفظ می‌کند. درمجموع، گذار اقتصاد سیاسی ژاپن قطعاً موجب تغییر در روابط خانوادگی در مقایسه با یک شیوه بیش‌تر فردی‌سازی‌شده، همانند دیگر کشورهای صنعتی پیشرفته شده است، اما به‌نظر می‌رسد که با ساختار جنسیتی اقتصاد سیاسی رقابت برای بقا در ژاپن مخصوصاً برای زنان سخت‌تر است. در مواجهه با این فشار تغییرات پاسخ زنان ژاپنی به‌تعویق‌انداختن ازدواج و تشکیل خانواده بوده است.

در دهه ۱۹۹۰، اصلاحات اقتصادی انتقال زنان را از دنیای مشاغل داخلی به استخدام مزدگیری الزامی کرد و به‌منظور تحقق این مرحله شکل پیشرفته‌تری از آرایش زیست سیاسی آغاز شد. در این فرایند، زنان (و مردانی) که نمی‌توانند منطق زیست سیاسی را اتخاذ کنند به حاشیه رانده می‌شوند و پیشرفت‌های نهادی علاقه‌مند به برابری جنسیتی به‌شدت تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد. ازسوی دیگر، در پاسخ به این تحولات نقش دولت در اقتصاد سیاسی ژاپن نیز تغییر کرد و با اتخاذ سیاست‌های اصلاحات ساختاری از نقش دولت در اقتصاد کاسته شد و نظام رفاهی این کشور، که در مقایسه با نظام‌های لیبرالیستی اروپایی و آمریکایی حمایت‌گرایانه بود، تضعیف شد.

کتاب‌نامه

- اداره کل قوانین و مقررات کشور (۱۳۷۰)، ژاپن، تهران: اداره کل قوانین و مقررات کشور.
- برازش، محمودرضا (۱۳۸۶)، ژاپن، مشهد: آفتاب هشتم.
- دانشخو، احمدرضا (۱۳۹۲)، ژاپن، تهران: وزارت امور خارجه.
- رئیس‌نیا، مجید (۱۳۷۲)، ساختار سیاسی ژاپن، تهران: وزارت امور خارجه.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹)، تنبیه و مراقبت، ترجمه افشین خاکباز، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، پی‌آمدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- ناکامورا، تاکافوسا (۱۳۶۷)، بازسازی و رشد بعد از جنگ در ژاپن، ترجمه محمدحسین عادل، تهران: رجاء.
- ناکامورا، تاکافوسا و گریس برنارد (۱۳۷۲)، توسعه اقتصادی ژاپن نوین، تهران: دانشگاه پیام‌نور.
- نستلی، پاتریشیا (۱۳۸۳)، ژاپن، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: ققنوس.
- واردی، محمد (۱۳۸۴)، ژاپن، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

References

- Allison, A. (1996), *Permitted and Prohibited Desires: Mothers, Comics and Censorship in Japan*, Boulder, CO: Westview Press.
- Bauman, Z. (2004), *Wasted Lives: Modernity and Its Outcast*, Cambridge: Polity Press.
- Blair, T. and G. der Schro (2000), "The Third Way/ Die Neue Mitte", in: *The Politics of the New Centre*, B. Hombach (ed.), Translate from the German Mark Leonard, London: Polity Press.
- Campbell, J. C. and N. Ikegami (2003), "Japan's Radical Reform of Long-Term Care", *Social Policy and Administration*, vol. 37 (1).
- Chow, E. N. (2002), *Transforming Gender and Development in East Asia*, New York: Routledge.

- Crump, J. (2003), *Nikkeiren and Japanese Capitalism*, London: Routledge Curzon.
- Folbre, N. (2001), *The Invisible Heart: Economic and Family Values*, New York: Free Press.
- Folbre, N. and J. Nelson (2000), "For Love or Money or Both", *Journal of Economic Perspectives*, vol. 14 (4).
- Gamble, A. (2000), *Politics and Fate*, Cambridge: Polity Press.
- Garon, S. (1997), *Molding Japanese Minds: The State in Everyday Life*, Princeton, N.J.: Princeton University Press.
- Giddens, A. (1991), *Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age*, Cambridge: Polity Press.
- Giddens, A. (1992), *The Transformation of Intimacy: Sexuality, Love and Eroticism in Modern Societies*, Cambridge: Polity Press.
- Gottfried, H. and J. O'Reilly (2002), "Reregulating Breadwinner Models in Socially Conservative Welfare Systems: Comparing Germany and Japan", *Social Politics*, vol. 9 (1).
- Heelas, P. and P. Morris (eds.) (1992), *The Values of Enterprise Culture: The Moral Debate*, London: Routledge.
- Hochschild, A. R. (2003), *The Commercialization of Intimate Life: Notes from Home and Work*, Berkeley: University of California Press.
- Imperatives and Electoral Incentives", *Journal of Japanese Studies*, vol. 33 (1).
- Lambert, P. (2007), "The Political Economy of Postwar Family Policy in Japan: Economic.
- LeBlanc, R. (1999), *Bicycle Citizens: The Political World of the Japanese Housewife*, Berkeley: University of California Press.
- Lewis, J. (2000), "Work and Care", in: *Social Policy Review 12*, H. Dean, R. Sykes and R. Woods (eds.), Bristol: Policy Press.
- Lewis, J. and S. Giullari (2005), "The Adult Worker Model Family, Gender Equality and Care: The Search for New Policy Principles and the Possibilities and Problems of a Capabilities Approach", *Economy and Society*, vol. 34 (1).
- Lister, R. (2002), "The Dilemmas of Pendulum Politics: Balancing Paid Work, Care and Citizenship", *Economy and Society*, vol. 31 (4).
- Marchand, M. H. and A. S. Runyan (eds.) (2000), *Gender and Global Restructuring: Sightings, Sites and Resistances*, London: Routledge.
- Okin, S. M. (1989), *Justice, Gender, and the Family*, New York: Basic Books.
- Peng, I. (2002), "Social Care in Crisis: Gender, Demography, and Welfare State Restructuring in Japan", *Social Politics*, vol. 9 (3).
- Piper, N. and M. Roces (eds.) (2003), *Wives or Worker: Asian Women and Migration*, Lanham, MD: Rowan and Littlefield.
- Political Activity and Women's Political Participation", *Japanese Studies*, vol. 26 (2).
- Roberts, G. S. (2002), "Pinning Hopes on Angels: Reflections from an Aging Japan's Urban Landscape", in: *Family and Social Policy in Japan*, R. Goodman (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.

- Roberson, J. and N. Suzuki (eds.) (2003), *Men and Masculinities in Contemporary Japan: Dislocating the Salaryman Doxa*, London: Routledge Curzon.
- Rose, N. (1999), *Governing the Soul: The Shaping of the Private Self*, 2nd edn, London: Free Association Books.
- Rose, N. (2001), "The Politics of Life Itself Theory", *Culture and Society*, vol. 18 (1).
- Schoppa, L. J. (2006), *Race for the Exits: The Unraveling of Japan's System of Social Protection*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Sevenhuijsen, S. (2000), "Caring in the Third Way: The Relation between Obligation, Responsibility and Care in the Third Way Discourse", *Critical Social Policy*, vol. 20 (1).
- Takeda, H. (2003), "Talking about Japanese Families: the Discursive Politics of the Familial", *Japan Forum*, vol. 15 (3).
- Takeda, H. (2005 a), "Governance through the Family: The Political Function of the Domestic in Japan", in: *Contested Governance in Japan*, G. D. Hook (ed.), London: Routledge.
- Takeda, H. (2005 b), *The Political Economy of Reproduction in Japan: Between Nation-State and Everyday Life*, London: Routledge Curzon.
- Takeda, H. (2006), "Gendering the Japanese Political System: The Gender-Specific Pattern of
- Vogel, E. (1963), *Japan's New Middle Class: The Salaryman and His Family in a Tokyo Suburb*, Berkeley: University of California Press.
- Vogel, E. (1979), *Japan as Number One: Lessons for America*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- White, M. I. (2002), *Perfectly Japanese: Making Families in an Era of Upheaval*, Berkeley: University of California Press.
- Williams, F. (2002), "The Presence of Feminism in the Future of Welfare", *Economy and Society*, vol. 31 (4).

بررسی تأثیر آزادی‌های سیاسی، اقتصادی، و شخصی در توسعه انسانی (رویکرد بین‌کشوری)

سیدامین منصوری*

سیدمرتضی افقه**

چکیده

در این مقاله با استفاده از شاخص‌های آزادی اقتصادی شامل حاکمیت قانون، دولت محدود، اثربخشی تنظیم مقررات، آزادی بازار، و آزادی سیاسی شامل آزادی‌های مدنی، حقوق سیاسی، و آزادی مطبوعات متغیرهای کیفیت حکمرانی و آزادی شخصی و تأثیر آن در شاخص توسعه انسانی در ۱۴۷ کشور جهان و برای دوره زمانی ۲۰۰۸-۲۰۱۵ نظریه «توسعه به مثابه آزادی» آماریتیا سن با تأکید بر آزادی سیاسی و شخصی و با استفاده از رهیافت داده‌های تابلویی موردآزمون قرار گرفته است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که تمامی آزادی‌ها برای رسیدن به توسعه اهمیت دارد و می‌بایست به همه آن‌ها توجه کافی شود. با این حال، اثربخشی تنظیم مقررات و شاخص آزادی شخصی بیش‌ترین اثرگذاری را در شاخص توسعه انسانی نشان می‌دهد. بررسی شاخص‌های آزادی اقتصادی نشان می‌دهد که افزایش قانون‌مندی در بین جامعه و دولت، بهبود تنظیم مقررات، بهبود آزادی بازار، و کاهش دخالت دولت در اقتصاد به بهبود توسعه انسانی می‌انجامد. بررسی شاخص‌های آزادی سیاسی نیز نشان می‌دهد که هر دو شاخص آزادی‌های مدنی و حقوق سیاسی اثر مثبت و شاخص آزادی مطبوعات اثر منفی در شاخص توسعه انسانی داشته

* استادیار اقتصاد، گروه اقتصاد، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران
(نویسنده مسئول)، sa.mansouri@scu.ac.ir

** دانشیار اقتصاد، گروه اقتصاد، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۸

است. نتایج هم‌چنین نشان داد که شاخص‌های کیفیت حکم‌رانی و آزادی شخصی اثر مثبتی در شاخص توسعه انسانی دارد.

کلیدواژه‌ها: توسعه، آزادی شخصی، آزادی اقتصادی، آزادی سیاسی، داده‌های ترکیبی.

طبقه‌بندی JEL: O15، C23.

۱. مقدمه

رشد و توسعه اقتصادی و مسائل مرتبط با آن سال‌هاست ذهن متخصصان رشته‌های علوم اجتماعی را به خود مشغول کرده است. ناکامی تعداد درخور توجهی از جوامع و کشورهای جهان در نیل به سطح مناسبی از رشد اقتصادی باعث شده است متفکران حوزه‌های علوم اجتماعی، به‌ویژه متخصصان اقتصادی، این دلیل مهم را بررسی کنند. در نظریات اقتصاددانان کلاسیک «انسان» فقط یکی از نهاده‌ها در چرخه تولید کالاها و خدمات مورد توجه بوده و در عوض «انباشت سرمایه» عاملی کلیدی در رشد و توسعه اقتصادی به‌شمار می‌رفته است. حتی در الگوهای رشد اقتصادی دهه ۱۹۵۰، رشد اقتصادی فقط به میزان سرمایه و نیروی کار ربط داده شده و از متغیرهای غیراقتصادی مانند کیفیت سرمایه انسانی و سلامت نیروی کار در آن‌ها غفلت شده است. از این دیدگاه، توسعه در تعاریف اولیه به‌صورت ساده و صرفاً براساس «افزایش مستمر در ظرفیت‌های تولیدی یک جامعه» مطرح می‌شد. با این وصف، از همان ابتدا تعدادی از اقتصاددانان توسعه اقتصادی را صرفاً به تغییرات آشکار در نهاده‌های اقتصادی محدود ندانستند و معتقد بودند توسعه اقتصادی متضمن تحولات عمیق و اساسی هم در ساختارهای اقتصادی و هم در ساختارهای اجتماعی جامعه است. برای نمونه، هوزلیتز (Hoselitz 1953) در پاسخ به این سؤال که «آیا توسعه اقتصادی صرفاً به تغییر در ابعاد مشخص و ظاهری رفتار محدود است؟»، بیان می‌کند: «من تصور می‌کنم توسعه اقتصادی به فرایندی سریع و به‌نوعی انقلابی گفته می‌شود که اگر قرار است در جامعه ریشه‌دار شود، باید به‌طور گسترده و عمیق نفوذ کند و بنابراین در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی آن تأثیرگذار باشد». به عبارت دیگر، «توسعه اقتصادی نه فقط شامل تغییر در تکنیک‌های تولید، بلکه شامل تغییر جهت‌گیری در هنجارها و ارزش‌های اجتماعی می‌شود». آمارتیا سن (Amartya Sen)، توسعه‌دان و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۸ اقتصاد، در کتاب ارزش‌مند خود، توسعه به‌مثابه آزادی، توسعه را برابر با آزادی دانسته است. درواقع از نظر سن،

توسعه فرایندی است که موجب گسترش آزادی‌هایی خواهد شد که مردم از آن نفع می‌برند. توسعه باید منجر به محو عواملی شود که آزادی انسان‌ها را محدود می‌کند. این

عوامل عبارت‌اند از فقر و ستم‌گری، نبود فرصت‌های اقتصادی، محرومیت‌های اجتماعی نهادینه‌شده، غفلت از بودجه‌های عمومی، انتقادناپذیری، و یک‌تازی دولت‌های سرکوب‌گر (Sen 2001).

تعاریف امروزی توسعه تحولی عمیق و کیفی یافته است، اما از آن‌جاکه سنجش متغیرهای کیفی دشوار است، متخصصان اقتصادی مایل‌اند متغیرهای سنتی در سنجش رشد و توسعه اقتصادی کشورها را ارتقا دهند. معرفی شاخص توسعه انسانی و ضریب رشد آن از سوی متخصصان سازمان ملل گامی در این راستا بود. همان‌طور که ذکر شد، از دید آمارتیا سن، نیل به توسعه به مفهوم برخورداری از شاخص‌های کمی و کیفی اقتصادی بیش‌تر به برخورداری بیش‌تر انسان از آزادی در جامعه در ابعاد مختلف منوط است. در واقع از دید آمارتیا سن، متغیر آزادی در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی زمینه‌ساز توسعه و رفاه در جامعه خواهد بود. بنابراین، تلاش شده است تا نظریه‌وی بررسی و آزمون شود. بر این اساس، با استفاده از شاخص آزادی اقتصادی شامل متغیرهای حاکمیت قانون، دولت محدود، اثربخشی تنظیم مقررات، آزادی بازار، و آزادی‌های سیاسی شامل آزادی‌های مدنی، حقوق سیاسی، آزادی مطبوعات، متغیرهای کیفیت حکم‌رانی، و آزادی‌های شخصی (به‌منزله متغیرهای مستقل) و تأثیر آن‌ها در شاخص توسعه انسانی (متغیر وابسته) در ۱۴۷ کشور جهان و برای دوره ۲۰۰۸-۲۰۱۵ نظریه «توسعه به‌مثابه آزادی» آمارتیا سن بررسی تجربی خواهد شود.

به این منظور، ساختار مقاله در چند بخش تنظیم شده است. در بخش دوم مبانی نظری توسعه و تعریف توسعه از نظر آمارتیا سن بررسی می‌شود. بخش سوم مرور پیشینه مطالعات است. در بخش چهارم روش تحقیق ذکر می‌شود. در این قسمت ابتدا داده‌ها و متغیرها تعریف و سپس معرفی مدل بیان می‌شود. در بخش پنجم برآورد مدل انجام‌شده و شاخص‌های آزادی بر توسعه بررسی می‌شود. بخش ششم نتیجه‌گیری است.

۲. ادبیات موضوع

۱.۲ مبانی نظری توسعه و ارتباط آن با آزادی

آرتور لوئیس (W. Arthur Lewis 1995) در اثر معروف خود، *نظریه رشد اقتصادی*، می‌نویسد که هدف توسعه افزایش دامنه انتخاب‌های انسان است، اما او تحلیل خود را صرفاً روی رشد تولید سرانه متمرکز کرد و دلیلش این بود که این کار به انسان قدرت کنترل

بیش‌تری بر محیط اطرافش می‌دهد و بدین وسیله آزادی او را افزایش می‌دهد. از اولین تلاش‌ها در جهت تمرکز بر ارزش‌های ذاتی انسان، به‌منزله هدف غایی توسعه، تعریف دادلی سیرز (Dudley Seers 1969) است. وی سه ویژگی اساسی توسعه را به‌صورت سؤال طرح کرده که معتقد است، به‌رغم تنوع در دین، سنت، نژاد، و ...، در بین همه جوامع مشترک است. بنابراین، سؤالی که باید درباره فرایند توسعه کشور پرسید این است:

چه اتفاقی برای فقر افتاده است؟ چه اتفاقی برای بی‌کاری افتاده است؟ چه اتفاقی برای نابرابری افتاده است؟ اگر در همه این سه مورد کاهش رخ داده باشد بی‌تردید باید گفت که در جامعه موردنظر توسعه اتفاق افتاده است، اما اگر یک یا دو مورد از این سه مشکل اساسی بدتر شده‌اند، به‌خصوص اگر هر سه مورد بدتر شده باشند، عجیب خواهد بود که نتیجه این فرایند را توسعه بنامیم، حتی اگر درآمد سرانه افزایش یافته باشد (Seers 1969).

تفسیر گولت (Goulet 1971) از توسعه زمینه را برای ارائه تعریفی جامع‌تر از توسعه فراهم کرد که پایه تعاریف امروزی از مفهوم توسعه است. تعریف او از توسعه نه فقط اهداف اقتصادی را در بر می‌گیرد، بلکه شامل جنبه‌های غیراقتصادی جامعه می‌شود. گولت سه جزء اساسی یا سه ارزش محوری را معیار هر فرایند توسعه بیان کرده است. این سه ارزش محوری، که تلاش برای نیل به آن‌ها به‌مثابه اهدافی اساسی در ذات همه انسان‌ها وجود دارد، معیشت، اعتماد به نفس، و آزادی است (Landy 1972). به‌نظر می‌رسد، این نوع نگاه به توسعه باعث تحولی در تعریف توسعه و ورود عوامل غیراقتصادی به این تعریف شده باشد. به عبارت دیگر، این تعریف از توسعه نه به‌منزله تحول صرف اقتصادی، بلکه به تحول در همه ابعاد و جهات زندگی توجه می‌کند. درواقع، در این تعریف در نگاه اول برخورداری همه افراد جامعه، درحدی که تأمین نیازهای اساسی دغدغه کسی نباشد، هدف نیست، بلکه جزء اصلی و جدایی‌ناپذیر هر تعریف و فرایندی از توسعه است. بدیهی است بدون رشد مستمر و خودافزا در سطح فردی و اجتماعی، تحقق توانایی و قابلیت بشر امکان‌پذیر نخواهد بود. بنابراین، افزایش درآمد سرانه، محو فقر مطلق، ایجاد فرصت‌های شغلی بیش‌تر، و کاهش نابرابری درآمدی تأمین‌کننده شرایط لازم و نه کافی برای توسعه خواهد بود.

دومین ارزش محوری در تعریف توسعه گولت گسترش اعتماد به نفس در میان افراد جامعه است. همه مردم و جوامع به دنبال نشان دادن عزت نفس و اعتماد به نفس‌اند، هرچند

با نام‌های هویت، مقام، اعتبار، منزلت، افتخار، و استقلال از آن یاد کنند. بخش درخور توجهی از این هدف با نیل به قدرتی قابل حصول است که با آن بتوان بخش وسیع‌تری از نیازهای مادی و معنوی را رفع کرد. شاید مهم‌ترین ارزش محوری در تعریف ارائه‌شده برای توسعه آزادی باشد. آزادی در این تعریف به معنی احساس رهایی از وضعیت از خود بیگانه‌کننده زندگی مادی و بندگی طبیعت، جهل، انسان‌های دیگر، مصیبت، نهادها، و اعتقادات متحجرانه است. آزادی شامل دامنه وسیعی از انتخاب‌ها برای جوامع و اعضای آنهاست به هم‌راه حداقل شدن موانع خارجی برای نیل به اهدافی که به توسعه معروف‌اند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، آزادی در این جا هر آن چیزی است که مانع استفاده انسان‌ها از استعدادهایشان برای نیل به حداکثر برخورداری در جهت رفع نیازهای مادی و معنوی است. در واقع، ثروت ابزار مهمی برای گسترش دامنه انتخاب انسان است.

در مقایسه با فقر، ثروت به انسان قدرت بیش‌تری برای تسلط بر طبیعت و محیط مادی می‌دهد. ثروت هم‌چنین به افراد آزادی انتخاب، رفاه بیش‌تر، و یا برخورداری از کالا و خدمات بیش‌تر می‌دهد یا به او اختیار می‌دهد تا همه خواست‌های مادی را انکار کند و به یک زندگی کاملاً معنوی مشغول شود (Lewis 1954).

از نظر پاول استریتن: «توسعه هم به‌عنوان یک هدف و هم به‌عنوان یک فرایند شامل تحول اساسی هم در دیدگاه به زندگی و کار و هم در نهادهای اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی است» (Streeten 1981). اما شاید مهم‌ترین و دقیق‌ترین رکن از مفهوم توسعه و مطرح در ادبیات رایج مفهوم آزادی و نقش آن در فرایند توسعه باشد. این برداشت از توسعه خود را به اقتصاد محدود نمی‌کند، بلکه حوزه‌های غیراقتصادی را نیز در بر گرفته است. به‌علاوه، این نوع نگاه به اثرهای متقابل حوزه‌های اقتصادی و غیراقتصادی نیز واضح اشاره کرده است. برخلاف گولت، آمارتیا سن (۱۹۹۸) مفهوم و جایگاه آزادی را به همه ابعاد زندگی جامعه بسط داد و توسعه را با آزادی برابر دانست. در این دیدگاه، تأکید بر آزادی‌های انسانی به‌منزله معیار شناخت توسعه با دیدگاه‌های محدودتر توسعه هم‌چون شناسایی توسعه با رشد تولید ناخالص ملی، افزایش درآمدهای شخصی، یا صنعتی کردن در تعارض قرار می‌گیرد. برطبق نظریه توسعه به‌مثابه آزادی،

توسعه را می‌توان فرایندی دانست که موجب گسترش آزادی‌هایی خواهد شد که موجب رضایت می‌شود. ... برای نیل به توسعه باید عواملی که باعث از بین رفتن آزادی‌ها می‌شوند برچیده شوند. این عوامل عبارت‌اند از: فقر، استبداد، نبود فرصت‌های

اقتصادی، محرومیت‌های اجتماعی نظام‌مند، غفلت از بودجه‌های عمومی، ناشکیبایی، و یک‌تازی دولتی‌های سرکوب‌گر (Sen 2001).

در پرتو دیدگاه توسعه به مثابه آزادی، آمارتیا سن روشن می‌کند که با شیوه مرسوم نمی‌توان این نکته مهم را درک کرد که آزادی‌های اساسی شامل آزادی مشارکت سیاسی یا فرصت کسب آموزش و پرورش ابتدایی یا مراقبت‌های بهداشتی از جمله عناصر سازنده توسعه‌اند یا خیر. ارتباط آن‌ها با توسعه را نباید به‌طور ناآزموده‌ای از طریق مشارکت غیرمستقیم آن‌ها در رشد تولید ناخالص ملی یا پیشرفت صنعتی شدن اثبات کرد. این آزادی‌ها و حقوق در یاری به پیشرفت اقتصادی نیز بسیار مؤثرند و درحالی‌که رابطه علی بسیار زیادی بین آن‌ها برقرار است، دفاع از حقوق و آزادی‌هایی که این ارتباط علی را فراهم می‌آورند بیش‌تر و فراتر از نقش قوام‌بخش این آزادی‌ها در توسعه است. بخش دیگر به نام‌زونی بین درآمد سرانه (حتی پس از تعدیل برحسب تغییرات قیمت) و آزادی افراد در داشتن زندگی طولانی و خوب مربوط می‌شود. برای مثال، شهروندان گابن، آفریقای جنوبی، نامیبیا، یا برزیل ممکن است برحسب تولید ناخالص ملی سرانه بسیار ثروت‌مندتر از شهروندان سریلانکا، چین، و ایالت کرالا در هند باشند، اما شهروندان سریلانکا، چین، یا ایالت کرالا زندگی بسیار بهتری از شهروندان گروه نخست دارند. همین‌طور آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار مطلقاً بخت کم‌تری برای رسیدن به سنین سال‌خوردگی دارند تا اهالی بسیاری از جوامع جهان سومی هم‌چون چین یا سریلانکا یا بخش‌هایی از هند، اگرچه از مردم جهان سوم بسیار ثروت‌مندترند. بنابراین، نقش‌های ابزاری آزادی شامل عناصری متمایز اما به‌هم‌مرتبطی مانند آزادی‌های سیاسی، آزادی‌های اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، عملکردهای شفاف، و امنیت حمایتی است. هریک از این انواع متمایز حقوق و فرصت‌ها به پیش‌برد قابلیت عمومی فرد کمک می‌کند. این حقوق ابزاری فرصت‌ها و استحقاق‌ها شدیداً به‌هم‌مرتبط‌اند و این ارتباط‌ها می‌توانند جهات متفاوتی به خود بگیرند. فرایند توسعه قویاً تحت‌تأثیر این ارتباط‌هاست. هم‌چنین ممکن است آن‌ها به تکمیل یک‌دیگر کمک کنند. سیاست‌های عمومی در بسط قابلیت‌های انسانی و آزادی‌های اساسی به‌طور کافی می‌توانند از طریق ترویج این آزادی‌های ابزاری مرتبط به‌هم کار کنند.

آزادی‌ها نه‌فقط هدف‌های اولیه توسعه‌اند، بلکه جزو ابزارهای اصلی توسعه‌اند. آزادی‌های سیاسی در شکل آزادی بیان و انتخابات به ترویج امنیت اقتصادی کمک می‌کنند. فرصت‌های اجتماعی در شکل تسهیلات آموزشی و بهداشتی مشارکت اقتصادی را تسهیل

می‌کند. تسهیلات اقتصادی در شکل فرصت‌های مشارکت در تجارت و تولید می‌تواند به ایجاد وفور امکانات شخصی و نیز تولید منابع عمومی برای تسهیلات اجتماعی یاری رساند. انواع مختلف آزادی‌ها می‌توانند به تقویت یک‌دیگر بینجامند. این ارتباط‌های تجربی اولویت ارزش‌گذاری را تقویت می‌کنند. با فرصت‌های اجتماعی کافی افراد می‌توانند به‌طور مؤثری به سرنوشت خود شکل بدهند و به یک‌دیگر کمک کنند. لازم نیست به افراد فقط به‌منزله دریافت‌کنندگان برنامه‌های توسعه نگاه شود. بیش‌تر موانع ناامنی اقتصادی را می‌توان به فقدان حقوق و آزادی‌های مردمی نسبت داد. از آن‌جاکه آزادی‌های سیاسی و مدنی عناصر قوام‌بخش آزادی انسانی است، نفی آن‌ها نقص و معلولیت است. در بررسی نقش حقوق انسانی در توسعه باید به اهمیت قوام‌بخشی و ابزاری حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی توجه شود (ibid.).

دو دلیل متمایز برای اهمیت اساسی آزادی فردی در مفهوم توسعه وجود دارد که به‌ترتیب به ارزش‌یابی و مؤثر بودن مربوط می‌شوند. نخست این‌که، در رویکرد ارزشی آزادی‌های اساسی فردی نقش کلیدی دارد. در این دیدگاه موفقیت جامعه باید اساساً از طریق آزادی‌های اساسی افراد جامعه ارزیابی شود. این وضعیت ارزشی متفاوت از توجه اطلاعاتی رویکردهای ارزشی سنتی‌تر است که توجه خود را به متغیرهای دیگری هم‌چون مطلوبیت، آزادی در شیوه عمل، یا درآمد واقعی معطوف می‌کنند. دلیل دوم برای اهمیت زیاد آزادی سیاسی این است که این آزادی نه‌فقط مبنای ارزیابی موفقیت یا شکست است، بلکه عامل تعیین‌کننده اصلی برای ابتکار فردی و کارآمدی اجتماعی است. آزادی بیش‌تر توانایی مردم را در کمک به خودشان و نیز تأثیرگذاری در جهان افزایش می‌دهد؛ موضوعاتی که در فرایند توسعه مهم‌اند. درواقع مزایای تکرگرایسی مردمی گستره بسیار وسیعی دارد، اما به‌طور کاملاً بنیادی‌تر آزادی سیاسی و آزادی‌های مدنی مستقیماً به‌نوبه خود حائز اهمیت است. بنابراین، ضرورتی ندارد که غیرمستقیم برحسب تأثیر آن‌ها در اقتصاد توجیه شوند، حتی وقتی مردم بدون آزادی سیاسی یا حقوق مدنی با فقدان امنیت اقتصادی کافی مواجه نیستند و چه‌بسا از موقعیت اقتصادی مطلوبی نیز بهره‌مند باشند از آزادی‌های مهمی برای هدایت زندگی‌شان محروم‌اند و فرصت مشارکت در تصمیمات مهم مربوط به امور اجتماعی از آن‌ها سلب می‌شود. این محرومیت‌ها زندگی سیاسی و اجتماعی را محدود می‌کنند و باید به آن‌ها به‌صورت محرومیت‌های سرکوب‌گر نگریست، حتی اگر به مصائب دیگر هم‌چون بلایای اقتصادی منجر نشوند. درحقیقت، کارکرد نظام مردم‌سالار و حقوق سیاسی می‌تواند از مصائب اقتصادی پیش‌گیری کند. حاکمان اقتدارگرا و مستبد، که

خودشان به‌ندرت تحت‌تأثیر چنین مصائب اقتصادی قرار می‌گیرند، انگیزه اتخاذ اقدامات پیش‌گیری‌کننده زمانی را ندارند. درمقابل، دولت‌های مردمی باید بتوانند در انتخابات پیروز و با انتقادات عمومی مواجه شوند و انگیزه‌ای قوی برای اتخاذ اقداماتی به‌منظور اجتناب از چنین مصائبی دارند. تعجب‌آور نیست که هرگز در تاریخ آن بخش از جهان که حکومت مردم‌سالاری در آن کار می‌کند، چه به‌لحاظ اقتصادی ثروت‌مند و چه نسبتاً فقیر باشند، قحطی رخ نداده است. گسترش آزادی انسانی هم هدف و هم وسیله اصلی توسعه است. هدف توسعه به ارزش‌یابی آزادی‌های مردم مربوط می‌شود. سطوح درآمد واقعی مردم به این دلیل مهم‌اند که به آن‌ها فرصت‌های خرید کالاها و خدمات و برخورداری از سطوح زندگی حاصل از این خریده‌ها را می‌دهند. اما سطوح درآمد اغلب راه‌نمای ناقصی برای موضوعات مهمی هم‌چون آزادی، برخورداری از طول عمر، توانایی گریز از امراض اجتناب‌ناپذیر، برخورداری از شغل ارزش‌مند، یا زندگی در اجتماعات آرام و به‌دور از جرم و جنایت‌اند. در این چشم‌انداز، باید به مردم به‌صورت افرادی نگریسته شود که در صورت داشتن فرصت فعالانه به شکل‌دهی سرنوشت خود مبادرت می‌ورزند.

سن نیز مانند ارسطو و مارکس معتقد است که آزادی هم ارزش ذاتی و هم ارزش ابزاری دارد. بخشی از زندگی خوب به زندگی‌ای اطلاق می‌شود که در انتخاب واقعی و اصیل وجود دارد نه زندگی‌ای که در آن فرد به اتخاذ سبک زندگی خاصی مجبور شود، حتی اگر در زمینه‌های دیگر زندگی غنی باشد. آزادی انتخاب درحقیقت ارزش‌مند است. آزادی‌ای که سن در این‌جا بر آن تأکید می‌ورزد به آزادی‌های منفی و نفی موانع آزاد محدود نمی‌شود، بلکه آزادی مثبت توانایی تحقق اهدافی است که فرد برای آن‌ها ارزش قائل است و بیش‌تر مورد تأکید است. سن معتقد است که وقتی می‌توان از نظم و نظام اجتماعی دفاع کرد که در آن آزادی دست‌یابی به هدف‌های ارزش‌مند برای همگان مهیا شده باشد. سن در بررسی رابطه توسعه و آزادی نشان می‌دهد که آزادی هم هدف اولیه توسعه و هم وسیله اصلی آن است و ارزیابی توسعه نمی‌تواند جدای از اثرهای سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی بر زندگی مردم صورت گیرد (ibid.).

نهادهای اجتماعی گوناگون مرتبط با عملیات بازارها، امور اداری، قوه مقننه، احزاب سیاسی، سازمان‌های غیردولتی، قوه قضائیه، رسانه‌ها، و به‌طور کلی اجتماع به فرایند توسعه اقتصادی دقیقاً از طریق تأثیراتشان در گسترش و حفظ آزادی‌های فردی کمک می‌کنند. تجزیه و تحلیل توسعه مستلزم درکی جامع از نقش‌های مربوط به این نهادهای مختلف و تعاملات آن‌هاست. شکل‌گیری ارزش‌ها و ظهور و تکامل اخلاق اجتماعی نیز بخشی از فرایند توسعه

است که همراه با کارکرد بازارها و نهادهای دیگر نیازمند توجه است. این ویژگی آزادی است که جنبه‌های گوناگونی مرتبط با فعالیت‌ها و نهادهای مختلف دارد. شاخص توسعه انسانی نشان می‌دهد که هر کشوری چه مقدار از مسیر خود را برای رسیدن به بالاترین ارزش ممکن، یعنی یک، طی کرده است و امکان مقایسه کشورها را فراهم می‌کند.

۲.۲ پیشینه پژوهش

سامتی و همکاران (Sameti et al. 2006) تأثیر آزادسازی اقتصادی در درآمد سرانه و رشد اقتصادی ۲۵ کشور منتخب طی دوره زمانی ۱۹۸۰-۲۰۰۳ را بررسی کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که با افزایش آزادی اقتصادی رشد اقتصادی و درآمد سرانه کشورهای موردبررسی افزایش داشته است. رزمی و همکاران (Razmi et al. 2009) اثر آزادی اقتصادی در رشد اقتصادی با رویکرد مکتب نهادگرا و روش‌شناسی لاکاتوشی را بررسی کرده‌اند. در مدل مورداستفاده، ترکیبی از نمونه ۵۷ کشوری را طی دوره زمانی ۲۰۰۰-۲۰۰۶ بررسی کرده‌اند. برای بررسی بهتر اثر نهادهای موجود در کشورها روی رابطه آزادی و رشد، کشورها به سه دسته کشورهای با کیفیت نهادی بالا، متوسط، و پایین طبقه‌بندی شده‌اند. نتیجه نشان‌دهنده رابطه مثبت آزادی و رشد اقتصادی با توجه به کارایی نهادهای هر جامعه است. هم‌چنین چند زیرشاخص امنیت، حقوق مالکیت، ساختار قضایی، قانون کار، تجارت، و بازار اعتبار از زیرشاخص‌های شاخص کلی آزادی اقتصادی مؤسسه فریزر، که به‌منزله نماینده آزادی اقتصادی در این تحقیق استفاده شده است، اثر مثبت و معناداری در رشد اقتصادی را نشان می‌دهد. متفکر آزاد و همکاران (Motafaker Azad et al. 2013) تحلیل اثرهای هم‌زمان آزادی اقتصادی، توسعه انسانی، و آزادی سیاسی در کشورهای منتخب اسلامی در دوره زمانی ۲۰۰۱-۲۰۱۰ با استفاده از سیستم معادلات هم‌زمان داده‌های ترکیبی را بررسی کرده‌اند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که آزادی اقتصادی در توسعه انسانی اثرگذار و معنادار بوده است و موجب افزایش آن می‌شود، اما آزادی سیاسی تأثیری در شاخص توسعه انسانی نشان نمی‌دهد. شاه‌آبادی و بهاری (Shahabadi and Bahari 2014) تأثیر ثبات سیاسی و آزادی اقتصادی در رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه را با استفاده از روش گشتاورهای تعمیم‌یافته (GMM) بررسی کرده‌اند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که آزادی اقتصادی و ثبات سیاسی در رشد اقتصادی این گروه از کشورها اثر مثبت داشته و معنادار است. رحمانی و همکاران (۱۳۹۲) تأثیر آزادسازی اقتصادی در نوسانات اقتصادی کشورهای منتخب

در حال توسعه را بررسی کرده‌اند. این موضوع برای ۴۸ کشور در حال توسعه و در دوره زمانی ۲۰۰۰-۲۰۱۰ ارزیابی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد، با افزایش آزادی اقتصادی نوسانات در کشورهای در حال توسعه کاهش یافته است. مکیان و بی‌باک (Makian and Bibak 2015) تأثیر حکمرانی خوب در توسعه انسانی را بررسی کرده‌اند. در این پژوهش، تأثیر شاخص حکمرانی خوب در شاخص توسعه انسانی در دوره زمانی ۲۰۰۵-۲۰۱۲ در دو گروه کشورهای منتخب اسلامی و کشورهای OECD بررسی شده است. نتایج نشان می‌دهد که در کشورهای OECD بین شاخص حکمرانی خوب و آزادی اقتصادی با توسعه انسانی رابطه برقرار است، اما در کشورهای اسلامی این رابطه از نظر آماری معنادار نیست. هکلمن (Heckelman 2000) در مقاله «آزادی اقتصادی و رشد اقتصادی: بررسی علی کوتاه‌مدت» رابطه علی آزادی اقتصادی و رشد اقتصادی را بررسی کرده است. شاخص آزادی اقتصادی به کار رفته در این مقاله شاخص بنیاد هریتیج است که مقطعی و برای ۱۴۷ کشور انجام شده است. نتیجه نشان می‌دهد، تمامی متغیرهای آزادی اقتصادی بر رشد اقتصادی مقدم‌اند و رشد فقط علت دو جزء از ده جزء شاخص هریتیج یعنی سیاست تجاری و مالیات‌هاست. کارلسون و لاندستروم (Carlsson and Lundstrom 2002) در مقاله «آزادی اقتصادی و رشد: تجزیه تحلیل اثرات»، اثر آزادی اقتصادی در رشد در ۷۴ کشور طی سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۷۵ را بررسی کرده‌اند. متغیر مستقل مورد استفاده در این مدل، علاوه بر شش جزء شاخص آزادی اقتصادی، شامل اندازه دولت، آزادی استفاده اعتبارات، آزادی تجارت با خارجی‌ها، ساختار قانونی و حفاظت از حقوق مالکیت، ساختار بازار، سیاست پولی و پایداری قیمت‌ها، و آزادی مبادله در بازار سرمایه شامل متغیر متوسط تشکیل سرمایه است. نتیجه اثر اجزای آزادی اقتصادی در رشد در این مقاله به این صورت است که ساختار بازار، آزادی استفاده از اعتبارات، ساختار قانونی و حفاظت از حقوق مالکیت، و آزادی مبادله در بازار سرمایه اثر مثبت و اندازه دولت و آزادی تجارت با خارجی‌ها اثر منفی در رشد اقتصادی داشتند و متغیر سیاست پولی و ثبات قیمت‌ها بی‌معنی به دست آمد. لیپفورد (Lipford 2007) ارتباط شاخص آزادی جهانی و عملکرد اقتصادی در ۸۷ کشور منتخب را در دوره زمانی ۱۹۷۰-۲۰۰۰ بررسی کرده است. نتایج نشان می‌دهد، افزایش آزادی اقتصادی باعث افزایش ثبات در کشورها شده است و کیفیت استاندارد زندگی را افزایش می‌دهد. گارتنی و لاسن (Gwartney and Lawson 2008) در مطالعه‌ای بدین نتیجه رسیدند که کشورهایی که بالاترین درجه آزادی اقتصادی را در دوره ۱۹۹۳-۱۹۹۵

داشته‌اند به نرخ رشد متوسط سالانه $2/4$ درصد از GDP سرانه طی سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۴ دست یافته‌اند. هریستوا (Hristova 2012) جهت علیت بین آزادی و رشد اقتصادی ۹۱ کشور در بازه زمانی ۱۹۹۵-۲۰۱۲ را بررسی کرده است. نتایج حاکی از آن است که جهت علیت بین آزادی و رشد اقتصادی چندبعدی و مبهم است. کمپل و اشنایدر (۲۰۱۲) تأثیر رشد شاخص آزادی اقتصادی جهانی در نوسانات اقتصادی در ۱۰۹ کشور در دوره زمانی ۱۹۹۵-۲۰۰۵ را بررسی کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که افزایش آزادی اقتصادی جهانی می‌تواند نوسانات در کشورهای با حقوق مالکیت و ساختار قانونی ضعیف را کاهش دهد. ارشاد حسین و هاگ (Hussain and Haque 2016) تأثیر زیرشاخه‌های آزادسازی اقتصادی و رشد اقتصادی برای ۵۷ کشور در دوره زمانی ۲۰۰۴-۲۰۱۴ را بررسی کرده‌اند. نتایج ارتباط قوی بین آزادی تجاری، آزادی مالی، آزادی سرمایه‌گذاری، آزادی کسب‌وکار، و رشد اقتصادی را نشان می‌دهد. تورن و همکاران (Türen et al. 2016) تأثیر فناوری اطلاعات و آزادی اقتصادی در شاخص توسعه انسانی را بررسی کرده‌اند. به این منظور، با استفاده از اطلاعات ۱۱۸ کشور برای دوره زمانی ۲۰۰۰-۲۰۱۱ با روش داده‌های ترکیبی مدل را برآورد کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که افزایش آزادی اقتصادی و فناوری اطلاعات باعث افزایش توسعه انسانی شده است.

۳. معرفی داده‌ها و متغیرهای مدل

به‌منظور بررسی اهداف تحقیق با استفاده از مطالعات انجام‌شده و بررسی عوامل تأثیرگذار در توسعه انسانی، آمار و اطلاعات زیر در دوره زمانی ۲۰۰۸-۲۰۱۵ و برای ۱۴۷ کشور استخراج شده است. کلیه داده‌ها، به‌غیر از شاخص کیفیت حکمرانی، به‌دلیل وجود اعداد منفی به‌صورت لگاریتم در مدل استفاده می‌شوند. بر این اساس، آمارها در این تحقیق به‌صورت زیر تعریف می‌شود.

۱.۳ متغیر وابسته

۱.۱.۳ شاخص توسعه انسانی (Human Development Index/ HDI)

شاخص توسعه انسانی شاخصی ترکیبی برای سنجیدن موفقیت در هر کشور در سه معیار پایه از توسعه انسانی شامل زندگی طولانی و سالم، دسترسی به دانش و معرفت، و سطح

زندگی مناسب است (گزارش توسعه انسانی سازمان ملل Human Development Reports (of United Nations Development Programme 1990)). این شاخص میانگین هندسی موفقیت‌های به‌دست‌آمده در هر کشور در سه بعد اصلی توسعه انسانی یعنی زندگی طولانی و سالم، دستیابی به دانش، و استانداردهای زندگی آبرومندانانه را اندازه می‌گیرد. ارزش عددی شاخص توسعه انسانی بین صفر تا یک است. در گزارش توسعه انسانی، کشورها را براساس میزان شاخص توسعه انسانی به کشورهای با توسعه انسانی بسیار زیاد (بالای ۰/۸)، کشورهای با توسعه انسانی زیاد (۰/۷-۰/۸)، کشورهای با توسعه انسانی متوسط (۰/۵-۰/۷)، و کشورهای با توسعه انسانی کم ($<0/55$) تقسیم می‌کنند.

۲.۳ متغیرهای مستقل

۱.۲.۳ شاخص آزادی اقتصادی (Economic Freedom Index/ EFI)

آزادی اقتصادی به معنای آزاد بودن افراد در دخل و تصرف، معاوضه، مبادله، و واگذاری دارایی‌های شخصی است که قانونی به‌دست آورده‌اند (Bronfenbrenner 1955). بنیاد هریتیج (Heritage) آزادی اقتصادی را معیاری می‌داند که برطبق آن افراد آزادند کالاها و خدمات را تولید، توزیع، و مصرف کنند (Gwartney et al. 2008). به‌نظر طراحان شاخص آزادی اقتصادی بنیاد هریتیج، از آن‌جاکه آزادی «نبود الزام، فشار، یا محدودیت در انتخاب عمل» است و اقتصاد مرتبط با تولید، توزیع، و مصرف کالاها و خدمات است، می‌توان آزادی اقتصادی را «نبود تحمیل یا محدودیت بر تولید، توزیع، و مصرف کالاها و خدمات» تعبیر کرد (Johnson et al. 2002). بنیاد هریتیج شاخص آزادی اقتصادی را براساس مقادیر پنجاه متغیر اقتصادی که در ده طبقه اصلی تقسیم شده‌اند، برای کشورهای گوناگون محاسبه و ارائه کرده است. چهار شاخه اصلی شامل حاکمیت قانون (Rule of Law/ ROL)، دولت محدود (Limited Government/ LG)، اثربخشی تنظیم مقررات (Regulatory Efficiency/ RE)، و بازار باز (Open Markets/ OM) است. با استفاده از این اطلاعات در هر گروه اصلی از متغیرها برای هر کشور نمره‌های از یک تا صد که نشان‌دهنده سطح حمایتی خیلی کم، کم، متعادل، زیاد، و خیلی زیاد تعیین شده است و میانگین این نمره‌ها نمره نهایی هر کشور را در فهرست نهایی به‌دست می‌دهد. کم‌ترین نمره، یعنی یک، نشان‌دهنده حداقل آزادی اقتصادی و بالاترین نمره، یعنی صد، نشان‌دهنده حداکثر آزادی اقتصادی در کشور است (گزارش سالانه آزادی اقتصادی، بنیاد هریتیج (Heritage 2008)).

۲.۲.۳ شاخص آزادی سیاسی (FWI)

شاخص آزادی، که خانه آزادی (freedom house) هر ساله در قالب گزارش آزادی در جهان منتشر می‌کند، میزان حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی در کشورهای گوناگون را بررسی می‌کند. شاخص آزادی سیاسی این نکته را بررسی می‌کند که آیا استانداردهای حقوق بشر مندرج در اعلامیه فارغ از موقعیت جغرافیایی، ترکیب نژادی و دینی، یا توسعه اقتصادی کشورها در آن‌ها اعمال شده است یا خیر؟ براساس این شاخص، وضعیت آزادی هر کشور از ترکیب دو شاخص حقوق سیاسی (Political Rights/ PR) و آزادی‌های مدنی (Civil Liberties/ CL) به دست می‌آید و در نهایت هر کشور در یکی از طبقات آزاد (free)، نسبتاً آزاد (partly free)، و غیرآزاد (not free) جای می‌گیرد. شاخص‌های حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی برای هر کشور از یک تا هفت امتیازدهی می‌شوند که عدد یک نشان‌دهنده حداکثر آزادی و عدد هفت نشان‌دهنده حداقل آزادی است (گزارش سالیانه آزادی در جهان، خانه آزادی، ۲۰۱۵). از دیگر شاخص‌های سیاسی مورد استفاده در این تحقیق از این مؤسسه، شاخص آزادی مطبوعات (Freedom of the Press/ FOP) است. شاخص آزادی مطبوعات نشان‌دهنده درجه آزادی روزنامه‌نگاران، خبرگزاری‌ها، و سازمان‌های اطلاع‌رسانی و شهروندان هر کشور و همچنین تلاش حکومت‌ها برای تضمین احترام به این آزادی‌هاست. براساس این شاخص، کشورها از یک تا صد نمره‌گذاری می‌شوند. در این رتبه‌بندی، همانند شاخص‌های قبل، کشورها به سه دسته «آزاد»، «تاحدودی آزاد»، و «غیرآزاد» تقسیم شده‌اند و هرچه نمره کشوری کم‌تر باشد، آزادی مطبوعات در آن کشور بیش‌تر است (Karlekar 2003).

۳.۲.۳ شاخص کیفیت حکمرانی (Worldwide Governance Indicators/ WGI)

هدف دستیابی به شاخص‌ها و معیارهای کمی مناسب برای سنجش کیفیت حکمرانی است، به گونه‌ای که بتوان با استفاده از آن نحوه اثرگذاری مؤلفه‌های حکمرانی در عملکرد اقتصادی، سیاسی، و توسعه‌ای را بررسی کرد. در پاسخ به این نیاز، سازمان‌های متعدد بین‌المللی با برشمردن ویژگی‌های متنوع برای کیفیت حکمرانی به تهیه شاخص‌هایی اقدام کرده‌اند. ما در این مطالعه از میان شاخص‌ها از شش شاخص حکمرانی خوب، که بانک جهانی گردآوری می‌کند، استفاده می‌کنیم. این شاخص

«کیفیت حکمرانی» است و براساس چندصد متغیر اندازه‌گیری عملکرد حکومت و مشتق شده از ۲۵ منبع داده مختلف به دست می‌آید. کافمن (Kaufmann Daniel)، کری (Aart Kraay)، و ماستروزی (Massimo Mastruzzi) از بنیان‌گذاران این شاخص برای بانک جهانی‌اند و این شاخص به KKM معروف است (Kraay et al. 2003). احتمال وقوع هریک از این موارد از جانب تدوین‌کنندگان شاخص بررسی و درمجموع میانگین آن برای هر کشور محاسبه شده است. دامنه تغییرات این شاخص‌ها بین $-۲/۵$ و $+۲/۵$ است که مقادیر بالا بیان‌گر کیفیت حکمرانی بهتر و مقادیر پایین بیان‌گر کیفیت حکمرانی ضعیف کشورهاست.

۴.۲.۳ شاخص آزادی انسانی (Human Freedom Index/ HFI)

شاخص آزادی انسانی را مؤسسه کاتو (Cato institute) از سال ۲۰۰۸ و برای ۱۵۲ کشور ارائه کرده است. آزادی انسانی تعریف شده از جانب مؤسسه کاتو و همکاران نبود محدودیت اجباری تعریف شده است، به طوری که به کشورهای با درجه آزادی بالا نمره ده و کشورهای با درجه آزادی پایین نمره کم‌تری تعلق می‌گیرد. این شاخص برپایه آزادی‌های شخصی، مدنی، و اقتصادی تدوین می‌شود. شاخص آزادی شخصی مهم‌ترین بخش از سری شاخص‌های تولیدشده مؤسسه کاتو و همکاران است که در این تحقیق استفاده شده است.

۴. برآورد مدل

۱.۴ آزمون ایستایی

برای بررسی آزمون پایایی در متغیرها در این تحقیق از آزمون‌های پایایی در داده‌های ترکیبی شامل لین، لوین، و چو (Levin et al. 2002)، ایم، پسران، و شین (Im et al. 2003)، دیکی فولر تعمیم‌یافته (Augmented Dickey-Fuller)، و فیلیپس - پرون (Philips-Perron) با کمک نرم‌افزار Eviews9 استفاده می‌شود. هم‌چنین برای تعیین طول وقفه بهینه از آماره شوارتز بیزین (Schwarz Bayesian) استفاده خواهد شد. رابطه موردآزمون در این تحقیق براساس سه نوع رابطه بدون عرض از مبدأ و بدون روند، با عرض از مبدأ و بدون روند، و با عرض از مبدأ و با روند انجام می‌شود که در بهترین حالت نتیجه آن منعکس می‌شود. نتایج آزمون پایایی در * نشان داده شده است.

بررسی تأثیر آزادی‌های سیاسی، اقتصادی، و شخصی در توسعه ... ۳۰۱

جدول ۱. نتایج آزمون پایایی متغیرهای تحقیق

متغیرها	آزمون‌ها	لین، لوین، و چو	Prob (LLC)	ایم، پسران، و شین	Prob (IPS)	دیکی فولر تعمیم‌یافته	Prob (ADF)	فیلیس - پرون	Prob (PP)
فرضیه صفر آزمون‌ها: ریشه واحد وجود دارد (غیرپایاب بودن متغیرها)									
آماره‌ها		t		w		χ^2		χ^2	
متغیر وابسته	توسعه انسانی	-۳۲/۲	۰/۰۰	-۱۲/۶	۰/۰۰	۷۳۵	۰/۰۰	۹۰۰	۰/۰۰
	حاکمیت قانون	-۶۶/۱۳	۰/۰۰	-۱۷/۵	۰/۰۰	۷۳۳	۰/۰۰	۷۴۳	۰/۰۰
	دولت محدود	-۳۴/۱۳	۰/۰۰	-۱۳/۸	۰/۰۰	۷۶۳	۰/۰۰	۸۶۹	۰/۰۰
	اثر بخشی تنظیم مقررات	-۳۱/۱۲	۰/۰۰	-۱۲/۶	۰/۰۰	۷۴۶	۰/۰۰	۸۷۲	۰/۰۰
	آزادی بازار	-۳۸/۱۲	۰/۰۰	-۱۳/۸	۰/۰۰	۷۷۵	۰/۰۰	۸۸۴	۰/۰۰
	حقوق سیاسی	-۳۶/۷	۰/۰۰	-۳۲/۷	۰/۰۰	۶۲۷	۰/۰۰	۶۳۶	۰/۰۰
	آزادی‌های مدنی	-۳۹/۹	۰/۰۰	-۳۴/۴	۰/۰۰	۶۵۵	۰/۰۰	۶۷۲	۰/۰۰
	آزادی مطبوعات	-۳۱/۷	۰/۰۰	-۲۸/۵	۰/۰۰	۵۴۵	۰/۰۰	۵۷۸	۰/۰۰
	شاخص کیفیت حکم‌رانی	-۲۴/۹	۰/۰۰	-۸/۳	۰/۰۰	۵۹۴	۰/۰۰	۶۰۶	۰/۰۰
	شاخص آزادی شخصی	-۳۱/۳	۰/۰۰	-۱۱/۶	۰/۰۰	۶۸۸	۰/۰۰	۷۲۹	۰/۰۰

مأخذ: نتایج پژوهش

همان‌طور که از جدول ۱ مشخص است، آزمون پایایی پایاب بودن متغیرها را در سطح مورد تأیید قرار می‌دهد.

۲.۴ نتایج آزمون تشخیصی

به منظور تشخیص نوع مدل از آزمون چاو (Chow Test) (به منظور انتخاب بین مدل تلفیقی در مقابل مدل اثر ثابت)، آزمون LM بروش — پاگان (Breusch-Pagan LM test) (به منظور

انتخاب مدل تلفیقی درمقابل مدل اثر تصادفی و هم‌چنین تشخیص ناهم‌سانی واریانس)، و هاسمن (Hausman) (به‌منظور انتخاب بین مدل اثر تصادفی درمقابل مدل اثر ثابت) استفاده شده است (Breusch and Pagan 1980). نتایج آزمون‌های تشخیصی در * نشان داده شده است.

جدول ۲. نتایج آزمون‌های تشخیصی

آزمون تشخیصی		آماره	Prob	نتیجه آزمون
نوع مدل	چاو	مقطع	۹۳۴	۰/۰۰
		دوره زمانی	۰/۱	۰/۹۹
	بروش - پاگان	مقطع	۳۹۵۶	۴/۷۴
		دوره زمانی	۴/۳۲	۰/۱
	هاسمن	مقطع	۱۳۷/۸	۰/۰۰
		دوره زمانی	-----	-----

مأخذ: نتایج پژوهش

همان‌طورکه جدول ۲ نشان می‌دهد، براساس آزمون‌های چاو، بروش - پاگان، و هاسمن مدل اثر ثابت برای مقطع و تلفیقی (بدون اثر) برای دوره زمانی تعیین شده است. براساس مطالعات پسران (Pesaran Scaled LM 2004) مشخص شد که ممکن است جملات اخلاص در برآورد معادلات ترکیبی دارای عدم خودهمبستگی باشد، اما بین جملات اخلاص در مقاطع مختلف به‌نوعی خودهمبستگی برقرار شود (Pesaran 2004). بر این اساس، آماره‌های LM بروش - پاگان (۱۹۸۰)، LM مقیاس‌بندی‌شده پسران (۲۰۰۴)، CD پسران (Pesaran CD 2004)، و LM مقیاس‌بندی‌شده Baltagi, Feng, and Kao Bias-corrected (۲۰۱۲) BFK Scaled LM تصریح شده است (برای جزئیات بیش‌تر به مقاله‌های مربوطه مراجعه شود) (Baltagi et al. 2012). به این ترتیب، رد فرضیه صفر به‌معنی وجود خودهمبستگی بین مقاطع است که در این صورت استفاده از برآوردگر OLS دچار ارباب می‌شود. در چنین مواردی از روش GLS (Generalized Least Squares) استفاده می‌شود (Pesaran 2004). نتایج بررسی وجود خودهمبستگی جملات اخلاص مقاطع مختلف برای مدل اثر ثابت مقطعی در * نشان داده شده است.

بررسی تأثیر آزادی‌های سیاسی، اقتصادی، و شخصی در توسعه ... ۳۰۳

جدول ۳. نتایج آزمون‌های خودهمبستگی بین جملات اخلاص در مقاطع

خودهمبستگی بین مقاطع	بروش - پاگان	۱۲۸۷۰	۰/۰۰	خودهمبستگی بین مقاطع وجود دارد.
	پسران مقیاس‌بندی شده	۱۴/۷	۰/۰۰	خودهمبستگی بین مقاطع وجود دارد.
	CD پسران	۱۱/۳	۰/۰۰	خودهمبستگی بین مقاطع وجود دارد.

مأخذ: نتایج پژوهش

براساس نتایج، بین جملات اخلاص در مقاطع مختلف خودهمبستگی برقرار است که برای رفع آن می‌بایست از روش GLS استفاده کرد.

۳.۴ برآورد مدل

طبق نتایج آزمون‌های تشخیصی، مدل لگاریتمی - خطی اثر ثابت مقطعی که با استفاده از روش GLS بر پایه وزن مقاطع (cross-section weights) برآورد شده است، به‌صورت زیر تصریح می‌شود:

$$y_{it} = (\beta_1 + u_i) + x'_{it}\beta + e_{it}$$

که در آن y_{it} متغیر وابسته، x'_{it} بردار متغیرهای مستقل، e_{it} جمله اخلاص، β ضرایب رگرسیون به‌غیر از جمله ثابت، u_i جزء خطای یک‌طرفه، و β_1 مقدار ثابت رگرسیون است. براساس آنچه تاکنون بیان شد، y_{it} شاخص توسعه انسانی (HDI) و x'_{it} بردار متغیرهای آزادی شامل:

$$x'_{it} = f(\text{ROL, LG, RE, OM, CL, PR, FOP, WGI, PFI})$$

است.

نتیجه مدل برآوردی براساس روش متغیر مجازی (Least Squares Dummy Variable/ LSDV) در * نشان داده شده است. همچنین در این جدول آزمون خودهمبستگی والد وولدریج (Wald Wooldridge's Test 2010) به‌منظور بررسی خودهمبستگی زمانی در مدل اثر ثابت گزارش شده است. براساس این آزمون:

$$y_{it} = x'_{it}\beta + u_i + e_{it} \Rightarrow e_{it} = \rho e_{it-1} + \xi_{it},$$

$$Wald_{fixed\ effects} \rho = \frac{-1}{T-1} \square F, |\rho| < 1$$

در صورت تخمین مدل اثر ثابت می‌توان با استفاده از رگرسیون AR(1) و انجام آزمون والد برای ضریب خودرگرسیون خودهمبستگی را بررسی کرد.

جدول ۴. نتایج برآورد انواع آزادی بر توسعه انسانی ۱

روش برآورد: Panel EGLS (Cross-section weights)					
متغیر وابسته: شاخص توسعه انسانی (HDI)					
متغیرها	ضریب	خطای استاندارد	آماره t	احتمال	
آزادی‌های اقتصادی	حاکمیت قانون	۰/۱۵	۰/۰۰۸	۱۸/۴	۰/۰۰
	دولت محدود	-۰/۱۳	۰/۰۰۸	-۱۴/۶	۰/۰۰
	اثر بخشی تنظیم مقررات	۰/۴۴	۰/۰۲	۲۰/۴	۰/۰۰
	آزادی بازار	۰/۰۹	۰/۰۱	۷/۴	۰/۰۰
عدم آزادی‌های سیاسی	آزادی‌های مدنی	-۰/۰۲	۰/۰۰۵	-۴/۹	۰/۰۰
	حقوق سیاسی	-۰/۰۶	۰/۰۰۶	-۸/۸	۰/۰۰
	آزادی مطبوعات	۰/۱۲	۰/۰۰۷	۱۶/۳	۰/۰۰
شاخص کیفیت حکمرانی				۱۹/۱	۰/۰۰
شاخص آزادی شخصی				۱۰/۹۵	۰/۰۰
ضریب مستقل				-۴۲/۶	۰/۰۰
(ضریب تعیین) R^2				۰/۹۴	
آماره F				۲۱۵۱	
(احتمال)				(۰/۰۰)	
آماره دوربین - واتسون				۲/۱	
آزمون خودهمبستگی وولدریج				$F = ۰/۰۶$ Prob (۰/۸)	

مأخذ: نتایج پژوهش

همان‌طور که از نتایج برآورد معادله پیداست، ضرایب معناداری بسیار بالایی دارند. به‌طوری‌که تمامی ضرایب در سطح یک‌درصد آماری معنادار شده‌اند. ضریب تعیین ۹۴ درصد به‌دست آمده است که نشان می‌دهد ۹۴ درصد از تغییرات شاخص توسعه انسانی از طریق متغیرهای آزادی قابل توضیح و تفسیر است. ضریب F معناداری کلی رگرسیون را مورد تأیید قرار می‌دهد و دوربین و واتسون و آزمون وولدریج عدم خودهمبستگی جملات اخلال را اثبات می‌کند.

براساس نتایج، تنظیم مقررات و شاخص آزادی شخصی بیش‌ترین اثربخشی را در شاخص توسعه انسانی نشان می‌دهد. بررسی شاخص‌های آزادی اقتصادی نشان می‌دهد که هر چهار شاخص آزادی اقتصادی با مبانی نظری مطابقت دارد، به‌طوری‌که حاکمیت قانون، اثربخشی تنظیم مقررات، و آزادی بازار اثر مثبت و دولت محدود اثر منفی بر شاخص توسعه انسانی دارد. به‌عبارتی، افزایش قانون‌مندی در بین جامعه و دولت که خود به حقوق مالکیت و آزادی از فساد اقتصادی اشاره می‌کند، بهبود تنظیم مقررات که بر آزادی‌های کسب‌وکار نیروی کار اشاره دارد، بهبود آزادی بازار که بر آزادی‌های تجاری، سرمایه‌گذاری، و دارایی اشاره می‌کند، و کاهش دخالت دولت در اقتصاد که خود بر آزادی مالی و مخارج دولت تکیه دارد موجبات بهبود توسعه انسانی و به تبع آن توسعه خواهد شد. بررسی شاخص‌های آزادی سیاسی نشان می‌دهد که هر دو شاخص آزادی‌های مدنی و حقوق سیاسی اثر مثبت و شاخص آزادی مطبوعات در شاخص توسعه انسانی اثر منفی داشته است.^۲

تأثیر منفی آزادی مطبوعات در شاخص توسعه انسانی نکته‌ای کلیدی و درعین‌حال بسیار مهم را روشن می‌کند. بیان دلایل چرایی این نتیجه به تحقیقی مجزا نیاز دارد، اما به‌نظر می‌رسد برخی از آزادی‌ها در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه، حداقل در کوتاه‌مدت، نتایجی مشابه کشورهای توسعه‌یافته کنونی نداشته باشد. درواقع، آمادگی نداشتن افراد این جوامع در بهره‌گیری از انواع آزادی‌ها در مسیر رشد اقتصادی در کوتاه‌مدت ممکن است هزینه‌هایی برای این کشورها داشته باشد و به اختلال در روند توسعه آن‌ها منجر شود. بررسی شاخص‌های کیفیت حکمرانی نیز نشان می‌دهد که این متغیر اثر مثبتی در شاخص توسعه انسانی دارد. همان‌طور که آمارتیا سن پیش‌بینی می‌کند، وجود حکومت‌های سرکوب‌گر و فاسد می‌تواند آزادی‌ها را کاهش دهد و باعث کاهش توسعه انسانی شود. باتوجه‌به این‌که این متغیر خود بر متغیرهای دولتی مهمی هم‌چون حق اظهارنظر و پاسخ‌گویی، ثبات سیاسی و عدم خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت قوانین و مقررات، حاکمیت قانون، و کنترل فساد تأثیر دارد، اهمیت نقش کیفیت حکمرانی می‌تواند دوچندان شود. براساس این نتیجه، با افزایش آزادی شخصی توسعه انسانی افزایش یافته است. بسیاری از آزادی‌های شخصی مانند آزادی زنان، آزادی مذاهب، آزادی جنبش‌ها، آزادی اطلاعات، و آزادی اتحادیه‌ها و امنیت، که در توسعه انسانی اثر مثبت دارد، نشان از اهمیت این شاخص است.

۵. نتیجه‌گیری

سن (۱۹۹۸) توسعه را برابر با آزادی می‌داند و معتقد است که برای دستیابی کشورها به توسعه می‌بایست عوامل محدودیت آزادی‌های انسانی برداشته شود. مدت زیادی از این نظریه می‌گذرد، اما تحقیق‌های تجربی، که این نظریه را به‌طور خاص و توأم با اجزای آزادی بررسی می‌کند، اندک و محدود بوده است. بر این اساس، هدف اصلی در این تحقیق بررسی تجربی نظریه «توسعه به مثابه آزادی» آمارتیا سن است. به عبارتی، آیا براساس آمار و اطلاعات می‌توان رابطه معناداری بین انواع آزادی‌ها با توسعه انسانی، به منزله شاخصی برای توسعه‌یافتگی، دست پیدا کرد؟ یا ارتباط معناداری بین انواع آزادی‌ها و توسعه‌یافتگی دیده نمی‌شود؟

بدین منظور سعی شده است با استفاده از متغیرهای تعیین‌کننده شاخص‌های آزادی اقتصادی (حاکمیت قانون، دولت محدود، اثربخشی تنظیم مقررات، و آزادی بازار) و آزادی سیاسی (آزادی‌های مدنی، حقوق سیاسی، آزادی مطبوعات، متغیرهای کیفیت حکمرانی، و آزادی‌های شخصی) تأثیر این دو شاخص در توسعه انسانی در ۱۴۷ کشور جهان و برای دوره ۲۰۰۸-۲۰۱۵ آزمون شود.

نتایج تحقیق نشان می‌دهد، تمامی متغیرهای (عناصر) تشکیل‌دهنده شاخص‌های آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی در شاخص توسعه انسانی تأثیر معنادار دارند. باین‌حال، تنظیم مقررات و آزادی شخصی بیش‌ترین اثرگذاری را در شاخص توسعه انسانی نشان می‌دهد. بررسی شاخص‌های آزادی اقتصادی نشان می‌دهد، افزایش قانون‌مندی در بین جوامع و دولت، بهبود تنظیم مقررات، بهبود آزادی بازار، و کاهش دخالت دولت در اقتصاد موجب بهبود توسعه انسانی خواهد شد. بررسی شاخص‌های آزادی سیاسی نشان می‌دهد، هر دو شاخص آزادی‌های مدنی و حقوق سیاسی اثر مثبت و شاخص آزادی مطبوعات در شاخص توسعه انسانی اثر منفی داشته است. بررسی شاخص‌های کیفیت حکمرانی نیز نشان می‌دهد، این متغیر اثر مثبتی در شاخص توسعه انسانی دارد و آزادی شخصی با رابطه مستقیم یکی از عوامل مؤثر در توسعه انسانی است. بنابراین، باتوجه‌به نتایج، فرضیه اصلی این تحقیق، که آزادی بر توسعه انسانی تأثیرگذار است، در قالب بررسی انواع آزادی‌های شخصی، سیاسی، اقتصادی، و حکمرانی مورد تأیید قرار می‌گیرد. باتوجه‌به آمار و اطلاعات در دسترس، نظریه توسعه به مثابه آزادی آمارتیا سن مورد تأیید قرار می‌گیرد.

۶. پیش‌نیادها

از آن‌جا که نیل به هر هدفی نیازمند فراهم‌آمدن پیش‌نیادهای ضروری آن هدف است، دستیابی جوامع به شاخص‌های توسعه نیز مستلزم پیش‌نیادهایی است. اولین پیش‌نیاز خواست توسعه و آمادگی برای پرداخت هزینه‌های نیل به آن است. براساس نتایج این تحقیق، اگر حاکمیت‌های جوامع مختلف، به‌خصوص کشورهای در حال توسعه، رشد و رفاه اقتصادی را هدف خود قرار داده‌اند، باید این آمادگی را داشته باشند تا به‌مرور آزادی در ابعاد مختلف را در جامعه گسترش دهند. این روند ممکن است به کاهش اختیارات حاکمان جامعه یا بعضاً کنش‌شدن روند رشد اقتصادی منتهی شود، اما برای نیل به پیشرفت جامعه حاکمیت باید کاهش اختیارات را هزینه نیل به رفاه اقتصادی و رضایت جامعه تلقی و تحمل کند. منفی‌بودن رابطه آزادی مطبوعات و شاخص توسعه انسانی در این تحقیق می‌تواند بخشی از هزینه‌های گسترش آزادی‌های سیاسی اجتماعی تلقی شود که به دلیل عدم بلوغ و آمادگی برخی صنوف در بهره‌مندی از آزادی‌ها در جهت منافع جامعه باشد. از سوی دیگر، همان‌طور که نتایج تحقیق نشان می‌دهد، حاکمیت خوب از عناصر اصلی نیل به شاخص‌های توسعه است. در واقع حاکمیت خوب، که پیشرفت و رفاه اقتصادی جامعه را بر منافع شخصی و گروهی خود ترجیح می‌دهد، هزینه‌های نیل به توسعه یعنی کاهش اختیارات خود را پذیرفته است و زمینه گسترش آزادی‌های اقتصادی و اجتماعی لازم برای توسعه را فراهم خواهد کرد. رعایت حقوق مالکیت، تلاش در جهت کاهش یا محو فساد در دستگاه‌های دولتی و حکومتی، گسترش آزادی‌های اقتصادی (پولی، مالی، تجاری، و سرمایه‌گذاری)، سیاسی، و مدنی و شهروندی (آزادی بیان و دسترسی به اطلاعات، وجود اتحادیه‌ها و تشکل‌های صنفی و سیاسی مسالمت‌آمیز، و آزادی مذاهب) از جمله این آزادی‌هاست. بدیهی است، زمینه گسترش چنین آزادی‌هایی وقتی فراهم است که دولت‌های خوب و پاسخ‌گو هم‌راه با ثبات سیاسی و امنیت بالا بر جامعه حاکم باشند.

پی‌نوشت‌ها

۱. گفتنی است که در ابتدا مدل برای ۱۷۲ کشور و برای دوره زمانی ۱۹۹۵-۲۰۱۵ و بدون حضور آزادی شخصی انجام شد که نتایج بسیار نزدیک به این پانل تحقیق را نشان می‌داد و تصمیم گرفته شد که فقط از همین پانل برای تخمین و تفسیر استفاده شود.

۲. باتوجه به این که شاخص آزادی سیاسی به صورت عکس یعنی عدم آزادی سیاسی تعریف شده است، تفسیر ضرایب عکس انجام می‌شود.

References

- Baltagi, B. H., Q. Feng, and C. Kao (2012), "A Lagrange Multiplier Test for Cross-Sectional Dependence in a Fixed Effects Panel Data Model", *Journal of Econometrics*, 170(1).
- Breusch, A. and A. Pagan (1980), "Lagrange Multiplier Test and its Applications to Model Specification in Econometrics", *Review of Economic Studies*, 47(1).
- Bronfenbrenner, M. (1955), "Two Concepts of Economic Freedom", *Ethics*, 65(3), doi:10.1086/290998. JSTOR 2378928.
- Carlsson, F. and S. Lundström (2002), "Economic Freedom and Growth: Decomposing the Effects", *Public Choice*, 112(3-4).
- Gwartney, J., R. Lawson, and S. Norton (2008), *Economic Freedom of the World: 2008 Annual Report*, Canada: The Fraser Institute.
- Heckelman, J. C. (2000), "Economic Freedom and Economic Growth: A Short-Run Causal Investigation", *Journal of Applied Economics*, 3(1).
- Hristova, K. (2012), *Does Economic Freedom Determine Economic Growth? A Discussion of the Heritage Foundation's Index of Economic Freedom* (MA 01075), Mount Holyoke College South Hadley, A Thesis Submitted to the Faculty of Mount Holyoke College.
- Hussain, M. E. and M. Haque (2016), "Impact of Economic Freedom on the Growth Rate: A Panel Data Analysis", *Economies*, 4(2), doi:10.3390/economies4020005.
- Im, K. S., M. H. Pesaran, and Y. Shin (2003), "Testing for Unit Roots in Heterogeneous Panels", *Journal of Econometrics*, 115(1).
- IZA Discussion Paper No. 1240, Available at SSRN: <<https://ssrn.com/abstract=572504>>.
- Johnson, M. D., A. Herrmann, and A. Gustafsson (2002), "Comparing Customer Satisfaction Across Industries and Countries", *Journal of Economic Psychology*, 23(6).
- Karlekar, K. D. (2003), *Freedom of the Press*, A Global Survey of Media Independence, Lanham et al.
- Kraay, A., M. Mastruzzi, and D. Kaufmann (2003), "Governance Matters III: Governance Indicators for 1996-2002", *Informe de Investigación* no. WPS, 3106.
- Landy, M. K. (1972), "The Cruel Choice: A New Concept in the Theory of Development by Denis Goulet (Atheneum; 362 pp.; \$12.50)", *Worldview*, 15(2).
- Levin, Andrew, Chien-Fu Lin, and Chia-Shang James Chu (2002), "Unit Root Tests in Panel Data: Asymptotic and Finite-Sample Properties", *Journal of Econometrics*, 108(1).
- Lewis, W. A. (1954), "Economic Development with Unlimited Supplies of Labour", *The Manchester School*, 22(2).
- Lewis, W. A. (1955), *The Theory of Economic Growth*, Allen and Unwin Ltd., London
- Lipford, J. W. (2007), "Short Run Macroeconomic Performance and Economic Freedom: Can Economic Growth Rates Be Higher and More Stable", *Journal of Private Enterprise*, 23(1).

- Makian, S. N. and M. Bibak (2015), "The Effect of Good Governance on Human Development: An Cross-Country Analysis", *Economic Modeling Quarterly*, 9(30):
<<http://eco.iaufb.ac.ir/article>>.
- Motafaker Azad, M. A. et al. (2013), "Analysis of the Effects of Economic Freedom, Human Development and Democracy in Selected Islamic Countries (2001-2010)", *Economic Growth and Development Research*, 4(13).
- Pesaran, M. H. (2004), "General Diagnostic Tests for Cross Section Dependence in Panels", *CESifo Working Paper Series*, no. 1229.
- Razmi, A. A., M. J. Razmi, and S. Shahraki (2009), "The Effect of Economic Freedom on Economic Growth with Institutional Approach (Causal Investigation)", *Journal of Science and Development*, 28(16).
- Sameti, M., M. Sameti, and R. Shanazi (2006), "Impact of Economic Freedom on Income Per Capita and Economic Growth (Panel Data Approach)", *Macroeconomic Research Journal*, 6.1(20).
- Seers, D. (1969), "The Meaning of Development", *International Development Review*, 4(11).
- Sen, A. (2001), *Development as Freedom*, OUP Oxford.
- Shahabadi, A. and Z. Bahari (2014), "Effect of Political Stability and Economic Freedom on the Economic Growth in Selected Developed and Developing Countries", *Economic Growth and Development Research*, 4(16).
- Streeten, P. (1981), *Development Perspectives*, Macmillan.
- Türen, U., Y. Gökmen, and A. Keser (2016), "National ICT, Economic Freedom and Human Development: a Cross-Country Dynamic Panel Data Analysis", *Researchers World*, 7(2), 1.

Survey the Impact of Political, Economic and Personal Freedoms on Human Development Index (A Cross-Country Approach)

Seyed Amin Mansouri¹

Seyed Morteza Afghah²

In this study, using economic freedom indices including: rule of law, limited government, regulatory efficiency and market freedom, political freedom, including: civil liberties, political rights and freedom of the press, variables of quality of governance and personal freedom and its impact on human development index in 147 countries for the period 2008-2015 using panel data analysis, the Amartya Sen's "development as freedom" theory emphasizing personal freedom has been tested. The study results show that all kinds of freedoms to achieve development are important and all of them should be paid enough attention to. However, the effectiveness of regulation and personal freedom index represents the greatest impact on the human development index. Survey indicators suggest that increased rule of law among society and government, improve in regulations, improve in market liberty, and decreased government interference in economy will lead to improvements in human development. By examining political freedom index also shows that both indices of civil liberties and political rights and Press Freedom had positive and negative effects on the human development index, respectively. The results also indicated that the indices of quality of governance and personal freedom also has a positive effect on the human development index.

Keywords: development, personal freedom, economic freedom, political freedom, panel data.

JEL Classification: O15, C23.

1. Assistant Professor of Economics, Department of Economics, Faculty of Economics and Social Sciences, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran (Corresponding Author),
Sa.mansouri@scu.ac.ir

2. Associate Professor of Economics, Department of Economics, Faculty of Economics and Social Sciences, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Developments in the Role and Function of Women in the Japanese Political Economy since the 1990s

Mohammad Javad Ranjkesh¹

Saeede Geramian²

The globalization of the economy has had several effects on the internal affairs of societies and externalities, such as its governance. In the meantime, the role of the government as the only institution with high authority to respond to and adapt to external developments, has a special place. This adaptation sometimes has internal consequences on all institutions, arrangements and social classes in the economic, social and political spheres. The purpose of this article is to analyze the reactions of the Japanese government and feminist supporters to changes in political economy as well as patterns of family formation since the 1990s, given the common discourse between political economy and the family institution in Japan. The question of this article, therefore, is what is the relationship between the reconstruction of the political economy and the evolution of families and the gender roles of women in contemporary Japan since the 1990s? The hypothesis of the paper is that the reconstruction of political economy influenced by the developments of globalization has forced Japanese women to make a hasty leap from the Fordist model of family life to an idea of individual self-reliance. The growth of women's egalitarian demands, the decline in marriage and birth rates, the weakening of the traditional family institution and, consequently, the need for government intervention in social and economic policies have been inevitable. The research method of this paper is descriptive-analytical and based on the collection of library and Internet documents.

Keywords: Globalization, Japan, Government Policies, Women, Political Economy.

1. Assistant Professor of International Relations, Department of Political Sciences, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author), ranjkesh@um.ac.ir

2. Assistant Professor of Political Science, Payame Noor University, Mashhad Branch, Mashhad, Iran.

Adaptation from the Core, Emerging from the Periphery: The Advantage of Backwardness, Technology Transfer and Industrialization of China

Sajad Bahrami Moghadam¹

Following the Industrial Revolution in England, and the growth of modern industrialized countries, China became a backward country on the margins of modern civilization. China is now in the midst of transitioning to the industrialized nations. this article analyzes the realities of this great transition from the perspective of Gerschenkron backwardness advantage theory, the essence of the advantage of backwardness is that developing countries have a vast space and strong driving force to learn the technology, systems and successful experience from the developed countries when they carry out their own industrialization and modernization. instead, they have a great advantage in backwardness that encourages them to learn from the developed areas and have the potential to catch up with them. since 1978, China has been focusing on technology transfer in order to make this potential advantage to real economic advantage and get great-leap-forward industrialization, and catching up with the United States as the most advanced industrial economy. so still relatively backward comparing with the United States, despite the rapid development in recent years but these do not show that it will not achieve great progress. The findings show that China has narrowed the technology gap with leading countries, and it is close to the frontier of innovation, so unlike in the past It cannot grow rapidly by adopting and embracing cheap technology from the United States, rather, it must bear the heavy costs of R&D in innovation, So China's economic growth will not be as rapid as it has been in the past four decades.

Keywords: Advantage of Backwardness, China, latecomer Industrialization, Technology Transfer, Core and Periphery.

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran, sbahrami@guilan.ac.ir

The Role of Symbolic Power in the Foreign Relations of Turkey and Central Asia

Majid Ostovar¹

Seyed Mehdi Moradi²

Mojtaba Ostovar³

The Central Asian region is one of the areas that, after the collapse of the Soviet Union, has been competing and influenced by regional powers, especially Turkey. Over the past two decades, Turkey has begun a massive effort to strengthen its Central Asian region through its cultural, social and economic ties.

Accordingly, this article, considering the role of economic, social, cultural and symbolic capital in consolidating power, focuses on the use of symbols by Turkish political elites in expanding foreign relations with Central Asia.

The question for the authors of this article is how have Turkey's political elites managed to consolidate their symbolic power over the Central Asian region?

To answer this question, we used Pierre Bourdieu, a French sociologist's theory of symbolic language and power, and suggested the theoretical basis of the paper on this basis.

The hypothesis of the article is that the political elites of Turkey used their cultural, economic, social and symbolic capital to increase their influence in Central Asia.

Therefore, the recognition of symbolic power and its application in Turkish foreign policy since 2002 in Central Asia is the main objective of this paper.

The research findings show that Turkey is seeking to expand its influence in the Central Asian region with its economic, social, cultural and symbolic capital.

In this paper, a qualitative research method has been used and the method of data collection has been done by documentary method.

Keywords: Symbols, Symbolic Power, Political Elite, Turkey, Central Asia.

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Rasht Branch, Rasht, Iran (Corresponding Author), ostovar@iaurasht.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Rasht Branch, Rasht, Iran.

3. Ph.D Graduated of International Relations, Educational Instructor, Iran University of Science and Technology, Tehran, Iran.

Exploring the Economic Context of Peace Using game Theory

Salah Salimian¹

Mohamad Rasol Almasifard²

Due to the phenomenon of globalization, investors today pay more attention than ever to investing in its global concept. On the other hand, scholars in the field of international relations, especially in the liberal tradition, emphasize the impact of international economic cooperation, such as trade and investment, on the spread of peace and the prevention of war. Accordingly, the present article, while referring to objective examples of international relations, has tried to provide a different answer to the important question of "economic cooperation in the form of international investment while maximizing" by using "game theory". "Investor interests should also prevent war and the development of peace." By presenting a static game between players, the article models the behavior between investors and countries according to the possible strategies for each player. In this regard, first, a situation is considered in which the two countries are indifferent to each other. Then in the second case, two countries are considered to be rivals (enemies) and in the third case, three countries are assumed, one of which is a rival and the other is indifferent. Given the equilibrium obtained in all three cases, the overall result indicates that the investment achieves the best result (Nash equilibrium) by forming portfolios in different markets and the country at home by creating interaction and peace. The results of the research in the language of logic (mathematics) confirm the effect of economic cooperation on the development of peace, where through the development of international investment, governments achieve peace and on the other hand, investors achieve the best results.

Keywords: International Investment, Peace, Game Theory, Nash Equilibrium.

1. Ph.D Graduated in Economics, Urmia University, Urmia, Iran.

2. Assistant Professor of Business Management, Faculty of Javanroud management and Accounting, Razi University, Kermanshah, Iran (Corresponding Author) , almasifard@gmail.com

Geo-Economics and Reshaping the Regional Order (Nordic, Southeast Asia and MENA)

Reza Rahmati¹

At recent centuries, due to the dominance of the geopolitical field, geoeconomic issues have also been as one of its (geopolitics) sub-sectors, especially by Iranian geopoliticians. While geoeconomics is one of the distinct areas of geopolitics, it follows two different paths in terms of theoretical and methodology, especially when it is linked to regional order (convergent and divergent situations). This can be seen by comparing the study of the three regions, Middle East, Southeast Asia and the Nordic. The question of this research is how does geoeconomy shape regional order in the three regions: Nordic, Southeast Asian, and MENA? The hypothesis that can be mentioned, is that the geoeconomic domain of the Nordic region (Sweden, Norway, Denmark, Finland and Iceland) is the *geoeconomic unit of the region*, The Southeast Asian region is *geoeconomic zone towards the evolution of convergence*, and MENA *geoeconomic is experiencing a divergent order*. This paper, will examine the decisive impact of the economy on shaping security and paradigm shifting from geopolitical to geoeconomic regional order in the Nordic regions, Southeast Asia and the MENA.

Keyword: Geo-economics, Geopolitics, Regional Order, Nordic, East Asia, MENA.

1. Assistant Professor in International Relations, Department of Political Sciences, Faculty of Economic and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran, r.rahmati@basu.ac.ir

The Position of Oil in the Context of Bilateral Relations between Iran and Iraq during the Resumption of Post-JCPOA Sanctions

Fariborz Arghavani Pirsalami¹

Mostafa Khosravi²

Revival of Iran sanctions after nuclear agreement with great powers (JCPOA) have made essential Iran's economic relations with neighbors and other countries. The main goal of the article is evaluation of Iran-Iraq relations with focus on oil factor, because of Iran's oil sanctions revival and importance of the energy in economic policy of both Iran and Iraq. Despite of Saddam regime collapse and promotion of Shias groups in Iraq power structure and hence Iran's increased penetration in the country, oil factor has not necessarily resulted in cooperation and in some circumstances, it can play disintegrative role specially in sanctions revival era. With descriptive-explanative method, the article seeks to answer the question that how can we evaluate oil position in Iran-Iraq relations during the resumption of post-JCPOA sanctions? As a hypothesis, the article argues in spite of oil important role in bilateral relations of the two countries, this factor have had impressed securities preferences and mostly play secondary role. Findings of the article shows in spite of oil role in creating cooperative context such as common oil fields, Iran technological-engineering educational trains to Iraqis and Iran aids to Iraq to facilitate oil export (with use of pipeline and Hormoz Strait islands) and some competitive factors such as exploitation of common oil fields, global attention to Iraq oil in post-Saddam era and decreased power of Iran oil diplomacy eventually this factor cannot replace two sides parallel securities interests.

Keywords: Iran, Iraq, JCPOA, Sanction, Oil.

1. Assistant Professor of International Relations, Department of Political Sciences, Faculty of Law & Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran (Corresponding Author), farghavani@shirazu.ac.ir

2. M.A Graduated of Regional Studies, Shiraz University, Shiraz, Iran.

Criticism of the Paradigm of Cursing Resources and its Evidence to Explain Development Policy

Masoud Darroudi¹

Valiollah Vahdaninia²

This article is a critical review on the topic of resource curse paradigm, which is the idea that the abundance of minerals and fuels can have negative effects on the development of less developed countries. In particular, resource cursing theory suggests that the abundance of minerals and fuels leads to the formation of government intervention that hinder growth, deepen rent-seeking, and spread corruption, all of which in terms of development policy can cause negative and consequential effects on the development and growth of a country. However according to historical evidences, recent researches, and related studies, there are other factors involved throughout the underdevelopment of countries which possess natural resources that can cause more lasting effects on the development of countries at the decision-making and policy-making levels. Certain factors such as government focus, pervasive systemic corruption, government policy-making capacity, and overall threshold effects (government financial capacity, ownership structure, and government capability in developing dual growth strategies) have the potential to negatively influence a country's development process and have it deviated to wards its abyss and eventually prevent it from growing. Next to dealing with the Dutch disease, rent-seeking state, and rent-seeking version of the curse of resources, the present article concludes that these concepts are in short supply in terms of theory and evidence. This work also identifies the factors that can influence the determination of welfare threshold in developing countries, which suggests that as the threshold is lowered, the risk of cursing resources becomes higher.

Keywords: Resource Curse Theory, Economic Performance, Rent-seeking Government, Rent-seeking Models, Development Capacity.

1. PhD in Public Policy , University Of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author),
Masouddarroudi@gmail.com

2. Senior Researcher at the Center for Public Policy Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.

**Iran and Saudi Arabia: Productivity
from the Hegemonic Force of Oil
The Necessity of Changing the Rules of the Game from
the Puzzle of Prisoner to Hunt Deer**

Ahmad Bakhshi¹

Hossein Farzanepour²

Aliakbar Yarialqar³

Most of the researches on Iran and Saudi Arabia issues have developed in a completely different atmosphere based on aggressive realism. Few also of Theme, while confessing to the divergence of the Islamic world had been willing to expand the liberal process of the European Union. critical thinking, which is based on the first class of works; while comprehensive data are present from existing conditions; do not change and soften the situation and are often misunderstood and unanimously affected by the pattern of balance of powers .In the case of the second spectrum of works, in the realist climate of south-west Asia, an appropriate developmental path is not provided for freedom and unity of liberal type. The aim of the present paper is to present a compromise between these two approaches by taking advantage of the regimes of regimes in order to soften the situation into the realistic environment. The Result of this paper is to find out the two countries by changing the rules of the game in order to achieve its (convergence).this will preserve and increase regionalism of the Persian Gulf, and then the regional cooperation between the two countries is focal point for the development and expansion of the convergence process of the Islamic world. The present article, with a critical look at the existing works, seeks to achieve a favorable situation in the relations between the two countries.

Keywords: Iran, Saudi Arabia, Regime Theory, Prisoner Dilemma, Convergence, Oil.

1. Associate Professor of Political science, Faculty of Literature and Humanities, university of Birjand, Birjand, Iran (Corresponding Author), Bakhshi@birjand.ac.ir

2. Associate Professor of Political science, Faculty of Literature and Humanities, university of Birjand, Birjand, Iran.

3. M.A student in political sciences, Faculty of Literature and Humanities, university of Birjand, Birjand, Iran.

4 Abstracts

sociality and development will be dismiss the realistic declining and be applied to developing countries. The focal points of Iran's contemporary statecraft events have been the struggle on economic tools and international political norms; means the patterns of modernization and constructing of economic development and the patterns of constitution and republican of political development. The non-collective political identity and international non-socialization are the obstacles of succession of Iran's economic statecraft.

Keywords: Economic Statecraft, Development, Identity, International Socialization, Iran.

**The International Socialization: Social Necessity
of the Economic Statecraft of Development
(Case Study: the Economic Statecraft
and International Socialization of Iran)**

Naser Yosefzehy¹

Vahid Senaee²

Seyed Hamad Fatemi Nezhad³

Morteza Manshasi⁴

The economic statecraft as the international economic tools of following the strategic goals of countries is a new notion in economic studies of foreign policy. The materialist approaches ever consulted this field. These researches by linking the economic tools with politics, hard power, survival, and security have expanded the theoretical sphere of economic statecraft. By their emphasizing on the role of material elements and political goals in utilizing of economic instruments, economic statecraft has been declined to the power of politics and the analytical tool of the great powers' negative competitions and their dictating relations with developing countries. The realistic and traditional economic statecraft is in lack of applying capacity to developing countries and analysis of the role of meta-material elements in foreign policy. The article aims at to link the economic statecraft to "policy of development" and the social approach of foreign policy. What are the effective elements at the success of developing countries in utilizing the international economic tools? Invoking to the international economic tools is rooted the national necessity of development, identity, and socialization. By changing the egoistic identity to the collective identity during the process of international socialization, legitimacy and knowledge context of optimization the transnational sources will be prepared and reached. Development is the final target of international socialization and economic statecraft. In narrative of

1. Ph.D Student in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

2. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author), sinaee@um.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

4. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

The Role of “Economic Progress” in the “Globalization of Islamic Culture” from the Perspective of the *Holy Quran*

Bibi Hakime Hosseini¹

Marzieh Vahdani²

Aliakbar Karimi³

Globalization is a process that is now being defined and pursued in order to impose Western values on other nations; However, the globalization of Islamic culture is one of the most important goals of Islam, which also plays a key role in achieving a new world order. It seems that one of the strategies for globalization of Islamic culture is "economic progress" and how the relationship between these two variables is the main issue of this article. If this strategy is proved and explained, management and economic jihad will have a new level far beyond providing for the livelihood of Muslims and their worldly welfare, and the wisdom of concentrating the guidelines and slogans of the Supreme Leader in this area will become clearer. The method of this research is analytical and inferential in the theoretical framework of political economy and the findings showed that "economic progress" based on Islamic thought has very different components from the economic development desired by the West. This variable in various ways including; Serious foundation of economic progress on the foundations of Islamic culture, creating a suitable competitor and sometimes alternative for secular economic systems, proving the efficiency of the Islamic system by meeting the basic needs of the people, promoting Islamic culture in the shadow of vitality and attracting social participation, increasing international interaction, propaganda and The media, increasing the faith and religious perspiration of Muslims, can facilitate the globalization of Islamic culture and accelerate its realization.

Keywords: Economic progress, Islamic culture, Globalization, Quran.

1. Assistant Professor of Quran and Hadith Sciences, Department of Quranic Sciences and Interpretation, Faculty of Mashhad, University of Holy Quran Sciences and Education, Qom, Iran (Corresponding Author), dolatabad@quran.ac.ir

2. M. A student of Quran Interpretation and Sciences, Faculty of Mashhad; University of Holy Quran Sciences and Education, Qom, Iran.

3. Ph.D of Islamic Economics, Expert in Charge of Research in the Economic Thought Board and the Islamic Progress Model of Khorasan Theological Seminary.

The Critique of Political Economy of Business Process Automation in Post-Revolutionary Iran; Case Study: E-Banking

Seyed Mohammad Mahdizadeh Taleshi¹

Sajjad Moradi²

This paper studies the impact of ICT on Business Process Automation in e-banking. With using the secondary analysis as method research and the general law of capitalism accumulation as theory, the research has focused on two questions: What has been the difference between constant capital and variable capital in the Iran's economy over the past 4 decades and in the ICT sector over the 1 decade? What has been the Business Process Automation in banking since ICT entered this sector? The results show that in the last four decades, the ratio of constant capital to variable capital has always been increasing in the Iranian economy. The increase was even greater in the ICT sector. This means that over time, more machineries and technologies are being adopted by fewer workers. Also results about the process of E-banking in Iran proves the general law of capitalism accumulation, so that over the last decade, the trend of using E-banking has been steadily increasing, which means more than just automation in financial services Iran.

Keywords: E-banking, Business process automation, Variable capital, Constant capital, General Law of capitalism accumulation, ICT.

1. Associate Professor, Department of Communication Sciences, Faculty of Communication Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.

2. Ph.D Candidate of Communication Sciences, Department of Communication Sciences, Faculty of Communication Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran (Corresponding Author), S.moradi66@gmail.com

Exploring the Economic Context of Peace Using game Theory

Salah Salimian and Mohamad Rasol Almasifard; 189

The Role of Symbolic Power in the Foreign Relations of Turkey and Central Asia

Majid Ostovar, Seyed Mehdi Moradi, and Mojtaba Ostovar; 217

**Adaptation from the Core, Emerging from the Periphery: The Advantage of
Backwardness, Technology Transfer and Industrialization of China**

Sajad Bahrami Moghadam; 239

**Developments in the Role and Function of Women in the Japanese Political
Economy since the 1990s**

Mohammad Javad Ranjkesh and Saeede Geramian; 265

**Survey the Impact of Political, Economic and Personal Freedoms on Human
Development Index
(A Cross-Country Approach)**

Amin Mansouri and Morteza Afghah; 287

Content

The Critique of Political Economy of Business Process Automation in Post-Revolutionary Iran; Case Study: E-Banking

Seyed Mohammad Mahdizadeh Taleshi and Sajjad Moradi; 1

The Role of “Economic Progress” in the “Globalization of Islamic Culture” from the Perspective of the *Holy Quran*

Bibi Hakime Hosseini, Marzieh Vahdani, and Aliakbar Karimi; 29

**The International Socialization: Social Necessity of the Economic Statecraft of Development
(Case Study: the Economic Statecraft and International Socialization of Iran)**

Naser Yosefzehy, Vahid Senaee, Sayed Hamad Fatemi Nezhad, and Morteza Manshasi; 53

**Iran and Saudi Arabia: Productivity from the Hegemonic Force of Oil
The Necessity of Changing the Rules of the Game from the Puzzle of Prisoner to Hunt Deer**

Ahmad Bakhshi, Hossein Farzanepour, and Aliakbar Yarialqar; 79

Criticism of the Paradigm of Cursing Resources and its Evidence to Explain Development Policy

Darroudi Masoud and Valiollah Vahdaninia; 109

The Position of Oil in the Context of Bilateral Relations between Iran and Iraq during the Resumption of Post-JCPOA Sanctions

Fariborz Arghavani Pirsalami and Mostafa Khosravi; 131

Geo-Economics and Reshaping the Regional Order (Nordic, Southeast Asia and Mena)

Reza Rahmati; 159

Biannual Journal of International Political Economy Studies

Volume 3, Number 1, Spring and Summer 2020

Publisher:

Political Science Board
Faculty of Social Science,
Razi University

Director in Charge and Editor-in-Chief:

Farhad Daneshnia

Managing Editor:

Soraya Sharifi

Address: Faculty of Social Science, Razi University,
Shahid Beheshti Blvd, Kermanshah, Iran

Tel: 08338360650

Web: <https://ipes.razi.ac.ir>

Email: ipes@razi.ac.ir